

ترجمه فارسی

اللؤلؤ والمرجان

جلد دوم

مؤلف:

محمد فؤاد عبدالباقي

مترجم:

ابوبکر حسن زاده

عنوان کتاب:	ترجمه فارسی اللؤلؤ والمرجان (جلد دوم)
عنوان اصلی:	اللؤلؤ والمرجان فيما اتفق عليه الشيخان
نویسنده:	محمد فؤاد عبدالباقي
مترجم:	ابوبکر حسن زاده
موضوع:	حدیث و سنت - متون احادیث - احادیث نبوی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....أ

فصل سیزدهم: درباره روزه..... ۱

باب ۱: فضیلت و ثواب ماه رمضان..... ۱

باب ۲: واجب شدن روزه با رؤیت هلال در اوّل ماه رمضان و واجب شدن خوردن روزه در آخر ماه رمضان با رؤیت هلال شوال، و اگر در اوّل ماه رمضان آسمان ابری باشد، باید شعبان را سی روز تکمیل نمود و اگر در آخر رمضان آسمان ابری شود

باید ماه رمضان را سی روز به حساب آورد..... ۲

باب ۳: نباید یک یا دو روز به رمضان مانده روزه را گرفت..... ۳

باب ۴: گاهی ماه بیست و نه روز است..... ۴

باب ۷: بیان معنی این فرموده پیغمبر ﷺ: «که دو ماه رمضان و ذوحجه ناقص نمی‌شوند»..... ۴

باب ۸: بیان اینکه وقت روزه با طلوع فجر فرا می‌رسد و تا وقت طلوع فجر انسان حقّ غذا خوردن و سایر کارهای مشروع را دارد و بیان اینکه نشانه طلوع فجر که احکام روزه با ظاهر شدن آن شروع می‌شود کدام است؟..... ۵

باب ۹: ثواب سحری خوردن و تأکید بر مستحب بودن آن و مستحب بودن تأخیر

سحری و تعجیل در افطار..... ۸

باب ۱۰: بیان پایان وقت روزه و تمام شدن روز..... ۹

باب ۱۱: نهی از روزه بودن چند شب و چند روز پشت سرهم بدون خوردن چیزی

..... ۱۰

باب ۱۲: حرام نبودن بوسه همسر به هنگام روزه برای کسانی که نفس و آرزوی

آنان تحریک نمی‌شود..... ۱۲

باب ۱۳: درست بودن روزه کسی که با حالت جنابت شب را روز کند..... ۱۳

- باب ۱۴: سخت گیری در تحریم جماع در روز رمضان بر کسانی که روزه هستند، و کسی که روزه باشد در روز رمضان مرتکب این عمل شود کفاره بزرگی بر او واجب می شود فرق نمی کند ثروتمند باشد یا فقیر تا زمانی که این کفاره را می دهد ذمه او بدهکار است..... ۱۴.
- باب ۱۵: در ماه رمضان به هنگام سفر، گرفتن روزه و یا خوردن آن هر دو جایز است به شرط اینکه سفر معصیت نباشد و مسافت آن دو مرحله و یا بیشتر از آن باشد..... ۱۶.
- باب ۱۶: ثواب کسانی که در سفر روزه نمی گیرند و کار می کنند ۱۷.
- باب ۱۷: مسافر اختیار دارد، روزه را بگیرد یا نگیرد ۱۷.
- باب ۱۸: مستحب است که حاجی در عرفات، در روز عرفه روزه نگیرد ۱۸.
- باب ۱۹: روزه عاشوراء..... ۱۹.
- باب ۲۱: کسی که عاشوراء چیزی بخورد و بعداً بیادش آمد که عاشوراء است، بهتر است بقیه روز چیزی را نخورد..... ۲۱.
- باب ۲۲: نهی از روزه روز عید فطر و عید قربان ۲۲.
- باب (۲۵): آیه ۱۸۴ سوره بقره (بر کسانی که روزه برایشان سخت است فدیة واجب است) به آیه ۱۸۵ سوره بقره (هر کسی که سالم و بالغ و عاقل باشد و در ماه رمضان در مسافرت نباشد باید روزه رمضان را بگیرد) منسوخ گردیده است ۲۴.
- باب ۲۶: قضای روزه رمضان در ماه شعبان ۲۴.
- باب ۲۷: قضای روزه برای مرده ۲۵.
- باب ۲۹: حفظ زبان برای روزه دار ۲۵.
- باب ۳۰: ثواب و ارزش روزه ۲۶.
- باب ۳۱: ثواب و فضیلت روزه در راه خدا برای کسی که قدرت روزه را دارد بدون اینکه ضرری متوجه او شود و یا حقی از کسی را ضایع نماید ۲۷.
- باب ۳۳: کسی که در اثر فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد و یا با همسرش نزدیکی کند روزه اش باطل نمی شود..... ۲۸.
- باب ۳۴: روزه پیامبر ﷺ در غیر رمضان و اینکه مستحب است هیچ ماهی خالی از روزه نباشد ۲۸.

باب ۳۵: نهی از روزه تمام سال در حقّ کسی که برایش زیان دارد و یا حقّی به وسیله آن ضایع می‌گردد، و یا در ضمن روزه سال روز عید فطر و قربان و سه روز بعد از عید قربان که روزه در آنها حرام است هم باشد و بیان اینکه یک روز در میان روزه بودن بهترین روزه است ۲۹

باب ۳۷: روزه آخر شعبان ۳۴

باب ۴۰: فضیلت شب قدر و تشویق بر دستیابی به آن و بیان اینکه شب قدر در چه ماهی است و بهترین وقت برای دستیابی به آن کدام است ۳۵

فصل چهاردهم: درباره اعتکاف ۳۹

باب ۱: اعتکاف در دهه آخر رمضان ۳۹

باب ۲: کسی که می‌خواهد اعتکاف کند چه وقتی داخل محل اعتکافش می‌شود؟ ۳۹

باب ۳: تلاش و کوشش بیشتر برای عبادت در دهه آخر رمضان ۴۰

فصل پانزدهم: درباره حج ۴۱

باب ۱: چه چیزی بر کسانی که در احرام حج یا عمره هستند، مباح است و چه چیزی بر آنان حرام است؟ و بیان اینکه استعمال چیزهای خوشبو در حال احرام، حرام است ۴۱

باب ۲: میقات‌های حج و عمره ۴۳

باب ۳: لبّیک گفتن، و کیفیت و وقت آن ۴۴

باب ۴: دستور به اهل مدینه که احرام را در مسجد ذوالحلیفه ببندند ۴۵

باب ۵: مستحب بودن شروع به لبّیک گفتن و احرام بستن به هنگامیکه انسان از میقات سوار می‌شود و می‌خواهد به طرف مکه حرکت کند ۴۵

باب ۷: مستحب است کسی که می‌خواهد احرام ببندد قبل از احرام خود را خوشبو کند ۴۷

باب ۸: حرام بودن شکار برای کسی که در احرام است ۴۸

باب ۹: حیوانهایی که کشتن آنها چه برای کسی که در احرام است و چه برای کسی که در احرام نیست و چه در حرم مکه و چه در خارج از حرم مکه مستحب می‌باشد ۵۱

- باب ۱۰: جایز بودن تراشیدن موی سر برای کسی که در احرام است و موی سرش او را اذیت می‌کند و واجب بودن فدیة بر او و مقدار آن ۵۳
- باب ۱۱: حجامت (خون گرفتن) برای کسی که در احرام است جایز است ۵۴
- باب ۱۳: جایز است کسی که در احرام است بدن و سرش را بشوید ۵۴
- باب ۱۴: کسی که در حال احرام بمیرد به چه نحوی او را کفن و دفن می‌کنند ۵۵
- باب ۱۵: جایز است کسی که احرام می‌بندد بگوید هرگاه عذری مانند مرض برایم پیش آمد من به حالت حل در می‌آیم و احرامم باطل شود ۵۶
- باب ۱۷: احرام دارای چند قسم است: احرام به حج و تمتع و قران جایز است، داخل نمودن حج بر عمره (به این معنی که ابتدا احرام به عمره بسته شود و بعداً احرام به حج را به آن ملحق نمود) نیز جایز می‌باشد، و اینکه پایان مدت احرام به قران چه وقتی است؟ ۵۶
- باب (۲۱): درباره وقوف در عرفه و آیه: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (سپس باید از جایی که مردم از آن به سوی مزدلفه و مشعرالحرام خارج می‌شوند خارج شوید) ۶۵
- باب ۲۲: در مورد نسخ خارج شدن از احرام و امر به احرام تا پایان مناسک ۶۶
- باب ۲۳: جایز بودن احرام به تمتع ۶۷
- باب ۲۴: کسی که احرام به عمره می‌بندد واجب است فدیة بدهد و اگر فدیة نداشت لازم است سه روز در حج و هفت روز بعد از بازگشت به میان خانواده‌اش روزه باشد ۶۷
- باب ۲۵: کسی که احرام به حج و عمره ببندد تا پایان مناسک در روز عید از احرام خارج نمی‌شود، همانگونه که کسی که احرام به حج تنها ببندد تا آن وقت از احرام خارج نخواهد شد ۶۹
- باب ۲۶: جایز است کسی که احرام می‌بندد وقتی محاصره شد و اجازه رفتن به مکه را نداشت از احرام خارج شود، و احرام به حج و عمره هر دو با هم جایز است ۷۰
- باب ۲۷: در مورد احرام به حج تنها و احرام به حج و عمره با هم (قران) ۷۱
- باب ۲۸: کسی که احرام به حج ببندد و وارد مکه شود، لازم است طواف، صفا و مروه را انجام دهد ۷۲

- باب ۲۹: کسی که احرام به حج یا حج و عمره با هم ببندد بعد از طواف القدوم و سعی در بین صفا و مروه لازم است در احرام باقی بماند ۷۲
- باب ۳۱: احرام به عمره در ماههای حج (شوال، ذیقعد و ذیحجه) جایز است ۷۴
- باب ۳۲: آویزان کردن چیزی در گردن حیوان قربانی و بریدن مقداری از کهنانه شتر و گاو هدی ۷۵
- باب ۳۳: کوتاه نمودن موی سر در احرام به عمره ۷۶
- باب ۳۴: احرام و هدی پیغمبر ﷺ ۷۶
- باب ۳۵: تعداد عمره‌های پیغمبر ﷺ و زمان آن‌ها ۷۷
- باب ۳۷: ثواب انجام عمره در ماه رمضان ۷۹
- باب ۳۷: سنّت است وقتی حاجی به مکه وارد می‌شود از راه بلندی که به گورستان معلی سرازیر می‌شود داخل مکه گردد و وقتی که از مکه خارج می‌شود از راه پایین مکه خارج شود و سنّت است وقتی که به شهر خود وارد می‌گردد از راهی داخل نشود که به وقت عزیمت به مکه از آن خارج شده است ۷۹
- باب ۳۸: کسی که قصد ورود به مکه را دارد مستحب است شب در ذی طوی باقی بماند، و به نیت دخول مکه غسل بکند، و در موقع روز وارد مکه شود ۸۱
- باب ۳۹: مستحب است کسی که طواف عمره می‌کند و یا طواف اول حج را انجام می‌دهد در سه دور اول طواف گام‌هایش سریع و کوتاه باشد ۸۲
- باب ۴۰: مستحب است به هنگام طواف دو رکن یمانی را با دست لمس کرد و دست را بوسه داد، ولی دو رکن دیگر لمس نخواهد شد ۸۳
- باب ۴۱: بوسیدن حجر الأسود به هنگام طواف سنّت است ۸۴
- باب ۴۲: جایز است سوار بر شتر یا غیر شتر طواف نمود و با عصا حجر الأسود را لمس کرد ۸۴
- باب ۴۳: آمد و رفت بین صفا و مروه رکن حج است، و حج بدون آن صحیح نیست ۸۵
- باب ۴۵: کسی که احرام به حج می‌بندد، مستحب است تا روز عید و رجم شیطان بزرگ به لبیک گفتن ادامه دهد ۸۸
- باب ۴۶: لبیک گفتن و الله اکبر گفتن به هنگام رفتن از منی به عرفات در روز عرفه ۸۹

- باب ۴۷: حرکت از عرفات به مزدلفه و مستحب بودن جمع نماز مغرب و عشاء در مزدلفه در شب عید..... ۹۰
- باب ۴۸: مستحب است که روز عید در مزدلفه بعد از طلوع فجر فوراً نماز صبح خوانده شود و هرچه نماز صبح زودتر خوانده شود ثوابش بیشتر است..... ۹۱
- باب ۴۹: مستحب است در آخر شب آنهایی که ضعیف هستند چه زن و چه غیر زن قبلاً از مزدلفه به سوی منی حرکت داده شوند، و کسانی که قوی هستند باقی بمانند تا در مزدلفه نماز صبح را بخوانند..... ۹۲
- باب ۵۰: رجم شیطان بزرگ سنت است به نحوی باشد که به هنگام انداختن ریزه سنگها به سوی آن، مکه در جهت چپ و منی در طرف راست قرار گیرد و با انداختن هر ریزه سنگی الله اکبر گفته شود..... ۹۴
- باب ۵۵: تراشیدن سر، ثوابش بیشتر از کوتاه کردن موی آن است و کوتاه نموده موی سر هم جایز است..... ۹۵
- باب ۵۶: سنت است در روز عید قربان اول شیطان بزرگ رجم شود، و بعد از آن قربانی نمود، و بعد از قربانی موی سر تراشیده شود و سنت است حلق را از طرف راست سر شروع کرد..... ۹۶
- باب ۵۷: کسی که تراشیدن مو را قبل از قربانی انجام دهد یا قربانی را قبل از رجم شیطان انجام دهد..... ۹۶
- باب ۵۸: مستحب است که طواف الافاضة (طواف اصلی) در روز عید باشد..... ۹۷
- باب ۵۹: مستحب است روز برگشت از منی به مکه در محصب توقف کرد و در آنجا نماز خواند..... ۹۸
- باب ۶۰: واجب است سه شب ایام التشریق را (شب ۱۱ - ۱۲ - ۱۳) در منی بیتوته نمود و کسانی که می‌خواهند در این سه شب در مکه به مردم آب بدهند اجازه دارند در منی بیتوته نکنند..... ۹۹
- باب ۶۱: گوشت و پوست و جل حیوانی که جهت قربانی به مکه برده می‌شود باید بخشیده شود..... ۱۰۰
- باب ۶۳: مستحب است شتر به حالت ایستاده که دست چپش بسته شده باشد ذبح شود..... ۱۰۰

- باب ۶۴: کسی که خود به حج نمی‌رود مستحب است که به وسیله کس دیگری هدی را به مکه بفرستد. و مستحب است قلاده‌هایی بافته شود و به گردن هدی‌ها آویخته گردد، و کسی که هدی را می‌فرستد به حالت احرام در نخواهد آمد و چیزی به وسیله فرستادن هدی بر او حرام نمی‌شود ۱۰۰
- باب ۶۵: کسی که نیاز داشته باشد جایز است سوار شتری شود که برای قربانی همراه خود به حج می‌برد ۱۰۲
- باب ۶۷: طواف الوداع واجب است ولی این تکلیف از زنی که در حال حیض است ساقط می‌باشد ۱۰۲
- باب ۶۸: مستحب است چه حاجی و چه غیرحاجی داخل کعبه شود و در آنجا نماز بخواند و در تمام نقاط داخل کعبه دعا مستحب است ۱۰۳
- باب ۶۹: تخریب بیت و تجدید بنای آن ۱۰۵
- باب ۷۰: دیوارهای کعبه و درب آن ۱۰۶
- باب ۷۱: انجام دادن حج برای کسی که به علت فلج بودن و یا پیری و دردهای مشابه قادر به انجام حج نیست و یا انجام حج برای مرده ۱۰۷
- باب ۷۳: حج یکبار در عمر واجب است ۱۰۸
- باب ۷۴: سفر زن همراه محرم به حج و غیر حج ۱۰۸
- باب ۷۶: کلماتی که به هنگام مراجعت از سفر حج و غیر حج گفته می‌شود ۱۱۰
- باب ۷۷: آخر شب وارد ذوالحلیفه شدن و نماز خواندن در آنجا به هنگام برگشت از حج یا عمره ۱۱۰
- باب ۷۸: هیچ مشرکی حق حج را ندارد و کسی حق ندارد لخت و عریان بیت را طواف کند و بیان اینکه روز حج اکبر چه روزی است ۱۱۲
- باب ۷۹: فضیلت و ثواب حج و عمره و عرفه ۱۱۲
- باب ۸۰: وارد شدن حجاج به مکه، و به ارث بردن خانه‌های آن ۱۱۳
- باب ۸۱: کسانی که قبل از فتح، از مکه مهاجرت کرده‌اند بعد از انجام مناسک حج و عمره می‌توانند تنها سه روز در مکه اقامت کنند ۱۱۳
- باب ۸۲: مکه حرم است، شکار در آن و قطع گیاه و درختان آن نیز حرام است و برداشتن گمشده آن حرام است، مگر برای کسانی که قصد تملک آن را ندارند و علی‌الدوام آن را معرفی می‌کنند تا صاحبش پیدا می‌شود ۱۱۴

- باب ۸۴: وارد شدن به مکه بدون احرام جایز است ۱۱۷
- باب ۸۵: فضیلت و احترام مدینه و اینکه پیغمبر ﷺ دعا کرده است که صاحب برکت باشد، و مدینه هم حرم است و شکار در حرم مدینه و قطع اشجار آن جایز نیست و بیان محدود حرم مدینه ۱۱۷
- باب ۸۶: تشویق بر سکونت در مدینه و صبر بر مشکلات آن ۱۲۱
- باب ۸۷: محفوظ بودن مدینه از وارد شدن طاعون و دجال به داخل آن ۱۲۱
- باب ۸۸: مدینه فساد و شرارت را از خود به دور می‌اندازد ۱۲۲
- باب ۸۹: کسی که بخواهد اهل مدینه را اذیت کند خداوند نابودش می‌نماید ... ۱۲۳
- باب ۹۰: تشویق بر اقامت در مدینه به هنگام فتح ممالک و شهرهای دیگر ۱۲۳
- باب ۹۱: در مورد مدینه وقتی که مردمش آن را ترک می‌کنند ۱۲۴
- باب ۹۲: بین قبر رسول خدا و منبر او باغچه‌ای از باغچه‌های بهشت است ۱۲۵
- باب ۹۳: اُحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم ۱۲۵
- باب ۹۴: ثواب نماز در دو مسجد مکه و مدینه ۱۲۶
- باب ۹۵: نباید جز به سوی سه مسجد مسافرت شود ۱۲۶
- باب ۹۷: احترام و فضیلت مسجد قبا و ثواب نماز خواندن در آن و زیارت آن ۱۲۶

فصل شانزدهم: درباره نکاح ۱۲۷

- باب ۱: کسی که علاقه‌مند به نکاح است و هزینه آن را دارد مستحب است ازدواج کند. کسی که هزینه آن را ندارد مستحب است با روزه گرفتن نفس خود را کنترل نماید ۱۲۷
- باب ۲: حرام شدن نکاح متعه (صیغه) و بیان اینکه متعه یکبار مباح شد و بعد حرام گردید، و بار دیگر مباح شد و حرام گردید و برای همیشه به صورت حرام باقی ماند ۱۲۹
- باب ۳: حرام است زن با عمّه یا خاله‌اش در یک زمان در نکاح یک نفر باشند ... ۱۳۰
- باب ۴: کسی که در احرام است نکاح بر او حرام می‌باشد و خواستگاری برایش مکروه است ۱۳۰
- باب ۵: خواستگاری زنی که قبلاً از طرف شخص دیگری خواستگاری شده حرام است مگر با اجازه خواستگار اولی یا اینکه شخص اول از خواستگاری خود منصرف شده باشد ۱۳۱

- باب ۶: نکاح شغار حرام و باطل است ۱۳۱
- باب ۷: باید شرایطی که به هنگام نکاح در نظر گرفته می‌شود عملی گردد ۱۳۲
- باب ۸: زن بیوه باید صراحتاً به ولی خود اجازه نکاح را بدهد ولی دوشیزه که سکوت کرد و مخالفت و گریه نمود نشانه رضایت و اجازه اوست ۱۳۲
- باب ۹: پدر می‌تواند دختر دوشیزه صغیر خود را به نکاح کسی درآورد ۱۳۳
- باب ۱۲: درباره صدق و مهر و اینکه تعلیم قرآن و حتی یک انگشتر آهن و غیره چه زیاد و چه کم باشد جایز است مهر قرار داده شود و مستحب است کسانی که برایشان مشکل و دشوار نیست ۵۰۰ درهم را مهر همسرانشان قرار دهند ۱۳۴
- باب ۱۳: ثواب دارد که انسان ابتدا جاریه‌اش را آزاد نماید و سپس با او ازدواج کند ۱۳۶
- باب ۱۴: ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش و نازل شدن آیه حجاب و اثبات دادن طعام برای مراسم عروسی ۱۳۹
- باب ۱۵: پیغمبر ﷺ دستور داده است کسی که برای صرف طعام در مراسم عروسی دعوت می‌شود باید آن را قبول کند ۱۴۲
- باب ۱۶: کسی که سه دفعه زنش را طلاق دهد این زن برای او حلال نیست مگر اینکه آن زن شوهر دیگری بکند و با شوهر جدیدش معاشرت و نزدیکی (جماع) انجام دهد. اگر شوهر دوم او را طلاق داد بعد از انقضای عده از او جایز است با شوهر اولی مجدداً ازدواج کند ۱۴۳
- باب ۱۷: دعاهایی که مستحب است به هنگام نزدیکی به زن خوانده شود ۱۴۴
- باب ۱۸: جایز است شوهر از جلو و یا پشت سر از همان جایی که محل توالد و تناسل است با زنش نزدیکی کند و باید از نزدیکی در عقب (دبر) دوری نماید ۱۴۵
- باب ۱۹: حرام است که زن خود را در اختیار شوهرش قرار ندهد ۱۴۵
- باب ۲۱: حکم عزل ۱۴۵

فصل هفدهم: درباره رضاع (شیردادن زن به بچه‌ای که اولاد او نیست و

شیرخوردن بچه از پستان زنی که مادر او نیست) ۱۴۷

- باب ۱: حرام می‌شود به وسیله شیرخوارگی نکاح هر کسی که به وسیله ولادت و نسب حرام می‌باشد ۱۴۷

- باب ۲: حرام شدن نکاح افراد به وسیله شیر ناشی از نطفه مردی است که صاحب شیر و شوهر زن شیردهنده می باشد..... ۱۴۸
- باب ۳: دختر برادر شیری حرام است..... ۱۴۹
- باب ۴: دختر زن (که از شوهر دیگری باشد) و خواهر زن حرام هستند..... ۱۵۰
- باب ۸: شیر وقتی تأثیر دارد که بچه سنش از دو سال بیشتر نباشد و گرسنگی او را برطرف کند..... ۱۵۰
- باب ۱۰: نسب اولاد به کسی ملحق می شود که مادرش در حالی که در نکاح آن شخص است او را به دنیا آورده باشد، و نباید به شباهت بچه به کسی، حکم به نسبت دادن بچه به آن شخص شود..... ۱۵۱
- باب ۱۱: نظر قیافه شناس برای ملحق نمودن طفل به کسی معتبر است..... ۱۵۲
- باب ۱۲: مقدار زمانی که باید شوهر بعد از شب زفاف پیش عروس دوشیزه یا بیوه باشد..... ۱۵۲
- باب ۱۳: تقسیم وقت در بین زن ها، سنّت است که هر زنی یک شب و روز سهم داشته باشند..... ۱۵۳
- باب ۱۴: جایز است یکی از هووها نوبت خود را به دیگری ببخشد..... ۱۵۳
- باب ۱۵: مستحب است با زن باایمان ازدواج کرد..... ۱۵۴
- باب ۱۶: مستحب است با دوشیزه ازدواج کرد..... ۱۵۴
- باب ۱۸: وصیت و سفارش پیغمبر ﷺ درباره نیکی و خوش رفتاری با زنان..... ۱۵۷

فصل هجدهم: درباره طلاق..... ۱۶۱

- باب ۱: زنی که در حالت حیض است حرام است بدون رضایت او طلاق داده شود ولی اگر طلاق داده شد طلاقش واقع می گردد و به مرد دستور داده می شود که زنش را رجعت دهد..... ۱۶۱
- باب ۳: کسی که زنش را بر خود حرام کند ولی قصد طلاق در این تحریم نداشته باشد واجب است کفّاره بدهد..... ۱۶۲
- باب ۴: کسی که زنش را مختار و آزاد کند تا نزد او بماند یا از او جدا شود، این تفویض اختیار به معنی طلاق نیست مگر نیت طلاق را داشته باشد..... ۱۶۵

باب ۵: درباره قسم خوردن مرد که به زن خود نزدیک نشود و از او کناره گیرد، و مختار ساختن زنش در بین باقی ماندن و یا جداسدن از او، و معنی جمله (تَطَاهَرًا عَلَیْهِ)، در آیه چهار سوره تحریم..... ۱۶۷

باب ۶: زنی که سه بار طلاق داده شود حَقِّ سکنی و نفقه ندارد..... ۱۷۶

باب ۸: عده زنی که شوهرش بمیرد و هر نوع عده دیگری به وسیله وضع حمل به پایان می‌رسد..... ۱۷۷

باب ۹: بر زن واجب است در عده فوت شوهرش که چهار ماه و ده شب است در حال تعزیه باشد و برای غیر شوهر تعزیه بیش از سه روز حرام است..... ۱۷۹

فصل نوزدهم: درباره لعان..... ۱۸۳

فصل بیستم: درباره عتق و آزاد ساختن برده..... ۱۸۹

باب ۱: بیان تلاش برده برای آزادی خود..... ۱۸۹

باب ۲: حَقِّ ولاء بر عبدی که آزاد می‌شود مختص آزادکننده آن است..... ۱۹۰

باب ۳: فروختن و بخشیدن حَقِّ ولاء ممنوع است..... ۱۹۲

باب ۴: حرام است کسی که آزاد می‌شود ولاء غیر آزادکننده خود را قبول نماید..... ۱۹۲

باب ۵: ثواب آزاد کردن برده..... ۱۹۳

فصل بیست و یکم: درباره بیع و معاملات..... ۱۹۵

باب ۱: بیع الملامسه و بیع المنابذه هر دو حرام می‌باشند..... ۱۹۵

باب ۳: فروش بچه جنینی که هنوز در شکم مادرش می‌باشد حرام است..... ۱۹۶

باب ۴: معامله بر معامله کسی که معامله‌ای را انجام داده، ولی مدت خیار فسخ آن باقی است و همچنین معامله بر معامله کسی که در قیمت با هم به توافق رسیده‌اند ولی هنوز معامله تمام نشده است حرام است و پیشنهاد قیمت بیشتر به منظور تشویق مشتری‌ها و همچنین جمع نمودن شیر در پستان حیوان (به این معنی فروشنده اجازه ندهد چند روز حیوان را بدوشند، و یا بچاهش از پستانش شیر بخورد) حرام است..... ۱۹۷

باب ۵: استقبال کردن افراد شهری از مردم روستایی برای خرید متاع آنان قبل از رسیدن به شهر حرام است..... ۱۹۹

- باب ۶: اگر مردم شهر کالای روستایی را به قیمت بیشتری برای او بفروشند حرام است..... ۲۰۰
- باب ۸: کسی که چیزی را خریداری می‌کند اگر قبل از تحویل گرفتن آن از فروشنده، آن را به دیگری بفروشد باطل است..... ۲۰۰
- باب ۱۰: تا زمانی که خریدار و فروشنده در مجلس معامله از هم جدا نشده‌اند اختیار فسخ معامله برای آنان ثابت است..... ۲۰۱
- باب ۱۱: صداقت در معامله و بیان عیب و نقص مورد معامله..... ۲۰۲
- باب ۱۲: کسی که در معامله فریب داده می‌شود..... ۲۰۳
- باب ۱۳: فروش میوه روی درخت و حبوبات روی خوشه قبل از ظاهر شدن نشانه‌هایی که دال بر رسیدن آن‌ها به حد کمال و قبل از وقت چیدن آن‌ها حرام می‌باشد، مگر اینکه طرفین شرط نمایند که این میوه و یا حبوبات نرسیده را فوراً بچینند و برداشت نمایند..... ۲۰۳
- باب ۱۴: فروش خرما تر به خرما خشک حرام است به جز در مسئله عرایا..... ۲۰۴
- باب ۱۵: کسی که باغ خرمایی را بفروشد که دارای ثمر باشد..... ۲۰۶
- باب ۱۶: از معاوضه گندمی که هنوز در خوشه است به گندم خالص، و فروش میوه تر به میوه خشک از همان جنس به صورت پیمانه و از اجاره دادن زمین در برابر ثلث یا ربع محصول آن مثلاً در حالی که بذر به عهده مستأجر باشد، و از فروش میوه قبل از ظاهر شدن نشانه‌های دال بر رسیده شدن آن و از پیش فروش میوه چند سال آینده یک درخت، منع شده است..... ۲۰۷
- باب ۱۷: اجاره زمین..... ۲۰۸
- باب ۱۸: اجاره زمین در مقابل مواد غذایی..... ۲۰۹
- باب ۲۱: دادن زمین به دیگران تا برایگان از آن استفاده کنند، پس از برداشت محصول اصل زمین به مالک تحویل داده شود..... ۲۱۰

فصل بیست و دوم: درباره مساقات ۲۱۳

- باب ۱: نگهداری و آبیاری باغ و زراعت در مقابل مقداری از ثمر آن..... ۲۱۳
- باب ۲: ثواب و فضیلت درختکاری و کشاورزی..... ۲۱۴
- باب ۳: نگرفتن اجاره بها در صورت تلف شدن محصول به وسیله آفت..... ۲۱۴

- باب ۴: مستحب است صاحب قرض وقتی قرض را پس می‌گیرد مقدار کمتری را
پس بگیرد ۲۱۵
- باب ۵: کسی که مالی را به قرض به کسی بفروشد و خریدار ورشکست شود ولی آن
مال هنوز باقی باشد صاحب مال می‌تواند آن را از او پس بگیرد ۲۱۶
- باب ۶: ثواب و فضیلت مهلت دادن به اشخاص بدهکاری که قدرت بازپرداخت آن را
ندارد ۲۱۷
- باب ۷: کسی که قدرت بازپرداخت بدهی خود را دارد حرام است که از بازپرداخت
آن کوتاهی کند همچنین حواله قرض بر شخص دیگری هم جایز است و مستحب
است وقتی که طلبکاری از طرف بدهکار برای وصول طلبش به شخص ثروتمندی
حواله شود طلبکار آنرا بپذیرد ۲۱۷
- باب ۸: حرام بودن فروش آب اضافی ۲۱۸
- باب ۹: حرام بودن قیمت سگ و پولی که فالگیران و رمالان و کاهنان و مدعیان
دانستن علم غیب می‌گیرند و پولی که زن فاحشه در مقابل خودفروشی می‌گیرد
..... ۲۱۸
- باب ۱۰: امر به کشتن سگ ۲۱۹
- باب ۱۱: حلال بودن مزد حجامت ۲۲۰
- باب ۱۲: حرام شدن فروش شراب ۲۲۱
- باب ۱۳: حرام شدن فروش شراب و مردار و خوک و بت ۲۲۱
- باب ۱۴: درباره ربا ۲۲۳
- باب ۱۶: از معامله نقره با طلا به صورت نسیه نهی شده است ۲۲۳
- باب ۱۸: در فروش مواد خوراکی به مواد خوراکی همجنس باید هر دو به یک اندازه
باشند ۲۲۴
- باب ۲۰: به دست آوردن حلال و پرهیز از چیزهایی که شبهه‌دار است ۲۲۶
- باب ۲۱: فروختن شتر با داشتن حق استفاده فروشنده از سوار شدن بر آن ۲۲۷
- باب ۲۲: کسی که چیزی را به عنوان سلم بفروشد لازم است به هنگام تحویل دادن
آن به خریدار بهتر از آنچه تعهد کرده به او تحویل دهد و نیکوکارترین شما کسی
است که دین و تعهد خود را به نحو احسن ادا نماید ۲۲۹
- باب ۲۴: درباره رهن و جایز بودن آن چه در سفر و چه در غیر سفر ۲۳۰

- باب ۲۵: درباره سلم ۲۳۰
- باب ۲۷: نهی از قسم خوردن در معامله ۲۳۰
- باب ۲۸: شفعه ۲۳۱
- باب ۲۹: قراردادن سر تیرآهن یا چوب بر دیوار همسایه ۲۳۲
- باب ۳۰: حرام بودن ظلم و غصب زمین و یا غصب هر چیز دیگری ۲۳۲
- باب ۳۱: مقدار عرض جاده و راه وقتی که مورد اختلاف باشد ۲۳۳

فصل بیست و سوم: درباره فرائض ۲۳۵

- باب ۱: سهم الارث باید به کسانی داده شود که برابر قرآن وارث هستند و آنچه از مال میت بعد از ذی فروض باقی می ماند به مردی داده می شود که از لحاظ نسبی از همه به میت نزدیکتر است ۲۳۵
- باب ۲: چگونگی ارث کلاله ۲۳۵
- باب ۳: آخرین آیه که نازل شد آیه کلاله است ۲۳۶
- باب ۴: کسی که بمیرد و مالی از خود به جا بگذارد به وارث او می رسد ۲۳۶

فصل بیست و چهارم: درباره هبه (هدیه و بخشش) ۲۳۹

- باب ۱: مکروه است کسی که چیزی را به عنوان زکات یا نذر و یا هر خیر و احسان و هدیه و بخشش به کسی داده است آن را از او بازخرد کند ۲۳۹
- باب ۲: حرام بودن برگشت از صدقه و احسان و بخشش بعد از اینکه این صدقه و بخشش و احسان به شخصی موردنظر تحویل گردید، به جز صدقه و بخشش پدر در حق اولاد و اولاد اولاد که برگشت از آن هر چند بعد از تحویل هم باشد حرام نیست ۲۴۰
- باب ۳: مکروه بودن برتری دادن بعضی از اولاد بر بعضی دیگر در بخشش ۲۴۰
- باب ۴: عمری ۲۴۱

فصل بیست و پنجم: درباره وصیت ۲۴۳

- باب ۱: وصیت به یک سوم مال ۲۴۳
- باب ۲: ثواب خیر و احسان بعد از مرگ انسان به او می رسد ۲۴۵
- باب ۴: درباره وقف ۲۴۵
- باب ۵: کسی که ثروت ندارد وصیت کردن برایش لازم نیست ۲۴۶

فصل بیست و هشتم: درباره نذر ۲۵۱

باب ۱: اسلام دستور داده که به نذر عمل شود ۲۵۱

باب ۲: نهی از نذر و اینکه نذر هیچ بلایی را بر نمی‌گرداند ۲۵۱

باب ۴: کسی که نذر کند پیاده به کعبه برود ۲۵۲

فصل بیست و هفتم: درباره قسم ۲۵۵

باب ۱: نهی از قسم خوردن به غیر خدا ۲۵۵

باب ۲: کسی که قسم به لات و عزی بخورد باید برای کفاره آن فوراً لا اله الا الله

بگوید ۲۵۵

باب ۳: کسی که قسم می‌خورد (کاری را انجام دهد یا ندهد) ولی می‌بیند که آنچه

به خلاف قسمش می‌باشد بهتر است، مستحب است به خلاف آن عمل کند و کفاره

قسمش را بدهد ۲۵۶

باب ۵: استثناء و گفتن انشاء الله ۲۵۹

باب ۶: نهی از اصرار بر قسمی که عمل کردن به آن باعث اذیت خانواده می‌شود، و

عمل کردن به خلاف آن هم حرام نیست ۲۶۰

باب ۷: کافری که در زمان کفرش نذری بکند وقتی که مسلمان شد چه باید بکند

..... ۲۶۰

باب ۹: سخت‌گیری بر کسانی که برده‌های خودشان را به زنا متهم می‌نمایند.. ۲۶۱

باب ۱۰: طعام دادن به برده و کنیز از آنچه که مالک خودش از آن تغذیه می‌نماید

و لباس دادن به آنان از لباسی که مالک خودش آن را می‌پوشد، و نباید آنان را به

کارهای سنگین مجبور کند ۲۶۱

باب ۱۱: اجر و ثواب برده‌ای که نسبت به مالکش صادق و مخلص باشد و عبادت

خدا را به نحو احسن انجام دهد ۲۶۲

باب ۱۲: کسی که برده مشترک دارد و سهم خود را آزاد می‌نماید ۲۶۵

باب ۱۳: جایز بودن فروش برده‌ای که صاحبش به او گفته باشد شما بعد از مرگ

من آزاد هستید ۲۶۶

فصل بیست و هشتم: درباره قسامت ۲۶۷

باب ۱: قسامت ۲۶۷

- باب ۲: حکم کسانی که در حالت جنگ با اسلام هستند و یا کسانی که از دین اسلام برمی‌گردند ۲۶۸
- باب ۳: ثبوت قصاص در قتلی که با سنگ و چیزهای بزرگ و سنگین انجام می‌گیرد، و کشتن مرد در مقابل کشتن زن ۲۶۹
- باب ۴: کسی که جان یا اعضای کس دیگری را مورد حمله قرار دهد و آن فرد از خود دفاع کند، در نتیجه این دفاع شخص متجاوز جان یا یکی از اعضایش را از دست دهد، شخص دفاع کننده ضامن نیست ۲۷۰
- باب ۵: اثبات قصاص برای دندان و اعضایی که به منزله آن است ۲۷۱
- باب ۶: چیزهایی که خون مسلمان را مباح می‌نماید ۲۷۱
- باب ۷: بیان گناه کسی که برای اولین بار مرتکب قتل گردیده ۲۷۲
- باب ۸: مجازات قتل در قیامت. اولین چیزی که مورد سؤال و قضاوت قرار می‌گیرد قتل است ۲۷۲
- باب ۹: سخت‌گیری در تحریم ریختن خون دیگران و تعرض به شخصیت و ناموس و مال آنان ۲۷۳
- باب ۱۱: خون‌بهای جنین و واجب بودن دیه بر ورثه قاتل در صورتی که قتل خطاء یا شبه عمد باشد ۲۷۴

فصل بیست و نهم: درباره حدود ۲۷۷

- باب ۱: مجازات و حدّ دزدی و میزان دزدی که حد در آن اجرا می‌شود ۲۷۷
- باب ۲: دست دزد چه از طبقه اشراف یا غیر اشراف باشد باید قطع شود و برای جلوگیری از اجرای حدود شرعی نباید خواهش شود ۲۷۸
- باب ۴: رجم نمودن کسی که بعد از ازدواج و مقاربت با همسرش مرتکب زنا می‌شود ۲۷۸
- باب ۵: حکم کسی که به زنا اعتراف می‌نماید ۲۷۹
- باب ۶: بیهودی که اهل ذمه باشد و زنا کند رجم می‌شود ۲۸۱
- باب ۸: حدّ شراب خواری ۲۸۲
- باب ۹: بیان تعداد تازیانه‌های تعزیر ۲۸۳
- باب ۱۰: اجرای حد موجب کفاره گناهی می‌شود که شخص مرتکب آن شده است ۲۸۴

باب ۱۱: اگر حیوانی کسی را زخمی کند و یا کسی در چاه آب یا معدن کسی افتد و زخمی شود صاحب حیوان یا چاه ضامن نیست..... ۲۸۴

فصل سیّم: درباره قضاوت..... ۲۸۷

باب ۱: قسم بر مدعی علیه است ۲۸۷

باب ۳: حکم شرع مربوط به ظاهر امر و چگونگی بیان دلیل است..... ۲۸۸

باب ۴: قضیه هند دختر عتبه و زن ابوسفیان ۲۸۸

باب ۵: نهی از سؤال کردن فراوان و نهی از خودداری از ادای حق دیگران و یا نهی از درخواست چیزی که حقّ او نیست..... ۲۸۹

باب ۶: ثواب و پاداش قاضی، وقتی که برای قضاوت تلاش و کوشش کند، خواه در قضاوتش حق را تشخیص دهد یا اشتباه نماید..... ۲۹۰

باب ۷: مکروه است قاضی در حال عصبانیت قضاوت کند..... ۲۹۰

باب ۸: مردود ساختن حکم‌هایی که به باطل صادر می‌شوند، و مردود ساختن کارهای بدعاهای که در دین به وجود می‌آیند..... ۲۹۱

باب ۱۰: بیان اختلاف حکم دو مجتهد..... ۲۹۱

باب ۱۱: مستحب است حاکم در بین دو نفر خصم صلح و صفا برقرار نماید..... ۲۹۲

فصل سی و یکم: درباره اشیاء پیدا شده..... ۲۹۵

باب ۲: در مورد حرام بودن دوشیدن حیوان بدون اجازه صاحبش..... ۲۹۶

باب ۳: در مورد ضیافت و چگونگی آن..... ۲۹۶

فصل سی و دوم: درباره جهاد..... ۲۹۹

باب ۱: جایز است به کافرانی که دعوت اسلام به آنان ابلاغ شده بدون اعلام قبلی حمله کرد..... ۲۹۹

باب ۳: درباره امر به سهل‌گیری و پرهیز از ایجاد نفرت و بدبینی در بین مردم نسبت به دین..... ۲۹۹

باب ۴: در مورد حرام بودن ظلم..... ۳۰۰

باب ۵: فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است..... ۳۰۰

باب ۶: آرزوی روبرو شدن با دشمن مکروه است و دستور بر این است به هنگام روبرو شدن با آنان صبر کرد..... ۳۰۱

- باب ۸: کشتن زن و بچه در جنگ حرام است ۳۰۲
- باب ۹: جواز کشتن غیرعمدی زنان و بچه‌ها در منزلی که کفار در آن کمین کرده‌اند ۳۰۲
- باب ۱۰: جواز قطع کردن یا سوزاندن درختان کفار ۳۰۲
- باب ۱۱: گرفتن غنیمت تنها برای مسلمانان حلال شده است ۳۰۳
- باب ۱۲: انفال ۳۰۴
- باب ۱۳: تملک وسایل کافر کشته شده در جنگ توسط مجاهد مسلمان ۳۰۵
- باب ۱۵: حکم فیئی و غنیمتی که بدون جنگ گرفته می‌شود ۳۰۸
- باب ۱۶: فرموده پیغمبر ﷺ مبنی بر اینکه: از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه که ما از خود به جای می‌گذاریم صدقه و متعلق به عموم است ۳۱۱
- باب ۱۹: دستگیری و حبس اسیر و جواز منت گذاشتن بر او به وسیله آزاد کردنش ۳۱۵
- باب ۲۰: خارج نمودن یهود از حجاز ۳۱۷
- باب ۲۲: جواز کشتن کافری که عهدشکنی می‌کند و جواز وادار کردن افراد قلعه‌ای که محاصره شده‌اند به قبول قضاوت یک انسان عادل و شایسته قضاوت ۳۱۸
- باب ۲۳: کسی که امری بر او واجب است و واجب دیگری بر واجب قبلی او وارد شود ۳۲۰
- باب ۲۴: وقتی که مهاجرین در اثر فتوحات بی‌نیاز شدند املاک و اشجاری که از طرف انصار جهت استفاده از محصولات آنها به ایشان بخشیده شده بود، به آنان پس دادند ۳۲۱
- باب ۲۵: برداشتن طعام از سرزمین دشمن ۳۲۲
- باب ۲۶: نامه پیغمبر ﷺ به هرقل (پادشاه روم) که او را به اسلام دعوت می‌نماید ۳۲۳
- باب ۲۸: درباره غزوه حنین ۳۲۷
- باب ۲۹: غزوه طائف ۳۲۸
- باب ۳۲: از بین بردن بت‌ها در اطراف کعبه ۳۲۹
- باب ۳۴: صلح حدیبیه در محلی بنام حدیبیه ۳۳۰

باب ۳۷: غزوه اُحد	۳۳۱
باب ۳۸: غضب شدید خداوند بر کسانی که با رسول خدا می‌جنگند و به دست او کشته می‌شوند.....	۳۳۲
باب ۳۹: اذیت و آزارهایی که پیغمبر از دست مشرکین و منافقین می‌کشید	۳۳۳
باب ۴۰: دعای پیغمبر ﷺ و پناه بردنش به خدا و صبر و شکیبایی او بر اذیت و آزار منافقین.....	۳۳۶
باب ۴۱: کشته شدن ابوجهل	۳۳۸
باب ۴۲: کشته شدن کعب بن اشرف شیطان یهود.....	۳۳۹
باب ۴۳: غزوه خیبر.....	۳۴۱
باب ۴۴: غزوه احزاب که همان غزوه خندق است	۳۴۳
باب ۴۵: غزوه ذی قرد و غیره	۳۴۵
باب ۴۷: شرکت زنان در جهاد همراه با مردان	۳۴۶
باب ۴۹: تعداد غزوه‌های پیغمبر ﷺ.....	۳۴۷
باب ۵۰: غزوه ذات الرقاع	۳۴۸

فصل سی و سه: درباره امارت و خلافت

باب ۱: مردم تابع و پیرو قریش می‌باشند و خلافت باید در قریش باشد.....	۳۵۱
باب ۲: تعیین خلیفه و ترک آن.....	۳۵۲
باب ۳: نهی از درخواست امارت و حریص بودن بر آن.....	۳۵۲
باب ۵: فضیلت و ثواب امام عادل و بدبختی امام ظالم و تشویق به مدارا با مردم و نهی از ناراحت ساختن و سخت‌گیری بر مردم.....	۳۵۴
باب ۶: سخت‌گیری در خیانت در اموال غنیمت.....	۳۵۵
باب ۷: حرام بودن هدیه‌هایی که به امراء رؤسا داده می‌شود.....	۳۵۶
باب ۸: وجوب اطاعت از حاکم در کارهایی که گناه نباشد و حرام بودن آن در کارهایی که گناه است.....	۳۵۷
باب ۱۰: امر به رعایت وفا در بیعت با امراء و خلفاء به ترتیب تقدم.....	۳۶۰
باب ۱۱: امر به صبر و شکیبایی به هنگام ظلم حاکم و ترجیح دادن خودش بر مردم در مسائل مادی و زندگی دنیوی.....	۳۶۱

- باب ۱۳: امر به پیروی از جماعت به هنگام ظهور کفر و الحاد و بی‌دینی و برحذر داشتن کسانی که تبلیغ کفر و بی‌دینی می‌کنند..... ۳۶۲
- باب ۱۸: مستحب بودن تجدید بیعت با رهبر هنگامی که قصد جهاد می‌کند و بیان چگونگی بیعت الرضوان (پیغمبر ﷺ) در زیر درختی..... ۳۶۴
- باب ۱۹: حرام بودن بازگشت مهاجرینی که با پیغمبر ﷺ به مدینه هجرت کرده بودند به مکه به منظور سکونت در آنجا..... ۳۶۶
- باب ۲۰: بیعت با پیغمبر ﷺ بعد از فتح مکه بر پیروی از اسلام و جهاد در راه خدا و کارهای خیر و بیان اینکه بعد از فتح مکه رفتن از مکه به مدینه مهاجرت نیست..... ۳۶۶
- باب ۲۱: چگونگی بیعت زنان..... ۳۶۷
- باب ۲۲: بیعت بشرط شنیدن دستور و اطاعت، آن وقت است که در حدود قدرت باشد..... ۳۶۸
- باب ۲۳: بیان سنی که انسان به حدّ رشد و بلوغ می‌رسد..... ۳۶۹
- باب ۲۴: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کفار، اگر بیم افتادن آن به دست کافران و بی‌احترامی یا تغییر آن وجود داشته باشد..... ۳۶۹
- باب ۲۵: مسابقه با اسب و تمرین کردن با آن و آماده ساختن اسب برای مسابقه..... ۳۶۹
- باب ۲۶: جدا نشدن خیر و برکت از پیشانی اسب تا روز قیامت..... ۳۷۰
- باب ۲۸: فضیلت جهاد و رفتن به غزوه در راه خدا..... ۳۷۱
- باب ۲۹: فضیلت و ثواب شهادت در راه خدا..... ۳۷۲
- باب ۳۱: ثواب یک روز و یا یک شب جهاد در راه خدا..... ۳۷۳
- باب ۳۴: فضیلت جهاد در راه خدا و آمادگی برای رفتن به آن..... ۳۷۴
- باب ۳۵: بیان کشته شدن یک نفر توسط دیگری و وارد شدن هر دو به بهشت..... ۳۷۴
- باب ۳۸: اجر و ثواب کمک به مجاهدینی که در راه خدا جهاد می‌کنند، و تهیه وسیله سواری و غیره برای آنان و کمک کردن به خانواده مجاهدین در مدتی که در جهاد هستند..... ۳۷۵
- باب ۴۰: واجب نبودن رفتن به جهاد برای کسانی که دارای عذر شرعی هستند..... ۳۷۵

باب ۴۱: قطعی بودن ورود شهید به بهشت..... ۳۷۶

باب ۴۲: کسی که برای پیروزی فرمان خدا بجنگد مجاهد فی سبیل الله می باشد

..... ۳۷۷

باب ۴۵: پیغمبر ﷺ که می فرماید: ارزش هر کاری به نیت آن است شامل جهاد و

هر عمل دیگری می باشد..... ۳۷۸

باب ۴۹: فضیلت و ثواب جهاد در دریا..... ۳۷۸

باب ۵۱: بیان اقسام شهدا..... ۳۷۹

باب ۵۳: فرموده پیغمبر ﷺ: همیشه عده‌ای از امت من از حق پیروی می کنند و

مخالفین نمی توانند به آنان ضرری برسانند..... ۳۸۰

باب ۵۵: سفر یک پارچه سختی است و بیان مستحب بودن بازگشت مسافر به سوی

خانواده اش با عجله بعد از تمام شدن کارش..... ۳۸۱

باب ۵۶: مکروه بودن مراجعت از سفر و درزدن هنگام شب..... ۳۸۱

فصل سی و چهارم: درباره شکار، و حیوانهایی که ذبح می شوند..... ۳۸۳

باب ۱: شکار با سگی که تربیت شده است..... ۳۸۳

باب ۳: حرام بودن گوشت حیوانهای درنده‌ای که دارای دندانهای نیش دار

هستند، و حرام بودن گوشت پرندگانی که دارای چنگال می باشند..... ۳۸۷

باب ۴: حلال بودن گوشت حیوان مردار بحری..... ۳۸۸

باب ۵: حرام بودن گوشت خر اهلی..... ۳۸۹

باب ۶: درباره خوردن گوشت اسب..... ۳۹۱

باب ۷: مباح بودن گوشت سوسمار..... ۳۹۱

باب ۸: مباح بودن گوشت ملخ..... ۳۹۳

باب ۹: گوشت خرگوش مباح است..... ۳۹۳

باب ۱۰: مباح بودن وسائلی که به کمک آنها شکار آسانتر می شود و بر دشمن

زودتر غلبه حاصل می گردد و مکروه بودن انداختن سنگ ریزه به وسیله دو انگشت

سبابه دستها..... ۳۹۴

باب ۱۲: نشانه قرار دادن حیوانات، ممنوع می باشد..... ۳۹۵

فصل سیزدهم:

درباره روزه

باب ۱: فضیلت و ثواب ماه رمضان

۶۵۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَتُحْتَأَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَسُلِّسَتِ الشَّيَاطِينُ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی ماه رمضان می‌آید درهای بهشت گشوده می‌شوند و درهای دوزخ بسته می‌گردند و شیطان‌ها به زنجیر کشیده خواهند شد».

(قاضی عیاض در بیان معنی این حدیث می‌گوید: همانگونه که احتمال دارد ظاهر معنی مقصود باشد، و خداوند متعال در ماه رمضان درهای بهشت را بگشاید و درهای دوزخ را ببندد، و به احترام آن شیاطین را در زنجیر قرار دهد تا آن‌ها را از وسوسه و اذیت مؤمنان باز دارد، احتمال هم دارد که منظور از گشوده شدن درهای بهشت این باشد که در ماه رمضان به واسطه اطاعت و عبادت و تراویح و تلاوت قرآن و آمادگی مؤمنان برای انواع خیر و احسان، و پرهیز از منہیات، رحمت الهی شامل حال مؤمنان می‌گردد و در رحمت الهی و بهشت به روی نیکوکاران و کسانی که به سوی خدا بر می‌گردند باز است، و درهای دوزخ بر آنان بسته می‌گردد چون کاری را که موجب ناخشنودی خداوند و رفتن به دوزخ باشد انجام نمی‌دهند، و شیطان‌ها مجالی برای فتنه و فساد و گمراهی مؤمنان نخواهند داشت)^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصوم: 5- باب هل يقال رمضان أو شهر رمضان.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۱۸۸.

باب ۲: واجب شدن روزه با رؤیت هلال در اول ماه رمضان و واجب شدن خوردن روزه در آخر ماه رمضان با رؤیت هلال شوال، و اگر در اول ماه رمضان آسمان ابری باشد، باید شعبان را سی روز تکمیل نمود و اگر در آخر رمضان آسمان ابری شود باید ماه رمضان را سی روز به حساب آورد

۶۵۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، ذَكَرَ رَمَضَانَ، فَقَالَ: لَا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْا الْهَالَالَ، وَلَا تَفْطِرُوا حَتَّى تَرَوْهُ، فَإِنْ عَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدُرُوا لَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ در مورد ماه رمضان گفت: تا وقتی که هلال رمضان را رؤیت نکنید، روزه نگیرید، و تا زمانی که هلال شوال را رؤیت ننمایید روزه رمضان را نخورید، و اگر ابر مانع رؤیت هلال گردید ماه را سی روز کامل حساب کنید».

(این حدیث دلالت دارد که روزه یوم الشک (روز سی شعبان) که هلال رمضان رؤیت نشود حرام است و مذهب امام شافعی و مالکی نیز همین است).

۶۵۴- حدیث: «ابن عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا» يَعْنِي ثَلَاثِينَ. ثُمَّ قَالَ: «وَهَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» يَعْنِي تِسْعًا وَعِشْرِينَ، يَقُولُ: مَرَّةً ثَلَاثِينَ وَمَرَّةً تِسْعًا وَعِشْرِينَ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: (ماه‌های سال) گاهی سی روز، و گاهی بیست و نه روز هستند». (اگر هلال بعد از بیست و نه روز رؤیت شد معلوم می‌گردد که ماه بیست و نه روز است و اگر بعد از سی روز رؤیت شده ماه سی روز می‌باشد).

۶۵۵- حدیث: «ابن عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسُبُ، الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا» يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ، وَمَرَّةً ثَلَاثِينَ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 11-باب قول النبي ﷺ إذا رأيتم الهلال فصوموا.

۲- أخرجه البخاري في: 68-كتاب الطلاق: 25-باب اللعان وقول الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ

أَزْوَاجَهُمْ﴾.

۳- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 13-باب قول النبي ﷺ لا نكتب ولا نحسب.

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: ما اُمَّت و ملّت بی سوادى هستيم، که بر نوشتن و حساب نجوم و حرکت آن‌ها آشنایی و تسلط کامل نداریم، (بنابراین برای تعیین اوقات عبادت مکلف به نوشتن و دانستن مسائل نجومی و ریاضی نمی‌باشیم و اوقات عبادت به واسطه نشانه‌های آشکار و روشنی مانند خورشید و ماه بر ما مشخص می‌شود هر کس می‌تواند وقت عبادت خود را با مشاهده و کیفیت این علایم تشخیص دهد) و تعداد روزها در ماه گاهی بیست و نه روز و گاهی سی روز می‌باشد».

۶۵۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، أَوْ قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ وَأَفْطَرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ، فَإِنْ غَبِيَ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا عِدَّةَ شَعْبَانَ ثَلَاثِينَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: با رؤیت هلال ماه رمضان روزه بگیرید، و با رؤیت هلال شوال روزه را بخورید و چنانچه اول ماه رمضان هوا ابری باشد ماه شعبان را، سی روز کامل حساب کنید». (و بعد از سی روز از شعبان روزه را شروع نمایید).

باب ۳: نباید یک یا دو روز به رمضان مانده روزه را گرفت

۶۵۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید با روزه بودن در یک یا دو روز آخر شعبان از ماه رمضان استقبال کنید، مگر برای کسی که عادت کرده باشد که همیشه یک روز مخصوص روزه باشد، و این روز مصادف با یک یا دو روز مانده به آخر شعبان باشد، (برای چنین شخصی بلا مانع است) که روزه‌اش را بگیرد». (مثلاً شخصی عادت دارد هر پنجشنبه یا دوشنبه‌ای، روزه باشد و یکی از دو روز آخر ماه شعبان پنجشنبه یا دوشنبه است این شخص باید عادت خود را ترک نکند و روزه باشد، و در غیر این صورت بنا به صحیح مذهب امام شافعی روزه این دو روز آخر شعبان حرام است).

۱- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 11-باب قول النبي ﷺ إذا رأيت الهلال فصوموا وإذا رأيتموه فافطروا.

۲- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 14-باب لا يتقدم من رمضان بصوم يوم ولا يومين.

باب ۴: گاهی ماه بیست و نه روز است

۶۵۸- حدیث: «أُمُّ سَلْمَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَفَ لَا يَدْخُلُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ شَهْرًا؛ فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةَ وَعِشْرُونَ يَوْمًا عَدَا عَلَيْهِنَّ أَوْ رَاحَ؛ فَقِيلَ لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! حَلَفْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا. قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا»^(۱).

یعنی: «ام سلمه گوید: پیغمبر ﷺ قسم خورد که تا مدت یکماه به نزد هیچیک از زنانش نرود، وقتی که بیست و نه روز گذشت، شب یا صبح به نزد آنان رفت، از پیغمبر ﷺ سؤال شد: ای رسول خدا! شما قسم خورده‌ای تا مدت یک ماه پیش آنان نروید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: گاهی ماه بیست و نه روز است».

باب ۷: بیان معنی این فرموده پیغمبر ﷺ: «که دو ماه رمضان و ذوحجه ناقص نمی‌شوند»

۶۵۹- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: شَهْرَانِ لَا يَنْقُصَانِ، شَهْرًا عِيدًا، رَمَضَانَ وَذُو الْحِجَّةِ»^(۲).

یعنی: «ابی بکره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: دو ماهی که دارای عیدند، یکی ماه رمضان و دیگری ماه ذی حجه ناقص نمی‌شوند». (یعنی هر چند این دو ماه از لحاظ تعداد روز ناقص باشند، اما از نظر خیر و برکت و ثواب همیشه کامل هستند و نباید تصور شود اگر یکی از آنها بیست و نه روز باشد ثوابش کمتر از ماهی است که سی روز است و بعضی گمان کرده‌اند که معنی حدیث این است که این دو ماه در یک سال با هم ناقص و بیست و نه روز نخواهند شد ولی این معنی اشتباهی است)^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 67- كتاب النكاح: 92- باب هجرة النبي ﷺ نسائه في غير بيوتهن.

۲- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصوم: 12- باب شهر اعيد لا ينقصان.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۱۹۸.

باب ۸: بیان اینکه وقت روزه با طلوع فجر فرا می‌رسد و تا وقت طلوع فجر انسان حق غذا خوردن و سایر کارهای مشروع را دارد و بیان اینکه نشانه طلوع فجر که احکام روزه با ظاهر شدن آن شروع می‌شود کدام است؟

۶۶۰- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ ۞»، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. وَإِلَىٰ عِقَالٍ أَبْيَضٍ، فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وَسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلَا يَسْتَبِينُ لِي، فَعَدَوْتُ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ۞، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم (طایبی) گوید: وقتی که آیه: (... بخورید و بنوشید تا زمانی که رشته سفید از رشته سیاه به هنگام طلوع فجر برایتان از هم تشخیص داده می‌شود) نازل گردید، دو ریسمان کلفت یکی سیاه و دیگری سفید را آوردم، و آن‌ها را در زیر بالشم قرار دادم، به هنگام شب آن‌ها را نگاه می‌کردم ولی برایم معلوم نمی‌شد کدام یک سیاه و کدام یک سفید است، صبح پیش پیغمبر ۞ رفتم، و جریان را به او گفتم، پیغمبر ۞ فرمود: «منظور از تشخیص رشته سیاه از رشته سفید، تشخیص سیاهی شب از سفیدی طلوع می‌باشد». (نه تشخیص ریسمان سیاه از ریسمان سفید).

۶۶۱- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ: أَنْزَلَتْ: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. وَلَمْ يَنْزِلْ ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾. فَكَانَ رَجَالٌ، إِذَا أَرَادُوا الصَّوْمَ، رَبَطَ أَحَدُهُمْ فِي رِجْلِهِ الْخَيْطَ الْأَبْيَضَ وَالْخَيْطَ الْأَسْوَدَ، وَلَمْ يَزَلْ يَأْكُلُ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُ رُؤْيُتُهُمَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدُ ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾ فَعَلِمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْنِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^(۲).

یعنی: «سهل بن سعد گوید: وقتی آیه: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ نازل گردید، چون هنوز کلمه ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾ نازل نشده بود، عده‌ای از مردم وقتی می‌خواستند روزه بگیرند، برای تشخیص آخر شب از اول

۱- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصَّوْمِ: 16- باب قول الله تعالى: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصَّوْمِ: 16- باب قول الله تعالى: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ

روز، دو رشته نخ را یکی سفید و دیگری سیاه، بر ساق پای خود می‌بستند و تا وقتی این دو نخ از هم تشخیص داده می‌شد به خوردن و نوشیدن ادامه می‌دادند، خداوند متعال لفظ ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾ را نازل نمود، آن وقت برایشان معلوم گردید، که منظور خداوند، تشخیص سیاهی شب از طلوع فجر می‌باشد»، (نه تشخیص ریسمان سیاه از ریسمان سفید).

۶۶۲- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ بِلَالَ يُؤَدِّنُ بَلِيلًا، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اذان بلال وقتی است که قسمتی از شب باقی است بنابراین بعد از آن هم به خوردن و نوشیدن ادامه دهید، تا اینکه عبدالله ابن امّ مکتوم شروع به اذان می‌کند». (و همین که ابن امّ مکتوم اذان را شروع کرد باید از خوردن و نوشیدن و هر کاری که مخالف روزه است دوری کنید).

۶۶۳- حدیث: «عائِشَةُ رضی الله عنها، أَنَّ بِلَالَ كَانَ يُؤَدِّنُ بَلِيلًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَدِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، فَإِنَّهُ لَا يُؤَدِّنُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: بلال که اذان می‌گفت مقداری از شب باقی بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تا وقتی که ابن امّ مکتوم اذان را شروع می‌کند، به خوردن و نوشیدن ادامه دهید، چون ابن امّ مکتوم تا طلوع فجر فرا نرسد اذان را نمی‌گوید». (و همین که ابن امّ مکتوم اذان گفت باید از خوردن و نوشیدن خودداری کنید).

۶۶۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ» أَوْ «أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانُ بِلَالٍ مِنْ سُحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَدِّنُ» أَوْ «يُنَادِي بَلِيلًا لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ وَلِيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ أَوْ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقِ وَطْأَتِهِ إِلَى أَسْفَلِ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 10- كتاب الأذان: 11- باب أذان الأعمى إذا كان له من يجبره.

۲- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصوم: 17- باب قول النبي ﷺ لا يمنعكم من سحوركم أذان بلال.

۳- أخرجه البخاري في: 10- كتاب الأذان: 13- باب الأذان قبل الفجر.

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید هیچیک از شما به خاطر اذان گفتن بلال (در آخر شب) از خوردن سحری دست بکشد، چون وقتی که بلال اذان می‌گوید، هنوز مقداری از شب باقی است. بلال به این خاطر در شب اذان می‌گوید تا کسانی که بیدارند و مشغول عبادت هستند، دست از عبادت بکشند (و به استراحت و خوردن سحری بپردازند) و کسانی که خوابیده‌اند بیدار شوند (و خود را برای نماز صبح و سایر کارهای دیگر آماده سازند) و فجر صادق همان روشنایی و نور عریضی نیست که بالاتر از افق ظاهر می‌شود»، (بلکه این فجر کاذب می‌باشد که ابتدا در نزدیکی وسط آسمان به صورت گسترده ظاهر می‌گردد و به طور عمودی به طرف افق پایین می‌آید، پیغمبر ﷺ برای نشان دادن کیفیت طلوع فجر کاذب) انگشتانش را بلند نمود و به وسط آسمان اشاره کرد، آنگاه سر انگشتانش را عمودی به سوی افق پایین کشید. (و فجر کاذب را با دست ترسیم نمود، و فرمود: فجر کاذب به این کیفیت ظاهر می‌شود، و چون این فجر جزو شب است احکام شرعی مخصوص روزه به آن تعلق نمی‌گیرد، تا وقتی که فجر صادق ظاهر نگردد شما می‌توانید خوردن و نوشیدن و سایر کارهای شرعی را که با روزه حرام می‌گردد انجام دهید، و نشانه فجر صادق هم این است که ابتدا نور عریضی در افق ظاهر می‌شود و به سرعت در دو جهت راست و چپ به صورت مستطیل و افقی امتداد می‌یابد، و پیغمبر ﷺ برای نشان دادن کیفیت طلوع فجر صادق، ابتدا دو انگشت سبابه و وسطای خود را روی هم قرار داد، و بعداً آن‌ها را به طرف راست و چپ از هم جدا کرد و فجر صادق را ترسیم کرد، و فرمود: تا به این صورت طلوع نکند فجر صادق نیست.

«لیس له أن يقول الفجر: کلمه (له) در هیچیک از روایت‌های مسلم و بخاری وجود ندارد و وجود آن معنی جمله را مبهم می‌سازد پس معلوم می‌گردد چه از نظر روایت و چه از لحاظ درایت وجود (له) بی‌مورد و به اشتباه از جانب ناسخ اضافه شده است. يقول: به معنی یظهر است و فجر اسم لیس است، یعنی فجر صادق به این صورت ظاهر نمی‌شود. وقال بأصابعه: قال به معنی اشاره است، یعنی پیغمبر ﷺ با انگشتانش اشاره کرد. طأطأ: پایین آورد. حتی يقول هكذا: يقول به معنی یظهر است و هكذا اشاره به ترسیم فجر صادق با دو انگشت سبابه و وسطی است، یعنی تا به این کیفیت ظاهر نشود فجر صادق نیست. این حدیث یکی از احادیث بسیار مشکلی است که ساعت‌های

فراوان برای درک معنی صحیح آن وقت صرف گردید تا با تأیید خداوند متعال و کمک کتاب‌های فتح الباری / ج ۱۲ ص ۸۲، و ارشاد الساری / ج ۱۲ ص ۱۲، و شرح نووی بر مسلم / ج ۱۷ ص ۲۰۴ یعنی: «۲۰۵»، و سایر احادیث موجود در این موضوع توفیق درک و بیان معنی صحیح آن حاصل گردید».

باب ۹: ثواب سحری خوردن و تأکید بر مستحب بودن آن و مستحب بودن تأخیر سحری و تعجیل در افطار

۶۶۵- حدیث: «أَنَّسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَهً»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: (به هنگام روزه) سحری بخورید چون در سحری خوردن برکت وجود دارد».

۶۶۶- حدیث: «زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ. عَنْ أَنَسِ أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةَ^(۲)». یعنی: «انس گوید: زید بن ثابت به من گفت: که او با پیغمبر ﷺ سحری می‌خوردند، سپس بلند شدند و نماز صبح را خواندند، از زید پرسیدم: فاصله بین سحری خوردن و نماز شما چقدر بود؟ گفت: به اندازه خواندن پنجاه یا شصت آیه بود».

۶۶۷- حدیث: «سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يَزَالُ النَّاسُ بِحَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ»^(۳).

یعنی: «سهل بن سعد گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: مادام مردم بر تعجیل در افطار باقی باشند و این سنت را رعایت کنند، هنوز نظم و خیر و برکت در میان آنان وجود خواهد داشت». (و این امر نشانه پابندی آنان به نظام اسلام می‌باشد که موجب سعادت و خوشبختی است).

۱- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 10-باب بركة السُّحُور من غير إيجاب.

۲- أخرجه البخاري في: 9-كتاب مواقيت الصلاة: 27-باب وقت الفجر.

۳- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 45- «باب تعجيل الإفطار».

باب ۱۰: بیان پایان وقت روزه و تمام شدن روز

۶۶۸- حدیث: «عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا أَقْبَلَ اللَّيْلُ مِنْ هَهُنَا، وَأَدْبَرَ النَّهَارُ مِنْ هَهُنَا، وَعَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ»^(۱).

یعنی: «عمر بن خطاب گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: هرگاه شب از جانب مشرق فرا رسید، و روز از سمت غرب خارج شد، و خورشید غروب کرد، روزه دار باید افطار کند.» (یعنی نشانه آمدن وقت شب و تمام شدن روز، غروب آفتاب است همین که آفتاب غروب کرد شب است، وقت روزه به پایان می‌رسد و باید افطار نمود).

۶۶۹- حدیث: «ابنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انزِلْ فَاجِدْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الشَّمْسُ، قَالَ: «انزِلْ فَاجِدْ لِي» فَتَزَلَّ فَجَدَّحَ لَهُ، فَشَرِبَ؛ ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَهُنَا، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَهُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ»^(۲).

یعنی: «ابن ابی اوفی گوید: (در ماه رمضان) در سفری همراه پیغمبر ﷺ بودیم، به یک نفر فرمود: «پیاده شو، قاوت را با آب مخلوط کن تا با آن افطار نمایم». آن مرد گفت: ای رسول خدا! هنوز نور خورشید باقی است، پیغمبر ﷺ فرمود: «پیاده شو، و آن را مخلوط کن تا افطار کنیم». آن مرد باز گفت: ای رسول خدا! هنوز نور خورشید باقی است، باز پیغمبر ﷺ فرمود: «پیاده شو، قاوت را با آب مخلوط کن». آن مرد پیاده شد و قاوت را با آب مخلوط کرد و پیغمبر ﷺ با نوشیدن آب افطار نمود، و سپس با دست به طرف مشرق اشاره کرد و فرمود: «وقتی که دیدید شب از این جهت فرا رسیده است، آنگاه باید روزه دار افطار کند». (این سفر در ماه رمضان و غزوه فتح مکه واقع شد، پیغمبر روزه بود وقتی آفتاب غروب کرد به یک نفر اصحاب دستور داد تا غذای افطار را برایش تهیه کند ولی آن صحابی چون هوا روشن، و کنار آسمان هنوز قرمز بود، فکر می‌کرد که وقت افطار فرا نرسیده است و بر عقیده خود اصرار می‌نمود، پیغمبر ﷺ

۱- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصّوم: 43- «باب متى يحل فطر الصائم».

۲- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصّوم: 33- «باب الصّوم في السفر والإفطار».

فرمود: همین که قرص خورشید از افق غرب پنهان گردید وقت افطار است و لازم نیست هوا تاریک، و افق آسمان سیاه گردد).

«فاجدح: فعل امر و مشتق از جدح به معنی آمیخته کردن قاوت با شیر یا آب است.»

باب ۱۱: نهی از روزه بودن چند شب و چند روز پشت سرهم بدون خوردن چیزی

۶۷۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوَصَالِ، قَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أُطْعَمُ وَأُسْقَى»^(۱).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: پیغمبر ﷺ اصحاب را از روزه پیوسته (وصال) منع کرد (فرمود: نباید چند شب و روز بدون افطار روزه باشید). اصحاب گفتند: ای رسول خدا! چرا شما روزه پیوسته می گیرید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: من مانند شما نیستم و از جانب خداوند به من غذا داده می شود.»

(امام ابن القیم گوید: احتمال دارد که این غذا نزول فیض و رحمت و برکت و معارف الهی بر روح مقدس پیغمبر باشد، وقتی که در حالت مناجات و نیایش با ذات الله قرار می گرفت به اندازه ای به عالم ملکوت نزدیک می شد که جنبه مادی و جسمانی را فراموش می کرد، و به تجربه ثابت شده، وقتی برای انسان های عادی نیز عشق و لذت معنوی حاصل می شود، لذا یذ جسمانی را فراموش می نمایند)^(۲).

۶۷۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوَصَالِ فِي الصَّوْمِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثِّي؟ إِنِّي أَبِيْتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوَصَالِ؛ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا، ثُمَّ يَوْمًا، ثُمَّ رَأَوْا الْهَلَالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» كَالْتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا»^(۳).

یعنی: «ابوهریره گوید: (عده ای که روزه پیوسته داشتند) پیغمبر ﷺ آنان را از این کار منع کرد. یکی از مسلمانان گفت: پس چرا شما خودروزه پیوسته می گیرید؟!»

۱- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصوم: 48- باب الوصال ومن قال ليس في الليل صيام.

۲- پاورقی لؤلؤ و مرجان، ج ۲، ص ۹.

۳- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصوم: 49- باب التنكيل لمن أكثر الوصال.

پیغمبر ﷺ فرمود: «کدام یک از شما مانند من می‌باشد؟ من از جانب پروردگارم تغذیه می‌شوم». پیامبر ﷺ چون دید که این عده دست از روزه وصال (پیوسته) بر نمی‌دارند، دستور داد دو روز پشت سر هم چیزی نخورند ولی در روز سوم هلال را رؤیت کردند، پیغمبر ﷺ فرمود: اگر رؤیت هلال چند روز دیگر هم به تأخیر می‌افتاد باز هم می‌گفتم باید به روزه وصال ادامه دهید و چیزی نخورید».

(ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ وقتی که دید آنان به دستور او از روزه پیوسته خودداری نمی‌کنند عصبانی شد و به عنوان توبیخ فرمود: اگر هلال رؤیت نمی‌شد و عید فرا نمی‌رسید اجازه نمی‌دادم چیزی بخورید).

۶۷۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْوَصَالَ» مَرَّتَيْنِ. قِيلَ إِنَّكَ تُوَاصِلُ. قَالَ: «إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ، فَالْكُفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ دوبار فرمود: «شما باید از روزه پیوسته خودداری کنید». گفتند: ای رسول خدا! شما خود روزه وصال را می‌گیرید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: از جانب خدا به من آب و غذا داده می‌شود، شما باید کاری را به عهده بگیرید که قدرت انجام آن را داشته باشید».

۶۷۳- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: وَاصَلَ النَّبِيُّ ﷺ آخِرَ الشَّهْرِ، وَوَاصَلَ أَنَسٌ مِنَ النَّاسِ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «لَوْ مَدَّ بِي الشَّهْرُ لَوَاصَلْتُ وَصَالًا يَدْعُ الْمُتَعَمِّقُونَ تَعَمُّقَهُمْ؛ إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أَظَلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ»^(۲).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ در آخر ماه (رمضان) روزه وصال گرفت و عده‌ای هم (با وجود نهی پیغمبر) روزه وصال گرفتند، پیغمبر ﷺ از جریان باخبر شد، و فرمود: «اگر این ماه بیشتر طول می‌کشید و دیرتر هلال رؤیت می‌شد باز به روزه وصال ادامه می‌دادم تا کسانی که افراط می‌کنند و کارها را بر خود سخت می‌گیرند، دست از این افراط و سخت‌گیری بردارند». (و در این مورد نباید از من تبعیت کنید) چون من مانند هیچیک از شما نیستم، و از جانب خدا تغذیه می‌شوم».

۱- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصوم: 49- باب التنكيل لمن أكثر الوصال.

۲- أخرجه البخاري في: 94- كتاب التمني: 9- باب ما يجوز من اللهو.

۶۷۴- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوَصَالِ، رَحْمَةً لَهُمْ، فَقَالُوا إِنَّكَ تُوَاصِلُ. قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ، إِنِّي يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به خاطر محبت و رحم نسبت به مردم آنان را از روزه وصال منع نمود، مردم گفتند: ای رسول خدا! چرا خودت روزه وصال می‌گیری؟ پیغمبر ﷺ فرمود: وضع من مانند شما نیست، چون من از جانب خداوند تغذیه می‌شوم».

«وصال: در اصطلاح شرع عبارت است از روزه چند شب و روزه پشت سرهم بدون افطار و خوردن چیزی».

باب ۱۲: حرام نبودن بوسه همسر به هنگام روزه برای کسانی که نفس و آرزوی آنان تحریک نمی‌شود

۶۷۵- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُقَبَّلُ بَعْضَ أَزْوَاجِهِ وَهُوَ صَائِمٌ؛ ثُمَّ صَحِجَّتْ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در حالی که روزه داشت، بعضی از زن‌هایش را می‌بوسید، سپس عایشه خندید». (و با این خنده نشان داد که این بعض خودش بوده است).

۶۷۶- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبَّلُ وَبِئَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ، وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لِأَرْبِهِ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ زن‌هایش را می‌بوسید و با آن‌ها شوخی می‌کرد در حالی که روزه داشت و او از همه شما بر نفسش مسلط‌تر بود»، (یعنی با تسلطی که بر نفس خود داشت بیم این نبود که در اثر بوسه و یا بازی تحریک شود و دچار نزدیکی با زن‌هایش گردد. امام شافعی عقیده دارد بوسیدن همسر برای جوان‌ها و کسانی که

۱- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 48-باب الوصال ومن قال ليس في الليل صيام.

۲- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 24-باب القبلة للصائم.

۳- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 23-باب المباشرة للصائم.

تحریک می‌شوند مکروه است و برای پیرها و کسانی که اطمینان دارند تحریک نمی‌شوند، مباح است).

باب ۱۳: درست بودن روزه کسی که با حالت جنابت شب را روزه کند

۶۷۷- حدیث: «عَائِشَةُ وَأُمُّ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَرْثِ بْنِ هِشَامٍ، أَنَّ أَبَاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَ مَرْوَانَ أَنَّ عَائِشَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتَاهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ، ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ.

فَقَالَ مَرْوَانُ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَرْثِ: أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَتُقَرَّعَنَّ بِهَا أَبَا هُرَيْرَةَ، وَمَرْوَانَ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْمَدِينَةِ؛ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَكِرَةٌ ذَلِكَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ثُمَّ قُدِّرَ لَنَا أَنْ نَجْتَمِعَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ وَكَانَتْ لِإِبْنِي هُرَيْرَةَ هُنَالِكَ أَرْضٌ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لِإِبْنِي هُرَيْرَةَ إِنِّي ذَاكِرٌ لَكَ أَمْرًا، وَلَوْلَا مَرْوَانَ أَقْسَمَ عَلَيَّ فِيهِ لَمْ أَذْكُرْهُ لَكَ فَذَكَرَ قَوْلَ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ؛ فَقَالَ كَذَلِكَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ، وَهُوَ أَعْلَمُ»^(۱).

یعنی: «ابو بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام گوید: پدرم عبدالرحمن به مروان خبر داد که عایشه و ام سلمه به من گفتند: گاهی فجر صادق طلوع می‌کرد ولی پیغمبر ﷺ به واسطه نزدیکی با زن‌هایش (در شب) هنوز جنابت داشت، و بعد از طلوع غسل می‌کرد، و به روزه‌اش ادامه می‌داد.

مروان به عبدالرحمن گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم با نقل این حدیث (عایشه و ام سلمه) ابوهریره را توییخ و سرکوب نمایید (که می‌گوید: کسی که به هنگام طلوع فجر جنابت داشته باشد روزه‌اش باطل است). البته مروان در آن هنگام حاکم مدینه بود، ابوبکر گوید: عبدالرحمن (پدر ابو بکر) از این موضوع ناراحت شد، ولی بعد موفق شدیم در ذوالحلیفه که ابوهریره در آنجا زمینی داشت با او ملاقات کنیم، و عبدالرحمن به ابوهریره گفت: من موضوعی را به شما می‌گویم، اگر مروان مرا قسم نمی‌داد آن را به شما نمی‌گفتم، عبدالرحمن حدیث عایشه و ام سلمه را برای ابوهریره نقل کرد، ابوهریره گفت: فضل بن عباس هم اینطور برایم نقل نمود (یعنی فضل گفت روزه را باطل می‌نماید)، و او هم عالم‌تر است».

۱- أخرجه البخاري في: 30-كتاب الصوم: 22-باب الصائم يصبح جنباً.

(علماء و جمهور اصحاب اجماع دارند که جنابت موجب ابطال روزه نمی باشد)^(۱).

باب ۱۴: سخت گیری در تحریم جماع در روز رمضان بر کسانی که روزه هستند، و کسی که روزه باشد در روز رمضان مرتکب این عمل شود کفاره بزرگی بر او واجب می شود فرق نمی کند ثروتمند باشد یا فقیر تا زمانی که این کفاره را می دهد ذمه او بدهکار است

۶۷۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: إِنَّ الْأَخْرَ وَقَعَ عَلَيَّ امْرَأَتِهِ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَ: «أَتَجِدُ مَا تُحَرِّرُ رَقَبَةً؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «أَفَتَجِدُ مَا تُطْعِمُ بِهِ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لَا. قَالَ: فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، وَهُوَ الزَّيْبِيلُ، قَالَ: «أَطْعِمْ هَذَا عَنكَ» قَالَ: عَلَى أَحْوَجَ مِنَّا؟ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتِ أَحْوَجَ مِنَّا. قَالَ: فَأَطْعِمَهُ أَهْلَكَ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره گوید: یک نفر پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آن مردی که در آخر مجلس ایستاده است در روز رمضان با همسرش نزدیکی نموده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن مرد گفت: «آیا می توانی برده ای را آزاد کنی؟» آن مرد گفت: خیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «می توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟» آن مرد گفت: خیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آیا می توانی به شصت نفر طعام بدهی؟» آن مرد گفت: خیر، در این اثنا یک زنبیل پر از خرما را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این را به کفاره گناهی که مرتکب شده ای به دیگران بخش». آن مرد گفت: آن را به چه کسانی بدهم که از من محتاج تر باشند؟ در حالی که در شهر مدینه کسی از ما محتاج تر نیست، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این خرما را به بچه های خودت بده».

«لابت: زمینی است که پوشیده از سنگ های سیاه باشد، و شهر مدینه در بین دو منطقه قرار گرفته است که با سنگ های سیاه پوشیده می باشد. عرق: زنبیل، و ظرفی که از برگ درخت خرما ساخته می شود».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲- أخرجه البخاري في: 30- كتاب الصّوم: 31- باب المجمع في رمضان هل يطعم أهله من الكفارة إذا

۶۷۹- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: أَنِّي رَجُلُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: احْتَرَقْتُ. قَالَ: «مِمَّ ذَاكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ بِأَمْرَاتِي فِي رَمَضَانَ. قَالَ لَهُ: «تَصَدَّقْ» قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، فَجَلَسَ. وَأَتَاهُ إِنْسَانٌ يَسُوقُ حِمَارًا، وَمَعَهُ طَعَامٌ (قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، أَحَدُ رُوَاةِ الْحَدِيثِ: مَا أَذْرِي مَا هُوَ) إِلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ فَقَالَ: «أَيُّنَ الْمُحْتَرِقُ؟» فَقَالَ: هَا أَنَا ذَا. قَالَ: «خُذْ هَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» قَالَ: عَلَى أَحْوَجَ مِنِّي؟ مَا لِأَهْلِي طَعَامٌ. قَالَ: فَكُلُوهُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: مردی در مسجد پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت: به آتش (دوزخ) سوخته شده‌ام پیغمبر ﷺ فرمود: «به خاطر چه سوخته شده‌ای؟»، گفت: در رمضان باهمسر نزدیکی نموده‌ام، پیغمبر ﷺ گفت: «صدقه بده». گفت چیزی ندارم، آن مرد نشست، در این اثنا یک نفر که افسار الاغش را می‌کشید پیش پیغمبر آمد و مقداری طعام برای پیغمبر ﷺ آورد. (عبدالرحمن یکی از روایان حدیث می‌گوید: نمی‌دانم نوع این طعام چه بود) پیغمبر ﷺ گفت: «آن شخص سوخته شده کجا است؟» آن مرد جواب داد: من اینجا هستم، پیغمبر ﷺ گفت: «این طعام را بگیر، و آن را به عنوان صدقه به دیگران ببخش». آن مرد گفت: مگر کسی محتاج‌تر از من وجود دارد؟! در حالی که بچه‌هایم غذا ندارند، پیغمبر ﷺ گفت: «با بچه‌هایت آن را بخورید».

(مذهب صحیح شافعی و جمهور علماء این است: کسی که می‌داند در روز رمضان جماع باهمسرش حرام است و عمداً در روز رمضان درحالی که روزه است باهمسرش نزدیکی می‌کند بر او واجب است برده‌ای را آزاد کند، و اگر نتوانست برده‌ای را آزاد نماید، واجب است دو ماه پشت سرهم روزه باشد، و در صورت عدم قدرت بر روزه، واجب است شصت نفر مسکین را طعام دهد ولی اگر نمی‌دانست که نزدیکی با همسر به هنگام روزه رمضان حرام است، و یا فراموش کرده بود که روزه است در چنین حالتی کفاره ندارد و روزه‌اش هم باطل نمی‌شود، و باید گفته شود که وجوب کفاره تنها به عهده مرد است و زن ملزم به دادن آن نمی‌باشد)^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 86- كتاب الحدود: 26- باب من أصاب ذنباً دون الحد فأخبر الإمام.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۲۲۴.

باب ۱۵: در ماه رمضان به هنگام سفر، گرفتن روزه و یا خوردن آن هر دو جایز است به شرط اینکه سفر معصیت نباشد و مسافت آن دو مرحله و یا بیشتر از آن باشد

۶۸۰- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ أَفْطَرَ، فَأَفْطَرَ النَّاسُ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ در ماه رمضان از مدینه به سوی مکه خارج شد، تا وقتی که به «کدید» (محلی است در بین مکه و مدینه و هفت مرحله از مدینه دور است) رسید، روزه بود، و همین که به آنجا رسید، روزه‌اش را خورد، و مردم هم به تبعیت از پیغمبر ﷺ روزه‌شان را خوردند».

۶۸۱- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَرَأَى زِحَامًا وَرَجُلًا قَدْ ظَلَّلَ عَلَيْهِ؛ فَقَالَ: مَا هَذَا فَقَالُوا: صَائِمٌ فَقَالَ: لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ»^(۲).

جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ﷺ که در سفر بود دید عده‌ای بر مردی جمع شده‌اند و سایه‌ای برایش درست کرده‌اند (چون از شدت گرما و تشنگی روزه به کلی ناراحت بود) پیغمبر ﷺ فرمود: «موضوع چیست؟» گفتند: این مرد روزه است (و ناراحت می‌باشد). فرمود: «روزه در سفر، جزو عبادت نیست». (یعنی وقتی که ناراحتی به این مرحله برسد چنین روزه‌ای عبادت نیست، امام شافعی و اکثر علماء عقیده دارند، روزه در سفر برای کسانی که دچار مشقت و ضرر نمی‌شوند، ثوابش بیشتر و بهتر است، ولی در صورت وجود مشقت و ضرر برای مسافر ترک روزه بهتر است)^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 34 باب إذا صام أياما من رمضان ثم سافر.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 36 باب قول النبي ﷺ لمن ظلل عليه واشتد الحر ليس من البر الصوم في السفر.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۲۲۹.

۶۸۲- حدیث: «أَنَّ بِنَ مَالِكٍ، قَالَ: كُنَّا نَسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يَعِبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ، وَلَا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: ما (در رمضان) با پیغمبر ﷺ مسافرت کردیم (عده‌ای روزه بودند و عده‌ای روزه نداشتند) نه کسانی که روزه داشتند بر کسانی که روزه نبودند ایراد می‌گرفتند و نه کسانی که روزه نداشتند از روزه‌داران ایراد می‌گرفتند». (و این نشانه آن است که هر دو امر جایز است و در غیر اینصورت گروهی بر دیگری ایراد می‌گرفت).

باب ۱۶: ثواب کسانی که در سفر روزه نمی‌گیرند و کار می‌کنند

۶۸۳- حدیث: «أَنَّ بِنَ مَالِكٍ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، أَكْثَرْنَا ظِلًّا الَّذِي يَسْتِظِلُّ بِكِسَائِهِ؛ وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا، وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرَّكَّابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالْأَجْرِ»^(۲).

یعنی: «انس گوید: ما (در سفری) با پیغمبر ﷺ بودیم، اکثر کسانی که در بین ما سایه داشتند کسانی بودند که لباس‌های خود را سایه قرار داده بودند، و کسانی که روزه بودند، هیچ کاری را انجام نمی‌دادند، اما کسانی که روزه نبودند، کارهای مربوط به شترها را از قبیل آب دادن به آن‌ها و... انجام می‌دادند، و غذا را آماده می‌کردند و خدمت به روزه‌داران هم می‌نمودند، پیغمبر ﷺ فرمود: امروز کسانی که روزه نبودند اجر و ثواب را به خود اختصاص دادند».

«امتهنوا: کارهای منزل را انجام دادند. عالجوا: به روزه‌داران خدمت کردند».

باب ۱۷: مسافر اختیار دارد، روزه را بگیرد یا نگیرد

۶۸۴- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ حَمْرَةَ بِنَ عَمْرِو الْأَسْلَمِيِّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ وَكَأَنَّ كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَقَالَ: إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري: 30 كتاب الصوم: 37 باب لم يعب أصحاب النبي ﷺ بعضاً في الصوم والإفطار.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 18 باب فضل الخدمة في الغزو.

۳- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 33 باب الصوم في السفر والإفطار.

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: حمزه بن عمرو اسلمی شخصی بود که بسیار روزه می‌گرفت از پیغمبر ﷺ پرسید: آیا در سفر روزه بگیرم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: «اگر می‌خواهی روزه باش و اگر نمی‌خواهی روزه را بخور».

۶۸۵- حدیث: «أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فِي يَوْمٍ حَارٍّ، حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَمَا فِيْنَا صَائِمٌ، إِلَّا مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَابْنِ رَوَاحَةَ»^(۱).

یعنی: «ابو درداء گوید: در یکی از سفرهای پیغمبر ﷺ با او از مدینه خارج شدیم هوا به اندازه‌ای گرم بود، که مردم از شدت گرما دستشان را روی سر خود قرار می‌دادند و کسی در میان ما به جز پیغمبر ﷺ و عبدالله بن رواحه روزه نبود».

باب ۱۸: مستحب است که حاجی در عرفات، در روز عرفه روزه نگیرد

۶۸۶- حدیث: «أُمُّ الْفَضْلِ بِنْتُ الْحَارِثِ، أَنَّ نَاسًا اخْتَلَفُوا عِنْدَهَا، يَوْمَ عَرَفَةَ، فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ؛ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ صَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَيْسَ بِصَائِمٍ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ بِقَدَحِ لَبَنٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى بَعِيرِهِ، فَشَرِبَهُ»^(۲).

یعنی: «ام‌الفضل دختر حارث گوید: عده‌ای از مردم پیش من راجع به روزه پیغمبر در روز عرفه با هم اختلاف داشتند، بعضی می‌گفتند: پیغمبر ﷺ روزه است، و بعضی می‌گفتند: (امروز که عرفه است) پیغمبر ﷺ روزه نیست، (ام‌الفضل هم برای روشن شدن موضوع) یک لیوان شیر را برای پیغمبر ﷺ فرستاد و پیامبر در حالی که بر شترش سوار بود آن را نوشید»، (و معلوم شد آن روز که عرفه بود پیغمبر روزه نداشت).

۶۸۷- حدیث: «مَيْمُونَةَ، أَنَّ النَّاسَ شَكُّوا فِي صِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ بِجَلَابٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ فِي الْمَوْقِفِ، فَشَرِبَ مِنْهُ، وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 35 باب حدثنا عبد الله بن يوسف.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 88 باب الوقوف على الدابة بعرفة.

۳- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 65 باب صوم عرفة.

یعنی: «میمونه گوید: عده‌ای در مورد روزه پیغمبر ﷺ در روز عرفه شک داشتند مقداری، شیر برایش فرستادم، در حالی که پیغمبر ﷺ در عرفات ایستاده بود آن را نوشید و مردم هم او را تماشا می‌کردند».

باب ۱۹: روزه عاشوراء

۶۸۸- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ فُرَيْشًا كَانَتْ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِصِيَامِهِ حَتَّى فُرِضَ رَمَضَانُ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ شَاءَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: قریش در دوره جاهلیت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند، پیغمبر ﷺ هم دستور داد که مسلمانان در روز عاشوراء روزه باشند تا اینکه روزه ماه رمضان واجب شد، آن‌گاه پیغمبر ﷺ فرمود: هرکس می‌خواهد عاشوراء روزه باشد و اگر نمی‌خواهد روزه نباشد». (یعنی روزه عاشوراء واجب نیست).

۶۸۹- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ عَاشُورَاءَ يَصُومُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ، قَالَ: مَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ لَمْ يَصُمْهُ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: مردم دوره جاهلیت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند، وقتی که آیه وجوب روزه ماه رمضان نازل شد، پیغمبر ﷺ فرمود: هرکس می‌خواهد می‌تواند عاشوراء روزه باشد و هرکس می‌خواهد روزه نباشد».

۶۹۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ دَخَلَ عَلَيْهِ الْأَشْعَثُ وَهُوَ يَطْعَمُ، فَقَالَ: الْيَوْمَ عَاشُورَاءُ، فَقَالَ: كَانَ يُصَامُ قَبْلَ أَنْ يَنْزَلَ رَمَضَانُ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ تُرِكَ، فَادُنْ فُكُلًا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 1 باب وجوب صوم رمضان.

۲- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة: 24 باب: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾.

۳- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة: 24: باب: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾.

یعنی: «اشعث پیش عبدالله بن مسعود رفت، دید که غذا می خورد، به عبدالله گفت: امروز عاشوراء است (چرا روزه نیستی؟!) عبدالله گفت: روزه عاشوراء، قبل از واجب شدن ماه رمضان لازم بود وقتی که رمضان واجب شد دیگر روزه عاشوراء ترک گردید، و به او گفت بنشین با من غذا بخور».

۶۹۱- حدیث: «مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ عَنْ حَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ ابْنَ أَبِي سُفْيَانَ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ، عَامَ حَجِّ، عَلَى الْمِنْبَرِ، يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَيْنَ عُلَمَائِكُمْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: هَذَا يَوْمُ عَاشُورَاءَ، وَلَمْ يُكْتَبْ عَلَيْكُمْ صِيَامُهُ، وَأَنَا صَائِمٌ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيُصُمْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُفْطِرْ»^(۱).

یعنی: «حمید بن عبدالرحمن گوید: شنیدم که معاویه پسر ابوسفیان در روز عاشوراء در سالی که حج را (به عنوان امیرالحاج) انجام داد بر بالای منبر می گفت: ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟ من شنیدم که رسول خدا می گفت: امروز عاشوراء است و روزه آن بر شما واجب نیست و من روزه هستم، هر کس میل دارد روزه باشد و کسی که نمی خواهد روزه نباشد».

۶۹۲- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَقَالَ: مَا هَذَا قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ به مدینه مهاجرت نمود، دید که یهودی ها در روز عاشوراء روزه هستند، فرمود: «چرا امروز روزه هستید؟» گفتند: امروز روز مبارکی است، خداوند در آن قوم بنی اسرائیل را از شر دشمنانشان نجات داد، و به شکرانه آن موسی عاشوراء را روزه گرفت». پیغمبر ﷺ فرمود: «من از شما نسبت به موسی نزدیک تر هستم». بنابراین پیغمبر ﷺ در روز عاشوراء روزه شد و دستور داد که مسلمانان هم در این روز، روزه باشند».

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 69 باب صيام يوم عاشوراء.

۲- أخرجه البخاري في: كتاب الصوم: 69 باب صيام يوم عاشوراء.

۶۹۳- حدیث: «أبي موسى رضي الله عنه، قال: كان يوم عاشوراء تعدُّ اليهود عيداً قال النبي صلى الله عليه وآله: فُصِّمُوهُ أَنْتُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی گوید: یهودیان روز عاشوراء را عید می گرفتند، پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: «شما مسلمانان در عاشوراء روزه باشید».

۶۹۴- حدیث: «ابن عباس، قال: ما رأيت النبي صلى الله عليه وآله يتحرى صيام يوم فضله على غيره إلا هذا اليوم، يوم عاشوراء؛ وهذا الشهر، يعني شهر رمضان»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: هرگز نمی دیدم که پیغمبر صلى الله عليه وآله عمداً روزه یک روز را بر روز دیگری ترجیح دهد مگر روزه امروز، روز عاشوراء و مگر روزه این ماه، ماه رمضان». (یعنی روزه عاشوراء را بر سایر روزه‌های سنت ترجیح می داد و روزه ماه رمضان را بر همه روزه‌های دیگر تفضیل می بخشید).

باب ۲۱: کسی که عاشوراء چیزی نخورد و بعداً بیادش آمد که عاشوراء است، بهتر است بقیه روز چیزی را نخورد

۶۹۵- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه، أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بَعَثَ رَجُلًا يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: أَنْ مَنْ أَكَلَ فَلَيْتَمَّ أَوْ فَلْيَصُمْ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلَا يَأْكُلْ»^(۳).

أخرجه البخاري في: 30 یعنی: «كتاب الصوم: 21 یعنی: «باب إذا نوى بالنهار صوماً».

یعنی: «سلمه بن اکوع گوید: پیغمبر صلى الله عليه وآله یک نفر را فرستاد که به مردم اعلام کند که امروز عاشوراء است، کسی که شب سحری خورده و نیت روزه را آورده است، باید روزه‌اش را تکمیل کند و تمام روز، روزه باشد، کسی که نیت روزه را نیاورده است دیگر چیزی نخورد و روزه باشد».

۶۹۶- حدیث: «الرَّبِيعُ بْنُ مَعُوذٍ، قَالَتْ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عِدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قَرَى الْأَنْصَارِ مَنْ أَصْبَحَ مُفْطَرًا فَلَيْتَمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ، وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيَصُمْ قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 69 باب صيام يوم عاشوراء.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 69 باب صيام يوم عاشوراء.

۳- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 21 باب إذا نوى بالنهار صوماً.

بَعْدُ، وَنُصَوْمٌ صَبِيَانَنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللَّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ، فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ
أَعْطَيْنَاهُ ذَلِكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الْإِفْطَارِ»^(۱).

یعنی: «ربیع دختر معوذ گوید: صبح روز عاشوراء پیغمبر ﷺ یک نفر را به محله‌های
انصار فرستاد (و به ایشان اعلام نمود) کسی که اوّل صبح عاشوراء روزه نبوده است،
باید بقیه روز چیزی را نخورد و کسانی که با نیت روزه شب را به صبح رسانیده‌اند باید
روزه را تا غروب آفتاب ادامه دهند. ربیع دختر معوذ گوید: ما از این به بعد روزه
عاشوراء را می گرفتیم، و بچه‌هایمان را نیز به روزه وادار می کردیم، و اسباب بازی‌هایی
از پشم برایشان درست می کردیم، و هر وقت یکی از آن‌ها برای غذا گریه می کرد، یک
اسباب بازی را به او می دادیم تا مشغول شود و تا موقع افطار چیزی به بچه‌ها
نمی دادیم».

(جمهور علماء از جمله امام شافعی عقیده دارند که روزه عاشوراء سنت است و
واجب نیست، و این دو حدیث نیز دلالت بر مستحب بودن آن می نمایند).

باب ۲۲: نهی از روزه روز عید فطر و عید قربان

۶۹۷- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: هَذَا يَوْمَانِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ
صِيَامِهِمَا: يَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَالْيَوْمِ الْآخِرُ تَأْكُلُونَ فِيهِ مِنْ نُسُكِكُمْ»^(۲).

یعنی: «عمر بن خطاب گوید: دو روز هست که رسول خدا ﷺ از روزه در آن‌ها نهی
فرموده است: یکی روز عید فطر و دیگری روز عید قربان، که در آن از گوشت قربانی
می خورید».

۶۹۸- حدیث: «أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: وَلَا صَوْمَ فِي يَوْمَيْنِ: الْفِطْرِ
وَالْأَضْحَى»^(۳).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید در دو روز عید فطر و قربان
روزه بگیرید».

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 47 باب صوم الصبيان.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 66 باب صوم يوم الفطر.

۳- أخرجه البخاري في: 20 كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: 6 باب مسجد بيت المقدس.

۶۹۹- حدیث: «ابنِ عُمَرَ عَنْ زِيَادِ ابْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عُمَرَ فَقَالَ: رَجُلٌ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ يَوْمًا، قَالَ: أَظْنُتُهُ، قَالَ: الْاِثْنَيْنِ، فَوَافَقَ يَوْمَ عِيدِهِ؛ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أَمَرَ اللَّهُ بِوَفَاءِ النَّذْرِ، وَنَهَى النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَوْمِ هَذَا الْيَوْمِ»^(۱).

یعنی: «زیاد بن جبیر گوید: یک نفر به نزد عبدالله بن عمر آمد و گفت: یک نفر روزه یک روز را بر خود نذر کرده و فکر می‌کنم که آن روز دوشنبه باشد، و دوشنبه هم مصادف با روز عید است (تکلیف این مرد چیست؟) ابن عمر گفت: خداوند دستور فرمود: که باید وفا به نذر بشود و به نذر عمل کرد، و پیغمبر ﷺ هم دستور فرموده که نباید در روز عید (قربان یا فطر) روزه گرفت (پس برای اینکه به هر دو دستور عمل شود نباید روز عید روزه باشد و باید روز دیگری به جای آن روزه بگیرد). (علماء اتفاق نظر دارند روزه عید فطر و قربان حرام است).

۷۰۰- حدیث: «جَابِرٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّادٍ، قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ قَالَ: نَعَمْ»^(۲).

یعنی: «محمد بن عباد گوید: از جابر پرسیدم: آیا پیغمبر ﷺ از روزه جمعه نهی نموده است؟ جابر گفت: بلی.»

۷۰۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَصُومَنَّ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا يَوْمًا قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: نباید هیچ‌یک از شما در جمعه روزه باشد مگر اینکه روز قبل یا بعد از جمعه هم روزه باشد.»
(جمهور علماء شافعی عقیده دارند که اختصاص روز جمعه به روزه مکروه است و برای رفع این کراهت باید روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه را گرفت).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 67 باب الصوم يوم النحر.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 63 باب صوم يوم الجمعة.

۳- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 63 باب صوم يوم الجمعة.

باب (۲۵): آیه ۱۸۴ سوره بقره (بر کسانی که روزه برایشان سخت است فدیهِه واجب است) به آیه ۱۸۵ سوره بقره (هر کسی که سالم و بالغ و عاقل باشد و در ماه رمضان در مسافرت نباشد باید روزه رمضان را بگیرد) منسوخ گردیده است

۷۰۲- حدیث: «سَلَمَةُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ كَانَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفِطَرَ وَيُقْتَدِيَ، حَتَّى نَزَلَتِ الْآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا فَتَسَخَّرَهَا»^(۱).

یعنی: «سلمه گوید: وقتی که آیه: ﴿الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [البقرة: ۱۸۴]. نازل شد، هر کس می‌خواست روزه را می‌خورد و کفارهِه و فدیهِه آن را می‌داد، تا اینکه آیه ۱۸۵ سوره بقره: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ نازل شد و آیه ۱۸۴ نسخ گردید و واجب شد که باید روزه را بگیرند.

باب ۲۶: قضای روزه رمضان در ماه شعبان

۷۰۳- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ عَلَيَّ الصَّوْمُ مِنْ رَمَضَانَ، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقْضِيَ إِلَّا فِي شَعْبَانَ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: گاهی روزه رمضان (به واسطه حیض یا مرض یا مسافرت) را نمی‌توانستم بگیرم، و نمی‌توانستم آن را قضا کنم جز در ماه شعبان». (جمهور علمای سلف و خلف از جمله مجتهدین اربعه عقیده دارند روزه رمضان که بواسطه عذر شرعی مانند حیض و سفر و مرض خورده شود، قضای آن واجب است ولی واجب نیست بلافاصله بعد از رمضان آن را قضا نمود، بلکه شخص تا شعبان آینده فرصت دارد هر وقت که بخواهد آن را قضا نماید ولی تأخیر قضای آن از شعبان گناه مسحوب است)^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة: 26 باب: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 40 باب متى يُقْضَى قضاء رمضان.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۲۳.

باب ۲۷: قضای روزه برای مرده

۷۰۴- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که بمیرد و روزه رمضان را بر عهده داشته باشد وارث و نزدیکان او می‌توانند به جای او روزه بگیرند».

۷۰۵- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّيْ مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ، أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى»^(۲).

ابن عَبَّاسٍ ۲، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أُمَّيْ مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ، أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ!» قَالَ: «فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى».

آخرجه البخاری فی: ۳۰ یعنی: «کتاب الصوم: ۴۲ یعنی: «باب من مات وعليه صوم».

یعنی: «ابن عباس گوید: یک نفر پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مادرم مرده است، و روزه یک ماه را بر عهده دارد، آیا من روزه این ماه را برای او قضا نمایم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: بلی، (روزه قضا دین و طلب خدا است) و دین خدا سزاوارتر است که اداء شود تا دین دیگران».

(علماء در مورد قضای روزه رمضان برای مرده اختلاف نظر دارند شافعی دو نظر دارد، مشهورترین آن‌ها این است که روزه واجب مرده قضا نمی‌شود ولی قول دوم آن که امام نووی آن را ترجیح می‌دهد می‌گوید روزه فوتی واجب بر مرده به وسیله وارث و نزدیکان او قضا می‌شود).

باب ۲۹: حفظ زبان برای روزه‌دار

۷۰۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الصِّيَامُ جُنَّةٌ، فَلَا يَرْفُثُ وَلَا يَجْهَلُ، وَإِنْ امْرَأُ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ فَلْيُقِلْ إِلَيَّ صَائِمٌ، مَرَّتَيْنِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفٌ فِيمَ

۱- آخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 42 باب من مات وعليه صوم.

۲- آخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 42 باب من مات وعليه صوم.

الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِ، الصَّيَامِ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: روزه سپری است در برابر گناه، پس نباید روزه دار حرف زشت بگوید و کارهای جاهلانه انجام دهد، اگر کسی با او دعوا کند و یا دشنام دهد، لازم است در مقابل آن بگوید: من روزه هستم و دو بار این جمله را تکرار نماید، قسم به کسی که جان من در دست او است، بوی دهن روزه دار در پیشگاه خدا از بوی مشک خوشبوتر است، خداوند می‌فرماید: روزه داری که آب و غذایش را ترک می‌کند و از شهوت و نفسش به خاطر من جلوگیری می‌نماید، روزه‌اش تنها به خاطر من است، و تنها من به این کار (بزرگ) او پاداش می‌دهم، و هر نیکی و احسانی به ده برابر پاداش داده می‌شود».

باب ۳۰: ثواب و ارزش روزه

۷۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَ اللَّهُ: كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلَّا الصَّيَامَ، فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَالصَّيَامُ جُنَّةٌ، وَإِذَا كَانَ يَوْمَ صَوْمِ أَحَدِكُمْ فَلَا يَزِفْتُ وَلَا يَصْحَبُ، فَإِنْ سَابَّهُ أَحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيُقِلْ إِلَيَّ أَمْرُ صَائِمٍ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ لِلصَّائِمِ فَرِحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا: إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ، وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «خداوند می‌فرماید: هر عملی که انسان انجامش می‌دهد فایده‌ای برای او در بر دارد (و می‌تواند شائبه‌ای از تظاهر و ریا در آن رخنه کند) مگر روزه که (خالی از هر ریا و تظاهری است) و خالصانه برای من است و تنها من به آن جزا می‌دهم. روزه سپری محکم در برابر گناه است. وقتی یکی از شما روزه باشد، نباید سخن زشت بگوید، عصبانی شود و با صدای بلند و خشن صحبت کند، اگر کسی به او دشنام داد، یا دعوا کرد، در جوابش بگوید من (با شما دعوا نمی‌کنم و به شما دشنام نمی‌دهم چون) روزه هستم (و ثواب آن را با کلمات ناپسند از بین

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 2 باب فضل الصوم.

۲- أخرجه البخاري في: 69 كتاب النفقات: 14 باب هل يقول إني صائم إذا شتم.

نمی‌برم) قسم به کسی که جان محمد ﷺ در دست او است، بوی دهن روزه دار به نزد خداوند از بوی مشک خوشبوتر است، و روزه دار دو بار شاد می‌شود (یکی در دنیا وقتی که) افطار می‌کند (و دیگری در قیامت) وقتی که به برکت روزه‌اش به حضور خدا شرفیاب می‌شود خوشحال می‌گردد».

۷۰۸- حدیث: «سَهْلٌ لِلَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنَّ فِي الْحِجَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ، فَيَقُومُونَ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ»^(۱).

یعنی: «سهل گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «بهشت دری دارد که به آن (ریان) گفته می‌شود. در روز قیامت روزه‌داران از این در وارد بهشت می‌شوند، و به جز روزه‌داران کسی دیگر حق ندارد از این در وارد شود و با صدای بلند اعلام می‌نمایند، روزه داران کجا هستند؟ آنوقت روزه داران از جای خود بلند می‌شوند (و از این در وارد بهشت می‌گردند) و کسی دیگر همراه ایشان وارد نمی‌شود، و همین که همه آنان داخل شدند این در بسته می‌شود و دیگر کسی از آن داخل نمی‌گردد».

باب ۳۱: ثواب و فضیلت روزه در راه خدا برای کسی که قدرت روزه را دارد بدون اینکه ضرری متوجه او شود و یا حقی از کسی را ضایع نماید

۷۰۹- حدیث: «أَبُو سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعَدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَعِيرِينَ حَرِيْفًا»^(۲).

یعنی: «ابو سعید گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که یک روز برای خدا روزه باشد، خداوند روی او را به اندازه مسیر هفتاد سال از آتش دوزخ دور می‌دارد».

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 4 باب الريان للصائمين.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 36 باب فضل الصوم في سبيل الله.

باب ۳۳: کسی که در اثر فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد و یا با همسرش نزدیکی کند روزه‌اش باطل نمی‌شود

۷۱۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلَيْتِمَّ صَوْمَهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: وقتی که انسان فراموش نمود که روزه است، چیزی را نوشید یا خورد، باید به روزه‌اش ادامه دهد، و این آب و غذایی است که خداوند به او بخشیده است.»

باب ۳۴: روزه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در غیر رمضان و اینکه مستحب است هیچ ماهی خالی از روزه نباشد

۷۱۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَصُومُ حَتَّى تَقُولَ لَا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى تَقُولَ لَا يَصُومُ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلَّا رَمَضَانَ، وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: گاهی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به روزه (سنت) ادامه می‌داد تا اینکه فکر می‌کردیم دیگر روزه را نمی‌خورد و گاهی هم مدت طولانی روزه نمی‌شد تا جایی که می‌گفتیم دیگر نمی‌خواهد روزه شود، و هرگز ندیده‌ام که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یک ماه کامل روزه باشد مگر ماه رمضان، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در ماه شعبان بیشتر از هر ماه دیگری روزه می‌گرفت.»

۷۱۲- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَصُومُ شَهْرًا أَكْثَرَ مِنْ شَعْبَانَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ كُلَّهُ، وَكَانَ يَقُولُ: خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم مَا دُوِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلْتُ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلَاةً دَاوِمَ عَلَيْهَا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 26 باب الصائم إذا أكل أو شرب ناسيا.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 52 باب صوم شعبان.

۳- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 52 باب صوم شعبان.

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در هیچ ماهی به اندازه شعبان روزه نمی‌شد، گاهی اکثر ماه شعبان روزه بود، می‌گفت: «عبادتت را که قدرت انجام آن را دارید انجام دهید، همانا خداوند ثواب عمل شما را قطع نمی‌کند مگر اینکه شما خسته شوید و از عبادت کوتاهی نمایید». عایشه گوید: محبوب‌ترین و بهترین نماز به نزد پیغمبر ﷺ نمازی است که نمازگزار بر آن دوام داشته باشد هر چند رکعات آن هم کم باشد و پیغمبر ﷺ هر وقت نماز سنتی را می‌خواند بر آن دوام می‌داشت و آن را ترک نمی‌کرد».

«کله: کل در این حدیث به معنی اکثر است»^(۱).

۷۱۳- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: مَا صَامَ النَّبِيُّ ﷺ شَهْرًا كَامِلًا قَطُّ غَيْرَ رَمَضَانَ، وَيَصُومُ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ، لَا وَاللَّهِ لَا يُفْطِرُ؛ وَيُفْطِرُ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ، لَا وَاللَّهِ لَا يَصُومُ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: هیچگاه پیغمبر ﷺ یک ماه کامل روزه نمی‌گرفت به جز ماه رمضان، گاهی به اندازه‌ای به روزه (سنت) ادامه می‌داد که انسان می‌گفت دیگر نمی‌خواهد روزه را بخورد و بعضی اوقات مدت طولانی روزه (سنت) را ترک می‌کرد که انسان می‌گفت که قصد ندارد دیگر روزه بگیرد».

باب ۳۵: نهی از روزه تمام سال در حق کسی که برایش زیان دارد و یا حتی به وسیله آن ضایع می‌گردد، و یا در ضمن روزه سال روز عید فطر و قربان و سه روز بعد از عید قربان که روزه در آنها حرام است هم باشد و بیان اینکه یک روز در میان روزه بودن بهترین روزه است

۷۱۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَقُولُ، وَاللَّهِ لَأَصُومَنَّ النَّهَارَ وَلَا أَقُومَنَّ اللَّيْلَ مَا عَشْتُ؛ فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ قُلْتُهُ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي قَالَ: فَإِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ، فَصُمْ وَأَفْطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ، وَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ الْحَسَنَةَ بَعَشْرٍ أَمْثَالِهَا، وَذَلِكَ مِثْلُ صِيَامِ الدَّهْرِ قُلْتُ: إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمَيْنِ قُلْتُ: إِنِّي

۱- فتح الباری، ج ۴، ص ۱۷۴.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 53 باب ما يذكر في صوم النبي ﷺ وإفطاره.

أَطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا، فَذَلِكَ صِيَامٌ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ أَفْضَلُ الصِّيَامِ فَقُلْتُ: إِنِّي أَطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: به پیغمبر ﷺ خبر داده بودند، که من گفته‌ام: تا زنده هستم در روز روزه می‌گیرم و شبها به عبادت و نماز مشغول می‌شوم، به پیغمبر گفتم: بلی، با پدر و مادرم فدایت شوم من آن را گفته‌ام، گفت: «قدرت این کار را نداری، مدتی روزه باش و مدتی هم روزه را ترک کن و مقداری از شب بیدار باش و مقداری هم بخواب، هر ماه سه روز روزه باش و هر احسانی به ده برابر آن پاداش داده می‌شود، بنابراین وقتی که شما هر ماه سه روز روزه باشید ثواب آن به اندازه ثواب روزه تمام سال است». (چون هر سه روز ثواب سی روز را دارد) عبدالله گوید، گفتم: من می‌توانم از این بهتر و بیشتر روزه باشم، پیغمبر ﷺ فرمود: «پس یک روز روزه باش و دو روز آن را ترک کن». عبدالله گوید: گفتم من قدرت روزه بهتر و بیشتر از این هم دارم، پیغمبر ﷺ فرمود: «پس یک روز روزه باش و یک روز آن را ترک کن این نوع روزه است، روزه داود علیہ السلام می‌باشد و این نوع روزه افضل‌ترین روزه‌های (سنت) است». باز گفتم من روزه از این بهتر و بیشتر می‌توانم بگیرم، پیغمبر ﷺ فرمود: از این روزه بهتر وجود ندارد».

۷۱۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَلَمْ أُخْبِرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ، صُمْ وَأَفْطِرْ، وَفُمْ وَتَمْ، فَإِنَّ لِحْسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِرِزْوَجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِرِزْوَرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ بِحَسْبِكَ أَنْ تَصُومَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ فَشَدَّدْتُ فَشَدَّدَ عَلَيَّ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ قُوَّةَ قَالَ: فَصُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ قُلْتُ: وَمَا كَانَ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نِصْفُ الدَّهْرِ.

فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ بَعْدَمَا كَبُرَ: يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّ ﷺ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 56 باب صوم الدهر.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 55 باب حق الجسم في الصوم.

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: «ای عبدالله! مگر من خبر ندارم که شما در روز روزه هستید و شبها می‌خوابید و به عبادت مشغول می‌باشید؟» گفتم: بلی، خبر داری ای رسول خدا! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این کار را مکن، بلکه بعضی روزها روزه بگیر و بعضی روزها روزه را بخور، و شبها مقداری بیدار باش و مقداری هم بخواب، چون بدنت هم بر تو حقی دارد (که باید آن را رعایت کنی) و چشمانت حقی دارند، و زنت حقی دارد و مهمان‌هایت بر تو حقی دارند، (چنانچه همیشه در حال روزه و عبادت باشی این حق‌ها ضایع می‌گردند) و برای تو کافی است که در هر ماه سه روز، روزه باشی، و برای هر احسانی ده برابر آن پاداش داری بنابراین سه روز روزه در هر ماه مثل روزه تمام سال است». عبدالله گوید: کار را بر خود سنگین می‌کردم و سنگین‌تر می‌شد تا اینکه گفتم: ای رسول خدا! من قدرت انجام این کارها را دارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پس روزه پیغمبر خدا داود صلی الله علیه و آله را بگیر، و بیشتر از روزه او روزه مباش». گفتم: روزه پیغمبر خدا داود صلی الله علیه و آله کدام است؟ فرمود: «نصف سال است (یک روز در میان)». بعداً که عبدالله پیر شده بود (و روزه نصف سال برایش زحمت بود) می‌گفت: ای کاش از اول رخصت و تخفیف پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبول می‌کردم و هر ماه سه روز روزه می‌شدم و به این صورت، کار را بر خود سنگین نمی‌کردم».

۷۱۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ قُلْتُ: إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً حَتَّى قَالَ: فَأَقْرَأْهُ فِي سَبْعٍ وَلَا تَزِدْ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در ماه یکبار تمام قرآن را بخوان». گفتم: بیشتر می‌توانم بخوانم تا اینکه فرمود: در هر هفته یکبار تمام قرآن را بخوان و بیشتر از این مخوان».

۷۱۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ، كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 34 باب في كم يقرأ القرآن.

۲- أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 19 باب ما يكره من ترك قيام الليل لمن كان يقومه.

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: ای عبدالله! مانند فلانی مباش که (یک مدت) تمام شب به عبادت مشغول می شد (سپس خسته شد) و به کلی آن را ترک نمود».

۷۱۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: بَلَغَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَيْ أَسْرُدُ الصَّوْمَ وَأَصِلِّي اللَّيْلَ، فَإِمَّا أُرْسِلَ إِلَيَّ وَإِمَّا لَقَيْتُهُ، فَقَالَ: أَلَمْ أُخْبِرْ أَنَّكَ تَصُومُ وَلَا تُفْطِرُ وَتُصَلِّي، فَصُمْ وَأَفْطِرْ وَفُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِعَيْنِكَ حَظًّا، وَإِنَّ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِكَ حَظًّا قَالَ: إِنِّي لَأَقْوَى لِدَلِكْ قَالَ: فَصُمْ صِيَامَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَكَيْفَ قَالَ: كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا، وَلَا يَفْرُ إِذَا لَاقَى قَالَ: مَنْ لِي بِهِذِهِ، يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ عَطَاءٌ (أَحَدُ الرُّوَاةِ): لَا أَدْرِي كَيْفَ ذَكَرَ صِيَامَ الْأَبَدِ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: لَا صَامَ مَنْ صَامَ الْأَبَدَ مَرَّتَيْنِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده بود که من پشت سر هم روزه می باشم و شبها هم نماز می خوانم، یا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را پیش من فرستاد، یا من به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم، فرمود: «مگر من نمی دانم که تو همیشه روزه هستی و نماز می خوانی؟! اما بعضی اوقات روزه باش و بعضی اوقات آن را ترک کن و شبها مقداری بیدار باش و مقداری بخواب، چون هر یک از چشم و جان و خانوادهات بر تو حقی دارند». عبدالله گفت: من برای انجام این کار توانا هستم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روزه داود علیه السلام را بگیر». عبدالله گفت: روزه داود چطور است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «داود علیه السلام یک روز روزه می گرفت و روز دیگر روزه نبود، و در میدان جنگ هم در برابر دشمن فرار نمی کرد». عبدالله گفت: چطور من می توانم مانند او این شجاعت را داشته باشم، ای رسول خدا! عطاء یکی از راویان حدیث گوید: نمی دانم در مورد روزه دائمی عبدالله چه گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که همیشه روزه باشد، روزه اش ثواب ندارد». پیغمبر صلی الله علیه و آله دو بار این جمله را تکرار نمود».

۷۱۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّكَ لَتَصُومُ الدَّهْرَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ فَقُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: إِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ، هَجَمَتْ لَهُ الْعَيْنُ، وَنَفَهَتْ لَهُ

التَّفْسُ، لَا صَامَ مَنْ صَامَ الدَّهْرَ، صَوْمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ قُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: فَصُمْ صَوْمَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا، وَلَا يَفِرُّ إِذَا لَاقَى»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: «آیا شما تمام سال روزه می‌شوی و شب‌ها هم بیدار می‌مانی؟» گفتم: بلی، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر این کار را بکنی چشمانت ضعیف می‌شود، و بدنت خسته می‌گردد، کسی که تمام سال روزه باشد روزه‌اش ثواب ندارد، روزه سه روز در ماه به منزله روزه تمام سال است.» عبدالله گوید گفتم: من بیشتر از سه روز در ماه می‌توانم روزه باشم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: روزه داود علیه السلام را بگیر، داود علیه السلام یک روز روزه می‌بود و روز دیگر روزه را می‌خورد، و در مقابل دشمن هم فرار نمی‌کرد». (یعنی قدرت جسمی را هم حفظ می‌کرد و در میدان جنگ با نیروی بازو، دشمن را از پای در می‌آورد. بر مسلمانان لازم است همانگونه که در تزکیه نفس می‌کوشند باید در تقویت جسم و نیرومند ساختن آن تلاش نمایند و در تمام شئون زندگی در بین دو جنبه مادی و معنوی هماهنگی ایجاد کنند و برابر سنت خدا به تجربه ثابت شده دین بدون قدرت نمی‌تواند نقش اصلاحی خود را در جامعه اجرا نماید، از طرف دیگر قدرت بدون دین جز استبداد و ظلم و برتری طلبی و به بردگی کشیدن ملت‌ها نتیجه دیگری نداشته و نخواهد داشت، بنابراین ما مسلمانان که می‌خواهیم از شرّ ظالمان و کافران رستگار شویم باید به دستورات قرآن و رسول اکرم عمل کنیم و با پیروی از اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله در تقویت کلیه جهات مادی و اجتماعی و سیاسی و اتحاد و هماهنگی کوشش نماییم).

۷۲۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ لَهُ: أَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ، وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا، وَيُفْطِرُ يَوْمًا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: محبوب‌ترین نمازها به نزد خدا نماز داود علیه السلام می‌باشد، و محبوب‌ترین روزه پیش خدا روزه داود

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 59 باب صوم داود علیه السلام.

۲- أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 7 باب من نام عند السحر.

است، داود نصف شب می خوابید و یک سوم شب بیدار می ماند و یک ششم (باقی شب) می خوابید و یک روز روزه می گرفت و روز دیگر روزه را می خورد».

۷۲۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، حَدَّثَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذُكِرَ لَهُ صَوْمِي، فَدَخَلَ عَلَيَّ، فَأَلْفَيْتُ لَهُ وَسَادَةً مِنْ أَدَمٍ، حَشُوهَا لَيْفٌ، فَجَلَسَ عَلَيَّ الْأَرْضِ، وَصَارَتِ الْوِسَادَةُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ؛ فَقَالَ: أَمَا يَكْفِيكَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: خَمْسًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: سَبْعًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: تِسْعًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِحْدَى عَشْرَةَ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا صَوْمَ فَوْقَ صَوْمِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، شَطَرَ الدَّهْرِ، صُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: خبر روزه همیشگی من به پیغمبر ﷺ رسیده بود، پیغمبر ﷺ پیش من آمد، بالشی که برگش از پوست و محتوایش از الیاف بود بر زمین انداختم (تا بر روی آن بنشیند) ولی پیغمبر ﷺ بر زمین نشست، و بالش در میان من و او قرار گرفت، پیغمبر ﷺ فرمود: «آیا هر ماه سه روز روزه برای شما کافی نیست؟» (به عنوان تعجب گفتم:) ای رسول خدا! (یعنی سه روز کم است) پیغمبر ﷺ گفت: «پنج روز در ماه کافی است؟» گفتم: ای رسول خدا! فرمود: «هفت روز در ماه کافی است؟» گفتم: ای رسول خدا! فرمود: «نه روز در ماه کافی است؟» گفتم: ای رسول خدا! فرمود: «یازده روز در ماه کافی است؟» بعداً پیغمبر گفت: «هیچ روزه‌ای از روزه داود عليه السلام بهتر نیست، او نصف سال روزه بود». پیغمبر ﷺ فرمود: (ای عبدالله!) یک روز روزه باش و یک روز روزه را بخور».

باب ۳۷: روزه آخر شعبان

۷۲۲- حدیث: «عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ سَأَلَهُ، أَوْ سَأَلَ رَجُلًا وَعِمْرَانُ يَسْمَعُ، فَقَالَ: يَا أَبَا فَلَانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ قَالَ: أَظُنُّهُ قَالَ: يَعْنِي رَمَضَانَ قَالَ الرَّجُلُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 59 باب صوم داود عليه السلام.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 62 باب الصوم آخر الشهر.

یعنی: «عمران بن حصین گوید: یک نفر از پیغمبر ﷺ پرسید، یا اینکه پیغمبر ﷺ از کسی سؤال کرد و عمران هم در آن حال گوش می داد، پیغمبر ﷺ فرمود: «آیا آخر این ماه روزه نبودی؟» فکر می کنم که فرمود: آخر رمضان (روزه نبوده ای) آن مرد گفت: خیر، ای رسول خدا! پیغمبر ﷺ فرمود: «وقتی که آخرین روز این ماه (رمضان) را خوردی، دو روز به جای آن روزه باش». (حافظ ابن حجر گوید: صواب این است که جمله «قال أظنه قال، یعنی رمضان» اشتباهاً از طرف راوی اضافه شده و این جمله در روایت «صلت» وجود ندارد و منظور از «سرر هذا الشهر» آخر ماه شعبان است، بنابراین معنی حدیث چنین خواهد بود: پیغمبر ﷺ از یک نفر که عادت داشت یا نذر کرده بود که آخر شعبان روزه باشد پرسید: آیا آخر این ماه (یعنی شعبان) روزه بودی؟ آن مرد گفت: خیر، پیغمبر ﷺ فرمود: به جای آن دو روز از شوال روزه باش»^(۱).

«سرر: آخر».

باب ۴۰: فضیلت شب قدر و تشویق بر دستیابی به آن و بیان اینکه شب قدر در چه ماهی است و بهترین وقت برای دستیابی به آن کدام است

۷۲۳- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ، فِي السَّبْعِ الْأَوَّخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الْأَوَّخِرِ، فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيًا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الْأَوَّخِرِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: چند نفر از اصحاب پیغمبر ﷺ شب قدر را در هفته آخر رمضان در خواب دیدند، پیغمبر ﷺ فرمود: عقیده دارم که خواب شما با واقعیت مطابقت دارد و شب قدر در هفته آخر رمضان قرار دارد، هر کسی که می خواهد شب قدر را پیدا نماید در هفته آخر رمضان آن را جستجو کند».

«متحرّی: قاصد».

۱- فتح الباری، ج ۴، ص ۱۸۷. شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۵۴.

۲- أخرجه البخاري في: 32 كتاب فضل ليلة القدر: 2 باب التماس ليلة القدر في السبع الأواخر.

۷۲۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَشْرَ الْأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ، فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ، فَخَطَبَا، وَقَالَ: إِنِّي أَرَيْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أَنْسَيْتُهَا أَوْ نُسَيْتُهَا، فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ فِي الْوَتْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ، فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلْيَرْجِعْ فَرَجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً؛ فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ، وَأَقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ، حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید گوید: دهه دوم رمضان با پیغمبر ﷺ در اعتکاف بودیم، و صبح روز بیستم رمضان پیغمبر ﷺ از اعتکاف خارج شد، برای ما سخنرانی کرد، گفت: «شب قدر در خواب به من نشان داده شد و بعداً آن را از یاد بردم یا از یادم بردند، ولی آن را در دهه آخر رمضان و شب‌های فرد جستجو کنید، من در خواب دیدم که بر روی آب و گل سجده می‌بردم، هر کسی که با رسول خدا اعتکاف می‌کرد باید برای اعتکاف برگردد». ابوسعید گوید: با پیغمبر ﷺ برگشتیم و حتی کوچکترین قطعه ابری را در آسمان نمی‌دیدیم، فوراً یک قطعه ابر آمد و باران شروع شد تا اینکه آب از سقف مسجد جاری شد، و سقف مسجد هم از برگ خرما بود، وقتی که نماز برگزار شد، دیدم که رسول خدا ﷺ بر زمین (مسجد) که به صورت آب و گل در آمده بود، سجده می‌کند و حتی مقداری گل را در پیشانی پیغمبر ﷺ مشاهده نمودم».

۷۲۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجَاوِرُ فِي رَمَضَانَ الْعَشْرَ الَّتِي فِي وَسْطِ الشَّهْرِ، فَإِذَا كَانَ حِينَ يُمَسِي مِنْ عِشْرِينَ لَيْلَةً تَمْضِي، وَيَسْتَقْبِلُ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، رَجَعَ إِلَى مَسْكِنِهِ، وَرَجَعَ مَنْ كَانَ يُجَاوِرُ مَعَهُ؛ وَأَنَّهُ أَقَامَ فِي شَهْرِ جَاوَرَ فِيهِ اللَّيْلَةَ الَّتِي كَانَ يَرْجِعُ فِيهَا، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَأَمَرَهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: كُنْتُ أُجَاوِرُ هَذِهِ الْعَشْرَ، ثُمَّ قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ أُجَاوِرَ هَذِهِ الْعَشْرَ الْأَوَّخِرَ، فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعِي فَلْيُنْبِتْ فِي مُعْتَكَفِهِ، وَقَدْ أَرَيْتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ، ثُمَّ أَنْسَيْتُهَا، فَابْتَغُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ، وَابْتَغُوهَا فِي كُلِّ وَتْرٍ، وَقَدْ رَأَيْتَنِي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَاسْتَهَلَّتِ السَّمَاءُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَاْمَطَرَتْ، فَوَكَّفَ الْمَسْجِدُ فِي

۱- أخرجه البخاري في: 32 كتاب فضل ليلة القدر: 2 باب التماس ليلة القدر في السبع الأواخر.

مُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، فَبَصَّرْتُ عَيْنِي، نَظَرْتُ إِلَيْهِ أَنْصَرَفَ مِنَ الصُّبْحِ وَوَجَّهَهُ مُمْتَلِئًا طِينًا وَمَاءً^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ در دهه دوم ماه رمضان در مسجد اعتکاف می‌کرد، وقتی که بیستمین روز رمضان می‌گذشت و روز بیست و یکم فرا می‌رسید، به منزلش بر می‌گشت، و کسانی که با او اعتکاف می‌کردند هم به منزل خود برمی‌گشتند، ولی پیغمبر ﷺ آن شبی که معمولاً سال‌های قبل، بعد از اعتکاف دهه دوم در آن به منزل بر می‌گشت، برنگشت و در محل اعتکاف باقی ماند و برای مردم خطبه خواند، آنچه که خواست خدا بود به آنان امر فرمود. سپس گفت: «من این دهه (دهه دوم رمضان) در اعتکاف بودم، ولی بعداً برایم معلوم شد که دهه آخر رمضان هم باید در اعتکاف باشم، پس کسانی که در اعتکاف بودند، باید در اعتکاف باقی بمانند، همانا شب قدر در خواب به من نشان داده شد ولی بعداً آن را از یادم بردند، شب قدر را در دهه آخر رمضان و در شب‌های فرد جستجو کنید، در خواب دیدم که بر روی آب و گل سجده می‌برم». آن شب که آسمان صاف بود، فوری ابری شد و باران شدیدی آمد و آب از سقف مسجد بر محل نماز پیغمبر ﷺ جاری شد، به چشم خود این جریان را دیدم، وقتی که پیغمبر ﷺ از نماز صبح فارغ شد، او را تماشا کردم دیدم که پیشانی‌اش گل آلود شده است».

«استهلت السماء: باران شدیدی آمد».

۷۲۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجَاوِرُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، وَيَقُولُ: تَحَرَّوْا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در دهه آخر رمضان در مسجد به حال اعتکاف باقی می‌ماند، و می‌گفت: شب قدر را در دهه آخر رمضان جستجو کنید».

۱- أخرجه البخاري في: 32 كتاب فضل ليلة القدر: 3 باب تحري ليلة القدر في الوتر من العشر الأواخر.

۲- أخرجه البخاري في: 32 كتاب فضل ليلة القدر: 3 باب تحري ليلة القدر في الوتر من العشر الأواخر.

فصل چهاردهم:

درباره اعتکاف

باب ۱: اعتکاف در دهه آخر رمضان

۷۲۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَوَّخِرَ مِنْ رَمَضَانَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در دهه آخر رمضان در مسجد اعتکاف می کرد».

۷۲۸- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَوَّخِرَ مِنْ رَمَضَانَ، حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَرْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ»^(۲).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمانی که وفات نمود در دهه آخر رمضان در مسجد اعتکاف می کرد، و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله زن هایش هم در دهه آخر رمضان اعتکاف می نمودند».

باب ۲: کسی که می خواهد اعتکاف کند چه وقتی داخل محل اعتکاف می شود؟

۷۲۹- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَكُنْتُ أَضْرِبُ لَهُ خِبَاءً، فَيَصِلِي الصُّبْحَ، ثُمَّ يَدْخُلُهُ؛ فَاسْتَأْذَنْتُ حَفْصَةَ عَائِشَةَ أَنْ تَضْرِبَ خِبَاءً، فَأَذَنْتُ لَهَا فَضَرَبَتْ خِبَاءً؛ فَلَمَّا رَأَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ ضَرَبَتْ خِبَاءً آخَرَ؛ فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ رَأَى الْأَخْبِيَّةَ، فَقَالَ: مَا هَذَا فَأُخْبِرَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْبِرُّ تُرْوَنَ بِهِنَّ فَتَرَكَ الْاِعْتِكَافَ ذَلِكَ الشَّهْرَ، ثُمَّ اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 33 كتاب الاعتكاف: 1 باب الاعتكاف في العشر الأواخر.

۲- أخرجه البخاري في: 33 كتاب الاعتكاف: 1 باب الاعتكاف في العشر الأواخر.

۳- أخرجه البخاري في: 33 كتاب الاعتكاف: 6 باب اعتكاف النساء.

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در دهه آخر رمضان اعتکاف می‌کرد، و من معمولاً خیمه‌ای برای پیغمبر ﷺ در مسجد برپا می‌ساختم، پیغمبر ﷺ نماز صبح را می‌خواند و بعداً داخل آن خیمه می‌شد، حفصه نیز از عایشه اجازه خواست تا او هم در آنجا خیمه‌ای بزند، عایشه هم به او اجازه داد، و خیمه‌ای را برپا نمود، زینب بنت جحش که دید حفصه هم خیمه‌ای را در مسجد برپا نموده است، او هم خیمه دیگری را برافراشت، وقتی که صبح شد و پیغمبر ﷺ خیمه‌ها را دید، گفت: «(این خیمه‌ها) چه هستند؟!» جریان را به او خبر دادند، گفت: «گمان می‌کنید با این خیمه‌ها ثواب به دست خواهید آورد؟» (یعنی این کار درستی نیست) سپس پیغمبر ﷺ (عصبانی شد) و در آن ماه اعتکاف را ترک کرد، و به جای آن در ماه شوال ده روز اعتکاف نمود.»

باب ۳: تلاش و کوشش بیشتر برای عبادت در دهه آخر رمضان

۷۳۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَأَحْيَا لَيْلَهُ، وَأَيَّقَطَ أَهْلَهُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: هر وقت دهه آخر رمضان می‌آمد پیغمبر ﷺ کاملاً خود را آماده می‌ساخت و شب را با عبادت زنده می‌کرد و زن‌هایش را برای عبادت بیدار می‌نمود.» اعتکاف که در لغت به معنی حبس و مکث می‌باشد، در اصطلاح علمای شرع عبارت است از اینکه کسی به نیت عبادت داخل مسجد شود و مدتی هر چند کوتاه و به اندازه گفتن سه بار (سبحان الله العظيم وبحمده) باشد در مسجد توقف نماید. اعتکاف چه در رمضان و چه در غیر رمضان و با روزه و بدون روزه، سنت مؤکد است و هر وقت که انسان مسلمان به نیت عبادت به مسجد برود و مدتی در آن باقی باشد این کار برایش اعتکاف می‌باشد، حرف زدن در مورد مسائل دنیایی منافاتی با اعتکاف ندارد^(۲).

وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَأَخْرَجَ دَعْوَانَا أَنَّ الْحَمْدَ

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: 32 كتاب فضل ليلة القدر: 5 باب العمل في العشر الأواخر من رمضان.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۶۷.

فصل پانزدهم:

درباره حج

باب ۱: چه چیزی بر کسانی که در احرام حج یا عمره هستند، مباح است و چه چیزی بر آنان حرام است؟ و بیان اینکه استعمال چیزهای خوشبو در حال احرام، حرام است

۷۳۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَلْبَسُ الْقُمُصَّ وَلَا الْعَمَائِمَ وَلَا السَّرَاوِيَلَاتِ وَلَا الْبِرَانِسَ وَلَا الْحُفَافَ، إِلَّا أَحَدًا لَا يَجِدُ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَيْنِ، وَلْيَقِطْعُهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ، وَلَا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ الزَّعْفَرَانُ أَوْ وَرْسٌ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: یک نفر گفت: ای رسول خدا! مردی که در احرام است چه لباسی باید بپوشد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که در احرام است، نباید پیراهن و عمامه و شلوار و کلاه و کفش بپوشد، کسی که نعل (کفش راحتی و دمپایی) نداشته باشد، باید کفشی را بپوشد که قسمت‌های بالای آن تا پایین قوزک‌ها بریده شده باشد (و به صورت دمپایی درآید) و نباید لباسی بپوشد که با زعفران و یا هر گیاه خوشبوی دیگری معطر باشد».

(خلاصه مردی که در حال احرام است حق ندارد لباس دوخته شده و لباس فراگیر بدن و کلاه و کفش را که سر و پا را می‌پوشانند، بپوشد و از استفاده از هر چیز خوشبو باید پرهیز کند و در صورت عدم رعایت این دستورات باید کفاره و فدیة بدهد، ولی زن حق دارد تمام بدن خود را به جز صورتش با هر لباسی و پارچه‌ای اعم از دوخته شده و فراگیر بپوشاند)^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 21 باب ما لا يلبس المحرم من الثياب.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۷۴.

«قص: پیراهن. سراویلات: جمع سروال، شلوار. برانس: کلاه نوک بلند. خفاف: جمع خف، کفشی است که از نمد یا پارچه دیگر درست می‌شود و قوزک‌های پا را می‌پوشاند».

۷۳۲- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ بِعَرَفَاتٍ مَنْ لَمْ يَجِدِ التَّعْلِينَ فَلْيَلْبَسِ الْخَفَيْنِ، وَمَنْ لَمْ يَجِدْ إِزَارًا فَلْيَلْبَسْ سَرَاوِيلَ الْمُحْرِمِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: در عرفات از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که خطبه می‌خواند و می‌فرمود: کسی که در احرام است، و نعل (دمپایی) ندارد، باید خف بپوشد، و کسی که ننگ ندارد، شلوار بپوشد».

۷۳۳- حدیث: «يَعْلَى قَالَ لِعُمَرَ رضی الله عنه: أَرِنِي النَّبِيَّ ﷺ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ؛ قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَهُوَ مُتَضَمِّحٌ بِطَيْبٍ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى يَعْلَى، فَجَاءَ يَعْلَى، وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَوْبٌ قَدْ أَظْلَلَ بِهِ، فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحَمَّرٌ الْوَجْهَ، وَهُوَ يَغْطُ؛ ثُمَّ سَرِّي عَنْهُ، فَقَالَ: أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ فَأُتِيَ بِرَجُلٍ، فَقَالَ: اغْسِلِ الطَّيْبَ الَّذِي بِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَانزِعْ عَنْكَ الْحَبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ»^(۲).

یعنی: «یعلیٰ به عمر رضی الله عنه گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حالی که وحی بر او نازل می‌گردد به من نشان دهید، (تا بدانم چه حالی دارد) یعلیٰ گوید: اتفاقاً پیغمبر صلی الله علیه و آله با چند نفر از اصحاب در محلی به نام (جعرانه) بودند، که یک نفر آمد و گفت: ای رسول خدا! در مورد شخصی که احرام را به عمره ببندد و عطر و چیزهای خوشبو را به خود بمالد، چه می‌فرمایید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله ساعتی سکوت کرد، و وحی بر او نازل شد، عمر رضی الله عنه که دانست وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شود، به یعلیٰ (که قبلاً از او خواسته بود پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حال نزول وحی به او نشان دهد) اشاره کرد، یعلیٰ به نزد عمر رفت، در حالی که پیغمبر پارچه‌ای بر سر کشیده بود و از سایه آن استفاده می‌کرد، عمر سر یعلیٰ را در

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 15 باب لبس الخفين للمحرم إذا لم يجد التعلين.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 17 باب غسل الخلق ثلاث مرات من الثيات.

زیر آن پارچه قرار داد (تا یعلی به خوبی پیغمبر ﷺ را در حالت نزول وحی ببیند) صورت پیغمبر ﷺ فوراً قرمز شد و نفسش تنگ گردید و صدا می‌داد، سپس به تدریج به حالت عادی بازگشت، و فرمود: «کسی که درباره احرام به عمره سؤال کرد کجاست؟» آن مرد را آوردند، پیغمبر ﷺ فرمود: چیز خوشبویی که به خود مالیده‌ای سه بار شستشو بده و جبّه و قبایی که پوشیده‌ای از تن در بیاور، و در احرام عمره همان اعمالی را انجام بده که در احرام حج انجام می‌دهی.»

«متضمّخ: کسی که عطر یا چیز مایعی را به خود بمالد. یغط: از غطیط به معنی نفس‌تنگی و صدای نفس است.»

باب ۲: میقات‌های حج و عمره

(مواقیت: جمع میقات است، کسانی که از جهات اربعه شمال و جنوب و شرق و غرب به قصد انجام مناسک حج یا عمره وارد مکه می‌شوند، لازم است در مکان‌های مخصوصی که در هر جهت به وسیله پیغمبر ﷺ تعیین شده است احرام ببندند و بدون احرام از این محل‌ها تجاوز نکنند و هر یک از این محل‌ها میقات نام دارد و محل‌های چهارگانه را مواقیت می‌گویند).

۷۳۴- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: وَقَّتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَأَهْلَ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَأَهْلَ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَأَهْلَ الْيَمَنِ يَلْمَمَ، فَهِنَّ لِهِنَّ وَلِمَنْ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِنَّ لِمَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَهُنَّ فَهَلُّهُ مِنْ أَهْلِهِ، وَكَذَلِكَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ يُهْلُونَ مِنْهَا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ (ذوالحلیفه) را برای احرام اهل مدینه و (جحفة) را برای احرام اهل شام و (قرن المنازل) را برای احرام اهل نجد و (یللم) را برای احرام اهل یمن، و کسانی که دورتر از مدینه و شام و نجد و یمن هستند ولی از طریق یکی از آن‌ها به مکه می‌آیند، به عنوان میقات تعیین نمود، و کسانی که در بین مکه و یکی از میقات‌های چهارگانه سکونت دارند (یعنی منزل آنان از اصل میقات به مکه نزدیکتر است) باید از محل سکونت خود احرام به حج یا عمره را ببندند، و بدون

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 9 باب مهل أهل الشام.

احرام از آن محل تجاوز نکنند. به همین ترتیب هر کسی که محل سکونتش به مکه نزدیکتر است باید در محل سکونت خود احرام به حج یا عمره ببندد، اهالی مکه هم به هنگام احرام باید در خود مکه احرام ببندند».

«ذوالحلیفه: محلی است در بین مکه و مدینه که در شش مایلی مدینه قرار دارد. جحفة: محلی است در بین مکه و شام و در سه مرحله مکه قرار دارد. یلملم: کوهی است در بین یمن و مکه و در دو مرحله مکه می‌باشد. قرن المنازل: محلی است در بین نجد و مکه و در دو مرحله مکه قرار دارد».

۷۳۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: يُهَلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَأَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَأَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَبَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَيُهَلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلْمَلَمَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «اهل مدینه باید در ذوالحلیفه، و اهل شام از جحفه، و اهل نجد از قرن، احرام به حج یا عمره ببندند». عبدالله گوید: من اطلاع پیدا کردم که پیغمبر ﷺ فرمود: اهل یمن باید از یلملم احرام بگیرند». (یعنی عبدالله شخصاً از پیغمبر ﷺ شنیده که بفرماید اهل یمن باید از یلملم احرام ببندند، بلکه از طریق اصحاب این خبر به او رسیده است و این امر نشانه کمال صداقت و امانت و زهد و تقوا و دقت اصحاب رسول ﷺ می‌باشد، که تا چیزی شخصاً از پیغمبر ﷺ شنیده باشند و یا از طریق انسان‌های مورد اعتماد برایشان نقل نشده باشد آن را به پیغمبر ﷺ نسبت نداده‌اند).

باب ۳: تَبِيكُ گَفْتَن، و كَيْفِيَّتْ و وَقْتِ آن

۷۳۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 8 باب ميقات أهل المدينة ولا يهلوا قبل ذي الحليفة.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 26 باب التلبية.

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: که لَبَّيْكَ گفتن پیغمبر ﷺ به این صورت بود: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ كَبَيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ كَبَيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ»، (خداوند! آماده و فرمانبردار دستور تو هستم، هیچ شریکی نداری، سپاس و نعمت و قدرت تنها مخصوص تو است و هیچ شریکی نداری)».

باب ۴: دستور به اهل مدینه که احرام را در مسجد ذوالحلیفه ببندند

۷۳۷- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: مَا أَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ، يَعْنِي مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ تا به مسجد نرسید احرام را نبست و لَبَّيْكَ را شروع نمود، و مقصود مسجد ذوالحلیفه است». (یعنی وقتی از مدینه به سوی مکه خارج شد تا به مسجد ذوالحلیفه نرسید لَبَّيْكَ گفتن را شروع نکرد و احرام را نبست).

باب ۵: مستحب بودن شروع به لَبَّيْكَ گفتن و احرام بستن به هنگامیکه انسان از میقات سوار می شود و می خواهد به طرف مکه حرکت کند

۷۳۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُرَيْجٍ، أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا، لَمْ أَرِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا قَالَ: وَمَا هِيَ يَا ابْنَ جُرَيْجٍ قَالَ: رَأَيْتُكَ لَا تَمَسُّ مِنَ الْأَرْكَانِ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ التَّعَالَ السَّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهْلَ النَّاسِ إِذَا رَأَوْا الْهِلَالَ، وَلَمْ تُهَلِّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ».

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَمَّا الْأَرْكَانُ، فَإِنِّي لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ، وَأَمَّا التَّعَالَ السَّبْتِيَّةُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ التَّعَالَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعْرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا وَأَمَّا الصُّفْرَةُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا وَأَمَّا الْإِهْلَالَ، فَإِنِّي لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهَلِّ حَتَّى تَتَبَعَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 20 باب الإهلال عند مسجد ذي الحليفة.

۲- أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 30 باب غسل الرجلين في النعلين، ولا يمسح على النعلين.

یعنی: «عبید بن جریج به عبدالله بن عمر گفت: ای ابو عبدالرحمن! من تو را می بینم که چهار عمل انجام می دهی که هیچیک از رفاقت آن را انجام نمی دهند، عبدالله گفت: ای ابن جریج! این چهار عمل کدامند؟ گفت: تو را می بینم که به هنگام طواف تنها دو رکن یمانی را لمس می کنی (و دو رکن دیگر کعبه را که دو رکن شامی به آن ها گفته می شود لمس نمی نمایی)، تو را می بینم که کفش های دباغی شده سیاه و بدون مو می پوشی، و می بینم که لباس های را با رنگ زرد (زعفران) رنگ می نمایی، و تو را دیدم که در مکه بودی، مردم همین که هلال اوّل ماه ذیحجه را دیدند شروع به لبیک گفتن و احرام بستن کردند ولی تو تا روز هشتم ذیحجه که روز ترویبه نام دارد (و مردم در آن روز از مکه به سوی عرفه حرکت می کنند) شروع به لبیک گفتن و احرام بستن نمودی.

عبدالله بن عمر در جواب عبید بن جریج گفت: در مورد لمس ارکان کعبه، چون ندیده ام که پیغمبر ﷺ بغیر از دو رکن یمانی رکن دیگری را لمس نماید (من هم تنها این دو رکن را لمس می نمایم)، اما در مورد کفش دباغی شده، پیغمبر ﷺ را می دیدم که کفشی را می پوشید که (دباغی شده بود و) هیچ مویی نداشت. پیغمبر وضو می گرفت و پاهای ترش را داخل آن می کرد لذا من هم دوست دارم این نوع کفش را بپوشم، اما در مورد رنگ نمودن لباس هایم با رنگ زرد، پیغمبر ﷺ را می دیدم که لباس هایش را با رنگ زرد رنگ می کرد و من هم دوست دارم مانند او لباس هایم را رنگ نمایم و در مورد احرام بستن و شروع نمودن به لبیک گفتن، من پیغمبر ﷺ را دیدم وقتی شروع به لبیک گفتن و احرام بستن می نمود که بر شترش سوار می شد و می خواست اعمال حج را شروع نماید».

(برای توضیح باید گفته شود که کعبه دارای چهار گوشه است، دو گوشه های که در جهت یمن قرار دارد و در یکی از آن ها حجرالأسود هم نصب شده است دو رکن یمانی نام دارند، و به رکنی که حجرالأسود در آن قرار دارد رکن عراقی هم گفته می شود، و دو گوشه دیگری که در جهت شام واقع شده است دو رکن شامی نام دارند، و برای کسی که طواف کعبه می نماید سنّت است وقتی که به دو رکن یمانی می رسد دستش را به آن ها بمالد، البتّه بوسیدن حجرالأسود و قرار دادن صورت بر آن نیز سنّت می باشد و چنانچه به علت کثرت جمعیت ممکن نمی شد این دو رکن را لمس نمود، کافی است

که به هنگام عبور در مقابل آن‌ها دست را رو به آن‌ها بلند کرد، ولی لمس یا استلام دو رکن شامی به هنگام طواف سنت نیست^(۱).

باب ۷: مستحب است کسی که می‌خواهد احرام ببندد قبل از احرام خود را خوشبو کند

۷۳۹- حدیث: «عَائِشَةُ، رَوْحَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كُنْتُ أُطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَحِلَّةِهِ قَبْلَ أَنْ يُطَوفَ بِالْبَيْتِ»^(۲).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: پیغمبر وقتی که می‌خواست احرام ببندد من قبل از احرام او را خوشبو می‌نمودم، و همینطور (بعد از رجم شیطان بزرگ و تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر) قبل از طواف (الافاضه) او را خوشبو می‌کردم».

۷۴۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِصِ الطَّيِّبِ فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ مُحْرِمٌ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: گویی اکنون هم موهای براق سر پیغمبر ﷺ را تماشا می‌کنم که در اثر مالیدن مواد خوشبو به آن، برق می‌زد».

۷۴۱- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ فَذَكَرْتُ لَهَا قَوْلَ ابْنِ عُمَرَ: مَا أَحَبُّ أَنْ أَصْبِحَ مُحْرِمًا أَنْصَحُ طَيِّبًا فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَنَا طَيِّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ طَافَ فِي نِسَائِهِ، ثُمَّ أَصْبَحَ مُحْرِمًا»^(۴).

یعنی: «محمد بن منتشر گوید: درباره این گفته ابن عمر: (من دوست ندارم در حالی که احرام هستم بوی خوش از من پخش شود) از عایشه سؤال کردم، عایشه در جواب گفت: من پیغمبر ﷺ را خوشبو نمودم، سپس پیغمبر ﷺ با زن‌هایش تماس گرفت (و غسل کرد) و بعد احرام را بست».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۹۴.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 18 باب الطيب عند الإحرام.

۳- أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 14 باب من تطيب ثم اغتسل وبقي أثر الطيب.

۴- أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 14 باب من تطيب ثم اغتسل وبقي أثر الطيب.

(با توجه به احادیث فوق امام شافعی عقیده دارد که سنت است قبل از بستن احرام و قبل از طواف روز عید قربان که بعد از رمی شیطان بزرگ و گرفتن موی سر انجام می‌گیرد خود را خوشبو کرد).

باب ۸: حرام بودن شکار برای کسی که در احرام است

۷۴۲- حدیث: «الصَّعْبُ بْنُ جَثَامَةَ اللَّيْثِيُّ، أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، حِمَارًا وَحْشِيًّا، وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ، أَوْ بَوْدَانَ، فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ، قَالَ: إِنَّا لَمْ نَرَدَّهُ إِلَّا أَنَا حُرْمٌ»^(۱).

یعنی: «صعب بن جثامه لیثی گوید: به هنگامی که پیغمبر ﷺ در (ابواء) یا (ودان) حضور داشت یک گورخر وحشی (شکار شده) را به او اهداء نمودم، ولی پیغمبر ﷺ آن را نپذیرفت، وقتی که دید از اینکه هدیه مرا رد کرده است ناراحت شدم، فرمود: من هدیه شما را که نمی‌پذیرم تنها به خاطر این است که ما در احرام هستیم».

«ابواء: کوهی است از توابع فرع که در بین فرع و جحفه قرار دارد و فاصله آن از جحفه به طرف مدینه ۲۳ میل است. ودان: هم جایی است که فاصله آن از جحفه ۸ میل است و ۸ میل نسبت به جحفه از مدینه دورتر است».

۷۴۳- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ، وَمِنَّا الْمُحْرِمُ وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، فَرَأَيْتُ أَصْحَابِي يَتَرَاءَوْنَ شَيْئًا، فَنَظَرْتُ فَإِذَا حِمَارٌ وَحْشِيٌّ، يَعْنِي: فَوْقَ سَوْطِهِ، فَقَالُوا لَا نُعِينُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ إِلَّا مُحْرِمُونَ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَأَخَذْتُهُ، ثُمَّ أَتَيْتُ الْحِمَارَ مِنْ وِرَاءِ أَكْمَةِ فَعَقَرْتُهُ، فَأَتَيْتُ بِهِ أَصْحَابِي، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: كُلُوا وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَأْكُلُوا فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَهُوَ أَمَامَنَا فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: كُلُّوهُ، حَلَالٌ»^(۲).

یعنی: «ابو قتاده گوید: ما در محلی بنام قاحه با پیغمبر ﷺ بودیم، عده‌ای از ما در احرام بودند و عده دیگر احرام نداشتند، دیدم که رفقایم چیزی را به هم نشان می‌دهند وقتی که متوجه شدم برایم معلوم گردید که یک گورخر است، (تازیان‌ها) از دستم افتاد به رفقا گفتم: آن را به من بدهید) گفتند: چون ما در احرام هستیم در

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 6 باب إذا أهدى للمحرم حمارا وحشيا حيا لم يقبل.

۲- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 4 باب لا يعين المحرم الحلال في قتل الصيد.

شکار آن هیچ کمکی به شما نمی‌کنیم، خودم تازیانه را برداشتم و به سوی آن گورخر که در پشت یک صخره قرار گرفته بود رفتم و آن را از پای درآوردم، آن را به سوی رفقایم آوردم، عده‌ای گفتند از گوشتش بخورید وعده دیگر گفتند از آن نخورید، آن را به نزد پیغمبر که از ما جلوتر بود آوردم و از او سؤال کردم، گفت: آن را بخورید حلال است.»

«فاحه: درّه‌ای است در سه مرحله‌ای مدینه. آکمه: تله سنگ یا جای مرتفع. فقرته:

آن را کشتم.»

۷۴۴- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: انْطَلَقَ أَبِي، عَامَ الْحَدِيثِ، فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ يُحْرِمْ وَحَدَّثَ النَّبِيُّ ﷺ، أَنَّ عَدُوًّا يَغْرُوهُ، فَاَنْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ؛ فَبَيْنَمَا أَنَا مَعَ أَصْحَابِي، تَضَحَّكَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِجِمَارٍ وَحِشٍ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُهُ، وَاسْتَعْنْتُ بِهِمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي، فَأَكَلْنَا مِنْ لَحْمِهِ، وَحَشِينَا أَنْ نُفْتَطَعَ، فَطَلَبْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَرْفَعُ فَرَسِي شَأْوًا وَأَسِيرُ شَأْوًا، فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ؛ قُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْنٍ، وَهُوَ قَائِلُ السُّقْيَا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَهْلَكَ يَقْرءُونَ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ قَدْ حَشُوا أَنْ يُقْتَطَعُوا دُونَكَ فَانْتَظِرْهُمْ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصَبْتُ جِمَارَ وَحِشٍ وَعِنْدِي مِنْهُ فَاضِلَةٌ، فَقَالَ لِلْقَوْمِ: كُلُوا وَهُمْ مُحْرَمُونَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن ابی قتاده گوید: پدرم در سال حدیبیه برای حج عمره همراه پیغمبر ﷺ از مدینه بیرون رفت، رفقایش احرام بستند ولی او احرام نداشت، به پیغمبر ﷺ خبر رسیده بود که دشمن قصد دارد، در راه به او حمله کند، پیغمبر ﷺ عازم مکه گردید، (ابو قتاده گوید:) در حالی که من با اصحاب پیغمبر ﷺ بودم و همه با هم می‌خندیدند، یک گورخر را دیدم، به او حمله کردم و او را با تیر زد و نگذاشتم از جای خود تکان بخورد، از اصحاب درخواست کمک کردم ولی ایشان به من کمک نکردند، مقداری از گوشتش را خوردیم، می‌ترسیدیم که دشمن راه را بر ما ببندد و نگذارد به پیغمبر ﷺ برسیم لذا با عجله به سوی پیغمبر ﷺ رفتم و گاهی به اسبم فشار

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 2 باب إذا صاد الحلال فأهدى للمحرم الصيد أكله.

می‌آوردم تا سرعتش زیادتر باشد و گاهی به آرامی حرکت می‌کردم، در اثنای نصف شب به یک نفر از قبيله بن غفار رسیدم، از او پرسیدم در چه جایی از پیغمبر ﷺ جدا شدی، گفت: در محلی به نام تعهن از پیغمبر ﷺ جدا شدم، در نظر داشت در سقیا استراحت کند، (و بعد از رسیدن به پیغمبر) گفتم: ای رسول خدا! اصحابی (که با من بودند) سلام می‌رسانند ایشان می‌ترسیدند قبل از اینکه به شما برسند دشمن راه را بر ایشان ببندد بنابراین در انتظار ایشان باشید، سپس گفتم: ای رسول خدا! من گورخری را شکار کرده‌ام و مقداری از گوشتش باقی مانده است، پیغمبر ﷺ به جماعتی که در احرام بودند گفت: «از آن بخورید».

«أرفع: فشار می‌آوردم. تعهن: چشمه‌ای است در سه میلی سقیا. سقیا: ده بزرگی است در بین مکه و مدینه. أهلك: یعنی اصحاب شما».

۷۴۵- حدیث: «أبي قتادة أن رسول الله ﷺ خرج حاجًا، فخرجوا معه، فصرف طائفة منهم، فيهم أبو قتادة؛ فقال: خذوا ساحل البحر حتى نلتقي فأخذوا ساحل البحر، فلما انصرفوا أحرموا كلهم، إلا أبو قتادة لم يحرّم؛ فبينما هم يسرون إذ رأوا حمر وحش، فحمل أبو قتادة على الحمر فعقر منها أتانًا، فنزلوا فأكلوا من لحمها، وقالوا: أتناكل لحم صيد ونحن محرمون فحملنا ما بقي من لحم الأتان، فلما أتوا رسول الله ﷺ، قالوا: يا رسول الله إنا كنا أحرمتنا، وقد كان أبو قتادة لم يحرّم، فرأينا حمر وحش، فحمل عليها أبو قتادة، فعقر منها أتانًا، فنزلنا فأكلنا من لحمها، ثم قلنا: أتناكل لحم صيد ونحن محرمون فحملنا ما بقي من لحمها، قال: منكم أحد أمره أن يحمل عليها أو أشار إليها قالوا: لا قال: فكلوا ما بقي من لحمها»^(۱).

یعنی: «ابو قتاده گوید: پیغمبر ﷺ به منظور انجام حج عمره از مدینه خارج شد و اصحاب هم با او خارج شدند ولی پیغمبر ﷺ عده‌ای از آنان را که ابو قتاده هم جزو ایشان بود برگرداند و گفت: «شما از ساحل دریا حرکت کنید تا به هم می‌رسیم. (مبادا دشمن به ما حمله کند)». این عده از کنار دریا حرکت کردند و وقتی به سوی پیغمبر ﷺ برگشتند همه احرام بسته بودند، تنها ابوقتاده در احرام نبود در این اثنا چند

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 5 باب لا يشر المحرم إلى الصيد لكي يصطاده الحلال.

گورخر را دیدند. ابو قتاده به آن‌ها حمله کرد و یک گورخر ماده را از پای درآورد، آن عده از اصحاب که در احرام بودند پیاده شدند و مقداری از گوشت آن را خوردند، ولی گفتند: آیا از گوشت حیوان شکار شده بخوریم در حالی که در احرام هستیم؟! بعداً باقیمانده گوشت آن گورخر ماده را برداشتیم، وقتی به حضور پیغمبر رسیدیم، رفقا گفتند: ای رسول خدا! ما در احرام بودیم ولی ابو قتاده در احرام نبود، چند گورخر وحشی را دیدیم، ابو قتاده به آن‌ها حمله کرد و یک گورخر ماده را کشت، ما هم پیاده شدیم و از گوشت آن خوردیم، سپس گفتیم ما که در احرام هستیم چرا باید از این گوشت بخوریم؟! باقیمانده گوشت را با خود برداشتیم. پیغمبر ﷺ فرمود: «آیا هیچیک از شما به ابو قتاده گفت که به آن حمله کند، یا به سوی آن اشاره نمود و یا به ابو قتاده در این امر کمک نمود؟» گفتند: خیر، ما به او هیچ کمکی نکردیم، پیغمبر ﷺ گفت: باقیمانده گوشتش را بخورید».

(با توجه به احادیث فوق کسی که حیوانی را در حالت احرام شکار کند و یا دیگران برای او شکار نمایند و یا در شکار حیوان کمکی کرده باشد، گوشت آن حیوان بر او حرام است ولی اگر کسی که در احرام نیست حیوانی را برای خود شکار کند، نه برای کسی که در احرام است، اما بعداً مقداری از گوشت حیوان شکار شده را به او هدیه کند این گوشت برای شخصی که در احرام است حرام نمی‌باشد)^(۱).

باب ۹: حیوانهایی که کشتن آن‌ها چه برای کسی که در احرام است و چه برای کسی که در احرام نیست و چه در حرم مکه و چه در خارج از حرم مکه مستحب می‌باشد

۷۴۶- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ، كُفُّنَ فَاسِقٌ، يُقْتَلَنَّ فِي الْحَرَمِ: الْعُرَابُ وَالْحِدَاةُ وَالْعَقْرَبُ وَالْفَأْرَةُ وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: رسول خدا ﷺ گفت: «حکم پنج حیوان از سایر حیوانات جداست، در حرم مکه (که کشتن سایر حیوانات در آن حرام است) هم کشته می‌شوند، آن‌ها عبارتند از: کلاغ، زغن، کژدم، موش و سگ درنده و یا هر حیوان درنده دیگر».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۱۰۵.

۲- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 7 باب ما يقتل المحرم من الدواب.

«فاسق: یعنی خارج، چون حکم آن‌ها از حکم سایر حیوان‌ها خارج است».

۷۴۷- حدیث: «حَفْصَةَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لَا حَرَجَ عَلَيَّ مَنْ قَتَلَهُنَّ: الْغُرَابُ وَالْحِدَاةُ وَالْقَارَةُ وَالْعَقْرَبُ وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ»^(۱).

یعنی: «حفصه گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: پنج حیوان هستند هر کسی آنان را بکشد بلا مانع است که عبارتند از: کلاغ، زغن، موش، کژدم، سگ درنده و دیگر حیوانات درنده».

۷۴۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لَيْسَ عَلَيَّ الْمُحْرِمُ فِي قَتْلِهِنَّ جُنَاحٌ»^(۲).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «پنج حیوان هستند که کشتن آن‌ها برای کسی که در احرام است گناهی ندارد».

«غراب: پرنده‌ای است که مقداری از پشت و شکمش سفید است و بر پشت شتر و اسب می‌نشیند و با نوکش پشت آن‌ها را زخمی می‌کند، و چشم حیوانات بی‌دفاع را در می‌آورد، و در فارسی به کلاغ معروف است. حدأة: پرنده خسیسی است که خوراکی مردم را می‌دزدد، پرنده‌ای است از راسته شکاریان روزانه از دسته بازها، متعلق به نواحی گرم و معتدل آسیا است، و جزو بازهای متوسط القامه است، بسیار متهور و تندحمله و چابک و قوی و خونخوار است، دارای دم دو شاخه است او همه پستانداران کوچک مخصوصاً دوندگان را شکار می‌کند، اسم فارسی آن زغن است. کلب عقور: عدّه‌ای می‌گویند منظور سگ درنده است، ولی جمهور علماء عقیده دارند هر حیوان درنده‌ای بحسب لغت (کلب عقور) می‌باشد».

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 7 باب ما يقتل المحرم من الدواب.

۲- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 7 باب ما يقتل المحرم من الدواب.

باب ۱۰: جایز بودن تراشیدن موی سر برای کسی که در احرام است و موی سرش او را اذیت می کند و واجب بودن فدیة بر او و مقدار آن

۷۴۹- حدیث: «كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضی اللہ عنہ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، أَنَّهُ قَالَ: لَعَلَّكَ آذَاكَ هَوَامُكَ قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: احْلِقِ رَأْسَكَ، وَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ، أَوْ ائْسُكْ بِشَاةٍ»^(۱).

یعنی: «کعب بن عجره رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به من گفت: «مثل اینکه شپش‌های سرت، شما را اذیت می کنند؟» گفتم: بلی، ای رسول خدا! فرمود: «سرت را بتراش، (و برای فدیة آن) سه روز روزه باش یا شش نفر را طعام بده، یا گوسفندی را قربانی کن».

۷۵۰- حدیث: «كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ، قَالَ: قَعَدْتُ إِلَى كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، يَعْني مَسْجِدَ الْكُوفَةِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ (فِدْيَةِ مَنْ صِيَامٍ) فَقَالَ: حُمِلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، وَالْقَمْلُ يَتَنَاثَرُ عَلَى وَجْهِ، فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَرَى أَنَّ الْجُهْدَ قَدْ بَلَغَ بِكَ هَذَا، أَمَا تَجِدُ شَاةً قُلْتُ: لَا، قَالَ: صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ، لِكُلِّ مِسْكِينٍ نِصْفُ صَاعٍ مِنْ طَعَامٍ، وَاحْلِقِ رَأْسَكَ فَزَلَّتْ فِي حَاصَّةٍ، وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةٌ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن معقل گوید: در مسجد کوفه پیش کعب بن عجره نشسته بودم، از او درباره آیه ۱۹۶ سوره بقره: ﴿فَفِدْيَةٌ مِّنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. (کسی که به واسطه داشتن موی سر اذیت می شود، سرش را بتراشد و فدیة‌ای از روزه یا صدقه و یا ذبح حیوانی انجام دهد)، پرسیدم: کعب گفت: (از کار افتاده بودم) مرا برداشتند و پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بردند. شپش‌ها سر و صورتم را فرا گرفته بودند. پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «فکر نمی کردم تا این اندازه ناراحت باشی، آیا گوسفندی داری؟ گفتم: خیر: گفت سه روز روزه باش و یا شش نفر فقیر را طعام بده که به هر یک از آن‌ها نصف یک

۱- أخرجه البخاري في: 27 كتاب المحصر: 5 باب قول الله تعالى: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة: 32 باب قوله: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾.

صاع گندم یا جو برسد، و سرت را بتراش). کعب گفت: آیه فوق در مورد من نازل شد ولی حکم آن همه شما را شامل می‌گردد».

باب ۱۱: حجامت (خون گرفتن) برای کسی که در احرام است جایز است

۷۵۱- حدیث: «ابن بُحَیْنَةَ رضی الله عنه، قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم، وَهُوَ مُحْرِمٌ، بِلَحْيِ جَمَلٍ، فِي وَسْطِ رَأْسِهِ»^(۱).

یعنی: «ابن بحینه گوید: پیغمبر صلى الله عليه وسلم که در احرام بود، در (محلّی به نام) لحي جمل از وسط سرش خون گرفت».

«لحي جمل: محلّی است در بین مکه و مدینه که به مدینه نزدیکتر است».

باب ۱۳: جایز است کسی که در احرام است بدن و سرش را بشوید

۷۵۲- حدیث: «أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُنَيْنٍ، قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ وَالْمِسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ اخْتَلَفَا بِالْأَبْوَاءِ؛ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: يَغْسِلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ؛ وَقَالَ الْمِسُورُ: لَا يَغْسِلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ؛ فَأَرْسَلَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ إِلَى أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ بَيْنَ الْقَرْنَيْنِ، وَهُوَ يُسْتَرُّ بِثَوْبٍ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا فَقُلْتُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُنَيْنٍ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ أَسْأَلُكَ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ، فَطَاطَأَهُ حَتَّى بَدَأَ لِي رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ لِإِنْسَانٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْبُبْ؛ فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ؛ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ صلى الله عليه وسلم يَفْعَلُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن حنین گوید: عبدالله بن عباس با مسور بن مخرمه در (محلّی به نام) ابواء اختلاف پیدا کردند، عبدالله بن عباس می‌گفت کسی که در احرام است می‌تواند سرش را بشوید و مسور می‌گفت نمی‌تواند. عبدالله بن حنین گوید: عبدالله بن عباس مرا پیش ابو ایوب انصاری فرستاد، وقتی که او را پیدا کردم دیدم که در بین دو پایه‌ای که بر روی چاهی ساخته شده بود غسل می‌کند و پرده‌ای را هم کشیده

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 11 باب الحجامه للمحرم.

۲- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 14 باب الاغتسال للمحرم.

است بر او سلام کردم، گفت: چه کسی هستی؟ گفتم: من عبدالله بن حنین هستم، عبدالله بن عباس مرا فرستاده است تا از شما بپرسم که پیغمبر ﷺ چگونه سرش را در حالت احرام می‌شست؟ ابو ایوب دستش را بر روی پرده قرار داد و آن را به طرف پایین فشار داد تا اینکه سرش برای من آشکار شد، سپس ابو ایوب به کسی که آب بر سرش می‌ریخت گفت: آب بریز، آن شخص هم آب را بر سرش ریخت، ابو ایوب دست‌هایش را به روی سرش به حرکت در آورد و آن‌ها را به جلو می‌آورد و به عقب می‌کشید، گفت: پیغمبر ﷺ را دیدم همین کار را می‌کرد». (علماء اتفاق نظر دارند که غسل جنابت بر کسی که در حال احرام است واجب است، اما در مورد غسل برای نظافت و خنک کردن بدن، شافعی و جمهور علماء عقیده دارند که جایز است و کراهتی ندارد)^(۱).

باب ۱۴: کسی که در حال احرام بمیرد به چه نحوی او را کفن و دفن می‌کنند

۷۵۳- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ وَاقَفَ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَن رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ، أَوْ قَالَ، فَأَوْقَصَتْهُ؛ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفَّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تُحَنِّطُوهُ، وَلَا تُحَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبَّيًّا»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: یک نفر که در عرفه بود شترش او را به زمین انداخت و گردنش شکسته شد، پیغمبر ﷺ گفت: او را با آب و سدر بشوید، در دو لباسی که دارد کفن کنید، و او را با حنوط خوشبو نکنید، سرش را نبندید، چون او در روز قیامت لیبیک گویان زنده می‌شود».

«حنوط: مخلوطی است از چیزهای خوشبو که تنها مرده‌ها را به آن خوشبو

می‌کنند».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۱۲۶.

۲- أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 20 باب الكفن في ثوبين.

باب ۱۵: جایز است کسی که احرام می‌بندد بگوید هرگاه عذری مانند مرض برایم پیش آمد من به حالت حل در می‌آیم و احرامم باطل شود

۷۵۴- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عَلَى ضَبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكَ أَرَدْتِ الْحَجَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَجِدُنِي إِلَّا وَجَعَةً فَقَالَ لَهَا: حُبِّي وَاشْتَرِطِي، فُوِي: اللَّهُمَّ حَلِّ حَيْثُ حَبَسْتَنِي وَكَانَتْ تَحْتَ الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ نزد ضباعه دختر زبیر رفت، به او گفت: «مثل اینکه قصد حج داری؟» گفت: والله مرا می‌بینی که همیشه مریضم، پیغمبر ﷺ گفت: «احرام به حج ببند و آن را مشروط کن، بگو: خداوندا! در هر جایی که از کار افتادم و قدرت انجام مناسک را نداشتم، آنجا محل خروج من از احرام باشد». ضباع در آن موقع همسر مقداد بن اسود بود.»

باب ۱۷: احرام دارای چند قسم است: احرام به حج و تمتع و قران جایز است، داخل نمودن حج بر عمره (به این معنی که ابتدا احرام به عمره بسته شود و بعداً احرام به حج را به آن ملحق نمود) نیز جایز می‌باشد، و اینکه پایان مدت احرام به قران چه وقتی است؟

۷۵۵- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَأَهْلَلْنَا بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيُهِلْ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ، ثُمَّ لَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا فَقَدِمْتُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ، وَلَمْ أَطْفِ بِالْبَيْتِ وَلَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: انْقِضِي رَأْسَكَ، وَامْتَشِطِي وَأَهْلِي بِالْحَجِّ وَدَعِي الْعُمْرَةَ فَفَعَلْتُ فَلَمَّا قَضَيْنَا الْحَجَّ أَرْسَلَنِي النَّبِيُّ ﷺ مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَعْتَمَرْتُ فَقَالَ: هَذِهِ مَكَانَ عُمْرَتِكَ قَالَتْ: فَطَافَ الَّذِينَ كَانُوا أَهْلُوا بِالْعُمْرَةِ بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ حَلُّوا، ثُمَّ طَافُوا طَوَافًا وَاحِدًا بَعْدَ أَنْ رَجَعُوا مِنْ مِنَى وَأَمَّا الَّذِينَ جَمَعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فَإِنَّمَا طَافُوا طَوَافًا وَاحِدًا»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 15 باب الأكل في الدين.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج 31 باب كيف تهل الحائض والنفساء.

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: در حجة الوداع با پیغمبر ﷺ عازم مکه شدیم، (بعد از اینکه احرام را به حج بسته بودیم) به عمره احرام گرفتیم (یعنی عمره را بر حج وارد نمودیم) احرام به حج را فسخ کردیم. پیغمبر ﷺ گفت: «تنها کسانی که هدی همراه دارند، احرام به حج و عمره بگیرند و تا زمانی که تمام مناسک مربوط به حج و عمره را انجام ندهند نباید از احرام خارج شوند، وقتی که به مکه رسیدیم به حالت حیض درآمد، نه بیت را طواف کردم و نه سعی بین صفا و مروه را انجام دادم، ناراحت بودم و از این امر به نزد پیغمبر ﷺ شکوه کردم، پیغمبر ﷺ فرمود: موهای بهم بافته سرت را از یکدیگر جدا کن و آن‌ها را شانه بنما و احرام به حج را انجام بده و اعمال و مناسک عمره را ترک کن، من هم به دستور پیغمبر ﷺ عمل کردم وقتی که مناسک حج را انجام دادیم. پیغمبر ﷺ مرا همراه عبدالرحمن پسر ابو بکر (برادر عایشه) به تنعیم فرستاد در آنجا احرام به عمره بستم و پیغمبر ﷺ گفت: تنعیم جای عمره شما است، عایشه گوید: کسانی که احرام به عمره بسته بودند قبل از رفتن به عرفه بیت را طواف نمودند و سعی بین صفا و مروه را انجام دادند، و از احرام خارج شدند و وقتی که از منی به مکه مراجعت کردند یک طواف دیگر انجام دادند، اما کسانی که احرام حج و عمره را با هم جمع کرده بودند، تنها یک طواف نمودند، (لازم به توضیح است که احرام سه نوع است: نوع اول افراد نام دارد، افراد آن است که تنها احرام به حج بسته شود و کسی که احرام به حج را بسته است باید تا پایان مراسم حج و رجم شیطان بزرگ در روز عید در احرام باقی بماند، پس از انجام مراسم حج باید به تنعیم برود، احرام به عمره را ببندد و مراسم عمره را نیز انجام دهد. دوم تمتع نام دارد، تمتع آن است که تنها به عمره احرام بسته شود که بعد از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه باید موهای سر تراشیده یا کوتاه شوند، آنگاه حاج از احرام خارج می‌گردد، تا روز هشتم ذیحجه که احرام به حج بسته می‌شود و مراسم حج انجام می‌گیرد. سوم قران نام دارد، قران آن است که احرام به حج و عمره با هم بسته شوند و تمام مناسک حج و عمره را با هم انجام دهند، و دخول حج بر عمره آنست که ابتدا احرام به عمره بسته شود و بعداً احرام به حج را به آن ملحق نمود و دخول عمره بر

حج آن است که ابتدا احرام به حج بسته شود و بعداً احرام به عمره را به آن ملحق کرد، و اکثر علماء از جمله شافعی عقیده دارند که بهترین نوع احرام افراد است^(۱).

«تنعیم: محلی است خارج از مکه و معروف به مسجد عایشه است. هدی: حیوانی است که حاجی برای قربانی با خود به مکه می‌برد».

۷۵۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: حَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِحَجٍّ، فَقَدِمْنَا مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يَهْدِ فَلْيَحِلِّ، وَمَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَأَهْدَى فَلَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ بِنَحْرِ هَدْيِهِ، وَمَنْ أَهَلَ بِحَجٍّ فَلْيُتِمِّمْ حَجَّهُ قَالَتْ: فَحَضْتُ فَلَمْ أَرَلْ حَائِضًا حَتَّى كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ وَلَمْ أَهْلِلْ إِلَّا بِعُمْرَةٍ، فَأَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَنْقُضَ رَأْسِي وَأَمْتَشِطُ وَأَهْلِلَ بِحَجٍّ، وَأَتْرُكُ الْعُمْرَةَ، فَفَعَلْتُ ذَلِكَ حَتَّى قَضَيْتُ حَجِّي؛ فَبَعَثَ مَعِيَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَعْتَمِرَ، مَكَانَ عُمْرَتِي، مِنْ الشَّنْعِيمِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: در حجة الوداع با پیغمبر ﷺ از مدینه خارج شدیم بعضی از ما احرام به عمره بسته بودند و بعض دیگر به حج احرام بسته بودند، وقتی که به مکه رسیدیم پیغمبر ﷺ گفت: «کسی که احرام را به عمره بسته و هدی با خود نیاورده است، (بعد از مراسم عمره) از احرام خارج شود، و کسی که احرام را به عمره بسته است و با خود هدی آورده است نباید از احرام بیرون آید تا اینکه هدی خود را (در روز عید) قربانی می‌نماید، و کسی که به حج احرام بسته است باید تا حشش را تمام می‌کند در احرام باقی باشد». عایشه گوید: به حالت حیض درافتادم و تا روز عرفه در این حالت باقی ماندم و احرام را تنها به عمره بسته بودم، پیغمبر ﷺ به من دستور داد تا موهای سرم را از هم جدا کنم و سرم را شانه نمایم و احرام به عمره و کارهای مربوط به آن را ترک نمایم و احرام به حج را ببندم، به دستور پیغمبر ﷺ عمل کردم تا اینکه مناسک حج را به پایان رسانیدم، آنگاه عبدالرحمن پسر ابو بکر را با من فرستاد، و دستور داد که احرام بعمره ببندم و جایی که در آن احرام به عمره بستم تنعیم بود».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۱۳۶.

۲- أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 18 باب كيف تهل الحائض بالحج والعمرة.

۷۵۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: خَرَجْنَا لَا نَرَى إِلَّا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنَّا بِسَرِفٍ حِضْتُ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: مَا لَكَ، أَنْفُسْتِ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ فَأَفْضَى مَا يَفْضَى الْحَاجُّ غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ قَالَتْ: وَصَحِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقْرِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: از مدینه به سوی مکه خارج شدیم، و جز احرام به حج احرام دیگری را در نظر نداشتیم (چون گمان می‌کردیم احرام به عمره در ماه‌های حج ممنوع است) وقتی که به سرف رسیدیم من به حالت حیض درآمدم، پیغمبر ﷺ پیش من آمد دید گریه می‌کنم، گفت: «چرا گریه می‌کنی مگر به حیض در افتاده‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «این عادت است که خداوند آن را در طبیعت دختران آدم قرار داده است، هر عمل و مناسکی که سایر حاجیان انجام می‌دهند شما هم آن را انجام ده به جز طواف بیت و تا پاک می‌شوی طواف بیت مکن».

عایشه گوید: پیغمبر ﷺ گاوی را برای زنانش قربانی کرد».

«سرف: محلی است در هشت یا نه میلی مکه در بین مکه و مدینه قرار دارد.

أنفست: آیا به حیض در افتاده‌ای؟».

۷۵۸- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مُهْلَيْنِ بِالْحَجِّ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ وَحُرْمِ الْحَجِّ، فَزَلْنَا سَرِفَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلَا وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ذَوِي قُوَّةٍ الْهَدْيُ، فَلَمْ تَكُنْ لَهُمْ عُمْرَةً، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ قُلْتُ: سَمِعْتُكَ تَقُولُ لِأَصْحَابِكَ مَا قُلْتَ فَمَنْعْتُ الْعُمْرَةَ، قَالَ: وَمَا شَأْنُكَ قُلْتُ: لَا أَصَلِّي قَالَ: «فَلَا يَضْرُكَ، أَنْتِ مِنْ بَنَاتِ آدَمَ، كُتِبَ عَلَيْكَ مَا كُتِبَ عَلَيْهِنَّ، فَكُونِي فِي حَجَّتِكَ، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرَزُقَكِهِنَّ».

قَالَتْ: فَكُنْتُ، حَتَّى نَفَرْنَا مِنْ مِئِي، فَزَلْنَا الْمُحَصَّبَ، فَدَعَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ: اخْرُجْ بِأَخْتِكَ الْحَرَمَ، فَلْتَهَلِّ بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ افْرُغَا مِنْ طَوَافِكُمَا أَنْتَظِرُكُمَا هَهُنَا فَآتَيْنَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ،

۱- أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 1 باب كيف كان بدء الحيض.

فَقَالَ: فَرَعْتُمَا قُلْتُ: نَعَمْ فَنَادَى بِالرَّحِيلِ فِي أَصْحَابِهِ، فَارْتَحَلَ النَّاسُ وَمَنْ طَافَ بِاللَّيْلِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، ثُمَّ خَرَجَ مُوجِّهًا إِلَى الْمَدِينَةِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: در ماه‌های حج و حالات و اماکن و مواقیت حج لیبیک گویان در حالت احرام به حج از مدینه خارج شدیم، و در سرف پیاده شدیم، پیغمبر ﷺ به اصحابش گفت: «کسی که هدی همراه ندارد و دوست دارد که حش را به عمره تبدیل نماید، بلا مانع است که این کار را انجام دهد، اما کسی که هدی همراه دارد نباید این کار را بکند». پیغمبر ﷺ و عده‌ای از اصحاب ثروتمندش، هدی همراه داشتند، حق احرام به عمره تنها را نداشتند. در حالی که گریه می‌کردم پیغمبر پیش من آمد، گفت: «چرا گریه می‌کنی؟» گفتم: آنچه را که به اصحاب می‌گفتی شنیدم ولی من از انجام عمره ممنوع هستم، گفت: «مگر چه شده؟» گفتم: نمی‌توانم نماز بخوانم (کنایه از حالت حیض است)، فرمود: «مانعی نیست، شما دختری از دخترهای آدم هستی و آنچه در طبیعت آنها است در طبیعت شما هم می‌باشد، و شما در احرام به حج باقی باشید شاید خداوند عمره را هم نصیب کند». عایشه گوید: بعداً پاک شدم و طواف الافاضه را انجام دادم سپس وقتی از منی برگشتیم وبه محصب رسیدیم، پیغمبر ﷺ عبدالرحمن را خواست و به او گفت: «با خواهرت از حرم مکه خارج شوید تا او احرام به عمره ببندد بعداً طواف بیت را انجام دهید، من همین جا منتظر شما می‌مانم». عایشه گوید: نصف شب پیش پیغمبر ﷺ برگشتیم، گفت: «کارتان تمام شد؟» گفتم: بلی، به اصحاب دستور داد که حرکت کنند، اصحاب به حرکت درآمدند و با عده‌ای قبل از نماز صبح بیت را طواف کردند، سپس به سوی مدینه مراجعه نمود.»

۷۵۹- حدیث: «عَائِشَةُ، خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا نَرَى إِلَّا أَنَّهُ الْحُجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهُدَى أَنْ يَجُلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهُدَى وَنَسَاؤُهُ لَمْ يَسْفَنْ فَأَحْلَلْنَ قَالَتْ عَائِشَةُ، فَحِضْتُ فَلَمْ أَطُفَ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْحُصْبَةِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَرْجِعُ النَّاسُ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ وَأَرْجِعُ أَنَا بِحَجَّةٍ قَالَ: وَمَا طُفَّتِ

۱- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 9 باب المعتمر إذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزئه من

لِيَايَ قَدِمْنَا مَكَّةَ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَادْهَبِي مَعَ أُخِيكَ إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَهْلِي بِعُمْرَةَ، ثُمَّ مَوْعِدُكَ كَذَا وَكَذَا قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتْهُمْ قَالَ: عَفْرَى حَلَقَى أَوْ مَا طُفَّتِ يَوْمَ التَّحْرِ قَالَتْ، قُلْتُ: بَلَى قَالَ: لَا بَأْسَ، انْفِرِي قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُصْعِدٌ مِنْ مَكَّةَ وَأَنَا مُنْهَبِطَةٌ عَلَيْهَا، أَوْ أَنَا مُصْعِدَةٌ وَهُوَ مُنْهَبِطٌ مِنْهَا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: همراه پیغمبر ﷺ از مدینه خارج شدیم، و به جز احرام به حج به چیز دیگری فکر نمی کردیم (چون گمان می کردیم احرام به عمره در ماه های حج حرام است) وقتی که به مکه رسیدیم و بیت را طواف کردیم، پیغمبر ﷺ دستور داد کسانی که هدی همراه ندارند از احرام بیرون آیند، کسانی که هدی همراه نداشتند از احرام بیرون آمدند، زن های پیغمبر ﷺ نیز که هدی همراه نداشتند از احرام خارج شدند. عایشه گوید: اما من به حیض در افتادم و طواف بیت را انجام ندادم، وقتی (بعد از مراسم حج) شب در محصب بودیم، گفتم: ای رسول خدا! مردم در حالی به خانه هایشان بر می گردند که هم حج و هم عمره را انجام داده اند ولی من تنها حج را انجام داده ام، پیغمبر ﷺ گفت: «مگر شب هایی که تازه به مکه آمده بودیم طواف نکردی؟» گفتم: خیر، گفت: «با برادرت به تنعیم برو، و احرام به عمره ببند سپس به فلان جا برگرد». صفیه (بنت حبی ام المؤمنین که بعد از انجام طواف الافاضه حائضه شده بود) به پیغمبر ﷺ گفت: مثل اینکه من باعث باقی ماندن مردم در اینجا خواهم شد (چون هنوز طواف الوداع را انجام نداده بود فکر می کرد باید مردم معطل شوند تا او پاک می گردد و طواف الوداع را انجام می دهد)، پیغمبر ﷺ گفت: «به ناسلامتی شما هم دچار حیض شده ای؟ مگر روز عید طواف الافاضه را انجام ندادی؟» صفیه گفت: بلی، طواف الافاضه را انجام داده ام، پیغمبر ﷺ گفت: «پس مانعی نیست برو، (چون طواف الوداع بر زن حائضه واجب نیست)».

عایشه گوید: وقتی که به حضور پیغمبر ﷺ رسیدم او به مکه می رفت و من از مکه بر می گشتم و یا من به مکه می رفتم و او از مکه بر می گشت». (تردید از راوی است).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 34 باب التمتع والإقراان والإفراد بالحج وفسخ الحج لمن لم يكن

«عقری حلقی: کلمه‌ای است کثیر الاستعمال در زبان عرب، که بدون قصد دعا معنی (قاتله الله) و (تربت یداه) را می‌دهد که معادل کلمه (به ناسلامتی) در زبان فارسی است».

۷۶۰- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يُرَدِّفَ عَائِشَةَ وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ»^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن بن ابوبکر گوید: پیغمبر ﷺ به او دستور داد که عایشه را پشت سر خود سوار کند و او را به تنعیم ببرد تا در آنجا احرام به عمره ببندد».

۷۶۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ عَطَاءٍ؛ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، فِي أَنَابِيسٍ مَعَهُ، قَالَ: أَهْلَلْنَا، أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْحَجِّ خَالِصًا لَيْسَ مَعَهُ عُمَرُ قَالَ عَطَاءٌ، قَالَ جَابِرٌ: فَقَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ صَبِيحَ رَابِعَةٍ مَضَتْ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَحْلُ، وَقَالَ: أَجْلُوا وَأَصِيبُوا مِنَ النَّسَاءِ قَالَ عَطَاءٌ، قَالَ جَابِرٌ وَلَمْ يَعِزْمِ عَلَيْهِمْ، وَلَكِنْ أَحَلَّهُنَّ لَهُمْ؛ فَبَلَعَهُ أَنَا نَقُولُ: لَمَّا لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَرَفَةَ إِلَّا خَمْسٌ أَمَرَنَا أَنْ نَحْلُ إِلَى نِسَائِنَا، فَنَأْتِي عَرَفَةَ تَقْطُرُ مَدَاكِيرُنَا الْمُدِّي قَالَ، وَيَقُولُ جَابِرٌ، بِيَدِهِ هَكَذَا، وَحَرَّكَهَا؛ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُمْ أَيَّ اتَّقَاكُمْ لِلَّهِ وَأَصْدَقَكُمْ وَأَبْرَكُمْ، وَلَوْلَا هَدْيِي لَحَلَلْتُ كَمَا تَحْلُونَ، فَحَلُّوا فَلَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ فَحَلَلْنَا وَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^(۲).

یعنی: «عطاء گوید: از جابر بن عبدالله که با جماعتی بود شنیدم می‌گفت: ما اصحاب رسول الله احرام به حج خالص بدون احرام به عمره گرفتیم، پیغمبر ﷺ صبح روز چهارم ذیحجه وارد مکه شد وقتی که ما به مکه رسیدیم پیغمبر ﷺ دستور داد تا از احرام خارج شویم و فرمود: «احرام را بشکنید و با همسرانتان نزدیکی کنید». ولی پیغمبر ﷺ به طور حتمی این دستور را نداد بلکه فرمود: «نزدیکی با همسرانتان برای شما حلال است». ما هم با تعجب گفتیم: چطور ما با همسران خود نزدیکی کنیم در حالی که بیش از پنج روز برای رفتن به عرفه باقی نمانده است؟ و ما وقتی به عرفه

۱- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 6 باب عمرة التنعيم.

۲- أخرجه البخاري في: 96 كتاب الاعتصام: 17 باب نهى النبي ﷺ على التحريم، إلا ما تعرف بإباحته.

می‌رسیم که هنوز بدن ما از آبی که موجب غسل است خشک نمی‌شود؟ جابر گوید: این سخنان ما به پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ بلند شد و گفت: «شما می‌دانید که من از همه شما بیشتر از خدا می‌ترسم و از همه شما راستگوتر و نیکوکارتر هستم، با وجود این، چنانچه هدی با خود نمی‌آوردم من هم مثل شما از احرام خارج می‌شدم لذا باید از احرام خارج شوید من هم اگر از اول می‌دانستم هدی با خود نمی‌آوردم». وقتی که سخنان جدی پیغمبر ﷺ را شنیدیم از او اطاعت کردیم و از احرام خارج شدیم».

۷۶۲- حدیث: «جَابِرٍ، قَالَ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا أَنْ يُعِيْمَ عَلَيَّ إِحْرَامَهُ قَالَ جَابِرٌ: فَقَدِمَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ بِسَعَايَتِهِ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: بِمِ أَهْلَلْتَ يَا عَلِيُّ قَالَ: بِمَا أَهَّلَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: فَأَهْدِي وَأَمُكِّثِ حَرَامًا كَمَا أَنْتَ قَالَ، وَأَهْدِي لَهُ عَلِيٌّ هَدِيًّا»^(۱).

یعنی: «جابر گوید: پیغمبر ﷺ به علی دستور داد که به احرامش ادامه دهد. علی از امارت یمن بر می‌گشت و به حضور پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ از او پرسید: «به چه احرام بسته‌ای ای علی؟» گفت: احرام بسته‌ام به آنچه که پیغمبر ﷺ به آن احرام بسته است، پیغمبر ﷺ به علی گفت: «هدی را همراه داشته باش و همینطور که هستی در احرام باقی بمان». جابر گوید: علی هدی را برای حج قبلاً خریده بود».

۷۶۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَهَّلَ وَأَصْحَابَهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ، غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ وَكَانَ عَلِيٌّ قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَّلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَذِنَ لِأَصْحَابِهِ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحْلُوا، إِلَّا مَنْ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا نَنْطَلِقُ إِلَى مَنَى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: لَوْ اسْتَفْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلَا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ لَأَحْلَلْتُ وَأَنَّ عَائِشَةَ حَاضَتْ، فَتَسَكَّتِ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا، غَيْرَ أَنَّهَا لَمْ تَطْفُفْ بِالْبَيْتِ؛ قَالَ: فَلَمَّا ظَهَرَتْ وَطَافَتْ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَنْطَلِقُونَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ وَأَنْطَلِقُ بِالْحَجِّ فَأَمَرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهَا إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَعْتَمَرَتْ بَعْدَ الْحَجِّ فِي ذِي الْحِجَّةِ.

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازی: 61 باب بعث علي ابن أبي طالب ﷺ وخالد بن الوليد ﷺ إلى اليمن قبل حجة الوداع.

وَأَنَّ سُرَاقَةَ بِنَ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ بِالْعُقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا، فَقَالَ: أَلَكُمُ هَذِهِ خَاصَّةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا، بَلْ لِلْأَبَدِ^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ﷺ با اصحابش احرام به حج بستند، و به جز پیغمبر ﷺ و طلحه هیچ کس هدی همراه نداشت، علی نیز که از یمن برگشته بود هدی همراه داشت، و علی به احرام پیغمبر ﷺ احرام بسته بود و گفت: (احرام بستم به آنچه که رسول خدا به آن احرام بسته است) پیغمبر ﷺ به اصحاب اجازه داد که احرامشان را به عمره تبدیل نمایند، بیت را طواف کنند و موهای سرشان را کوتاه نمایند و یا بتراشند و از احرام بیرون آیند و تنها کسانی که هدی همراه دارند، باید در احرام باقی باشند. مردم گفتند: چطور ما به منی برویم در حالی که هنوز بدن ما بعد از نزدیکی به همسرانمان خشک نشده است؟ وقتی که پیغمبر ﷺ این سخن را شنید بلند شد و گفت: «اگر آنچه که الآن می‌دانم از اول می‌دانستم هدی را با خود نمی‌آوردم و اگر هدی همراه نمی‌داشتم من هم از احرام بیرون می‌آمدم». در این اثنا عایشه به حیض افتاد و تمام مناسک را به جز طواف بیت انجام داد، وقتی که پاک شد، بیت را طواف کرد، گفت: ای رسول خدا! مردم از حج بر می‌گردند در حالی که هم حج و هم عمره را انجام داده‌اند، ولی من تنها حج را انجام داده‌ام، پیغمبر ﷺ به عبدالرحمن پسر ابو بکر دستور داد که با عایشه به تنعیم برود، عبدالرحمن با او رفت و عایشه نیز عمره را بعد از مراسم حج در ماه ذیحجه انجام داد.

سراچه بن مالک بن جعشم در منی به حضور پیغمبر ﷺ رسید که در حال رمی جمره العقبة بود، از پیغمبر ﷺ پرسید: آیا تنها امسال عمره در ماه‌های حج انجام می‌شود؟ پیغمبر ﷺ فرمود: خیر، برای همیشه این کار انجام می‌گردد». (و این تصور دوران جاهلیت را که گفته می‌شد عمره در ماه‌های حج جایز نیست باطل نمود).

باب (۲۱): درباره وقوف در عرفه و آیه: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (سپس باید از جایی که مردم از آن به سوی مزدلفه و مشعرالحرام خارج می‌شوند خارج شوید)

۷۶۴- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ عَرُؤُهُ: كَانَ النَّاسُ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ عُرَاءَ إِلَّا الْحُمْسَ، وَالْحُمْسُ قُرَيْشٌ وَمَا وَادَتْ، وَكَانَتِ الْحُمْسُ يَحْتَسِبُونَ عَلَى النَّاسِ: يُعْطِي الرَّجُلُ الرَّجُلَ الثِّيَابَ يَطُوفُ فِيهَا، وَتُعْطِي الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ الثِّيَابَ تَطُوفُ فِيهَا، فَمَنْ لَمْ يُعْطِهِ الْحُمْسُ طَافَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا؛ وَكَانَ يُفِيضُ جَمَاعَةَ النَّاسِ مِنْ عَرَفَاتٍ، وَيُفِيضُ الْحُمْسَ مِنْ جَمْعٍ، وَعَنْ عَائِشَةَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْحُمْسِ ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ قَالَ: كَانُوا يُفِيضُونَ مِنْ جَمْعٍ فَدَفَعُوا إِلَى عَرَفَاتٍ»^(۱).

یعنی: «عروه گوید: در دوران جاهلیت مردم به حالت لخت و عریان طواف کعبه را می‌نمودند به جز قریش، قریش هم محض رضای خدا به مردم کمک می‌کردند مردان قریش به مردان دیگر و زنان قریش به زنان دیگر لباس می‌دادند تا با لباس طواف انجام دهند، کسانی که قریش به آنان لباس نمی‌دادند به حالت عریان طواف می‌کردند، عامه مردم از عرفات به منی بر می‌گشتند، ولی قریش به عرفات نمی‌رفتند و از مزدلفه به سوی منی بر می‌گشتند، عایشه گوید: آیه فوق در مورد قریش نازل گردید، بعد از نزول این آیه قریش که قبلاً از مزدلفه بر می‌گشتند و به عرفات نمی‌رفتند این بار به عرفات می‌رفتند (و از عرفات به منی بر می‌گشتند).

«يَحْتَسِبُونَ عَلَى النَّاسِ: بِه خاطر خدا به مردم کمک می‌کردند. جمع: مزدلفه».

۷۶۵- حدیث: «جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ: أَضَلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَدَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَأَقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَهُنَا»^(۲).

یعنی: «جبیر بن مطعم گوید: شترم را گم کرده بودم و در روز عرفه به دنبال آن می‌گشتم، دیدم که پیغمبر ﷺ در عرفه می‌باشد، گفتم: والله این از قریش است، اما در اینجا چه کار می‌کند؟»، (قاضی عیاض گوید: این حج پیغمبر ﷺ قبل از هجرت بوده

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 91 باب الوقوف بعرفة.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 91 باب الوقوف بعرفة.

است که جبیر در آن موقع مسلمان نشده بود و از وقوف پیغمبر ﷺ که قریشی است در عرفات تعجب کرد چون قریش قبلاً به عرفات نمی‌رفتند. جبیر در سال فتح مکه مسلمان گردید).

باب ۲۲: در مورد نسخ خارج شدن از احرام و امر به احرام تا پایان مناسک

۷۶۶- حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ؛ فَقَالَ: أَحَجَجْتَ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: بِمَا أَهَلَلْتَ قُلْتُ: لَبَيْكَ، يَا هَلَالٍ كَاهِلَالٍ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: أَحَسَنْتَ، انْطَلِقْ فَطَفُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّافَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ أَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ بَنِي قَيْسٍ فَفَلَتَتْ رَأْسِي، ثُمَّ أَهَلَلْتُ بِالْحَجِّ؛ فَكُنْتُ أُفْتِي بِهِ النَّاسَ حَتَّى خِلَافَةَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَذَكَرْتُهُ لَهُ، فَقَالَ: إِنْ تَأْخُذُ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، وَإِنْ تَأْخُذُ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى بَلَغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ»^(۱).

یعنی: «ابوموسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در بطحاء به حضور پیغمبر ﷺ رسیدم، فرمود: «آیا احرام بسته‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «احرام به چه بسته‌ای؟» گفتم: گفته‌ام احرام می‌بندم به احرام رسول خدا ﷺ، فرمود: «کار خوبی کرده‌ای، برو بیت را طواف کن و سعی بین صفا و مروه را انجام بده». (و از احرام خارج شو من هم این کارها را انجام دادم و از احرام بیرون آمدم) سپس پیش زن محرمی از طایفه بنی قیس رفتم، او سرم را شانه کرد و آن را از شپش تمیز نمود، و بعداً در روز هشتم احرام را به حج بستم. و تا دوران خلافت عمر من برای مردم فتوا می‌دادم که اول احرام به عمره را ببندند و بعد از طواف صفا و مروه و تراشیدن یا کوتاه نمودن موی سر از احرام خارج شوند و بعداً احرام به حج را ببندند و موضوع را به عمر گفتم، عمر هم گفت: اگر به کتاب خدا عمل کنیم قرآن به ما دستور می‌دهد که احرام را به اتمام برسانیم و اگر به سنت پیغمبر ﷺ عمل کنیم، می‌دانیم که پیغمبر ﷺ از احرام خارج نمی‌شد تا حیوان‌های قربانی را در منی قربانی می‌کرد. (بنابراین ابوموسی با عمر در اینکه آیا احرام به عمره افضل‌تر است یا احرام به حج توافق نظر نداشته است).

باب ۲۳: جایز بودن احرام به تمتع

۷۶۷- حدیث: «عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، قَالَ: أَنْزِلَتْ آيَةُ الْمُتَمِّعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَفَعَلْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَمْ يُنْزَلْ قُرْآنٌ يُحَرِّمُهُ، وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ»^(۱).

یعنی: «عمران بن حصین گوید: آیه مربوط به حج تمتع در قرآن نازل شد و ما همراه پیغمبر ﷺ به آن عمل کردیم، آیه دیگری که موجب تحریم تمتع باشد نازل نشده است، و پیغمبر ﷺ هم تا زمانی که فوت کرد کسی را از آن منع ننمود، ولی مردی به نظر خودش چیزی گفته است»، (که در مقابل قرآن و سنت قابل قبول نیست منظور عمران، عمر یا عثمان است که مردم را وادار می‌کردند که احرام به حج را ببندند و احرام به حج را بر احرام به عمره ترجیح می‌دادند).

باب ۲۴: کسی که احرام به عمره می‌بندد واجب است فدیة بدهد و اگر فدیة نداشت لازم است سه روز در حج و هفت روز بعد از بازگشت به میان خانواده‌اش روزه باشد

۷۶۸- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْخَلِيفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَهْلًا بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ بِالْحَجِّ فَتَمَتَّعَ النَّاسَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى، فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَشَيْءٍ حَرَمٌ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى فَلْيُطْفِئِ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيَقْصِرْ وَلْيَحْلِلْ ثُمَّ لِيُهَلَّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيُضْمِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ».

فَطَافَ، حِينَ قَدِمَ مَكَّةَ، وَاسْتَلَمَ الرُّكْنَ أَوَّلَ شَيْءٍ، ثُمَّ حَبَّ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ وَمَشَى أَرْبَعًا، فَرَكَعَ حِينَ قَضَى طَوَافَهُ بِالْبَيْتِ عِنْدَ الْمَقَامِ رُكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَأَنْصَرَفَ فَأَتَى الصَّفَا، فَطَافَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةَ سَبْعَةَ أَطْوَافٍ، ثُمَّ لَمْ يَحْلِلْ مِنْ شَيْءٍ حَرَمٌ مِنْهُ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة 33 باب (فمن تمتع بالعمرة إلى الحج).

وَتَحَرَّ هَدْيُهُ يَوْمَ التَّحْرِ وَأَفَاضَ فَطَافَ بِالْبَيْتِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَرْمٍ مِنْهُ وَفَعَلَ، مِثْلَ مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، مَنْ أَهْدَى وَسَاقَ الْهَدْيَ مِنَ النَّاسِ^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع احرام را ابتدا به حج بست و بعداً عمره را به آن ملحق نمود، و مراسم قربانی را انجام داد، حیوان‌های قربانی را از ذوالحلیف با خود آورده بود، بعد (از احرام) لیبیک را به عمره و بعداً به حج شروع نمود و مردم به تبعیت از پیغمبر صلی الله علیه و آله احرام به عمره را به احرام حج ملحق کردند، بعضی از مردم با خود هدی (حیوان قربانی) آورده بودند، و بعضی دیگر هدی همراه نداشتند، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله به مکه رسید به مردم گفت: کسانی که از شما هدی همراه دارند نباید از احرام خارج شوند و تا پایان مراسم حج چیزهایی که برایشان در احرام حرام است حلال نمی‌شود. کسانی از شما که هدی همراه ندارند، باید طواف بیت را بکنند و سعی بین صفا و مروه را انجام دهند و موهای سرشان را کوتاه نمایند و از احرام خارج شوند، بعداً (در روز هشتم ذیحجه) احرام به حج ببندند (و بر این اشخاص فدیة واجب است) و کسانی که هدی برای فدیة ندارند باید سه روز در حج و هفت روز بعد از رسیدن به خانواده خود روزه باشند.

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مکه وارد شد، بیت را طواف نمود و قبل از هر چیز رکن اول کعبه (گوشه‌ای که حجر الأسود در آن نصب شده است) لمس نمود، سپس سه بار با گام‌های بلند و سریع کعبه را دور زد و چهار بار دیگر به حالت عادی کعبه را دور زد، وقتی که طوافش تمام شد، در مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و سلام داد، و به صفا و مروه رفت، و هفت بار در بین صفا و مروه رفت و آمد نمود، سپس هیچیک از چیزهایی که به وسیله احرام بر او حرام شده بود بر خود حلال ننمود و از احرام بیرون نیامد تا اینکه در روز عید حجش را انجام داد، قربانی کرد، به سوی مکه رفت و بیت را طواف نمود، بعد از انجام این مناسک تمام کارها و اشیایی که بر او در حالت احرام حرام شده بود حلال گردید، و کسانی که هدی همراه داشتند از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کردند و هر عملی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام می‌داد انجام دادند».

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 104 باب من ساق البدن معه.

۷۶۹- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ عُرْوَةَ، أَنَّ عَائِشَةَ، أَخْبَرَتْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي تَمَتُّعِهِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحُجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَهُ، بِمِثْلِ حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ السَّابِقِ (رقم ۷۶۸)»^(۱).
یعنی: «عروه گوید: عایشه جریان حج پیغمبر ﷺ و احرام بستن مردم با او (در حجة الوداع) را همانگونه که در حدیث ابن عمر بیان شد برایم بیان نمود».

باب ۲۵: کسی که احرام به حج و عمره ببندد تا پایان مناسک در روز عید از احرام خارج نمی‌شود، همانگونه که کسی که احرام به حج تنها ببندد تا آن وقت از احرام خارج نخواهد شد

۷۷۰- حدیث: «حَفْصَةُ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحِلُّ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ قَالَ: إِيَّيْ لَبَدْتُ رَأْسِي وَقَلَّدْتُ هَدْيِي فَلَا أَجَلَ حَتَّى أَنْحَرَ»^(۲).

یعنی: «حفصه همسر پیغمبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! چرا کسانی که احرام به عمره بسته‌اند از احرام خارج شده‌اند ولی شما هنوز در احرام عمره باقی مانده‌اید؟ پیغمبر ﷺ گفت: «من موهای سرم را جمع نموده‌ام و علامت قربانی را در گردن حیوان‌هایی که برای قربانی با خود آورده‌ام آویخته‌ام پس تا وقتی که قربانی نکنم از احرام بیرون نخواهم آمد».

«لبدت: از تلبید می‌باشد، عبارت از این است که کسی که احرام می‌بندد یک نوع گیاه بر سرش می‌مالد تا موهایش را جمع و بهم بچسباند و از نفوذ حشرات مودی محفوظ باشد. قلدت: کسانی که هدی همراه خود به مکه می‌بردند چیزی به گردن آن آویزان می‌کردند تا برای مردم معلوم شود که این حیوان مخصوص قربانی است، آنگاه کسی مزاحم آن نمی‌گردید».

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 104 باب من ساق البدن معه.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 34 باب التمتع والإقراان والإفراد بالحج.

باب ۲۶: جایز است کسی که احرام می‌بندد وقتی محاصره شد و اجازه رفتن به مکه را نداشت از احرام خارج شود، و احرام به حج و عمره هر دو با هم جایز است

۷۷۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ؛ قَالَ: حِينَ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ: إِنْ صُدِّدْتُ عَنِ الْبَيْتِ صَنَعْنَا كَمَا صَنَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَهْلَ بِعُمْرَةٍ مِنْ أَجْلِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ أَهْلًا بِعُمْرَةٍ عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ ثُمَّ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ نَظَرَ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمَا إِلَّا وَاحِدٌ فَالْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمَا إِلَّا وَاحِدٌ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ الْحَجَّ مَعَ الْعُمْرَةِ ثُمَّ طَافَ لَهُمَا طَوَافًا وَاحِدًا، وَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ مُجْرِيًا عَنْهُ وَأَهْدَى»^(۱).

یعنی: «وقتی که عبدالله بن عمر رضی الله عنه، در زمان فتنه حجاج بن یوسف و حمله او به عبدالله بن زبیر، به منظور انجام عمره از مدینه خارج شد، گفت: اگر کسی ما را از مناسک عمره منع کند آنچه که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال حدیبیه انجام دادیم، انجام می‌دهیم (یعنی همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن سال از احرام خارج شد و مردم هم از احرام خارج شدند ما هم امسال از احرام خارج می‌شویم)، عبدالله احرام را به عمره بست، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال حدیبیه احرام را به عمره بسته بود، سپس ابن عمر حکم احرام به حج به هنگام محاصره را مورد توجه قرار داد و دید که حج و عمره به هنگام محاصره هر دو یک حکم دارند، لذا رو به همراهانش کرد و گفت: حج و عمره در وقت محاصره یک حکم دارند، و من شما را گواه می‌گیرم که حج و عمره را هر دو بر خود واجب کردم (یعنی احرام را به حج و عمره بستم)، بعداً برای حج و عمره هر دو تنها یک طواف را انجام داد، و عقیده داشت برای هر دو یک طواف کافی است و بعداً قربانی کرد».

۷۷۲- حدیث: «ابن عُمَرَ أَنَّهُ أَرَادَ الْحَجَّ عَامَ نَزَلِ الْحُجَّاجُ بِابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ كَأَنَّ بَيْنَهُمْ قِتَالٌ وَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يَصُدُّوكَ، فَقَالَ: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) إِذَا أَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ عُمْرَةً ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِظَاهِرِ الْبَيْدَاءِ، قَالَ: مَا شَأْنُ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ إِلَّا وَاحِدٌ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ حَجًّا مَعَ عُمْرَتِي وَأَهْدَى هَدْيًا اشْتَرَاهُ بِقُدَيْدٍ، وَلَمْ يَرِدْ عَلَيَّ ذَلِكَ، فَلَمْ يَنْحَرْ وَلَمْ يَحِلَّ

مِنْ شَيْءٍ حَرَّمَ مِنْهُ، وَلَمْ يَخْلُقْ وَلَمْ يُقْصِرْ حَتَّى كَانَ يَوْمَ التَّحْرِ فَنَحَرَ وَحَلَقَ، وَرَأَى أَنْ قَدْ قَضَى طَوَافَ الْحُجِّ وَالْعُمْرَةَ بِطَوَافِهِ الْأَوَّلِ وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: كَذَلِكَ فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ^(۱).

یعنی: «ابن عمر در سالی که حجاج بن یوسف به ابن زبیر حمله کرد، قصد انجام مناسک حج را نمود، به او گفتند: بین مردم جنگ برقرار است، می ترسیم شما را برگردانند، عبدالله گفت: اعمال پیغمبر ﷺ برای ما بهترین نمونه و سرمشق است، بنابراین آنچه که پیغمبر ﷺ (در عام حدیبیه) انجام داد من هم انجام می دهم، و من شما را گواه می گیرم که عمره را بر خود واجب کردم. (یعنی به عمره احرام می بندم) ابن عمر از مدینه خارج شد و به محلی به نام ظاهر البیداء رسید، در آنجا گفت: حکم حج و عمره هر دو یکی است، و من شما را گواه می گیرم که حج را اضافه بر عمره قبلی بر خود واجب نمودم، و حیوان قربانی را در محلی به نام قدید خریداری نمود، و با خود به مکه برد و کار دیگری انجام نداد. عبدالله از انجام قربانی خودداری کرد، و چیزهایی که بر او حرام شده بود بر خود حلال نکرد، موهای سرش را تراشید و یا کوتاه ننمود، تا اینکه روز عید فرا رسید، آن وقت قربانی نمود و سرش را تراشید، و عقیده داشت که تنها طواف اول (طواف الافاضه ای که در روز عید) انجام داده بود برای حج و عمره اش کافی است. ابن عمر گفت: پیغمبر ﷺ همینطور مراسم حج را انجام داد».

باب ۲۷: در مورد احرام به حج تنها و احرام به حج و عمره با هم (قران)

۷۷۳- حدیث: «ابن عمر وَأَنَسِ عَنْ بَكْرِ، أَنَّهُ ذَكَرَ لِابْنِ عُمَرَ أَنَّ أُنَسًا حَدَّثَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَهَلَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، فَقَالَ (ابْنُ عُمَرَ): أَهَلَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْحُجِّ وَأَهْلَلْنَا بِهِ مَعَهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ، قَالَ: مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَجْعَلْهَا عُمْرَةً وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ هَدْيٌ، فَقَدِمَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْيَمَنِ حَاجًّا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بِمِ أَهْلَلْتِ فَإِنَّ مَعَنَا أَهْلَكَ قَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: فَأَمْسِكِ فَإِنَّ مَعَنَا هَدْيًا»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 77 باب طواف القارن.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 61 باب بعث علي ابن أبي طالب ﷺ وخالد بن الوليد ﷺ إلى اليمن قبل حجة الوداع.

یعنی: «بکر گوید: به ابن عمر گفتیم: که انس برای ما نقل نمود که پیغمبر ﷺ به عمره و حج هر دو احرام بست، ابن عمر گفت: پیغمبر ﷺ به حج احرام بست و ما هم با او احرام به حج بستیم، وقتی که به مکه رسیدیم گفت: «کسانی که هدی همراه ندارند احرامشان را به عمره تبدیل نمایند». پیغمبر ﷺ هدی همراه داشت، علی بن ابی طالب هم از یمن به عنوان حاجی به مکه آمد، پیغمبر ﷺ از او پرسید: «احرام را به چه بسته‌ای؟ همسرت (فاطمه) با ماست». علی گفت: احرام بسته‌ام به آنچه رسول خدا به آن احرام بسته است، پیغمبر ﷺ فرمود: «در احرام باقی باش، چون ما هدی همراه داریم»، (نباید از احرام خارج شویم)».

باب ۲۸: کسی که احرام به حج ببندد و وارد مکه شود، لازم است طواف، صفا و مروه را انجام دهد

۷۷۴- حدیث: «ابن عُمَرَ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، قَالَ: سَأَلْنَا ابْنَ عُمَرَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعُمْرَةَ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَّاتِي امْرَأَتُهُ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]»^(۱).

یعنی: «عمرو بن دینار گوید: از ابن عمر پرسیدم: آیا اگر کسی که احرام را به عمره بسته است طواف کند ولی سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد می‌تواند با همسرش نزدیکی نماید و با او جمع شود؟ ابن عمر گفت: وقتی که پیغمبر ﷺ به مکه رسید طواف بیت را کرد و در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز را خواند و سعی بین صفا و مروه را به جا آورد، کارهای رسول خدا برای شما بهترین الگو و نمونه است».

باب ۲۹: کسی که احرام به حج یا حج و عمره با هم ببندد بعد از طواف القدوم و سعی در بین صفا و مروه لازم است در احرام باقی بماند

۷۷۵- حدیث: «عَائِشَةَ وَأَسْمَاءَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ نَوْفَلِ الْقُرَشِيِّ، أَنَّهُ سَأَلَ عُرْوَةَ بِنَ الرَّبِيعِ، فَقَالَ: قَدْ حَجَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ أَنَّهُ أَوَّلُ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ

۱- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 30 باب قول الله تعالى: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾.

أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوْفَ بِالْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً ثُمَّ عَمَّرُ رضي الله عنه، مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ حَجَّ عُثْمَانُ رضي الله عنه، فَرَأَيْتُهُ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوْفَ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً ثُمَّ مَعَاوِيَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍ ثُمَّ حَجَّ مَعَ أَبِي، الزَّبِيرُ بْنُ الْعَوَّامِ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ الطَّوْفَ بِالْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً ثُمَّ رَأَيْتُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ يَفْعَلُونَ ذَلِكَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً ثُمَّ آخِرُ مَنْ رَأَيْتُ فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ عَمْرٍ، ثُمَّ لَمْ يَنْقُضْهَا عُمْرَةً وَهَذَا ابْنُ عَمْرٍ عِنْدَهُمْ فَلَا يَسْأَلُونَهُ وَلَا أَحَدٌ مِمَّنْ مَضَى مَا كَانُوا يَبْدِءُونَ بِشَيْءٍ حَتَّى يَضَعُوا أَقْدَامَهُمْ مِنَ الطَّوْفِ بِالْبَيْتِ ثُمَّ لَا يَجْلُونَ وَقَدْ رَأَيْتُ أُمِّي وَخَالَتِي حِينَ تَقْدَمَانِ لَا تَبْتَدِئَانِ بِشَيْءٍ أَوَّلَ مِنَ الْبَيْتِ تَطُوفَانِ بِهِ ثُمَّ لَا تَحِلَّانِ وَقَدْ أَخْبَرْتَنِي أُمِّي أَنَّهَا أَهَلَّتْ هِيَ وَأَخْتُهَا وَالزَّبِيرُ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ بِعُمْرَةٍ فَلَمَّا مَسَحُوا الرُّكْنَ حَلُّوا»^(۱).

یعنی: «محمد بن عبدالرحمن بن نوفل قریشی گوید: از عروه بن زبیر (در مورد احرام به حج) پرسیدم، عروه گفت: عایشه چگونگی حج پیغمبر صلی الله علیه و آله را برایم بیان کرد و گفت: وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله به مکه رسید ابتدا وضوء گرفت، بیت را طواف کرد و بعد از طواف از احرام خارج نگردید، (چون احرامش تنها به عمره نبود تا بعد از طواف و سعی از احرام خارج شود)، بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر امیرالحاج شد و اولین کاری که به آن اقدام نمود طواف بیت بود، ولی احرامش تنها به عمره نبود تا بتواند از آن خارج شود، بعد از ابو بکر عمر هم همینطور عمل کرد بعد از عمر عثمان با مردم حج نمود، دیدم اولین کاری که او انجام داد طواف بیت بود و آن را به صورت عمره نقص نکرد بعد از عثمان معاویه و عبدالله بن عمر حج کردند، و من (عروه) با پدرم زبیر بن عوام حج کردیم و اولین کار ما بعد از ورود به مکه طواف بیت بود، احرام ما به حج بود نه به عمره تنها. بعد از همه اینها مهاجرین و انصار را می دیدم که همین کار را می کردند و احرام را به صورت عمره در نمی آوردند، خلاصه آخرین صحابه ای را که دیدم عبدالله بن عمر بود، اولین کارش طواف بیت بود، و از احرام خارج نشد، الآن ابن عمر در بین مردم است چرا موضوع را از او نمی پرسید؟ تمام گذشتگان وقتی که به مکه

وارد می‌شدند تا طواف نمی‌کردند کار دیگری انجام نمی‌دادند و بعد از طواف از احرام خارج نمی‌شدند، و مادر م (اسماء) و خاله ام (عایشه) را می‌دیدم وقتی که به مکه می‌آمدند تا طواف نمی‌کردند کار دیگری انجام نمی‌دادند، و بعد از طواف هم از احرام خارج نمی‌شدند، (عروه گوید: مادر م (اسماء) به من گفت: که با خواهرش (عایشه) و زبیر و چند نفر دیگر احرام به عمره بستند، و وقتی که طواف بیت را انجام دادند از احرام خارج شدند».

۷۷۶- حدیث: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، أَنَّهُ كَانَ يَسْمَعُ أَسْمَاءَ تَقُولُ، كُلَّمَا مَرَّتْ بِالْحُجُونِ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَهُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ، قَلِيلٌ ظَهْرُنَا، قَلِيلَةٌ أَرْوَادُنَا، فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَلَمَّا مَسَسْنَا الْبَيْتَ أَحَلَلْنَا ثُمَّ أَهَلَّلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ»^(۱).

یعنی: «عبدالله مولى اسماء دختر ابوبکر گوید: هر وقت اسماء از حجون رد می‌شد می‌شنیدم که می‌گفت: «صلى الله على محمد» رحمت خدا بر محمد باد، وقتی با او به مکه آمدیم در اینجا (حجون) پیاده شدیم، ما در آن وقت سبک بار بودیم، و وسیله نقلیه کمی داشتیم، و ذخیره و ارزاق ما ناچیز بود، من و خواهرم عایشه و زبیر و عدّه دیگری احرام به عمره داشتیم، همین که بیت را طواف کردیم از احرام خارج شدیم، و بعداً در روز هشتم احرام به حج را بستیم».

«حجون: کوهی است که الآن در وسط مکه واقع است».

باب ۳۱: احرام به عمره در ماههای حج (شوال، ذیقعد و ذیحجه) جایز است

۷۷۷- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، وَأَصْحَابُهُ لِيُصْبِحَ رَابِعَةَ يُكْبُونَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، إِلَّا مَنْ مَعَهُ الْهَدْيُ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ همراه اصحابش صبح روز چهارم ذیحجه وارد مکه شدند، و لبیک را به حج می‌گفتند (یعنی اول به حج احرام بسته بودند) بعداً

۱- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 11 باب متى يحل المعتمر.

۲- أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 3 باب كم أقام النبي ﷺ في حجته.

پیغمبر ﷺ به آنان دستور داد به جز کسانی که هدی همراه دارند بقیه احرام حج را به احرام عمره تبدیل نمایند».

۷۷۸- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ عَنِ أَبِي جَمْرَةَ نَصْرِ بْنِ عِمْرَانَ الضُّبَعِيِّ، قَالَ: تَمَنَعْتُ فَنَهَانِي نَاسٌ، فَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ فَأَمَرَنِي، فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلًا يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِي: أَقِمْ عِنْدِي فَأَجْعَلَ لَكَ سَهْمًا مِنْ مَالِي.

قَالَ شُعْبَةُ (الرَّوِي عَنْهُ)، فَقُلْتُ: لِمَ فَقَالَ: لِلرُّؤْيَا الَّتِي رَأَيْتُ»^(۱).

یعنی: «ابو جمره نصر بن عمران ضبعی گوید: من احرام را به عمره بسته بودم که عده‌ای مرا از آن منع کردند، موضوع را از ابن عباس پرسیدم، او به من دستور داد که احرام به عمره ببندم، در خواب دیدم انگار یک نفر به من می‌گوید: حجی است مقبول و عمره‌ای است مورد پسند خداوند، خواب را برای ابن عباس بیان کردم، گفت: سنت پیغمبر ﷺ است، او به من گفت: پیش من بمان، و مقداری از ثروت خودم را به شما می‌دهم.

شعبه راوی حدیث گوید: از ابو جمره پرسیدم: چرا ابن عباس گفت که یک مقدار ثروت خود را به شما می‌بخشم؟ گفت: به خاطر خوابی بود که دیدم»، (و فتوای او را تأیید می‌کرد).

باب ۳۲: آویزان کردن چیزی در گردن حیوان قربانی و بریدن مقداری از کفاله شتر و گاو هدی

۷۷۹- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ فَقَدْ حَلَّ، فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ قَالَ هَذَا ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ حَمَلُوهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۳۳]. وَمِنْ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَحْلُوا فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ قُلْتُ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَعْدَ الْمَعْرِفِ قَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَرَاهُ قَبْلُ وَبَعْدُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 34 باب التمتع والإقراوان والإفراد بالحج.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازی: 77 باب حجة الوداع.

یعنی: «ابن جریج گوید: عطاء از ابن عباس برای من نقل کرد، وقتی که کسی احرام را به عمره بسته باشد همین که طواف نمود (و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و موها را کوتاه کرد) از احرام خارج می‌شود. گفتم: ابن عباس به چه دلیلی این فتوا را می‌دهد؟ گفت: دلیل قرآنی دارد که می‌فرماید: «هست برای شما در همراه داشتن این حیوان‌های قربانی فوائد بسیار (از قبیل حمل و نقل به وسیله آن‌ها و استفاده از شیرشان تا وقتی که قربانی می‌شوند و محل قربانی آن‌ها حرم مکه است)». و دلیلش سنّت پیغمبر ﷺ است که در حجة الوداع به اصحاب دستور داد تا بعد از طواف از احرام خارج شوند، گفتم: این کار بعد از وقوف در عرفه بود؟ گفت: ابن عباس چه قبل از وقوف و چه بعد از وقوف در عرفه همین عقیده را داشت.»

«أشعار: آن است که حاج مقداری از کهانه شتر یا پشت گاو که برای قربانی همراه خود به مکه می‌برد بتراشد و زخمی کند تا خون از آن جاری شود. البته آویزان کردن نعل در گردن هدی (حیوان قربانی) و یا زخمی نمودن پشت شتر و گاو به خاطر این بود که مردم بدانند این حیوان‌ها برای قربانی تعیین شده‌اند. وقتی مردم این را می‌دانستند به هیچ وجه مزاحم آن‌ها نمی‌شدند و یا چشم طمع به آن‌ها نداشتند و حتی اگر گم هم می‌شدند آن‌ها را به صاحبانشان بر می‌گردانیدند.»

باب ۳۳: کوتاه نمودن موی سر در احرام به عمره

۷۸۰- حدیث: «مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ بِمَشْقِصٍ»^(۱).

یعنی: «معاویه گوید: موی سر پیغمبر را با قیچی کوتاه کردم.»

«مشقص: چاقو، کارد، قیچی.»

باب ۳۴: احرام و هدی پیغمبر ﷺ

۷۸۱- حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: قَدِمَ عَلَيَّ ﷺ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، مِنَ الْيَمَنِ، فَقَالَ:

بِمَا أَهْلَلْتُ قَالَ: بِمَا أَهَلَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: لَوْلَا أَنَّ مَعِيَ الْهُدْيَ لِأَحْلَلْتُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 127 باب الحلق والتقصير عند الإحلال.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 32 باب من أهل في زمن النبي ﷺ كإهلال النبي ﷺ.

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: علی رضی الله عنه از یمن به مکه آمد و به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: «احرام به چه بسته‌ای؟» گفت: احرام بسته‌ام به آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن احرام بسته است، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه من هدی را همراه نمی‌داشتم از احرام خارج می‌شدم».

باب ۳۵: تعداد عمره‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و زمان آن‌ها

۷۸۲- حدیث: «أُنْسِ رضی الله عنه، قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَ عُمَرٍ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، إِلَّا الَّتِي اعْتَمَرَ مَعَ حَجَّتِهِ: عُمَرَتُهُ مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَمِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، وَمِنَ الْجِعْرَانَةِ حَيْثُ قَسَمَ عَنَائِمَ حُنَيْنٍ، وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ»^(۱).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار بار عمره را انجام داده است که همه آن‌ها در ماه ذیقعدة بوده است مگر عمره‌ای که با حجش انجام داد. (که در ذیحجه انجام گرفت) اولین عمره‌اش در حدیبیه در سال ششم هجری بود، (هر چند قریش مانع عمره پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند، ولی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله عمره محسوب شد) دومین عمره در سال بعد از صلح حدیبیه و در سال هفتم هجری بود، عمره سوم در سال هشتم هجری و فتح مکه بود که در جعرانه احرام بست، و در زمانی بود که غنایم جنگ حنین را در بین اصحاب تقسیم کرد، و چهارمین عمره‌اش عمره‌ای بود که در حجة الوداع با حجش انجام داد».

۷۸۳- حدیث: «زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ قِيلَ لَهُ: كَمْ عَزَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنْ عَزْوَةٍ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ قِيلَ: كَمْ عَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ قِيلَ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ أَوْ الْعُسَيْرَةُ»^(۲).

یعنی: «از زید بن ارقم سؤال شد: غزوه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله چند بوده است؟ گفت: نوزده غزوه بوده است، گفتند: شما چند بار همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله به غزوه رفته‌اید؟ گفت: هفده بار، گفتند: اولین غزوه پیغمبر صلی الله علیه و آله کدام بود، گفت: عسیره یا عسیره بود».

۱- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 3 باب كم اعتمر النبي صلی الله علیه و آله.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 1 باب غزوة العُسَيْرَةِ أَوْ الْعُسَيْرَةِ.

«عشیره: جایی است در بین مکه و مدینه وقتی که پیغمبر ﷺ خواست راه را بر کاروان قریش بگیرد به آنجا رسید و جنگ بدر از آنجا شروع گردید».

۷۸۴- حدیث: «زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، عَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ عَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَمَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحْجَّ بَعْدَهَا، حَجَّةَ الْوُدَاعِ»^(۱).

یعنی: «زید بن ارقم گوید: پیغمبر ﷺ نوزده بار به غزوه رفت و بعد از هجرت تنها یک بار حج نمود که حج الوداع بود و بعد از آن دیگر مراسم حج را انجام نداد».

۷۸۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَعَائِشَةُ عَنِ مُجَاهِدٍ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعُرْوَةُ بِنُ الزُّبَيْرِ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، جَالِسٌ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ، وَإِذَا نَاسٌ يُصَلُّونَ فِي الْمَسْجِدِ صَلَاةَ الضُّحَى قَالَ: فَسَأَلْتَاهُ عَنْ صَلَاتِهِمْ؛ فَقَالَ: بِدْعَةٌ ثُمَّ قَالَ لَهُ: كَيْفَ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَرْبَعٌ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ فَكَرِهْنَا أَنْ نَرُدَّ عَلَيْهِ قَالَ: وَسَمِعْنَا اسْتِنَانَ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْحُجْرَةِ، فَقَالَ عُرْوَةُ: يَا أُمَّهُ، يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَتْ: مَا يَقُولُ قَالَ: يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلَّا وَهُوَ شَاهِدُهُ، وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ»^(۲).

یعنی: «مجاهد گوید: من و عروه بن زبیر وارد مسجد النبوی شدیم، دیدیم که عبدالله بن عمر در نزدیک حجره عایشه نشسته است و جماعتی هم صلاة الضحی را در مسجد می خوانند، مجاهد گوید: در مورد نماز این عده از ابن عمر سؤال کردیم، گفت: این نماز (به این کیفیت که به صورت دسته جمعی درآید) بدعت است (و سنت پیغمبر ﷺ نیست). بعداً عروه از ابن عمر پرسید: که پیغمبر ﷺ چند بار عمره را انجام داده است؟ گفت: چهار بار که یک بار آن در ماه رجب بوده است، و ما خودمان دوست نداشتیم سخن عبدالله را رد کنیم، ولی به اندازه ای به حجره عایشه نزدیک بودیم که صدای سواک کردن دهانش را می شنیدیم، لذا عروه گفت: ای مادر! ای مادر مسلمان! نمی شنوی که ابو عبدالرحمن (ابن عمر) چه می گوید؟ عایشه گفت: مگر ابن عمر چه

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازی: 77 باب حجة الوداع.

۲- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 3 باب كم اعتمر النبي ﷺ.

می‌گوید: عروه گفت: می‌گویند پیغمبر ﷺ چهار بار عمره را به جای آورده است که یک بار آن‌ها در ماه رجب بوده است، عایشه گفت: خداوند ابو عبدالرحمن را مورد رحم خود قرار دهد، پیغمبر ﷺ هر عمره‌ای را که انجام داد ابو عبدالرحمن همراهش بود، ولی هیچگاه پیغمبر ﷺ عمره را در ماه رجب انجام نداده است.»

باب ۳۷: ثواب انجام عمره در ماه رمضان

۷۸۶- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لِامْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَحْجِيْنَ مَعَنَا قَالَتْ: كَانَ لَنَا نَاضِحٌ فَرَكِبَهُ أَبُو فَلَانٍ وَأَبْنُهُ (لِزَوْجِهَا وَأَبْنُهَا) وَتَرَكَ نَاضِحًا نَنْضَحُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا كَانَ رَمَضَانُ اعْتَمِرِي فِيهِ، فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ حَجَّةٌ أَوْ نَحْوَهَا مِمَّا قَالَ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گویند: پیغمبر ﷺ از یک زن انصاری پرسید: چه چیزی باعث شد که با ما حج انجام ندهی؟ گفت: شوهر و پسر من با یک شتر به حج رفتند و شتر دیگری برای ما باقی مانده بود که با آن آبکشی می‌کردیم، پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی که رمضان آمد در آن عمره انجام بده، همانا ثواب عمره رمضان معادل حج است، و یا همچو عبارتی را گفت.»

«ناضح: شتر مخصوص آبکشی است.»

باب ۳۷: سنت است وقتی حاجی به مکه وارد می‌شود از راه بلندی که به گورستان معلی سرازیر می‌شود داخل مکه گردد و وقتی که از مکه خارج می‌شود از راه پایین مکه خارج شود و سنت است وقتی که به شهر خود وارد می‌گردد از راهی داخل نشود که به وقت عزیمت به مکه از آن خارج شده است

۷۸۷- حدیث: «ابن عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعَرِّسِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 4 باب عمرة في رمضان.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 15 باب خروج النبي ﷺ على طريق الشجرة.

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ از راه درختی که در نزدیکی مسجد ذوالحلیفه بود از مدینه خارج می‌شد و از راه معرس به مدینه بر می‌گشت».

«معرس: مکانی است در بین مکه و مدینه و از ذوالحلیفه به مدینه نزدیکتر است».

۷۸۸- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَدْخُلُ مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا وَيَخْرُجُ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ از طریق ثنیه علیا داخل مکه می‌شد و از طریق ثنیه سفلی از مکه خارج می‌گردید».

«ثنیه: هر راه سخت و صعب العبوری را ثنیه گویند. ثنیه علیا: راهی بود که به گورستان معلی سرازیر می‌گردید. ثنیه سفلی: راهی بود که از پایین مکه و از باب شبیه می‌گذشت».

۷۸۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، لَمَّا جَاءَ مَكَّةَ دَخَلَ مِنْ أَعْلَاهَا وَخَرَجَ مِنْ أَسْفَلِهَا»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ از طرف بالا وارد مکه شد، و از جهت پایین از آن خارج گردید».

۷۹۰- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ كُدَاءٍ وَخَرَجَ مِنْ كُدَا مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در سال فتح مکه از طریق کوه کداء وارد شهر مکه گردید و به هنگام رفتن از مکه از طریق کوه کدا از مکه خارج شد».

«کداء: به فتح کاف و همزه اسم کوهی است در بالای مکه. کُدا: به ضمه کاف و بدون همزه اسم کوهی است در پایین مکه».

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 40 باب من أين يدخل مكة.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 41 باب من أين يخرج من مكة.

۳- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 41 باب من أين يخرج من مكة.

باب ۳۸: کسی که قصد ورود به مکه را دارد مستحب است شب در ذی طوی باقی بماند، و به نیت دخول مکه غسل بکند، و در موقع روز وارد مکه شود

۷۹۱- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: بَاتَ النَّبِيُّ ﷺ، بِذِي طُوًى حَتَّى أَصْبَحَ ثُمَّ دَخَلَ مَكَّةَ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ، يَفْعَلُهُ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ شب در ذی طوی تا صبح باقی ماند و بعد وارد مکه شد، و ابن عمر هم همیشه به این صورت وارد مکه می شد».

۷۹۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ يَنْزِلُ بِذِي طُوًى، وَيَبِيتُ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، وَمُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيظَةٍ لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثُمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيظَةٍ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ از طریق ذی طوی وارد مکه می شد و شب تا صبح در ذی طوی بیتوته می کرد، نماز صبح را می خواند، آنگاه وارد مکه می شد، مصلی پیغمبر ﷺ قطعه سنگ بزرگی بود، که در داخل مسجدی نیست که در آنجا بنا شده است، بلکه پایین تر از مسجد است و بر روی سنگ بزرگی قرار دارد».

۷۹۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ فُرْصَتِي الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ، الَّذِي بُنِيَ ثُمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرْفِ الْأَكْمَةِ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الْأَكْمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدْعُ مِنَ الْأَكْمَةِ عَشْرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تَصَلَّى مُسْتَقْبِلَ الْفُرْصَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ (به هنگام نماز خواندن در ذی طوی) رو به کوهی ایستاد که بین پیغمبر ﷺ و کوه دیگری که در جهت مکه امتداد داشت واقع شده بود. ابن عمر موقعیت مسجدی را که در آنجا بنا شده است به نحوی بیان کرد که

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 39 باب دخول مكة نهارا أو ليلا.

۲- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 89 باب المساجد التي على طرق المدينة والمواضع التي صل فيها النبي ﷺ.

۳- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 89 باب المساجد التي على طرق المدينة والمواضع التي صل فيها النبي ﷺ.

سمت چپ آن به طرف قطعه سنگ بزرگی بود که در آنجا واقع است، و مصلی پیغمبر ﷺ پایین‌تر از این قطعه سنگ بر روی قطعه سنگ سیاه دیگری است که در حدود ده متر از آن دور است، (ابن عمر گفت: وقتی که سمت چپ مسجد را به طرف آن قطعه سنگ قرار دهی و ده متر پایین‌تر از آن قرار بگیری) و رو به دره کوهی که بین شما و کعبه است نماز بخوانی»، (آنوقت در مصلی پیغمبر ﷺ قرار می‌گیری).

باب ۳۹: مستحب است کسی که طواف عمره می‌کند و یا طواف اول حج را انجام می‌دهد در سه دور اول طواف گام‌هایش سریع و کوتاه باشد

۷۹۴- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ الطَّوَّافَ الْأَوَّلَ يُحْبُ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ، وَيَمْشِي أَرْبَعَةَ، وَأَنَّهُ كَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ هر وقت اولین طواف را انجام می‌داد، در سه دور اول گام‌هایش سریع و کوتاه بود، و در چهار دور باقی به صورت عادی کعبه را دور می‌زد، و در صفا و مروه هم در بین دو میل سبز به سرعت حرکت می‌کرد».

۷۹۵- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ، أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ الثَّلَاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعُهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِثْقَاءَ عَلَيْهِمْ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ (در سال هفتم هجری برای انجام عمره) همراه اصحاب وارد مکه شد مشرکین گفتند: محمد و اصحابش در حالی به مکه می‌آیند که تب و لرز مدینه آنان را ضعیف و ناتوان کرده است، پیغمبر ﷺ به اصحاب دستور داد، که در سه دور اول طواف گام‌هایشان سریع و کوتاه باشد، و در بین دو رکن یمانی به حالت عادی حرکت کنند، پیغمبر ﷺ به خاطر ارفاق به اصحاب دستور نداد

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 63 باب من طاف بالبيت إذا قدم مكة قبل أن يرجع إلى بيته.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 55 باب كيف كان بدء الرمل.

که در تمام هفت دور به سرعت حرکت کنند، و الا اصحاب توانایی آن را داشتند که در تمام دوره‌های هفتگانه با سرعت بیت را طواف نمایند».

۷۹۶- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: إِتْمَا سَعَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ لِيُرِيَ الْمُشْرِكِينَ قُوَّتَهُ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ که دستور داد به سرعت و به حالت تقریباً دویدن بیت را طواف کنند و در بین صفا و مروه رفت و آمد نمایند به خاطر این بود که مشرکین قدرت و نیروی مسلمانان را ببینند».

(با توجه به احادیث موجود در این باب امام شافعی عقیده دارد مردانی که طواف عمره، و یا اولین طواف حج را انجام می‌دهند سنت است که در سه دور اول طواف بیت را به حالت (هروله) یعنی گام‌های سریع و کوتاه، حرکت نمایند و به هنگام حرکت در بین دو میل سبزی که در صفا و مروه قرار دارد نیز سنت است به سرعت حرکت کنند، ولی سرعت در طواف وسیعی بین صفا و مروه برای زنان سنت نیست)^(۲).

باب ۴۰: مستحب است به هنگام طواف دو رکن یمانی را با دست لمس کرد و دست را بوسه داد، ولی دو رکن دیگر لمس نخواهد شد

۷۹۷- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلَامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَلِمُهُمَا»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: از زمانی که دیده‌ام پیغمبر ﷺ دو رکن یمانی کعبه را در وقت طواف با دست لمس می‌کرد، من هم در هیچ شرایطی چه به هنگام سختی و چه در وقت رفاه و آرامش لمس نمودن این دو رکن را در موقع طواف ترک نکرده‌ام».

۷۹۸- حدیث: «ابنِ عَبَّاسٍ عَنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ، أَنَّهُ قَالَ: وَمَنْ يَتَّقِي شَيْئًا مِنَ الْبَيْتِ وَكَانَ مُعَاوِيَةَ يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ، إِنَّهُ لَا يُسْتَلَمُ هَذَانِ الرُّكْنَانِ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 80 باب ما جاء في السعي بين الصفا والمروة.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۷.

۳- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 57 باب الرمل في الحج والعمرة.

۴- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 59 باب من لم يستلم إلا الركنين اليمانيين.

یعنی: «ابو شعشاء گوید: کسی حق ندارد هیچ رکن از ارکان کعبه را ترک کند و آن‌ها را لمس نکند چون معاویه تمام چهار رکن بیت را با دست لمس می‌نمود، ولی ابن عباس به او گفت: به جز این دو رکن (رکن حجر الأسود و رکن یمانی، دو رکن دیگر) لمس نمی‌شوند».

(بیت الله دارای چهار رکن می‌باشد رکن اول حجر الأسود در آن نصب شده است و رکن دوم رکن یمانی است و به عنوان تغلیب این دو رکن را یمانی می‌گویند. بنا به مذهب امام شافعی چون این دو رکن بر اصل رکن ابراهیم قرار دارند سنت است به هنگام طواف با دست آن‌ها را لمس کرد و دست را بوسه داد، ولی لمس کردن دو رکن دیگر که به آن‌ها رکن شامی گفته می‌شود سنت نیست).

باب ۴۱: بوسیدن حجر الأسود به هنگام طواف سنت است

۷۹۹- حدیث: «عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ»^(۱).

یعنی: «عمر به هنگام طواف به سوی حجر الأسود آمد و آن را بوسید، و گفت: من می‌دانم که یک سنگ هستی، و نمی‌توانی زیان و نفعی داشته باشی، اگر پیغمبر ﷺ را نمی‌دیدم که به هنگام طواف شما را بوسید هرگز تو را نمی‌بوسیدم».

باب ۴۲: جایز است سوار بر شتر یا غیر شتر طواف نمود و با عصا حجر الأسود را لمس کرد

۸۰۰- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِخْجَنِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ در حجة الوداع بر روی شتر طواف کرد و حجر الأسود را با عصای دستی لمس نمود».

«استلام: دست کشیدن بر روی چیزی».

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 50 باب ما ذكر في الحجر الأسود.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 58 باب استلام الركن بالمخجن.

۸۰۱- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: شَكَّوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنِّي أَشْتَكِي؛ قَالَ: طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ فَطُفْتُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ، يَقْرَأُ بِالطُّورِ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ»^(۱).

یعنی: «ام سلمه گوید: پیش پیغمبر ﷺ شکوه کردم، که مریضم، فرمود: «پشت سر مردم با سواری طواف کن». من هم طواف کردم، پیغمبر ﷺ در کنار بیت نماز می خواند، و سوره: ﴿وَالطُّورِ ۱﴾ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ ﴿۲﴾ را در نماز قرائت می کرد.»

باب ۴۳: آمد و رفت بین صفا و مروه رکن حج است، و حج بدون آن صحیح نیست

۸۰۲- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ عُرْوَةَ، أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ حَدِيثُ السِّنِّ: أَرَأَيْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. فَلَا أَرَى عَلَى أَحَدٍ شَيْئًا أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا فَقَالَتْ عَائِشَةُ: كَلَّا، لَوْ كَانَتْ كَمَا تَقُولُ كَانَتْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا إِنَّمَا أَنْزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ فِي الْأَنْصَارِ كَانُوا يُهْلُونَ لِمَنَاةَ، وَكَانَتْ مَنَاةُ حَدَوَ قُدَيْدٍ، وَكَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أَنْ يَطُوفُوا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾»^(۲).

یعنی: «عروه گوید: هنوز جوان بودم از (خاله‌ام) عایشه همسر پیغمبر ﷺ پرسیدم: آیا آیه ۱۵۸ سوره بقره را دیده‌ای؟ که می فرماید: (صفا و مروه هر دو از شعائر خداوند می باشند کسانی که حج یا عمره را انجام می دهند اشکالی نیست که سعی بین صفا و مروه را انجام دهند) به عایشه گفتم: من از این آیه چنین استنباط می کنم که اگر کسی حج و عمره را انجام دهد ولی صفا و مروه را انجام ندهد بلا مانع می باشد، عایشه در جواب گفت: خیر اینطور نیست، این نظریه شما زمانی درست بود اگر خداوند

۱- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 78 باب إدخال البعير في المسجد لليلة.

۲- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 10 باب يفعل في العمرة ما يفعل في الحج.

می فرمود: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾، (مانعی نیست که صفا و مروه را طواف نکنند)، در حالیکه خداوند چنین نگفته و فرموده: ﴿أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ عایشه گفت: این آیه در مورد انصار نازل گردید، انصار قبل از اسلام وقتی به حج یا عمره می رفتند، در برابر بتی به نام مناة در محلی به نام قدید (بین مکه و مدینه) احرام می بستند، و بعد از طواف از انجام صفا و مروه خودداری می کردند، بعد از اینکه مسلمان شدند از پیغمبر ﷺ پرسیدند: آیا سعی بین صفا و مروه را انجام دهیم یا خیر؟ آیه فوق نازل شد، «انصار که تصور می کردند صفا و مروه جزو شعائر حج نیست و نباید انجام گیرد و انجام آن گناه است ولی این آیه نازل شد و اعلام داشت که صفا و مروه دو شعار الهی در حج هستند و انجام آن ها گناه نیست و باید انجام گیرد).

۸۰۳- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ عُرْوَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ، فَقُلْتُ لَهَا: أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. فَوَاللَّهِ مَا عَلَيَّ أَحَدٍ جُنَاحٍ أَنْ لَا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةَ قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ لَوْ كَانَتْ كَمَا أَوْلَتْهَا عَلَيْهِ كَانَتْ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطُوفَ بِهِمَا وَلَكِنَّهَا أَنْزَلَتْ فِي الْأَنْصَارِ؛ كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمُوا يَهْلُونَ لِمَنَاةَ الطَّاعِيَةِ الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ، فَكَانَ مِنْ أَهْلِ مَنْ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۸] الْآيَةَ.

قَالَتْ عَائِشَةُ، وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّوْفَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتْرَكَ الصَّوْفَ بَيْنَهُمَا.

(قَالَ الزُّهْرِيُّ، رَاوِي الْحَدِيثِ) ثُمَّ أَخْبَرْتُ أَبَا بَكْرٍ ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا لَعِلْمٌ مَا كُنْتُ سَمِعْتُهُ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَذْكُرُونَ أَنَّ النَّاسَ، إِلَّا مَنْ ذَكَرَتْ عَائِشَةُ، مَمَّنْ كَانَ يَهْلُ بِمَنَاةَ، كَانُوا يَطُوفُونَ كُلُّهُمْ، بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، فَلَمَّا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّوْفَ بِالْبَيْتِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ فِي الْقُرْآنِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنَّا نَطُوفُ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، وَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الصَّوْفَ بِالْبَيْتِ فَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا، فَهَلْ عَلَيْنَا مِنْ حَرَجٍ أَنْ

نَظَّوْفٍ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۸] الآية.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَاسْمَعُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا: فِي الذِّينِ كَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أَنْ يَطُوفُوا بِالْجَاهِلِيَّةِ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَالَّذِينَ يَطُوفُونَ ثُمَّ تَحَرَّجُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهِمَا فِي الْإِسْلَامِ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِالطَّوَّافِ بِالْبَيْتِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا حَتَّى ذَكَرَ ذَلِكَ بَعْدَمَا ذَكَرَ الطَّوَّافِ بِالْبَيْتِ»^(۱).

یعنی: «عروه گوید: از عایشه پرسیدم آیا آیه: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ أُعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. را دیده‌ای؟ قسم به خدا کسی که طواف کند و سعی بین صفا و مروه را انجام نهد (به نظر من حجتش درست است و هیچ گناهی بر او نیست). عایشه در جواب من گفت: حرف بسیار بدی گفتمی، این آیه اگر طبق نظریه شما بود، می‌گفت: «لا جناح علیه أن لا يَطُوفَ بهما» در حالی که فرموده: ﴿أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ عایشه گفت: این آیه درباره انصار نازل شد، انصار قبل از اسلام، در نزد مناة طاغیة که بر سر راهی که از قدید می‌گذشت قرار داشت و آن را پرستش می‌کردند، احرام می‌بستند و کسی که احرام می‌بست از سعی بین صفا و مروه خودداری می‌کرد، ولی وقتی که مسلمان شدند از پیغمبر ﷺ پرسیدند: آیا صفا و مروه را انجام دهند یا خیر؟ گفتند: ای رسول خدا ما قبلاً از انجام صفا و مروه خودداری می‌کردیم. خداوند آیه فوق را نازل نمود. عایشه گفت که پیغمبر انجام سعی بین صفا و مروه را جزو مناسک حج قرار داده است و کسی حق ندارد آن را ترک کند.

زهري راوی این حدیث گوید: این جریان را برای ابو بکر پسر عبدالرحمن بیان کردم گفت: این علم و استنباطی است که من آن را نشنیده‌ام، اما از عده‌ای از اهل علم شنیدم که اسم گروهی را می‌بردند که قبل از اسلام هم طواف صفا و مروه را انجام می‌دادند، و این عده غیر از کسانی بودند که عایشه می‌گفت: بت منات را پرستش می‌کردند. وقتی خداوند در قرآن طواف را بیان نمود، و از صفا و مروه در قرآن

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 79 باب وجوب الصفا والمروة وجعل من شعائر الله.

اسمی به میان نیامد، گروه دوم گفتند: ای رسول خدا! ما قبل از اسلام صفا و مروه را هم انجام می‌دادیم، ولی الآن قرآن فقط درباره طواف بیت بحث فرموده و به آن دستور داده است، و در مورد صفا و مروه چیزی بیان نکرده است؟ آیا اشکالی دارد که ما صفا و مروه را هم انجام دهیم؟ آیه ۱۵۸ سوره بقره نازل شد. ابو بکر پسر عبدالرحمن گفت: من عقیده دارم که این آیه در مورد هر دو دسته نازل شده است، دسته اول که قبل از اسلام سعی بین صفا و مروه را انجام نمی‌دادند، و دسته دوم که قبل از اسلام هم سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دادند ولی بعد از اسلام خواستند آن را انجام ندهند، چون در قرآن تنها امر به طواف وجود داشت و درباره صفا و مروه چیزی ذکر نشده بود، و با نزول این آیه خداوند حکم صفا و مروه را بیان کرد، و آنرا جزو شعائر الهی قرار داد.»

۸۰۴ - حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَصِمَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَكُنْتُمْ تَكْرَهُونَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ قَالَ: نَعَمْ لِأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ شَعَائِرِ الْجَاهِلِيَّةِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]»^(۱).

یعنی: «عاصم گوید: از انس بن مالک پرسیدم: آیا شما از انجام صفا و مروه اکراه داشتید؟ گفت: بلی، چون صفا و مروه جزو شعائر جاهلیت بود، تا اینکه آیه ۱۵۸ سوره بقره نازل شد و دستور داد که صفا و مروه جزو شعائر الهی هستند.»

باب ۴۵: کسی که احرام به حج می‌بندد، مستحب است تا روز عید و رجم شیطان بزرگ به لیبیک گفتن ادامه دهد

۸۰۵ - حدیث: «أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَالْفَضْلُ عَنْ كُرَيْبِ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّهُ قَالَ: رَدِفْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَافَاتٍ، فَلَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الشَّعْبَ الْأَيْسَرَ الَّذِي دُونَ الْمُزْدَلِفَةِ أَنَاخَ، فَبَالَ، ثُمَّ جَاءَ فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ الْوُضُوءَ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءًا خَفِيفًا، فَقُلْتُ الصَّلَاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الصَّلَاةُ أَمَامَكَ فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى أَتَى الْمُزْدَلِفَةَ،

۱ - أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 80 باب ما جاء في السعي بين الصفا والمروة.

فَصَلَّى، ثُمَّ رَدَفَ الْفَضْلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَدَاةَ جَمْعٍ قَالَ كُرَيْبٌ: فَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، عَنِ الْفَضْلِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى بَلَغَ الْجُمْرَةَ^(۱).

یعنی: «کریب مولی ابن عباس گوید که اسامه بن زید گفت: از عرفات با پیغمبر ﷺ بر یک شتر سوار شدیم وقتی پیغمبر ﷺ به شعب الأیسر در نزدیکی مزدلفه رسید، شترش را متوقف ساخت، و بعد از قضای حاجت، برگشت و آب وضو را بر دستش ریختم و یک وضوی ساده گرفت، گفتم: ای رسول خدا! نماز بخوانیم؟ گفت: نماز را جلوتر که رسیدیم می خوانیم، پیغمبر ﷺ سوار شد، تا به مزدلفه رسید، در مزدلفه نماز را خواند، سپس فضل را در صبح روز عید پشت سر خود سوار کرد، کریب گوید: عبدالله بن عباس از قول فضل برایم نقل کرد: که رسول خدا تا وقتی که در روز عید شیطان بزرگ را رجم نمود، به لبیک گفتن ادامه داد.»

«جمع: روز عید قربان.»

باب ۶۴: لبیک گفتن و الله اکبر گفتن به هنگام رفتن از منی به عرفات در روز عرفه

۸۰۶- حدیث: «أَنَّسٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الثَّقَفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا، وَخُنَّ عَادِيَانِ مِنْ مَنَى إِلَى عَرَفَاتٍ، عَنِ الثَّلَيبِيَّةِ، كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمَلَبِّي، لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ؛ وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ، فَلَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «محمد بن ابوبکر ثقفی گوید: در حالی که از منی به عرفات می رفتیم راجع به لبیک گفتن از انس سؤال کردم و گفتم: وقتی با پیغمبر ﷺ از منی به عرفات می رفتید چه کار می کردید؟ گفت: کسانی که لبیک می گفتند، کسی از ایشان ایراد نمی گرفت، و کسانی که الله اکبر می گفتند، باز کسی از آنان ایراد نمی گرفت.»

(یعنی لبیک یا الله اکبر گفتن هر دو سنت است ولی لبیک گفتن افضل و ثوابش بیشتر است).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 93 باب النزول بين عرفة وجمع.

۲- أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 12 باب التكبير أيام منى وإذا غدا إلى عرفة.

باب ۴۷: حرکت از عرفات به مزدلفه و مستحب بودن جمع نماز مغرب و عشاء در مزدلفه در شب عید

۸۰۷- حدیث: «أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشَّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسَبِّحِ الوُضُوءَ، فَقُلْتُ الصَّلَاةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: الصَّلَاةُ أَمَّا مَكَ فَرَكِبَ، فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ، نَزَلَ فَتَوَضَّأَ فَأَسْبَعِ الوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا»^(۱).

یعنی: «اسامه بن زید گوید: پیغمبر ﷺ از عرفات حرکت کرد تا اینکه در شعب الایسر در نزدیکی مزدلفه پیاده شد، بعد از قضای حاجت وضوی ساده‌ای گرفت، گفتیم: وقت نماز است ای رسول خدا، گفت: جلوتر می‌رویم و نماز را می‌خوانیم، پیغمبر ﷺ مجدداً سوار شد، وقتی که به مزدلفه رسید پیاده شد، وضوء گرفت اما این بار وضوی کاملی گرفت و بعد از آن اقامه نماز را گفتند، نماز مغرب را خواند، بعداً هر کسی که می‌آمد شترش را در جای خود متوقف می‌ساخت و آنگاه اقامه نماز عشاء گفته شد و سپس پیامبر ﷺ نماز عشاء را هم خواند و در بین نماز مغرب و عشاء نماز دیگری را نخواند».

(یعنی نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه با هم جمع نمود).

۸۰۸- حدیث: «أَسَامَةَ عَنْ عُرْوَةَ، قَالَ: سُئِلَ أَسَامَةَ وَأَنَا جَالِسٌ، كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسِيرُ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ حِينَ دَفَعَ قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةَ نَصَّ»^(۲).

یعنی: «عروه گوید: من نشسته بودم در مورد چگونگی حرکت پیغمبر ﷺ در حجة الوداع از عرفات به مزدلفه، از اسامه سؤال شد، اسامه گفت: حرکتش گاه گاهی نه چندان آهسته و نه چندان سریع بود ولی وقتی که راه هموار و وسیعی می‌یافت کاملاً به سرعت می‌رفت».

«عنق: حرکت شتر که نه آهسته و نه سریع باشد در چنین حالی اثر آن در گردنش

تکان می‌خورد، آشکار می‌گردد. نص: یعنی کاملاً به سرعت می‌رفت».

۱- أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 6 باب إسباغ الوضوء.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 92 باب السير إذا دفع من عرفة.

۸۰۹- حدیث: «أبي أيوب الأنصاري، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَمَعَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءَ بِالْمُزْدَلِفَةِ»^(۱).

یعنی: «ابویوب انصاری گوید: پیغمبر ﷺ نماز مغرب و عشاء را در مزدلفه با هم جمع نمود».

۸۱۰- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ إِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: هرگاه پیغمبر ﷺ تصمیم جدی به سفر می گرفت، نماز مغرب و عشاء را با هم جمع می نمود».

باب ۴۸: مستحب است که روز عید در مزدلفه بعد از طلوع فجر فوراً نماز صبح خوانده شود و هرچه نماز صبح زودتر خوانده شود ثوابش بیشتر است

۸۱۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، صَلَّى صَلَاةً بغيرِ مِيقَاتِهَا، إِلَّا صَلَّاتَيْنِ: جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ، وَصَلَّى الْفَجْرَ قَبْلَ مِيقَاتِهَا»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: هرگز پیغمبر ﷺ را نمی دیدم که نمازش را در غیر اوقات معمولی بخواند مگر دو نماز، اول: نماز مغرب و عشاء را با هم جمع می کرد (جمع تأخیر) دوم: نماز صبح را (در مزدلفه) قبل از وقت معمولی (بعد از طلوع فجر) می خواند»، (یعنی در مزدلفه سعی می کرد همین که فجر صادق ظاهر شود فوراً نماز صبح را بخواند، ولی در غیر مزدلفه معمولاً بعد از گذشت مدتی از طلوع فجر نماز صبح را می خواند).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 96 باب من جمع بينهما ولم يتطوع.

۲- أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 13 باب الجمع في السفر بين المغرب والعشاء.

۳- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 99 باب متى يصلي الفجر بجمع.

باب ۴۹: مستحب است در آخر شب آن‌هایی که ضعیف هستند چه زن و چه غیر زن قبلاً از مزدلفه به سوی منی حرکت داده شوند، و کسانی که قوی هستند باقی بمانند تا در مزدلفه نماز صبح را بخوانند

۸۱۲- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنْتِ النَّبِيَّ ﷺ سَوْدَةَ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَظْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتْ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا؛ فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَظْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ؛ فَلَأَنَّ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنْتُ سَوْدَةَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: در مزدلفه پیاده شدیم، سوده از پیغمبر ﷺ اجازه خواست که قبل از اینکه مردم به سوی منی هجوم ببرند به منی برود، چون به سختی می‌توانست حرکت کند، پیغمبر ﷺ به او اجازه داد، و قبل از حرکت خروشان مردم، او حرکت نمود. ولی ما تا صبح در مزدلفه باقی ماندیم، و بعداً همراه پیغمبر ﷺ حرکت کردیم، و اگر من هم مانند سوده از پیغمبر ﷺ اجازه می‌گرفتم تا قبل از او حرکت کنم برای من خیلی بهتر بود.»

۸۱۳- حدیث: «أَسْمَاءُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى أَسْمَاءَ، عَنْ أَسْمَاءَ، أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ قُلْتُ: لَا؛ فَصَلَّتْ سَاعَةً ثُمَّ قَالَتْ: هَلْ غَابَ الْقَمَرُ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا؛ فَارْتَحَلْنَا، وَمَضَيْنَا حَتَّى رَمَتِ الْجُمُرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا فَقُلْتُ لَهَا يَا هُنْتَا مَا أَرَانَا إِلَّا قَدْ غَلَسْنَا قَالَتْ: يَا بُنَيَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعْنِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله مولى اسماء گوید: که اسماء شب عید قربان در مزدلفه پیاده شد، شروع به نماز خواندن کرد، و یک ساعت نماز خواند، سپس گفت: پسر من! آیا ماه پنهان شده است؟ گفتم: خیر، دوباره مدتی نماز خواند، سپس گفت: آیا ماه پنهان شده است؟ گفتم: بلی، گفت: حرکت کنید، حرکت کردیم و رفتیم تا اینکه شیطان بزرگ را رجم کردیم، بعد از آن برگشتیم و اسماء نماز صبحش را در منزلش خواند، به او گفتم: من

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 98 باب من قدم ضعفة أهله ليل.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 98 باب من قدم ضعفة أهله ليل.

عقیده دارم که قبل از وقت شرعی از مزدلفه خارج شدیم، اسماء گفت: ای پسر! پیغمبر ﷺ به زن‌هایش که در کجاوه بودند، اجازه داد»، (تا زودتر از دیگران به منی حرکت کنند).

۸۱۴- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: أَنَا مِمَّنْ قَدَّمَ النَّبِيَّ ﷺ لَيْلَةَ الْمُزْدَلِفَةِ فِي صَعَفَةِ أَهْلِهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: من جزو کسانی بودم که پیغمبر ﷺ آنان را در شب مزدلفه به عنوان افراد ضعیف خانواده‌اش قبل از دیگران به منی فرستاد». «پاهنتاه: ای یا هده، یعنی ای فلان زن».

۸۱۵- حدیث: «ابن عُمَرَ، كَانَ يُقَدِّمُ صَعَفَةَ أَهْلِهِ، فَيَقْفُونَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ بِالْمُزْدَلِفَةِ بَلِيلٍ، فَيَذْكُرُونَ اللَّهَ مَا بَدَأَ لَهُمْ، ثُمَّ يَرْجِعُونَ قَبْلَ أَنْ يَقِفَ الْإِمَامُ وَقَبْلَ أَنْ يَدْفَعَ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدَمُ مَنَى لِصَلَاةِ الْفَجْرِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدَمُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَدِمُوا رَمَوْا الْجُمْرَةَ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ، يَقُولُ: أَرْخَصَ فِي أَوْلَادِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر افراد ضعیف خانواده‌اش را قبل از دیگران به منی می‌فرستاد، به این صورت که عبدالله ابن عمر و خانواده‌اش در نزد مشعر الحرام در مزدلفه به هنگام شب می‌ایستادند و هر اندازه که می‌توانستند به ذکر خدا مشغول می‌شدند، سپس از مشعر الحرام بر می‌گشتند و قبل از اینکه امام و رهبر مسلمان (میر حاج) آماده شود و به طرف منی حرکت کند، بعضی از افراد خانواده به هنگام نماز صبح به منی می‌رفتند، بعضی دیگر از آنان بعد از نماز صبح در مزدلفه به منی می‌رفتند، و وقتی که به منی می‌رسیدند شیطان بزرگ را رجم می‌کردند، ابن عمر می‌گفت: پیغمبر ﷺ برای اینگونه افراد (ناتوان) اجازه می‌داد که قبل از دیگران به منی بروند».

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 98 باب من قدم ضعفة أهله بليل.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 98 باب من قدم ضعفة أهله بليل.

باب ۵۰: رجم شیطان بزرگ سنت است به نحوی باشد که به هنگام انداختن ریزه سنگها به سوی آن، مکه در جهت چپ و منی در طرف راست قرار گیرد و با انداختن هر ریزه سنگی الله اکبر گفته شود

۸۱۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدٍ، قَالَ: رَمَى عَبْدُ اللَّهِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي، فَقُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا فَقَالَ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، هَذَا مَقَامُ الَّذِي أَنْزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ»^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن بن یزید گوید: عبدالله بن مسعود، در پایین جمرة العقبة روبروی آن ایستاد و در قسمت پایین دره قرار گرفت، به نحوی که مکه در سمت چپ و منی در سمت راستش واقع شده بود ریزه سنگها را به سوی آن می انداخت، گفتم: ای ابا عبدالرحمن! عده ای از مردم از طرف بالای دره آن را رجم می نمایند، گفت: قسم به کسی که جز او هیچ معبودی حق نیست، جایی که من در آن ایستاده ام جایی است که سوره بقره در آن بر پیغمبر ﷺ نازل شد».

۸۱۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ الْأَعْمَشِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحُجَّاجَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: السُّورَةُ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا آلُ عِمْرَانَ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا النِّسَاءُ، قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِابْرَاهِيمَ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ يَزِيدٍ، أَنَّهُ كَانَ مَعَ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حِينَ رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ، فَاسْتَبَطْنَ الْوَادِيَّ، حَتَّى حَادَى بِالشَّجَرَةِ اعْتَرَضَهَا، فَرَمَى بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ، يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ قَالَ: مِنْ هُنَا، وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، قَامَ الَّذِي أَنْزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ»^(۲).

یعنی: «اعمش گوید: شنیدم حجاج بن یوسف بر بالای منبر می گفت: سوره های قرآن را به ترتیب قرار دهید: اول سوره ای که بقره در آن ذکر شده است (سوره بقره) سپس سوره ای که آل عمران در آن ذکر شده است (سوره آل عمران) و بعد از آن سوره ای که زن ها (نساء) در آن بیان شده است (سوره نساء). و این موضوع را برای ابراهیم نخعی بازگو کردم ابراهیم گفت: عبدالرحمن بن یزید به من گفت: به هنگام

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 135 باب رمى الجمار من بطن الوادي.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 138 باب يكبر مع كل حصاة.

رجم جمره العقبة (شیطان بزرگ) همراه ابن مسعود بودم، ابن مسعود از قسمت پایین دره به طرف جمره آمد، وقتی در برابر درختی که در آنجا بود قرار گرفت، رو به جمره ایستاد و آن را با هفت ریزه سنگ رجم نمود و همراه هر سنگ یکبار الله اکبر می گفت، آنگاه عبدالله بن مسعود گفت: قسم به کسی که جز او هیچ معبود حقی وجود ندارد، کسی که سوره بقره بر او نازل گردید (رسول خدا ﷺ) در اینجا ایستاده بود».

باب ۵۵: تراشیدن سر، ثوابش بیشتر از کوتاه کردن موی آن است و کوتاه نموده موی سر هم جایز است

۸۱۸- حدیث: «ابنِ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ در حجة الوداع سرش را تراشید».

۸۱۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: وَالْمُقَصِّرِينَ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «خداوندا! کسانی را که در مناسک حج حلق می کنند (سر را می تراشند) مورد رحم قرار ده». مردم گفتند: کسانی که موی سر را کوتاه می کنند چطورند؟ پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا! کسانی را که حلق می کنند مورد رحم قرار ده». باز مردم گفتند: ای رسول خدا! کسانی که موی سر را کوتاه می کنند چطورند؟ این بار پیغمبر ﷺ فرمود: «مقصرین هم به همین صورت». (یعنی: خداوندا! مقصرین را هم مورد رحم قرار دهید خلاصه پیغمبر ﷺ چندین بار برای کسانی که سر می تراشند دعا کرد و یکبار برای کسانی که موی سر را کوتاه می کنند دعا نمود).

۸۲۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَوَلِلْمُقَصِّرِينَ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَوَلِلْمُقَصِّرِينَ قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ: وَوَلِلْمُقَصِّرِينَ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 127 باب الحلق والتقصير عند الإحلال.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 127 باب الحلق والتقصير عند الإحلال.

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «خداوند! حلق کنندگان را (کسانی که موی سر را می تراشند) مورد بخشش قرار بده». مردم گفتند: ای رسول خدا! مقصرین (کسانی که موی سر را کوتاه می کنند) چطورند؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خداوند محلقین را مورد بخشش قرار ده». مردم گفتند: مقصرین چطورند؟ ای رسول خدا! پیغمبر ﷺ سه بار برای محلقین دعا کرد و یکبار فرمود: مقصرین را هم مورد عفو قرار بده».

باب ۵۶: سنت است در روز عید قربان اول شیطان بزرگ رجم شود، و بعد از آن قربانی نمود، و بعد از قربانی موی سر تراشیده شود و سنت است حلق را از طرف راست سر شروع کرد

۸۲۱- حدیث: «أَنْسِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعْرِهِ»^(۲).

یعنی: «انس گوید: هنگامی که پیغمبر ﷺ سرش را تراشید، ابو طلحه اولین کسی بود، که موهایش را (به عنوان تبرک) برداشت و آنها را نگهداری نمود».

باب ۵۷: کسی که تراشیدن مو را قبل از قربانی انجام دهد یا قربانی را قبل از رجم شیطان انجام دهد

۸۲۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ بِمَنَى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أُذْبِحَ، فَقَالَ: اذْبِحْ وَلَا حَرَجَ فَجَاءَ آخَرُ، فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَتَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أُرْمِيَ قَالَ: ارْمِ وَلَا حَرَجَ فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلَا أُخِّرَ إِلَّا قَالَ: افْعَلْ وَلَا حَرَجَ»^(۳).

یعنی: «عبدالله پسر عمرو بن عاص گوید: پیغمبر ﷺ در حجة الوداع در منی بین مردم ایستاد تا مسائل مربوط به مناسک را از او بپرسند، یک نفر آمد، گفت: متوجه نبودم حلق را قبل از قربانی انجام دادم، پیغمبر ﷺ گفت: «قربانی را انجام بده، مانعی

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 127 باب الحلق والتقصر عند الإحلال.

۲- أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 33 باب الماء الذي يغسل به شعر الإنسان.

۳- أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 23 باب الفتيا وهو واقف على الدابة وغيرها.

ندارد». یک نفر دیگر آمد، گفت: ندانستم، قبل از رجم جمره العقبة قربانی کردم، فرمود: «برو رمی جمره را انجام بده مانعی ندارد» هر سؤالی که در مورد تقدیم یا تأخیر مناسک روز عید از پیغمبر ﷺ شد، در جواب گفت: انجام بدهید مانعی ندارد».

۸۲۳- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قِيلَ لَهُ فِي الذَّبْحِ وَالْحَلْقِ وَالرَّيِّ وَالْتَقْدِيمِ وَالتَّأخِيرِ، فَقَالَ: لَا حَرَجَ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: در مورد قربانی، و حلق و رجم جمره و تأخیر و تقدیم یکی از آن‌ها بر دیگری از پیغمبر ﷺ سؤال شد، جواب داد: بلا مانع است».

باب ۵۸: مستحب است که طواف الافاضة (طواف اصلی) در روز عید باشد

۸۲۴- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ، قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتُهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَالَ: بِمِنَى قُلْتُ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ قَالَ: بِالْأَبْطَحِ ثُمَّ قَالَ: افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أَمْرًاؤُكَ»^(۲).

یعنی: «عبدالعزیز بن رفیع گوید: به انس بن مالک گفتم: چیزی را از تو می‌پرسم و آنچه را که از پیغمبر ﷺ یاد گرفته‌ای به من بگو، پیغمبر ﷺ در روز ترویبه (هشتم ذیحجه) نماز ظهر و عصر را در چه جایی خواند؟ انس گفت: در منی، گفتم: روزی که از منی به مکه برگشت نماز عصر را در چه مکانی خواند؟ گفت: در ابطح (محصب). سپس انس گفت: نماز را بخوان در هر جایی که سرپرست حج شما، نماز را در آنجا می‌خواند».

«أبْطَحِ: که به آن محصب هم گفته می‌شود مکان وسیعی است در بین مکه و منی، وقتی که حجاج از رمی جمرات فارغ می‌شوند و به سوی مکه بر می‌گردند سنت است

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 130 باب إذا رمي بعدما أمسى أو حلق قبل أن يذبح ناسيا أو جاهلا.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 83 باب أين يصلى الظهر يوم التروية.

در این مکان اقامت کنند، و نماز ظهر و عصر را با هم بخوانند، و مغرب و عشاء را هم در آنجا با هم جمع کنند و شب در آن جا بیتوته نمایند»^(۱).

باب ۵۹: مستحب است روز برگشت از منی به مکه در محصب توقف کرد و در آنجا نماز خواند

۸۲۵- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: إِثْمَا كَانَ مَنَزِلُ يَزْرَعُهُ النَّبِيُّ ﷺ لِيَكُونَ أَسْمَحَ لِحُرُوجِهِ، تَعْنِي بِالْأَبْطَحِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: ابطح فقط منزلی بود که پیغمبر ﷺ در آنجا توقف می کرد، تا به راحتی به مدینه برگردد»، (و الا توقف در آنجا جزو مناسک نیست).

۸۲۶- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ، إِنَّمَا هُوَ مَنَزِلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^(۳).

یعنی: «ابن عباس گوید: توقف در محصب جزو مناسک حج نیست و تنها به عنوان یک منزل، پیغمبر ﷺ در آنجا توقف می کرد».

۸۲۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْعَدِ يَوْمَ التَّحْرِ وَهُوَ بَيْنِي: نَحْنُ نَزَلُونَ عَدًّا يَحْيِفُ بَنِي كِنَانَةَ حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ يَعْنِي ذَلِكَ الْمُحْصَبَ وَذَلِكَ أَنَّ فُرَيْشًا وَكِنَانَةَ تَحَالَفَتَا عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ، أَنْ لَا يُنَاكِحُوهُمْ وَلَا يُبَايَعُوهُمْ حَتَّى يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ ﷺ»^(۴).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ صبح روز عید که در منی بود گفت: «ما روز سیزده ذیحجه (از منی حرکت می کنیم) و وارد دژه بنی کنانه (محصب) می شویم همان جایی که کافران در آن بر کفر با هم پیمان بستند».

۱- مجموع نووی، ج ۸، ص ۲۵.

۲- أخرجه البخاري في: 35 كتاب الحج: 147 باب المحصب.

۳- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 147 باب المحصب.

۴- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 45 باب نزول النبي ﷺ مكة.

ابو هریره گوید: منظور پیغمبر ﷺ از (خیف بنی کنانه) محصب بود، که قریش و بنی کنانه قسم خوردند و با هم پیمان بستند که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را از مکه بیرون کنند و در محصب آنان را محاصره نمایند و با آنان ازدواج و معامله‌ای انجام ندهند، تا اینکه پیغمبر ﷺ را به ایشان تسلیم می‌کنند».

(مذهب امام شافعی در مورد توقف در محصب این است که بیتوته و اقامه نماز در آنجا جزو مناسک حج نیست، و اگر کسی آن را انجام ندهد مرتکب خلافی نشده است، ولی با توجه به اقامت پیغمبر ﷺ در آنجا سنت است شب در آنجا بیتوته کنند و نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء در روز سیزدهم ذیحجه در آنجا به حالت جمع خوانده شود)^(۱).

باب ۶۰: واجب است سه شب ایام التشریق را (شب ۱۱-۱۲-۱۳) در منی بیتوته نمود و کسانی که می‌خواهند در این سه شب در مکه به مردم آب بدهند اجازه دارند در منی بیتوته نکنند

۸۲۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيَّتَ بِمَكَّةَ لَيْلِي مِثِّي مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: عباس بن عبدالمطلب از پیغمبر ﷺ اجازه خواست که شبهای ایام التشریق در مکه باشد، تا به مردم آب بدهد، پیغمبر ﷺ هم به او اجازه داد».

(بنا به مذهب اصح امام شافعی بیتوته در شبهای ۱۱-۱۲-۱۳ ذیحجه در منی واجب است و فدیة بر کسی که آن را ترک کند لازم است، ولی کسانی که می‌خواهند در مکه به حجاج آب بدهند اجازه دارند که در مکه بمانند، ضمناً قول اصح امام شافعی اینست که باید قسمت اعظم این سه شب در منی بیتوته شود، و با یک یا چند ساعت کم از هر شب بیتوته حاصل نمی‌گردد)^(۳).

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۵۹.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 75 باب سقاية الحاج.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۶۳.

باب ۶۱: گوشت و پوست و جل حیوانی که جهت قربانی به مکه برده می شود باید بخشیده شود

۸۲۹- حدیث: «عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يَقُومَ عَلَى بُدْنِهِ، وَأَنْ يَقْسِمَ بُدْنَهُ كُلَّهَا حُومَهَا وَجُلُودَهَا وَجِلَالَهَا وَلَا يُعْطَى فِي جِزَارَتِهَا شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ به او دستور داد، که وقتی شترهای قربانی پیغمبر ﷺ را ذبح می کند بر سر آن ها بایستد، و تمام گوشت و پوست و جل هایشان را صدقه دهد و چیزی از آن ها را به قصاب ندهد». (مبادا به عنوان اجرت سر بریدن آن محسوب شود).
«جزار: قصاب».

باب ۶۳: مستحب است شتر به حالت ایستاده که دست چپش بسته شده باشد ذبح شود

۸۳۰- حدیث: «ابن عمر (أَنَّهُ) أَتَى عَلَى رَجُلٍ قَدْ أَتَاخَ بَدَنَتُهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سَنَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر مردی را دید که شترش را خوابانده و می خواهد او را سر ببرد، به او گفت: بگذار بلند شود آنگاه به حالت ایستاده و دست (چپ) بسته شده سرش را ببرید این است سنت محمد ﷺ».

باب ۶۴: کسی که خود به حج نمی رود مستحب است که به وسیله کس دیگری هدی را به مکه بفرستد. و مستحب است قلاده هایی بافته شود و به گردن هدی ها آویخته گردد، و کسی که هدی را می فرستد به حالت احرام در نخواهد آمد و چیزی به وسیله فرستادن هدی بر او حرام نمی شود

۸۳۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: فَتَلْتُ فَلَا يَدُ بَدَنِ النَّبِيِّ ﷺ، بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَدَهَا وَأَشْعَرَهَا وَأَهْدَاهَا؛ فَمَا حَرَّمَ عَلَيْهِ شَيْءٌ كَانَ أَجَلَ لَهُ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 121 باب يُتَصَدَّقُ بِجُلُودِ الْهَدْيِ.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 118 باب نحر الإبل مقيدة.

یعنی: «عایشه گوید: قلاده‌های شترهای قربانی پیغمبر ﷺ را به دست خود بافتم پیغمبر ﷺ آن‌ها را به گردن شترها آویخت. و کوهانه آن‌ها را تراشید و زخمی نمود، آنگاه آن‌ها را به حرم جهت قربانی فرستاد (و خودش نرفت) و با این عمل چیزی که قبلاً برایش حلال بود بر او حرام نگردید».

«أشعار: تراشیدن موی کوهان شتر و زخمی کردن آن».

۸۳۲- حدیث: «عَائِشَةُ أَنَّ زِيَادَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ كَتَبَ إِلَى عَائِشَةَ، إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ، قَالَ: مَنْ أهدى هَدِيًّا حَرَمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ حَتَّى يُنْحَرَ هَدِيُّهُ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَيْسَ كَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ؛ أَنَا فَتَلْتُ فَلَأَيْدٍ هَدِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي ثُمَّ قَلَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِيَدِيهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ»^(۲).

یعنی: «زیاد بن ابوسفیان نامه‌ای به عایشه نوشت با این مضمون که عبدالله بن عباس می‌گوید: کسی که حیوان قربانی را به مکه بفرستد ولی خودش به حج نرود تا زمانی که آن حیوان ذبح می‌شود هر چیزی که بر محرم (کسی که در احرام است) حرام است بر او نیز حرام می‌باشد.

عایشه گفت: آنچه ابن عباس می‌گوید درست نیست، من به دست خودم قلاده‌های شترهای قربانی پیغمبر ﷺ را بافتم و پیغمبر ﷺ آن‌ها را با دو دست خود در گردن شترهایش آویخت، و شترهای قربانی را توسط پدرم (ابو بکر) به حج فرستاد، و هیچ چیزی که خداوند برای رسولش حلال کرده بود حرام نگردید».

(یعنی وقتی که انسان تنها هدی به حج بفرستد و خودش به حج نرود حالت احرام بر او حاصل نمی‌شود و هر کاری که قبل از فرستادن هدی برایش حلال بوده است بعد از فرستادن آن نیز حلال می‌باشد).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 106 باب من أشعر وقلد بذئ الحليفة ثم أحرم.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 109 باب من قلد القلائد بيده.

باب ۶۵: کسی که نیاز داشته باشد جایز است سوار شتری شود که برای قربانی همراه خود به حج می برد

۸۳۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: ارْكَبْهَا فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ فَقَالَ: ارْكَبْهَا قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ قَالَ: ارْكَبْهَا وَيْلَكَ فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ»^(۱).
یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ مردی را دید که شتر قربانی را به دنبال خود می کشد، فرمود: «بر آن سوار شو». آن مرد گفت: این شتر قربانی است، پیغمبر ﷺ گفت: «بر آن سوار شو». باز آن مرد گفت: آخر این شتر قربانی است، در دفعه سوم یا در دفعه دوم پیغمبر ﷺ گفت: وای بر تو، بر آن سوار شو».

۸۳۴- حدیث: «أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: ارْكَبْهَا قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: ارْكَبْهَا، قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ قَالَ: ارْكَبْهَا ثَلَاثًا»^(۲).
یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ مردی را دید که یک شتر قربانی را به دنبال خود می کشد، به او گفت: «بر آن سوار شو». آن مرد گفت: این شتر قربانی است، پیغمبر ﷺ گفت: «بر آن سوار شو». باز آن مرد گفت: آخر این شتر قربانی است، باز پیغمبر ﷺ برای سومین بار گفت: بر آن سوار شو».

باب ۶۷: طواف الوداع واجب است ولی این تکلیف از زنی که در حال حیض است ساقط می باشد

۸۳۵- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونُوا آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ، إِلَّا أَنَّهُ حُقِّقَ عَنِ الْحَائِضِ»^(۳).
یعنی: «ابن عباس گوید: به مردم دستور داده شده است که آخرین مناسک حج آنان در کعبه باشد، ولی به زنی که در حال حیض است اجازه داده شده است که طواف الوداع را انجام ندهد».

۱- أخرجه البخاري في: كتاب الحج: 103 باب ركوب البدن.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 103 باب ركوب البدن.

۳- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 144 باب طواف الوداع.

(بنابراین طواف الوداع جزو مناسک حج است و واجب می‌باشد و کسی که آن را انجام ندهد فدیة بر او واجب است مگر زنهایی که در حال حیض هستند که طواف الوداع بر آنها واجب نیست).

۸۳۶- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيِّ قَدْ حَاصَّتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَعَلَّهَا تَحْسِنُ، أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ فَقَالُوا: بَلَى؛ قَالَ: فَاخْرُجِي»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید به پیغمبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا! صفیه بنت حیبه به حالت حیض درافتاده است، پیغمبر ﷺ گفت: «شاید موجب تأخیر ما شود، مگر با شما طواف نکرده است؟» گفتند: ای رسول خدا! طواف را انجام داده است، گفت: پس از مکه خارج شوید».

۸۳۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: حَاصَّتْ صَفِيَّةُ لَيْلَةَ النَّفْرِ، فَقَالَتْ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَادِسْتَكُمْ؛ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَقْرَى حَلَقَى أَطَافَتْ يَوْمَ النَّحْرِ قِيلَ: نَعَمْ قَالَ: فَانْفِرِي»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پس از انجام مناسک که از منی به مکه بر می‌گشتیم صفیه همان شب به حیض درافتاد، گفت: فکر می‌کنم که باعث تأخیر شما شوم، پیغمبر ﷺ گفت: «مگر دچار حیض شده است، آیا روز عید طواف کرده است؟» گفته شد: بلی، گفت: پس حرکت کنید (و نیاز به طواف الوداع ندارد)».

«عقری حلقی: کلمه‌ای است کثیرالاستعمال در زبان عرب، ومعنای (به ناسلامتی) در فارسی را می‌دهد».

باب ۶۸: مستحب است چه حاجی و چه غیر حاجی داخل کعبه شود و در آنجا نماز بخواند و در تمام نقاط داخل کعبه دعا مستحب است

۸۳۸- حدیث: «بِلَالٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْكَعْبَةَ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَبِلَالٌ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحُجَبِيُّ، فَأَعْلَقَهَا عَلَيْهِ، وَمَكَثَ فِيهَا فَسَأَلَتْ بِلَالًا

۱- أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 27 باب المرأة تحيض بعد الإفاضة.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 151 باب الإدلاج من المحصب.

حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ، وَثَلَاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثُمَّ صَلَّى^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: رسول خدا ﷺ داخل کعبه شد و اسامه بن زید و بلال نیز با او داخل شدند، عثمان بن طلحه حبیبی در کعبه را بر روی پیغمبر ﷺ بست و پیغمبر ﷺ مدتی در داخل آن توقف نمود، عبدالله گوید: وقتی که بلال از کعبه خارج شد از او پرسیدم که: پیغمبر ﷺ در داخل کعبه چه می کرد؟ گفت: یک ستون را در طرف چپ و یک ستون دیگر را در طرف راست و سه ستون را در پشت سر خود قرار داد، چون کعبه در آن موقع بر شش ستون قرار داشت. و بعد شرع به نماز خواندن کرد.»

۸۳۹- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ؛ فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكَعَتَيْنِ فِي قِبَلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: هَذِهِ الْقِبْلَةُ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ داخل کعبه شد، در تمام قسمت‌های داخلی آن دعا کرد، ولی نماز نخواند تا اینکه از بیت خارج شد، وقتی که خارج شد در جلو کعبه دو رکعت نماز خواند، و گفت: این بیت قبله همه است و همیشه قبله باقی خواهد ماند.»

۸۴۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُوْفَى، قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَعْبَةَ قَالَ: لَا»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن ابی اوفی گوید: پیغمبر ﷺ عمره را انجام داد و بیت را طواف کرد، و در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند، جماعت فراوانی دور پیغمبر ﷺ را گرفته و با او همراه بودند، یک نفر از عبدالله پرسید: آیا پیغمبر ﷺ داخل بیت شد؟ عبدالله گفت: خیر.»

۱- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 96 باب الصلاة بين السوراء في غير جماعة.

۲- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 30 باب قول الله تعالى: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾.

۳- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 53 باب من لم يدخل الكعبة.

(شافعی عقیده دارد داخل شدن کعبه و خواندن نماز در آن مستحب است).

باب ۶۹: تخریب بیت و تجدید بنای آن

۸۴۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْلَا حَدَاثَةُ قَوْمِكِ بِالْكَفْرِ لَتَفَضْتُ الْبَيْتَ ثُمَّ لَبَيْتُهُ عَلَى أَسَاسِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّ قُرَيْشًا اسْتَقْصَرَتْ بِنَاءَهُ وَجَعَلَتْ لَهُ خَلْفًا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: چنانچه قوم شما (قریش) تازه مسلمان نمی‌بودند، کعبه را تخریب می‌نمودم، و مجدداً آن را بر اساس بنای ابراهیم قرار می‌دادم، چون قریش در دوران جاهلیت که آن را تجدید بنا نمودند از پایه‌هایی که ابراهیم کعبه را بر آن‌ها بنا نموده بود عقب نشینی کردند و یک درب برای آن قرار دادند».

(یعنی رسول خدا به خاطر اینکه کسانی که تازه مسلمان شده‌اند مرتد نشوند از تجدید بنای کعبه خودداری کرد و الا آرزو داشت که کعبه را تجدید بنا کند و دو درب در آن قرار دهد).

۸۴۲- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهَا: أَلَمْ تَرِي أَنَّ قَوْمَكَ لَمَّا بَنَوْا الْكَعْبَةَ افْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَرُدُّهَا عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: «لَوْلَا حَدَثَانُ قَوْمِكِ بِالْكَفْرِ لَفَعَلْتُ».

فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ (هُوَ ابْنُ عُمَرَ): لَئِنْ كَانَتْ عَائِشَةُ سَمِعَتْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ اسْتِیْلَامَ الرُّكْنَيْنِ اللَّذَيْنِ يَلِيَانِ الْحِجْرَ إِلَّا أَنْ الْبَيْتَ لَمْ يُتَمَّمْ عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به او گفت: «مگر نمی‌دانی که قومت (قریش) وقتی که کعبه را تجدید بنا کردند از پایه‌هایی که ابراهیم بنا نموده بود کوتاه‌تر آمدند و عقب‌نشینی کردند؟» گفتم: پس چرا آن را بر اساس پایه‌های ابراهیم بر نمی‌گردانی؟ گفت: اگر به خاطر تازه مسلمان بودن قومت نمی‌بود این کار را می‌کردم».

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 42 باب فضل مكة وبنائها.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 42 باب فضل مكة وبنائها.

عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: یقیناً عایشه این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده است، و به همین دلیل است که من عقیده دارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله که استلام دو رکن شامی را ترک می‌کرد به خاطر این بود که بیت الله بر پایه‌های ابراهیم بنا نشده است.»

باب ۷۰: دیوارهای کعبه و درب آن

۸۴۳- حدیث: (عَائِشَةُ، قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْجُدْرِ أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ قَالَ: إِنَّ قَوْمَكَ قَصَّرَتْ بِهِمُ التَّفَقُّهُ قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا قَالَ: فَعَلَّ ذَلِكَ قَوْمَكَ لِيُدْخِلُوا مِنْ شَاءُوا وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَاهَدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تَنْكَرَ قُلُوبُهُمْ أَنْ أُدْخِلَ الْجُدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ) ^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا دیوارهایی که برای حجر بنا شده جزو بیت است؟ گفت: «بلی». گفتم: پس چرا آن را جزو بیت قرار ندادند؟ گفت: «چون قوم شما (قریش) هزینه تکمیل بیت را نداشتند». گفتم: چرا درب کعبه را مرتفع‌تر از سطح زمین قرار داده‌اند؟ فرمود: «قریش درب کعبه را در ارتفاع قرار دادند تا اینکه هر کسی که ایشان بخواهند وارد کعبه شود، و از ورود هر کسی که نخواستند جلوگیری کنند، اگر به خاطر جدیدالاسلامی قومت و قریب العهد بودن آنان با جاهلیت نبود، که بیم دارم قلباً ناراحت شوند دیوار حجر را داخل بیت می‌کردم و درب آن را پایین می‌آوردم و به زمین متصل می‌ساختم.»

(قریش در دوران جاهلیت که هنوز پیغمبر صلی الله علیه و آله جوان بود کعبه را تجدیدبنا نمودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در تجدیدبنا و قراردادن حجر الاسود در محل فعلی آن شرکت داشت ولی چون قریش قدرت مالی نداشتند، کعبه را بر اساس پایه‌های ابراهیم تجدید بنا نکردند، بلکه در جهت دو رکن شامی مقداری از محوطه کعبه را به حالت زمین باقی گذاشتند و به خاطر اینکه مردم روی آن عبور نکنند و احترام و قدسیت آن محفوظ باشد به دور این مقدار زمین باقی مانده از کعبه که به آن حجر گفته می‌شود دیواری کشیدند و این دیوار هم که ارتفاع آن در حدود یک متر است خود نیز در زمین کعبه قرار دارد).

۱- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الحج: 42 باب فضل مكة وبنائها.

باب ۷۱: انجام دادن حج برای کسی که به علت فلج بودن و یا پیری و دردهای مشابه قادر به انجام حج نیست و یا انجام حج برای مرده

۸۴۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشَّقِّ الْآخَرَ؛ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكَتُ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لَا يَنْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ قَالَ: نَعَمْ وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: فضل بن عباس پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر یک شترسوار شده بود، زنی از قبیله خثعم به نزد پیغمبر آمد، فضل شروع به نگاه کردن آن زن نمود و آن زن هم به فضل نگاه می کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله روی فضل را به طرف دیگر بر می گرداند، آن زن گفت: ای رسول خدا! حالا که پدرم پیر و از کار افتاده است و نمی تواند خود را بر پشت شتر نگهدارد، حج بر او واجب شده است، آیا من می توانم به جای او حج را انجام دهم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «بلی». این واقعه در حجة الوداع بود.»

۸۴۵- حدیث: «الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكَتُ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ، فَهَلْ يَقْضِي عَنْهُ أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ قَالَ: نَعَمْ»^(۲).

یعنی: «فضل بن عباس رضی الله عنهما گوید: زنی از قبیله خثعم در سال حجة الوداع پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! حج در حالی بر پدرم فرض شده که پیر و از کار افتاده است، نمی تواند خود را بر شتر نگهدارد، آیا اگر من برای او حج انجام دهم این فرض از عهده او خارج می شود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بلی.»

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 1 باب وجوب الحج وفضله.

۲- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 23 باب الحج عمن لا يستطيع الثبوت على الراحلة.

باب ۷۳: حج یکبار در عمر واجب است

۸۴۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: دَعَوْنِي مَا تَرَكْتُكُمْ، إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِسُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: وقتی که من به شما کاری نداشتم و دستوری را به شما ندادم، شما هم مرا ترک کنید و سؤال نکنید، امت پیغمبران پیشین به واسطه سؤال‌های زیاد و اختلافشان با پیغمبرانشان به هلاکت می‌رسیدند، بنابراین هر وقت شما را از چیزی منع کردم از آن دوری کنید، و هر وقت به شما دستور دادم کاری را انجام دهید، آن را به اندازه توانایی انجام دهید».

باب ۷۴: سفر زن همراه محرم به حج و غیر حج

۸۴۷- حدیث: «ابن عمر، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا تُسَافِرِ الْمَرْأَةُ ثَلَاثًا إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: زن حق ندارد بدون محرم به مسافرت سه شبه اقدام نماید».

(روایت‌های دیگری وجود دارد که حاصل آن‌ها این است: زن بدون محرم حق هیچگونه مسافرتی را ندارد)^(۳).

۸۴۸- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: أَرَبْعَ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَعْجَبَنِي وَأَنْقَنِي: أَنْ لَا تُسَافِرِ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ وَلَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^(۴).

یعنی: «ابوسعید گوید: چهار چیز را از پیغمبر ﷺ شنیدم که مرا متعجب و خوشحال ساختند: یکی اینکه زن حق ندارد بدون محرم مسافرت دو روزه کند، همچنین نباید

۱- أخرجه البخاري في: 96 كتاب الاعتصام: 2 باب الاقتداء بسنن رسول الله ﷺ.

۲- أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 4 باب في كم يقصر الصلاة.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۱۰۳.

۴- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 26 باب حج النساء.

به جز سه مسجد (به قصد زیارت و یا انجام عبادت) به مسجد دیگری مسافرت شود:
 اول: مسجد الحرام، دوم: مسجد النبی و سوم: مسجد الأقصی».

(باید اعتراف کنیم که ما امروزه به طور کلی در خلاف جهت دستور پیغمبر ﷺ رفتار می‌نماییم و زن‌ها با اجازه و بدون اجازه شوهرانشان و بدون اینکه محرمی همراه داشته باشند، به هر مسافرتی که مایل باشند می‌روند، و دستورات اسلام را نادیده می‌گیرند، از طرف دیگر در حالی که پیغمبر ﷺ به ما دستور می‌دهد به جز سه مکان مقدس: مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی که مکان نزول وحی الهی و عبادتگاه پیغمبران هستند، نباید به مسجد دیگری مسافرت نمود و هزینه و مشکلاتی را به خاطر آن تحمل کرد، ولی متأسفانه عامه مردم این دستور را نادیده می‌گیرند و به قصد زیارت به جاهایی مسافرت می‌نمایند که معلوم نیست اصلاً مسجد باشند و یا اشخاص صالحی در آن‌ها مدفون باشد. باید یقین داشته باشیم سعادت و خوشبختی ما تنها به پیروی از قرآن و سنت پیغمبر ﷺ بستگی دارد. باید قرآن و سنت پیغمبر ﷺ را دلیل و راهنمای خود قرار دهیم و از تقلید و تبعیت از هوا و آرزوی نفس پرهیز نماییم).

۸۴۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَجِلُّ لِامْرَأَةٍ تَوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «برای زنی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد، حلال نیست یک شب و روز بدون محرم مسافرت کند».

۸۵۰- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ، وَلَا تُسَافِرُنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا وَمَعَهَا مُحْرَمٌ فَقَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اكْتُبْتُ فِي عَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا، وَخَرَجَتْ امْرَأَتِي حَاجَةً قَالَ: اذْهَبْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ گفت: «نبايد مرد بیگانه و زن بیگانه تنها در یک جایی با هم جمع شوند، و زن حق ندارد بدون محرم به هیچ

۱- أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 4 باب في كم يقصر الصلاة.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 14 باب من اكتب في جيش فخرت امرأته حاجة.

مسافرتی برود». یک نفر بلند شد و گفت: ای رسول خدا! برای فلان غزوه و فلان غزوه اسم نویسی کرده‌ام و از طرف دیگر زخم به قصد انجام فریضه حج عازم مکه می‌باشم، پیغمبر ﷺ گفت: برو با زنت حج را انجام بده».

باب ۷۶: کلماتی که به هنگام مراجعت از سفر حج و غیر حج گفته می‌شود

۸۵۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرْفٍ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ، ثُمَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ، لِرَبَّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ وقتی که از غزوه یا حج یا عمره بر می‌گشت، به هر مکان مرتفع و بلندی از زمین که می‌رسید، پس از سه بار تکبیر، می‌گفت: هیچ معبود به حقی جز ذات الله که بی‌همتا است وجود ندارد، ملک تنها از آن اوست، و سپاس و ستایش خاص او است، و او بر همه اشیاء توانا است، ما به سوی خدا بر می‌گردیم و در پیشگاهش توبه می‌کنیم و پروردگار خود را عبادت و ستایش می‌نماییم، خداوند وعده خود را تحقق بخشیده و بنده خود را یاری داده است، و تنها او است که گروه‌هایی را که علیه اسلام جمع شده بودند شکست داده است».

باب ۷۷: آخر شب وارد ذوالحلیفه شدن و نماز خواندن در آنجا به هنگام برگشت از حج یا عمره

۸۵۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَصَلَّى بِهَا وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، يَفْعَلُ ذَلِكَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: رسول خدا ﷺ در شنزار ذوالحلیفه شترش را متوقف ساخت، در آنجا نماز خواند، عبدالله بن عمر هم به پیروی از رسول خدا این کار را می‌کرد».

۱- أخرجه البخاري في: 80 كتاب الدعوات: 52 باب الدعاء إذا أراد سفراً أو رجع.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 14 باب حدثنا عبد الله بن يوسف.

«بطحاء: زمینی است که در مسیر سیل قرار گیرد و سنگریزه‌های نرم فراوانی داشته باشد، و به همین مناسبت مکه را نیز بطحاء گویند».

۸۵۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ رُئِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسِ بَيْتِ الْحَلِيفَةِ بَبْطَنِ الْوَادِي، قِيلَ لَهُ إِنَّكَ بَبْطَحَاءَ مُبَارَكَةٍ.
(قَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ): وَقَدْ أَنَاخَ بِنَا سَالِمٌ يَتَوَخَّى بِالْمُنَاخِ الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُنِيخُ، يَتَحَرَّى مُعَرَّسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بَبْطَنِ الْوَادِي، بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ وَسَطٌ مِنْ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند، که در آخر شب در ذوالحلیفه در وسط وادی عقیق توقف نموده است، از جانب خداوند به او گفته شد: شما در شنزار مبارکی توقف کرده‌اید.

ابوموسی یکی از راویان این حدیث گوید: سالم شترش را در ذوالحلیفه در نزد ما متوقف ساخت و می‌خواست همان محلی را پیدا کند که عبدالله بن عمر شترش را در آن محل متوقف می‌نمود تا او هم عیناً در آنجا شترش را متوقف سازد، و به دقت به دنبال پیدا نمودن محلی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بهنگام شب در ذوالحلیفه در آنجا توقف می‌کرد، که پایین‌تر از مسجدی است که در وسط دره عقیق قرار دارد. این معرس پیغمبر صلی الله علیه و آله در بین سایر معرسهای اصحاب و جاده‌ای که از آنجا می‌گذرد واقع شده است و درست حدّ متوسط بین جاده و معرس‌ها است».

«معرس: جایی است در ذوالحلیفه که پیغمبر صلی الله علیه و آله آخر شب وارد آن می‌شد و نماز صبح را در آنجا می‌خواند».

باب ۷۸: هیچ مشرکی حق حج را ندارد و کسی حق ندارد نخت و عریان بیت را طواف کند و بیان اینکه روز حج اکبر چه روزی است

۸۵۴- حدیث: «أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی اللہ عنہ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی اللہ عنہ، بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، قَبْلَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ يَوْمَ التَّحْرِ، فِي رَهْطٍ، يُؤَدُّنُ فِي النَّاسِ: أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در سال قبل از حجة الوداع ابو بکر را به عنوان سرپرست حجاج همراه جماعتی به حج فرستاد و به او دستور داد تا در روز عید به مردم اعلام کند، که بعد از امسال دیگر هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید، و نباید کسی با حالت نخت و عریان بیت را طواف کند».

(در جاهلیت اعراب غیر قریش عادت داشتند به حالت عریان طواف کنند، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این عادت ناپسند را منع نمود و دستور داد که دیگر کسی اجازه ندارد چنین عمل ناپسندی را انجام دهد).

باب ۷۹: فضیلت و ثواب حج و عمره و عرفه

۸۵۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا، وَالْحُجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: انجام مناسک عمره موجب محو شدن گناههای صغیره‌ای می‌شود که در بین این عمره و عمره قبلی انجام گرفته است، و حجی که مورد قبول خداوند قرار گیرد، پاداشی جز بهشت ندارد».

«حج مبرور: حجی است که ریا و گناه و شهرت طلبی و جنگ و بدگویی آن را آلوده نکند».

۸۵۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتِ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 67 باب لا يطوف بالبيت عريان ولا يحج مشرك.

۲- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 1 باب وجوب العمرة وفضلها.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به عنوان حج یا عمره این خانه (کعبه) را زیارت کند و از گفتن کلمات ناپسند و گناه پرهیز نماید، وقتی که مراسم را انجام داد و برگشت، گناه‌های او محو و بخشوده می‌شود، و به حالت کودک بی‌گناهی که تازه از مادر تولد یافته است درمی‌آید».

باب ۸۰: وارد شدن حجاج به مکه، و به ارث بردن خانه‌های آن

۸۵۷- حدیث: «أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ فَقَالَ: وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ أَوْ دُورٍ وَكَانَ عَقِيلٌ وَرَثَ أَبَا طَالِبٍ هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلَا عَلِيٌّ شَيْئًا لِأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمِينَ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرِينَ»^(۲).

یعنی: «اسامه بن زید رضی الله عنه گوید: به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم: آیا به هنگام وارد شدن به مکه در محل مسکونی قبلی خود اقامت می‌نمایی؟ گفت: «مگر عقیل (پسر ابو طالب) خانه و منزلی را (برای ما) باقی گذاشته است؟» اسامه گوید: عقیل و طالب از ابو طالب ارث بردند چون این دو کافر بودند، ولی جعفر و علی به علت مسلمان بودنشان از او ارث نبردند».

باب ۸۱: کسانی که قبل از فتح، از مکه مهاجرت کرده‌اند بعد از انجام مناسک حج و عمره می‌توانند تنها سه روز در مکه اقامت کنند

۸۵۸- حدیث: «الْعَلَاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ثَلَاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدْرِ»^(۳).

یعنی: «علاء بن حضرمی گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مهاجرین بعد از برگشت از منی تنها سه روز حق دارند در مکه اقامت نمایند».

«صدر: برگشت از منی بعد از انجام مناسک».

۱- أخرجه البخاري في: 27 كتاب المحصر: 9 باب قول الله تعالى: ﴿فَلَا رَفْتٌ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 44 باب توريث دور مكة وبيعها وشرائها.

۳- أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 47 باب إقامة المهاجر بمكة بعد قضاء نسكه.

باب ۸۲: مکه حرم است، شکار در آن و قطع گیاه و درختان آن نیز حرام است و برداشتن گمشده آن حرام است، مگر برای کسانی که قصد تملک آن را ندارند و علی الدوام آن را معرفی می کنند تا صاحبش پیدا می شود

۸۵۹- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا، فَإِنَّ هَذَا بَلَدٌ حَرَّمَ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَهُوَ حَرَامٌ بِجُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَجَلِّ الْقِتَالَ فِيهِ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ يَجَلِّ لِي إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ حَرَامٌ بِجُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يُعْضَدُ شَوْكُهُ، وَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهُ، وَلَا يَلْتَقِطُ لُقَطَتَهُ إِلَّا مَنْ عَرَفَهَا، وَلَا يُحْتَلَى خَلَاهَا.

قَالَ الْعَبَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا الْإِذْخَرَ فَإِنَّهُ لِقَيْنِهِمْ وَلِيُوتِيَهُمْ قَالَ: قَالَ: إِلَّا الْإِذْخَرَ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: روز فتح مکه پیغمبر ﷺ گفت: «با فتح مکه دیگر هجرت از مکه به مدینه واجب نیست ولی جهاد با کفار و نیت پاک برای کارهای خیر باقی است (قبلاً که به وسیله هجرت فضیلت و ثواب بسیار حاصل می شد الآن این ثواب با جهاد و نیت پاک به دست می آید) بنابراین هر وقت حاکم اسلام شما را به جهاد فرا خواند به جهاد بروید، خداوند به این شهر (مکه) از روزی که زمین و آسمانها را به وجود آورده است احترام بخشیده است و آن را حرم قرار داده است، و تا روز قیامت از جانب خدا به عنوان حرم باقی خواهد ماند، و برای هیچ کسی قبل از من حلال نبوده که در آن بجنگد و برای من هم حلال نشد مگر یک ساعت، این شهر بعنوان حرم الهی تا روز قیامت باقی خواهد ماند، خارهایش کنده نمی شود، و حیوانهای شکاری در آن تحت تعقیب قرار نمی گیرند، و گمشده های آن نباید برداشته شود مگر برای کسی که بخواهد آن را به صاحبش برگرداند و قصد تملک آن را ندارد، و گیاههای سبز آن قطع نمی گردد». عباس (عموی پیغمبر ﷺ) گفت: ای رسول خدا! اجازه دهید قطع گیاه اذخر حرام نباشد چون مردم برای کوره آهنگری و سوخت و پوشیدن سقف منزل بدان نیاز دارند، پیغمبر ﷺ فرمود: قطع اذخر (که گیاهی است معروف و خوشبو) حرام نیست».

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 10 باب لا يجل القتال بمكة.

۸۶۰- حدیث: «أَبِي شَرِيحٍ، أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ، وَهُوَ يَبْعَثُ الْبُعُوثَ إِلَى مَكَّةَ: إِذْذَنْ لِي أَبِيهَا الْأَمِيرُ أَحَدَثَكَ قَوْلًا قَامَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، الْغَدَ مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، سَمِعْتُهُ أُذْنَانِي، وَوَعَاهُ قَلْبِي، وَأَبْصَرْتُهُ عَيْنَانِي حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ؛ حَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مَكَّةَ حَرَمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ، فَلَا يَحِلُّ لِأَمْرِيٍّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا، وَلَا يَعْصِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَحَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقُولُوا إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، وَلِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَقِيلَ لِأَبِي شَرِيحٍ: مَا قَالَ عَمْرٌو قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ مِنْكَ يَا شَرِيحُ لَا يُعِيدُ عَاصِيًّا وَلَا فَارًّا بِدَمٍ وَلَا فَارًّا بِحَرْبَةٍ»^(۱).

یعنی: «ابو شریح گوید: عمرو بن سعید می‌خواست برای جنگ با ابن زبیر لشکر به مکه بفرستد به او گفتم: ای امیر! اجازه دهید حدیثی را برای شما بیان کنم که پیغمبر ﷺ در صبح روز فتح مکه آن را بیان نمود و با گوش‌هایم آن را از پیغمبر ﷺ شنیدم و قلبم آن را حفظ نمود، با چشمانم می‌دیدم که پیغمبر ﷺ به آن تلفظ می‌کرد، پیغمبر ﷺ حمد و ثنای خدا را به جای آورد، بعد فرمود: «مکه از جانب خدا حرم قرار داده شده است و احترام آن تنها بر حسب عادت مردم نیست بلکه امری است الهی، برای کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد حلال نیست که در مکه خون ریزی کند و درختی را در آن قطع نماید، اگر کسی به خود اجازه دهد که با رسول خدا در مکه بجنگد، به او اعلام کنید که این حق برای رسول خداست، نه برای او، تنها یک ساعت در روز فتح مکه به من اجازه داده شد که در آن بجنگم، بعد از این ساعت حرمت مکه به همان حالت قبلی خود در روز پیش برگشت». پیغمبر ﷺ فرمود: «حاضرین این موضوع را به غائبین برسانند».

به ابو شریح گفتند: عمرو بن سعید در جواب شما چه گفت، گفت: عمرو گفت: من از شما عالم‌تر هستم ای ابو شریح، کسانی که طغیان می‌کنند و یا خونی به گردن دارند، و یا دزدی و خیانتی کرده‌اند، مکه به آنان پناهندگی نمی‌دهد و این گونه افراد از اجرای حدود الهی به واسطه وجودشان در مکه معاف نخواهند شد.

۱- أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 37 باب ليبلغ العلم الشاهد الغائب.

(لذا بر همه مسلمانان لازم است از هرگونه اعمالی که منافی حرمت مکه است پرهیز نمایند و این سرزمین امن الهی را با فساد و جنگ و اذیت و آزار حتی اذیت حیوان و قطع اشجار آلوده نسازند، اما کسانی که مرتکب قتل و خیانت و جنایت می‌شوند به واسطه پناه بردن به مکه از اجرای حدّ شرعی معاف نخواهند شد)^(۱).

۸۶۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مَكَّةَ، قَامَ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَن مَكَّةَ الْفَيْلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ كَانَ قَبْلِي، وَإِنَّهَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، وَإِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، فَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا، وَلَا يُحْتَلَى شَوْكُهَا، وَلَا تَحِلُّ سَاقِطُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ، وَمَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُفْدَى وَإِمَّا أَنْ يُقَيَّدَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا الْإِذْخَرَ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ لِقُبُورِنَا وَبُيُوتِنَا؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِلَّا الْإِذْخَرَ فَقَامَ أَبُو شَاهٍ، رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ؛ فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اكْتُبُوا لِأَبِي شَاهٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی که خداوند مکه را برای پیغمبر ﷺ فتح کرد، پیغمبر ﷺ به میان مردم آمد و سپاس و ستایش خدا را به جای آورد، و گفت: «خداوند (اصحاب) فیل را از داخل شدن به مکه منع نمود، ولی رسول خدا و مسلمانان را برآن مسلط گردانید، حرمت مکه برای هیچ کسی قبل از من حلال نشده است، و تنها یک ساعت در روز (فتح مکه) برای من حلال شد، بعد از من هم برای کس دیگری حلال نخواهد شد، بنابراین حیوان‌های شکاری مکه را تعقیب نکنید، گیاه و خار آن را قطع ننمایید، حلال نیست گمشده آن برداشته شود مگر برای کسی که می‌خواهد آن را به صاحبش برگرداند و قصد تملک آن را ندارد، کسی که یکی از بستگانش را می‌کشند، در بین دو امر مختار است یا دیه و خونیه را از قاتل بگیرد، یا قاتل را قصاص نماید».

عباس (عموی پیغمبر ﷺ) گفت: اجازه بده تا گیاه (اذخر) را قطع کنیم، چون به آن نیاز داریم و سقف گورها و منازل خود را به آن می‌پوشانیم، پیغمبر ﷺ گفت: «قطع گیاه اذخر آزاد است». یک نفر از اهل یمن به نام ابو شاه، بلند شد و گفت: ای رسول خدا! این حدیث را برایم بنویسید، پیغمبر ﷺ گفت: آن را برای ابو شاه بنویسید».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۱۲.

۲- أخرجه البخاري في: 45 كتاب اللقطة: 7 باب كيف تعرف لقطه أهل مكة.

باب ۸۴: وارد شدن به مکه بدون احرام جایز است

۸۶۲- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ، فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكُعْبَةِ، فَقَالَ: افْتُلُوهُ»^(۱).
یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ روز فتح مکه که وارد مکه شد کلاه خود بر سر داشت، وقتی کلاه خودش را از سر برداشت یک نفر پیشش آمد، گفت: ابن خطل خود را به پرده‌های کعبه آویزان نموده و به آن پناه برده است، پیغمبر ﷺ گفت: او را بکشید».

(ابن خطل که نامش عبد مناف است کسی بود که با شعر پیغمبر ﷺ را هجو می‌کرد و به کنیزهایش دستور داده بود که در ذم پیغمبر ﷺ سرود بخوانند).

باب ۸۵: فضیلت و احترام مدینه و اینکه پیغمبر ﷺ دعا کرده است که صاحب برکت باشد، و مدینه هم حرم است و شکار در حرم مدینه و قطع اشجار آن جایز نیست و بیان محدود حرم مدینه

۸۶۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا وَحَرَّمَتْ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ وَدَعَوْتُ لَهَا، فِي مُدَّهَا وَصَاعِهَا، مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَكَّةَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن زید گوید: پیغمبر ﷺ گفت: ابراهیم مکه را حرم امن الهی قرار داد و برای آن دعای خیر و برکت کرد، من هم مدینه را حرم امن الهی قرار می‌دهم، همانگونه که ابراهیم مکه را حرم قرار داد، دعا کردم که خداوند در کیل و پیمان آن (یعنی در ارزاق آن) خیر و برکت قرار دهد، همانگونه که ابراهیم علیهِ السَّلَامُ برای مکه دعای برکت نمود».

۸۶۴- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ التَّمِيسِ غُلَامًا مِنْ غُلَمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ يُرِدْفَنِي وَرَاءَهُ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا نَزَلَ،

۱- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 18 باب دخول الحرم ومكة بغير إحرام.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 53 باب بركة صاع النبي ﷺ ومدهم.

فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ، وَضَلَعِ الدِّينِ وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ فَلَمْ أَرْزَلْ أَحَدُمُهُ حَتَّى أَقْبَلْنَا مِنْ خَيْبَرَ، وَأَقْبَلَ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حَيٍّ، قَدْ حَارَها، فَكُنْتُ أَرَاهُ يُحَوِّي وَرَاءَهُ بَعَاءَةً أَوْ بِكَسَاءٍ، ثُمَّ يُرْدِفُهَا وَرَاءَهُ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطْعٍ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي، فَدَعَوْتُ رِجَالًا فَأَكَلُوا، وَكَانَ ذَلِكَ بِنَاءَهُ بِهَا ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَدَأَ لَهُ أَحَدٌ؛ قَالَ: هَذَا جَبَلٌ يُجَبُّنَا وَنُحِيَّهُ فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا مِثْلَ مَا حَرَّمَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَدَّهِمْ وَصَاعِهِمْ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ به ابو طلحه گفت: یک نفر جوان را در بین جوانان خودتان برایم پیدا کن تا مرا خدمت کند». ابو طلحه هم مرا پشت سر خود سوار کرد و پیش پیغمبر ﷺ رفتیم، پس از آن همیشه و همه جا من خدمتگزار پیغمبر ﷺ بودم، اکثر می شنیدم که می فرمود: «خداوندا! به تو پناه می آورم از شرّ هم و غم و از شرّ ناتوانی و تنبلی، از شرّ بخل و ترس و از شرّ خم شدن کمر در زیر بار قرض، و از شرّ قهر و خشونت صاحب قرض». همینطور در خدمت پیغمبر ﷺ بودم تا اینکه از غزوه خیبر برگشتیم و پیامبر با صفیه بنت حیی (که جزو غنایم خیبر بود) روبرو شد، آن را برای خود انتخاب نمود سپس جایی را بر پشت شترش آماده نمود و صفیه را پشت سر خود بر آن سوار کرد، تا اینکه به محلی به نام صهباء رسیدیم، در آنجا غذایی از خرما و کشک و روغن درست کرد، مرا فرستاد چند نفر را دعوت کردم، ایشان آمدند غذا را خوردند، این مراسم به عنوان مجلس عروسی با صفیه بود. آنگاه پیغمبر ﷺ به طرف مدینه حرکت نمود، تا اینکه کوه احد ظاهر شد، گفت: «این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم». وقتی که نزدیکتر شد، از نقطه بلندی مدینه را تماشا نمود، گفت: «خداوندا! من بین دو کوهی را که مدینه در میان آنها واقع شده است حرم قرار می دهم، همانگونه که ابراهیم مکه را حرم قرار داد، چیزهایی که در حرم مکه حرام است در حرم مدینه نیز حرام می باشد. خداوندا! خیر و برکت در ارزاق و غلات اهل مدینه قرار بده».

۱- أخرجه البخاري في: 70 كتاب الأطعمة: 28 باب الحيس.

۸۶۵- حدیث: «أَنَسَ عَنِ عَاصِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسٍ أَحْرَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ قَالَ: نَعَمْ مَا بَيْنَ كَذَا إِلَى كَذَا، لَا يُقَطَعُ شَجَرُهَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قَالَ عَاصِمٌ: فَأَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ أَنَّهُ قَالَ، أَوْ آوَى مُحَدِّثًا»^(۱).

یعنی: «عاصم گوید: از انس پرسیدم: آیا رسول خدا مدینه را حرم قرار داد؟ گفت: بلی، مابین فلان جا تا فلان جا در مدینه حرم است، درخت‌هایش نباید قطع شود، کسی که ظلم و فساد و بدعتی را در آن به وجود آورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد.

عاصم گوید: موسی پسر انس به من گفت: پدرش این جمله را: (کسی که به ظالم یا فاسدی در مدینه پناه دهد) هم اضافه کرد».

(یعنی کسانی که ظلم و فساد به وجود می‌آورند و کسانی که به ظالمین و فاسدین کمک می‌کنند و آنان را پناه می‌دهند مشمول لعنت خدا و فرشتگان و مردم می‌باشند).

۸۶۶- حدیث: «أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَكِّيَالِهِمْ، وَبَارِكْ لَهُمْ فِي صَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَدِينَةِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک گوید: که پیغمبر ﷺ برای اهل مدینه دعا کرد، گفت: خداوندا! خیر و برکت را در ارزاق و غلات اهل مدینه قرار بده».

۸۶۷- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفِي مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَاتِ»^(۳).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا! خیر و برکت مدینه را دو برابر خیر و برکت مکه بگردان».

۱- أخرجه البخاري في: 96 كتاب الاعتصام: 6 باب إثم من آوى محدثا.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 53 باب بركة صاع النبي ومدهم.

۳- أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 10 باب المدينة تنفي الخبث.

۸۶۸- حدیث: «عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ عَلَى مِنْبَرٍ مِنْ أَجْرِ وَعَلَيْهِ سَيْفٌ فِيهِ صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ فَتَنَةٌ فَدَنَسَهَا فَإِذَا فِيهَا: أَسْنَانُ الْإِبِلِ؛ وَإِذَا فِيهَا: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ عَيْرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا؛ وَإِذَا فِيهِ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَذْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا؛ وَإِذَا فِيهَا: مَنْ وَالَى قَوْمًا بِعَيْرٍ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب بر منبری که از آجر ساخته شده بود، خطبه خواند، و شمشیری را بر کمر داشت که نامه‌ای به آن شمشیر آویزان کرده بود، علی گفت: قسم به خدا کتابی که قابل خواندن باشد، جز کتاب خدا و آنچه که در این نامه است هیچ کتاب دیگری پیش ما نیست، آن وقت نامه را باز کرد، موضوع شتر دبه و تعداد آن‌ها در قتل عمد و شبه عمد و خطاء، در آن وجود داشت. یکی دیگر از مطالب موجود در نامه این بود: مدینه از کوه عیر تا فلان جا حرم امن الهی است، کسی که در آن ظلم و فساد و بدعتی به وجود بیاورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، چنین شخصی خیر و احسان و فدیة و توبه‌اش پیش خداوند پذیرفته نمی‌شود. یکی دیگر از مطالب نامه این بود: امان دادن همه مسلمانان یکی است و هر مسلمانی حق دارد به کفری که می‌خواهد امان بدهد، ضعیف‌ترین مسلمانان (مانند برده و زن و...) از این حق برخوردارند، کسی که به امان دادن مسلمان به کافر بی‌اعتنایی کند و آن را نقض نماید، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، خیر و احسان و توبه و فدیة او پیش خداوند پذیرفته نمی‌شود. مطلب دیگر نامه این بود: کسی که خود را به قوم و طایفه‌ای نسبت دهد و آنان را ولی و سرپرست و وارث خود قرار دهد، و نزدیکان و سرپرستان و وارثین حقیقی او به این امر راضی نباشند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، و خیر و احسان و فدیة و توبه او پیش خداوند پذیرفته نمی‌شود».

۱- أخرجه البخاري في: 96 كتاب الاعتصام: 5 باب ما يكره من التعمق والتنازع في العلم والغلو في الدين والبدع.

«أسنان الإبل: شتر ديه و تعداد آن‌ها در قتل‌های عمد و شبه عمد و خطا. لا صرفاً ولا عدلاً: هیچ خیر و احسانی از او پذیرفته نمی‌شود. ذمّة المسلمین: امان دادن به کافر به وسیله مسلمانان. اخفر: نقض عهد نماید».

۸۶۹- حدیث: «أبي هريرة رضی اللہ عنہ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: لَوْ رَأَيْتُ الظَّبَاءَ بِالْمَدِينَةِ تَرْتَعُ مَا دَعَرْتُهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا حَرَامٌ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: اگر بینم آهوهایی در مدینه مشغول چریدن هستند آن‌ها را نمی‌ترسانم و فرارشان نمی‌دهم، چون پیغمبر ﷺ گفت: مابین دو منطقه سنگلاخ مدینه، حرم است».

«لابة: زمینی است که دارای سنگ‌های سیاه است و مدینه در بین دو منطقه‌ای قرار دارد که دارای سنگ‌های سیاه می‌باشد».

باب ۸۶: تشویق بر سکونت در مدینه و صبر بر مشکلات آن

۸۷۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اللَّهُمَّ حَبِّ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَأَنْقُلْ حُمَاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مَدَّنَا وَصَاعِنَا»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا! مدینه را برای ما محبوب و عزیز بدار همانگونه که مکه را برای ما عزیز و محبوب داشته‌ای، و یا آن را از مکه برای ما عزیزتر بدار، و بلا و مشکلات آن را به جحفه (که محل اقامت یهودیان بود) برسان. خداوندا! خیر و برکت در رزق و روزی ما قرار بده».

باب ۸۷: محفوظ بودن مدینه از وارد شدن طاعون و دجال به داخل آن

۸۷۱- حدیث: «أبي هريرة رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَى أُنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ لَا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلَا الدَّجَالُ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 4 باب لابتى المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: 80 كتاب الدعوات: 43 باب الدعاء برفع الوباء والوجع.

۳- أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 9 باب لا يدخل الدجال المدينة.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگانی بر دروازه شهر مدینه قرار دارند، لذا طاعون و دجال به آن وارد نمی‌شوند».

باب ۸۸: مدینه فساد و شرارت را از خود به دور می‌اندازد

۸۷۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أُمِرْتُ بِقَرِيْبَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى، يَقُولُونَ يَثْرِبُ، وَهِيَ الْمَدِيْنَةُ تَنْفِي النَّاسَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيْرُ حَبْتَ الْحَدِيْدِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند به من دستور داد به شهری هجرت نمایم که بر سایر شهرها غالب و پیروز می‌شود، شهری که عده‌ای از منافقین به آن می‌گویند یثرب ولی اسم آن مدینه است. مدینه انسان‌های فاسد را از خود به دور می‌نماید، آن‌ها را نابود می‌سازد همانگونه که بخاری آهنگر زنگار و ناپاکی را از آهن بدور می‌نماید».

۸۷۳- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْإِسْلَامِ، فَأَصَابَ الْأَعْرَابِيَّ وَعْكٌ بِالْمَدِيْنَةِ، فَأَتَى الْأَعْرَابِيَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْلِنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ ثُمَّ جَاءَهُ، فَقَالَ: أَقْلِنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى؛ فَخَرَجَ الْأَعْرَابِيُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّمَا الْمَدِيْنَةُ كَالْكَبِيْرِ تَنْفِي حَبَّتَهَا وَيَنْصَعُ طَبِيْبَهَا»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: یک عرب بدوی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت نمود، که دین اسلام را به خوبی بپذیرد، این مرد در مدینه به تب مبتلا شد، پیش پیغمبر آمد، گفت: بیعت مرا باطل کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله از فسخ بیعت او خودداری کرد، بار دیگر آمد و گفت: بیعت مرا باطل کن، باز پیغمبر صلی الله علیه و آله از فسخ بیعت او خودداری نمود، و سومین بار که پیش پیغمبر آمد و گفت: بیعت مرا باطل بنما و پیغمبر از ابطال آن خودداری کرد آن مرد بدوی از مدینه خارج شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مدینه مانند بخاری آهنگر است، کثافت را از خود به دور می‌اندازد و پاک‌ها خالص می‌مانند».

۱- أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 2 باب فضل المدينة وأنها تنفي الناس.

۲- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 47 باب من بايع ثم استقال البيعة.

«وعك: تب».

۸۷۴- حدیث: «زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ رضی اللہ عنہ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: إِنَّهَا طَيْبَةٌ تَنْفِي الْحَبَثَ كَمَا تَنْفِي النَّارُ حَبَثَ الْفِضَّةِ»^(۱).

یعنی: «زید بن ثابت رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: مدینه پاک است و کثافت را از خود دور می‌نماید همانگونه که آتش کثافت را از طلا دور می‌سازد».

باب ۸۹: کسی که بخوهد اهل مدینه را اذیت کند خداوند نابودش می‌نماید

۸۷۵- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: لَا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلَّا أُنْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^(۲).

یعنی: «سعد بن ابی وقاص گوید: از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که گفت: هر کسی به اهل مدینه خیانت کند و آنان را اذیت نماید، نابود می‌شود همانگونه که نمک در آب حل می‌گردد».

«إنما: حل شدن چیزی مانند قند و نمک و برف در آب».

باب ۹۰: تشویق بر اقامت در مدینه به هنگام فتح ممالک و شهرهای دیگر

۸۷۶- حدیث: «سُفْيَانُ بْنُ أَبِي زُهَيْرٍ رضی اللہ عنہ، أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، وَتُفْتَحُ الشَّامُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^(۳).

یعنی: «سفیان بن ابی زهیر رضی اللہ عنہ گوید: از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که گفت: «یمن از جانب مسلمانان فتح می‌شود، جماعتی به سرعت برای رسیدن به ثروت و رفاه، خانواده خود

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 4 سورة النساء: 15 باب فما لكم في المنافقين ففتين.

۲- أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 7 باب إثم من كاد أهل المدينة.

۳- أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 5 باب من رغب عن المدينة.

و کسانی را که از آنان تبعیت می‌کنند بر می‌دارند و به یمن می‌روند، ولی اگر بدانند اقامت در مدینه برای ایشان بهتر است. شام فتح می‌شود، جماعتی برای رسیدن به ثروت و رفاه به سرعت خانواده خود و کسانی را که از آنان اطاعت می‌کنند با خود به شام می‌برند ولی اقامت در مدینه برای آنان بهتر است اگر بدانند. عراق فتح می‌شود، و جماعتی به سرعت برای رسیدن به ثروت، خانواده خود و کسانی را که از آنان پیروی می‌نمایند با خود به عراق می‌برند ولی اگر بدانند اقامت در مدینه برای آنان بهتر است.»

«بیسون: سوق می‌دهند، می‌روند».

باب ۹۱: در مورد مدینه وقتی که مردمش آن را ترک می‌کنند

۸۷۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ لَا يَعْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِ يُرِيدُ عَوَافِيَ السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ وَآخِرُ مَنْ يَخْشُرُ رَاعِيَانِ مِنْ مَزِينَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ، يَنْعَقَانِ بَعْضُهُمَا فَيَجِدَانِهَا وَحْشًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَ ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَا عَلَى وُجُوهِهِمَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: مردم در حالی مدینه را ترک می‌کنند که مدینه در بهترین شرایط و موقعیت قرار دارد، جز حیوانات دزدنده وحشی و پرندگان کسی در آن باقی نخواهد ماند، آخرین افرادی که می‌میرند و زنده می‌شوند، دو چوپان از قبیله مزینه هستند که به سوی مدینه می‌آیند و با صدای بلند گوسفندان خود را به سوی مدینه به حرکت در می‌آورند، وقتی که به آنجا می‌رسند می‌بینند که جز حیوانات وحشی کسی در آن نیست، وقتی که این دو چوپان به ثنیة الوداع برسند، روی زمین می‌افتند و می‌میرند».

(امام نووی عقیده دارد این موضوع در آخر زمان اتفاق می‌افتد، ولی قاضی عیاض می‌گوید: این حادثه بعد از دوران خلفای راشدین که مدینه از هر لحاظ در بهترین شرایط و به صورت پایتخت جهان اسلام درآمده بود و علماء و دانشمندان در آن جمع بودند واقع گردید، که متأسفانه موقعیت خود را از دست داد و مقر حکومت اسلامی از

۱- أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 5 باب من رغب عن المدينة.

مدینه به شام منتقل شد و مردم به تدریج آن را خالی نمودند، ولی امام نووی نظریه اول را ترجیح می‌دهد.

باب ۹۲: بین قبر رسول خدا و منبر او باغچه‌ای از باغچه‌های بهشت است

۸۷۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدِ الْمَازِنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن یزید مازنی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مابین منزل و منبر من باغچه‌ای است از باغچه‌های بهشت».

۸۷۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمَنْبَرِي عَلَى حَوْضِي»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «مابین منزل و منبر من باغچه‌ای است از باغچه‌های بهشت، منبر من در قیامت بر حوض کوثر قرار دارد».

باب ۹۳: أحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم

۸۸۰- حدیث: «أَبِي حُمَيْدٍ، قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ، حَتَّى إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: هَذِهِ طَابَةٌ وَهَذَا أَحَدٌ، جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَحُبُّهُ»^(۳).

یعنی: «ابو حمید گوید: با پیغمبر ﷺ از غزوه تبوک برگشتیم تا اینکه مدینه بر ما نمایان شد، پیغمبر ﷺ گفت: این شهر مدینه است، و این هم أحد است، أحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم».

«طابة: یکی از اسم‌های مدینه است».

۱- أخرجه البخاري في: 20 كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: 5 باب فضل ما بين القبر والمنبر.

۲- أخرجه البخاري في: 20 كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: 5 باب فضل ما بين القبر والمنبر.

۳- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازی: 81 باب حدثنا يحيى بن بكير.

باب ۹۴: ثواب نماز در دو مسجد مکه و مدینه

۸۸۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: یک نماز در مسجد من ثوابش از هزار نماز در سایر مساجد بیشتر است، به جز نماز در مسجد الحرام».

باب ۹۵: نباید جز به سوی سه مسجد مسافرت شود

۸۸۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: لَا تُسَدُّ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ صلی اللہ علیہ وسلم، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «نبايد جز به سوی این سه مسجد: ۱- مسجد الحرام. ۲- مسجد النبی. ۳- مسجد الاقصی، (به قصد زیارت و عبادت) مسافرت شود».

باب ۹۶: احترام و فضیلت مسجد قبا و ثواب نماز خواندن در آن و زیارت آن

۸۸۳- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَأْتِي قُبَاءَ رَاكِبًا وَمَاشِيًا»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چه به حالت سواره و چه پیاده به سوی قبا می آمد».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: 20 كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: 1 باب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة.

۲- أخرجه البخاري في: 20 كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: 1 باب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة.

۳- أخرجه البخاري في: 20 كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: 4 باب إتيان مسجد قباء ماشيا وراكبا.

فصل شانزدهم:

درباره نکاح

باب ۱: کسی که علاقه‌مند به نکاح است و هزینه آن را دارد مستحب است ازدواج کند. کسی که هزینه آن را ندارد مستحب است با روزه گرفتن نفس خود را کنترل نماید

۸۸۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ عَلْقَمَةَ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ فَلَقِيَهُ عُثْمَانُ بِيَمِيٍّ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَخَلِيَا فَقَالَ عُثْمَانُ: هَلْ لَكَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي أَنْ نُزَوِّجَكَ بِكُفْرًا تُدْكِرُكَ مَا كُنْتَ تَعْهَدُ فَلَمَّا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى هَذَا، أَشَارَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا عَلْقَمَةُ فَأَنْتَهَيْتِ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: أَمَا لَيْتِنِ قُلْتِ ذَلِكَ، لَقَدْ قَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ»^(۱).

یعنی: «علقمه گوید: با عبدالله بن مسعود بودم، عثمان بن عفان در منی به او رسید و به او گفت: ای ابو عبدالرحمن! با شما کاری دارم، با هم خلوت کردند، عثمان گفت: ای ابو عبدالرحمن! میل داری که دوشیزه‌ای را به ازدواج شما درآوریم تا زمان گذشته (و جوانی) را به یاد شما بیاورد؟ وقتی که عبدالله دید که نیاز به ازدواج ندارد، به من اشاره کرد، و گفت: ای علقمه! بیا، من هم به نزد او رفتم (دیدم در جواب عثمان) می‌گفت: اگر شما این را می‌گویید، پیغمبر ﷺ هم به ما می‌گفت: ای جماعت جوانان! هر یک از شما که قدرت و هزینه ازدواج را دارد باید ازدواج کند، کسانی که استطاعت آن را ندارند، لازم است روزه باشند چون روزه باعث تضعیف نفس انسان می‌باشد».

«باءة: هزینه و خرج نکاح. وجاء: کم‌کننده و ضعیف‌کننده شهوت و هوای نفس».

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 2 باب قول ﷺ: من استطاع منكم الباءة فليتزوج.

۸۸۵- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ ثَلَاثَةٌ رَهْطًا إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَانَتْهُمْ تَقَالُوبًا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ؛ قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا؛ وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أَفْطِرُ؛ وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؛ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لِأَخْشَاكُمُ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمُ لَهُ، لِكَيْفِي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ؛ فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: سه گروه به خانه‌های زن‌های پیغمبر ﷺ رفتند، تا درباره میزان عبادت پیغمبر ﷺ از آنان سؤال کنند، وقتی که زنان پیغمبر ﷺ مقدار عبادت پیغمبر ﷺ را به ایشان گفتند، چنین پیدا بود که این افراد این میزان عبادت را برای خود کم می‌دیدند، بنابراین گفتند: ما کجا و پیغمبر خدا ﷺ کجا؟! خداوند گناه اول و آخر او را بخشیده است، یکی از ایشان گفت: من همیشه تمام شب نماز می‌خوانم، یکی دیگر گفت: من تمام سال بلافاصله روزه می‌گیرم، و سومی گفت: من از زنان دوری می‌کنم و برای همیشه ترک ازدواج می‌نمایم، در این اثنا پیغمبر ﷺ آمد و گفت: «شما هستید که این سخنان گفته‌اید؟! اما (باید بدانید) قسم به‌خدا من از همه شما بیشتر از خدا می‌ترسم و از همه شما پرهیزگارترم ولی با این حال، مدتی روزه می‌شوم و مدتی هم روزه را نمی‌گیرم، شب‌ها هم مدتی نماز می‌خوانم، و مدتی هم می‌خوابم، با زنان هم ازدواج می‌کنم، کسی که از شیوه رفتار و سنت من دوری کند (و به آن عقیده نداشته باشد) از امت من نیست».

۸۸۶- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ رَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونِ التَّبْتَلِيِّ، وَلَوْ إِذْنٌ لَهُ لِأَخْتَصَيْنَا»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 1 باب الترغيب في النكاح.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 8 باب ما يكره من التبتل والخصاء.

یعنی: «سعدبن وقاص گوید: پیغمبر ﷺ نظر عثمان بن مظعون را که می‌خواست به خاطر عبادت برای همیشه از ازدواج و نزدیکی با زنان دوری کند، رد کرد، چنانچه پیغمبر ﷺ به او چنین اجازه‌ای را می‌داد، ما هم خود را اخته می‌کردیم.»

«تبتّل: دوری از زنان به خاطر عبادت، ترک نمودن چیزی».

باب ۲: حرام شدن نکاح متعه (صیغه) و بیان اینکه متعه یکبار مباح شد و بعد حرام گردید، و بار دیگر مباح شد و حرام گردید و برای همیشه به صورت حرام باقی ماند

۸۸۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: كُنَّا نَعْرُزُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَخْتَصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالتَّوْبِ؛ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۷]»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: با پیغمبر ﷺ در جهاد بودیم، و زن همراه نداشتیم، گفتیم: چرا خود را اخته نکنیم؟ پیغمبر ﷺ ما را از این کار منع نمود، بعد به ما اجازه داد که با زنان برای مدتی در برابر دادن لباس و یا هر چیز دیگری که مورد رضایت طرفین باشد ازدواج کنیم، بعد ابن مسعود این آیه را خواند: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاک‌ی را که خداوند برای شما حلال نموده است بر خود حرام نکنید)»^(۲).

۸۸۸- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَسَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ قَالَا: كُنَّا فِي جَيْشٍ، فَأَتَانَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتِعُوا، فَاسْتَمْتِعُوا»^(۳).

یعنی: «جابر بن عبدالله و سلمه بن اکوع گویند: ما در جبهه بودیم، پیغمبر ﷺ به نزد ما آمد و گفت: به شما اجازه داده شده است که استمتاع کنید بنابراین متعه را انجام دهید».

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 5 سورة المائدة: 9 باب لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم.

۲- سورة مائدة: ۸۷.

۳- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 31 باب نهى رسول الله ﷺ عن نكاح المتعة آخرًا.

۸۸۹- حدیث: «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی اللہ عنہ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، نَهَى عَنْ مُتَعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَعَنْ أَكْلِ الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در روز فتح خیبر نکاح متعه و گوشت خر اهلی را منع و حرام نمود».

(اصح اقوال در نزد علمای شافعی این است که متعه دو بار مباح و حرام گردید، تا اینکه در روز فتح مکه برای همیشه حرام شد)^(۲).

باب ۳: حرام است زن با عمه یا خاله اش در یک زمان در نکاح یک نفر باشند

۸۹۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: لَا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَعَمَّتِهَا، وَلَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَخَالَتِهَا»^(۳).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: نباید در یک زمان زنی را با عمه اش یا خاله اش در نکاح داشته باشید».

باب ۴: کسی که در احرام است نکاح بر او حرام می باشد و خواستگاری برایش مکروه است

۸۹۱- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ»^(۴).

یعنی: «ابن عباس رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حالی با میمونه ازدواج کرد، که در احرام بود».

(امام شافعی و امام احمد و جمهور اصحاب با توجه به احادیث دیگری عقیده دارند: کسی که در احرام است حق ندارد در این حالت ازدواج کند ولی امام ابو حنیفه با استناد به این حدیث ابن عباس عقیده دارد که نکاح در حالت احرام جایز است، ولی جمهور علماء در جواب حدیث ابن عباس گفته اند: که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حالت احرام با

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 38 باب غزوة خيبر.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۱۸۱.

۳- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 27 باب لا تنكح المرأة على عمتها.

۴- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 12 باب تزويج المحرم.

میمونه ازدواج کرد، و اکثر اصحاب ازدواج میمونه را در حال غیر احرام روایت کرده‌اند و تنها ابن عباس ازدواج میمونه را در حالت احرام پیغمبر ﷺ روایت کرده است و خود میمونه و ابو رافع و غیر ایشان هم می‌گویند که ازدواج میمونه در حالی بود که پیغمبر ﷺ احرام نداشت، مسلماً این عده از ابن عباس به موضوع آشناتر می‌باشند چون قضیه مربوط به خود آنان است و ایشان بیشتر و مطلع‌تر بر موضوع می‌باشند).

باب ۵: خواستگاری زنی که قبلاً از طرف شخص دیگری خواستگاری شده حرام است مگر با اجازه خواستگار اولی یا اینکه شخص اول از خواستگاری خود منصرف شده باشد

۸۹۲- حدیث: «ابن عمرَ كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أُخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول خدا ﷺ نهی می‌کرد که کسی بر معامله کسی وارد شود و آن را بهم زند و خود معامله کند (معامله بر معامله دیگران حرام است) و نباید کسی از زنی خواستگاری کند که قبل از او برادر دینیش او را خواستگاری کرده است مگر با اجازه خواستگار اول و یا انصراف و پشیمانی او از این خواستگاری».

باب ۶: نکاح شغار حرام و باطل است

۸۹۳- حدیث: «ابن عمرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشَّغَارِ الشَّغَارُ أَنْ يُزَوَّجَ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ عَلَى أَنْ يُزَوَّجَهُ الْآخَرَ ابْنَتَهُ، لَيْسَ بَيْنَهُمَا صَدَاقٌ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ از نکاح شغار نهی می‌کرد. و نکاح الشغار این است که یک نفر دخترش را به ازدواج کسی درآورد و مهرش این باشد که آن شخص هم دخترش را در نکاح او درآورد، و مهریه‌ای در بین این دو ازدواج نباشد».

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 45 باب لا يخطب على خطبة أخيه حتى ينكح أو يدع.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 27 باب الشغار.

(در زمان جاهلیت این نوع ازدواج شایع بود، یک نفر به نفر دیگری می‌گفت: دخترم را به ازدواج شما در می‌آورم به شرط آنکه مهریه و صداقش این باشد که شما هم دخترتان را به نکاح من در آورید، و مهر و صداقی که به دخترها تعلق می‌گیرد و حق آنان است در این نوع نکاح وجود نداشت، لذا اسلام این نوع نکاح را حرام و باطل اعلام نمود)^(۱).

باب ۷: باید شرایطی که به هنگام نکاح در نظر گرفته می‌شود عملی گردد

۸۹۴- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحَلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ»^(۲).

یعنی: «عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: درست‌ترین و بهترین شرایطی که وفا به آن‌ها لازم است شرایطی است که در نکاح قرار داده می‌شود».

(علماء اتفاق نظر دارند که وفا به شرایطی که از مقتضای نکاح است مانند حسن معاشرت با هم تهیه نفقه و لباس زوجه به وسیله زوج و تعلیم یکی از زوجین به وسیله زوج دیگر، و شرط اینکه زن نباید از شوهرش نافرمانی کند و یا شوهر نباید در رعایت حقوق زنش کوتاهی نماید ضروری است، این‌ها شرایطی هستند که مقتضای نکاح می‌باشند و نکاح بدون این شرایط مثمّر نخواهد شد، و شرایطی که خلاف مقتضای عقد باشد، مثلاً این دختر را به شما می‌دهم بشرط اینکه روی خوش به او نشان ندهی یا با عدل و انصاف با او رفتار نکنی، باطل می‌باشد)^(۳).

باب ۸: زن بیوه باید صراحتاً به ولی خود اجازه نکاح را بدهد ولی دوشیزه که سکوت کرد و مخالفت و گریه نمود نشانه رضایت و اجازه اوست

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۰۱.

۲- أخرجه البخاري في: 54 كتاب الشروط: 6 باب الشروط في المهر عند عقدة النكاح.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۰۲.

۸۹۵- حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ إِذْنُهَا قَالَ: أَنْ تَسْكُتَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «نباید بیوه‌زن را بدون رضایت و اجازه او نکاح نمود. و دوشیزه هم نباید بدون اجازه به ازدواج کسی درآورده شود». اصحاب گفتند: ای رسول خدا! اجازه دوشیزه به چه کیفیتی است؟ فرمود: سکوت او اجازه اوست».

۸۹۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يُسْتَأْمَرُ النَّسَاءُ فِي أَبْصَاعِهِنَّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَإِنَّ الْبِكْرَ تُسْتَأْمَرُ فَتَسْتَجِي فَتَسْكُتُ، قَالَ: سَكَاتُهَا إِذْنُهَا»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا نکاح زنان باید به اجازه ایشان باشد؟ پیغمبر ﷺ گفت: «بلی، باید به اجازه ایشان باشد». گفتم: وقتی که از دوشیزه اجازه خواسته می‌شود، شرم می‌کند و نمی‌تواند جواب بدهد بنابراین ساکت می‌ماند. پیغمبر ﷺ فرمود: سکوت او اجازه اوست».

(علماء اتفاق دارند که ولی حق ندارد دختر یا خواهر بیوه خود را بدون اجازه صریح او به ازدواج کسی درآورد، و در مورد دختر یا خواهر دوشیزه، امام حنفی باز همین عقیده را دارد، ولی امام شافعی معتقد است پدر یا پدر بزرگ می‌توانند بدون اجازه دختر دوشیزه خود، او را به ازدواج کسی درآورند چون پدر و جد نسبت به اولاد و نوه خود کمال مهر و محبت دارند و به او خیانت نخواهند کرد)^(۳).

باب ۹: پدر می‌تواند دختر دوشیزه صغیر خود را به نکاح کسی درآورد

۸۹۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ، وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوَعَكْتُ فَتَمَرَّقَ شَعْرِي، فَوَقَى جُمَيْمَةً، فَأَتَنِي أُمِّي، أُمُّ رُوْمَانَ، وَإِنِّي لَفِي أَرْجُوْحَةٍ، وَمَعِيَ صَوَاجِبُ لِي، فَصَرَحْتُ لِي فَأَتَيْتُهَا لَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي؛ فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفْتَنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لَأَنْهَجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفْسِي، ثُمَّ

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 41 باب لا يُنْكَحُ الْأَبُ وغيره البكر والثيب إلا برضاها.

۲- أخرجه البخاري في: 89 كتاب الإكراه: 3 باب لا يجوز نكاح المكره.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۰۴.

أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَدَخَلْتَنِي الدَّارَ، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبُرْكَهٖ، وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ؛ فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ، فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صُحِّي، فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: شش ساله بودم که پیغمبر ﷺ مرا عقد نمود، (و بعد از هجرت پیغمبر ﷺ و ابو بکر با مادرم امّ رومان و خواهرم اسماء) به مدینه آمدم، و مهمان پسران حارث بن خزرج شدید، مبتلا به تب شدم و موهای سرم ریزش نمود، بعداً بهبود یافتم و موهایم مجدداً رشد کردند تا اندازه‌ای که به میان شانه‌هایم می‌رسید، با چند دختری که رفیق بودیم بازی می‌کردیم و طنابی را به چوبی بسته بودیم و دو نفر بر دو سر آن چوب نشسته بودیم و یک دیگر را بسوی خود تکان می‌دادیم، در این اثنا مادرم امّ رومان آمد و مرا صدا کرد، من هم به نزد مادرم رفتم و نمی‌دانستم که چه کاری با من دارد، دستم را گرفت و رفتیم تا اینکه به در خانه رسیدیم و مرا در آنجا نشانند. از خستگی بلند نفس می‌کشیدم و نشستم تا اینکه نفسم آرام شد، سپس مادرم مقداری آب برداشت و بر سر و صورتم پاشید آنگاه وارد منزل شدید، دیدم چند زن انصاری نشسته‌اند، همین که مرا دیدند گفتند: مبارک است و (انشاءالله) با خیر و برکت همراه باشد، مادرم مرا به این زن‌ها سپرد، آن‌ها هم سر و صورت و وضعیت لباسم را اصلاح و مرتب کردند، و هیچ چیزی برایم غیر عادی نبود جز اینکه پیغمبر ﷺ به هنگام چاشت آمد، و مادرم مرا به او تحویل داد و من در آن هنگام نه ساله بودم».

«و کع: تب کرد. وفی: رشد کرد. جمیمه: مویی است که طول آن به میان دو شانه برسد. ارجوحه: اسباب‌بازی است از طناب و چوب که طنابی به دو سر چوبی بسته می‌شود بعداً دو نفر بر دو سر آن چوب قرار می‌گیرند و با کشیدن طناب یکدیگر را به سوی هم می‌کشند».

باب ۱۲: درباره صداق و مهر و اینکه تعلیم قرآن و حتی یک انگشتر آهن و غیره چه زیاد و چه کم باشد جایز است مهر قرار داده شود و مستحب است کسانی که برایشان مشکل و دشوار نیست ۵۰۰ درهم را مهر همسرانشان قرار دهند

۱- أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 44 باب تزويج النبي ﷺ عائشة.

۸۹۸- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جِئْتُ لِأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَصَعَدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأَطَأَ رَأْسَهُ؛ فَلَمَّا رَأَتْ الْمَرْأَةَ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَرَوِّجْنِيهَا فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ فَقَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَذْهَبُ إِلَى أَهْلِكَ فَانظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ؛ فَقَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا وَجَدْتُ شَيْئًا قَالَ: انظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي (قَالَ سَهْلٌ مَالَهُ رِدَاءٌ) فَلَهَا نِصْفُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ إِنْ لَبِستَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِستَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى طَالَ مَجْلِسُهُ ثُمَّ قَامَ، فَرَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا فَأَمَرَ بِهِ فُدِعِيَ، فَلَمَّا جَاءَ، قَالَ: مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ: مَعِيَ سُورَةٌ كَذَا وَسُورَةٌ كَذَا وَسُورَةٌ كَذَا؛ عَدَّهَا، قَالَ: أَتَقْرَأُ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَذْهَبَ فَقَدْ مَلَكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدی گوید: زنی به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا خود را به شما ببخشم و با شما ازدواج کنم، پیغمبر ﷺ سرش را بلند نمود و او را تماشا کرد، سپس سرش را پایین انداخت. آن زن وقتی که دید پیغمبر ﷺ چیزی درباره او نمی‌گوید: به انتظار نشست، تا اینکه یک نفر از اصحاب بلند شد و گفت: ای رسول خدا! اگر شما به او نیازی نداری او را به نکاح من درآور، پیغمبر ﷺ گفت: «آیا چیزی داری؟» گفت: ای رسول خدا! قسم به خدا چیزی ندارم، پیغمبر ﷺ گفت: «پیش خانواده‌ات برو بین چیزی می‌توانی پیدا کنی؟» آن مرد رفت و برگشت، گفت: ای رسول خدا! نتوانستم چیزی را پیدا کنم، پیغمبر ﷺ گفت: «برو چیزی پیدا کن، هر چند یک انگشتر آهن هم باشد.» آن مرد رفت و برگشت، گفت: ای رسول خدا! قسم به خدا نتوانستم حتی یک انگشتر آهن هم پیدا کنم، ولی این دامن را دارم، (سهل گوید پیراهن نداشت) و نصف این دامن را به او می‌دهم، پیغمبر ﷺ گفت: «این دامن چه فایده‌ای برای او دارد؟ اگر شما آن را بپوشی چیزی به این زن نمی‌رسد و اگر

۱- أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 22 باب القراءة عن ظهر قلب.

او آن را بیوشد شما چیزی نخواهی داشت». آن مرد مدت فراوانی نشست و سپس بلند شد و رفت، وقتی پیغمبر ﷺ دید این مرد می‌خواهد برود، دستور داد او را صدا کردند و آن مرد برگشت. پیغمبر ﷺ از او پرسید: «چه مقداری از قرآن می‌دانی؟» گفت: فلان سوره و فلان سوره و فلان سوره، آنچه که از قرآن می‌دانست حساب کرد، پیغمبر پرسید: «آیا می‌توانی آن‌ها را از حفظ بخوانی؟» گفت: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: برو این زن را به نکاح تو درآوردم، صداق و مهرش مقدار قرآنی است که در حفظ داری و باید به او یاد بدهی».

۸۹۹- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، رَأَى عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَثَرَ صُفْرَةٍ قَالَ: مَا هَذَا قَالَ: إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ، أَوْلِمَ وَلَوْ بِشَاةٍ»^(۱).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ اثر زردی زعفران را (که معمولاً عروس‌ها خود را با آن خوشبو می‌کردند) بر عبدالرحمن بن عوف دید، گفت: «ای عبدالرحمن این چیست؟» عبدالرحمن گفت: زنی را نکاح کرده‌ام و مهرش وزن یک نوات از طلا می‌باشد، پیغمبر ﷺ گفت: مبارک باد، به عنوان عروسی طعام تهیه کن و مردم را دعوت بنما هر چند با گوشت یک گوسفند باشد».

«نواة: مبلغی است که به نزد اعراب معلوم بود، آن را به پنج درهم از طلا تفسیر کرده‌اند».

باب ۱۳: ثواب دارد که انسان ابتدا جاریه‌اش را آزاد نماید و سپس با او ازدواج کند

۹۰۰- حدیث: «أَنَسٌ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، عَزَا حَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْعِدَاةِ بِعَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي رُقَاقِ حَيْبَرَ، وَأَنْ رُكْبَتِي لَتَمَسَّ فِخْدَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَسَرَ الْإِزَارَ عَن فِخْدِهِ حَتَّى إِذَا أَنْظَرُ إِلَى بِيَاضِ فِخْدِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبَتْ حَيْبَرُ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا:

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 56 باب كيف يدعى للمتزوج.

مُحَمَّدٌ وَالْحَمِيسُ (يَعْنِي الْجَيْشَ) قَالَ: فَأَصْبَنَاهَا عَنَوَةً، فَجُمِعَ السَّبِيُّ، فَجَاءَ دِحْيَةُ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبِيِّ، قَالَ: أَذْهَبُ فَخُذْ جَارِيَةً فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيِّ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُيِّ، سَيِّدَةَ فُرَيْظَةَ وَالتَّضْيِيرَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ قَالَ: ادْعُوهُ بِهَا فَجَاءَ بِهَا؛ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبِيِّ غَيْرَهَا قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَتَزَوَّجَهَا.

فَقَالَ لَهُ ثَابِتٌ: يَا أَبَا حَمْزَةَ مَا أَصَدَقَهَا قَالَ: نَفْسَهَا، أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ جَهَزْنَاهَا لَهُ أُمَّ سُلَيْمٍ، فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ؛ فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا؛ فَقَالَ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ وَبَسَطَ نِطْعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَبِجِيءُ بِالتَّمْرِ وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَبِجِيءُ بِالسَّمْنِ (قَالَ وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ) قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ^(۱).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ با اهل خیبر جنگید و آنان را شکست داد، نماز صبح را در خیبر هنگامیکه هوا تاریک بود خواندیم بعداً پیغمبر ﷺ سوار شد، ابو طلحه نیز سوار گردید و من هم پشت سر ابو طلحه سوار شده بودم، پیغمبر ﷺ با سواری در کوچه‌های خیبر می‌گشت (در اثر تنگی کوچه‌ها) زانویم به ران او برخورد می‌کرد، در اثر فشار دامن پیغمبر ﷺ بالا رفت، رانش ظاهر شد، و من سفیدی ران او را تماشا کردم، وقتی که وارد خیبر شد، گفت: «الله اکبر، خیبر ویران شود، وقتی به محل سکونت دشمن وارد می‌شویم، کسانی که قبلاً به آنان هشدار داده‌ایم و ایشان را از عواقب بد اعمالشان برحذر داشته‌ایم ولی به آن توجه نکرده‌اند، در تنگنا و بدبختی و مهلکه قرار می‌گیرند». پیغمبر ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد، انس گوید: مردم خیبر با بیل و کلنگ به محل کار روزانه خود رفته بودند، (وقتی ما را دیدند) گفتند: آه، محمد با لشکر آمده است، انس گوید: خیبر را با جنگ و زور فتح کردیم و زن‌های کافران که به غنیمت گرفته شده بودند جمع گردیدند، یکی از اصحاب به نام دحیه پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! یکی از این جاریه‌های به غنیمت گرفته شده را به من بده. پیغمبر ﷺ گفت: «برو یکی از آنان را برای خود انتخاب کن». او هم رفت، صفیه دختر حیی را برای خود انتخاب نمود، یک نفر دیگر به نزد پیغمبر ﷺ آمد،

۱- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 12 باب ما يذكر في الفخذ.

گفت: ای رسول خدا! صفیه دختر حبی را که خانم دو طایفه بنی قریظه و نضیر است به دحیه داده‌ای؟! این خانم جز برای شما برای هیچ کس دیگری لایق و شایسته نیست. پیغمبر ﷺ گفت: «دحیه را با صفیه پیش من بیاورید». دحیه با صفیه پیش پیغمبر ﷺ آمدند، وقتی پیغمبر ﷺ صفیه را دید به دحیه گفت: «جاریه دیگری انتخاب کن». انس گوید: پیغمبر ﷺ صفیه را آزاد نمود و با او ازدواج کرد.

ثابت از انس پرسید: ای ابو حمزه! پیغمبر ﷺ چه چیزی را به عنوان مهر صفیه قرارداد؟ انس گفت: خود صفیه صدق خودش بود (به این معنی پیغمبر ﷺ او را به عنوان تبرع و بلاعوض آزاد نمود سپس با رضایت و میل و رغبت کامل بدون مهر با او ازدواج کرد، البته این از خصایص پیغمبر می‌باشد). وقتی صفیه را آزاد ساخت و با او ازدواج کرد، او را به امّ سلیم تحویل داد، امّ سلیم او را آرایش داد و شب هنگام او را به پیغمبر ﷺ تسلیم نمود و به تصرف پیغمبر ﷺ درآمد، (در همان روزی که پیغمبر ﷺ از خیبر برمی‌گشت)، فرمود: «هر کسی که غذایی را همراه دارد بیاورد». یک سفره چرمی را پهن کردند، یکی خرما آورد و دیگری روغن (راوی گوید: فکر می‌کنم که انس سویق را هم ذکر نمود) انس گفت: به عنوان مهمانی و مراسم ازدواج غذای مخلوطی از کشک و روغن و خرما را آماده کردند (و عده‌ای دعوت شدند و آن را خوردند) و این مهمانی به عنوان ولیمه ازدواج پیغمبر ﷺ با صفیه بود.

«خمیس: لشکر».

۹۰۱- حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَعَالَهَا فَأَحْسَنَ إِلَيْهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا، وَتَزَوَّجَهَا، كَانَ لَهُ أَجْرَانِ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «کسی که جاریه دارد و نفقه و هزینه زندگی او را تأمین کند و با او خوش رفتاری نماید، سپس او را آزاد سازد و با او ازدواج کند دو اجر و ثواب را دریافت می‌دارد، (یکی اجر آزاد نمودن و دیگری اجر ازدواج با او)».

باب ۱۴: ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش و نازل شدن آیه حجاب و اثبات دادن طعام برای مراسم عروسی

۹۰۲- حدیث: «أَنَسٌ، قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ، عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ»^(۱).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ طعام و مهمانی بی به مناسبت ازدواج با زینب بنت جحش ترتیب داد، که برای هیچیک از زن هایش آن را تدارک ندیده بود و گوسفندی را برای این مراسم سر برید.»

۹۰۳- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ، قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ ابْنَةَ جَحْشٍ، دَعَا الْقَوْمَ فَطَعِمُوهُ، ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ، وَإِذَا هُوَ كَأَنَّهُ يَتَهَيَّأُ لِلْقِيَامِ، فَلَمْ يَقُومُوا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ؛ فَلَمَّا قَامَ، قَامَ مِنْ قَامٍ، وَقَعَدَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ، لِيَدْخُلَ، فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ؛ ثُمَّ إِنَّهُمْ قَامُوا، فَاِنْطَلَقْتُ فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدِ انْطَلَقُوا؛ فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ، فَذَهَبْتُ أَدْخُلُ، فَأَلْقَى الْحِجَابَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: ۵۳]»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک ﷺ گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش ازدواج نمود، مردم را دعوت کرد، بعد از اینکه غذا خوردند، نشستند و مشغول صحبت شدند، در این حالت چنین به نظر می رسید که پیغمبر ﷺ خود را برای بیرون رفتن از مجلس و ترک آن آماده می سازد، ولی مردم بلند نمی شدند، وقتی که دید مردم بلند نمی شوند، از مجلس بلند شد و بیرون رفت و عده ای هم با او بلند شدند و رفتند ولی سه نفر هنوز نشسته بودند، پیغمبر ﷺ که خواست وارد منزل شود دید که عده ای هنوز مجلس را ترک نکرده اند، هنگامی که این عده هم مجلس را ترک کردند، رفتم و به پیغمبر ﷺ خبر دادم که این عده هم رفتند، پیغمبر ﷺ آمد، و وارد منزل شد و من هم خواستم داخل شوم، پیغمبر ﷺ پرده ای در بین من و خود قرار داد، و آیه: ۵۳ سوره احزاب نازل

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 68 باب الوليمة ولو بشاة.

۲- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 33 سورة الأحزاب: 8 باب قوله: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾.

شد که می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان دارید، بدون اجازه پیغمبر وارد منزل او نشوید).

۹۰۴- حدیث: «أَنْسِ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ؛ كَانَ أَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ؛ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ ابْنَةَ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ، بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ، حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا، فَرَجَعْتُ مَعَهُ فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ؛ فَرَجَعُ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ؛ فَرَجَعُ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا؛ فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا، وَأُنزِلَ الْحِجَابُ»^(۱).

یعنی: «انس گوید: من از همه مردم به آیه حجاب عالم‌تر هستم، و ابی بن کعب درباره نزول آیه حجاب از من سؤال می‌کرد (یعنی من از او هم به نزول آن عالم‌ترم و نزول آن به این صورت می‌باشد)، پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش در مدینه عروسی کرد، بعد از بالا رفتن خورشید مردم را برای صرف غذا دعوت نمود، بعد از آنکه مردم رفتند پیغمبر ﷺ نشست و عده‌ای هم با او نشستند، تا اینکه بلند شد و بیرون رفت، من هم با او بیرون رفتم تا دم در حجره عایشه رفت، خیال کرد که این عده بیرون رفته‌اند، لذا به منزل برگشت، من هم با او برگشتم، ولی هنوز این جماعت نشسته بودند، لذا دوباره تا دم در حجره عایشه حرکت کرد، من هم با او بودم آنگاه به سوی منزل زینب برگشت، من هم با او برگشتم دیدیم که آن عده رفته‌اند، پیغمبر ﷺ در بین من و خود پرده‌ای قرار داد و آیه حجاب نازل شد».

۹۰۵- حدیث: «أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، إِذَا مَرَّ بِمَجْنَبَاتٍ أُمَّ سُلَيْمٍ، دَخَلَ عَلَيْهَا فَسَلَّمَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، عَرُوسًا بِزَيْنَبَ، فَقَالَتْ لِي أُمَّ سُلَيْمٍ: لَوْ أَهْدَيْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، هَدِيَّةً فَقُلْتُ لَهَا: افْعَلِي فَعَمَدْتُ إِلَى تَمْرِ وَسَمْنٍ وَأَقِطٍ، فَاتَّخَذَتْ حَيْسَةً فِي بُرْمَةٍ، فَأَرْسَلَتْ بِهَا مَعِيَ إِلَيْهِ؛ فَاَنْطَلَقْتُ بِهَا إِلَيْهِ فَقَالَ لِي: ضَعْفَا ثُمَّ أَمَرَنِي، فَقَالَ: ادْعُ لِي رِجَالًا سَمَّاهُمْ وَادْعُ لِي مَنْ لَقِيتَ قَالَ: فَفَعَلْتُ الَّذِي أَمَرَنِي، فَرَجَعْتُ فَإِذَا الْبَيْتُ غَاصَّ

۱- أخرجه البخاري في: 70 كتاب الأطعمة: 59 باب قول الله تعالى: ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا﴾.

بِأَهْلِهِ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى تِلْكَ الْحَيْسَةِ، وَتَكَلَّمَ بِهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو عَشْرَةَ عَشْرَةً يَأْكُلُونَ مِنْهُ، وَيَقُولُ لَهُمْ: اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلْيَأْكُلْ كُلُّ رَجُلٍ مِمَّا يَلِيهِ قَالَ: حَتَّى تَصَدَّعُوا كُلُّهُمْ عَنْهَا فَخَرَجَ مِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ، وَبَقِيَ نَفَرٌ يَتَحَدَّثُونَ قَالَ: وَجَعَلْتُ أَعْتَمُّ ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ نَحْوَ الْحُجْرَاتِ، وَخَرَجْتُ فِي إِثْرِهِ، فَقُلْتُ: إِنَّهُمْ قَدْ ذَهَبُوا؛ فَرَجَعُ فَدَخَلَ الْبَيْتَ، وَأَرَخَى السُّرَّ، وَإِنِّي لَفِي الْحُجْرَةِ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَلْظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعْسِبِينَ لِجَدِيتٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحِيءُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحِيءُ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الأحزاب: ۵۳].

قَالَ أَنَسٌ: إِنَّهُ خَدَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ معمولاً هرگاه از کنار منزل امّ سلیم می‌گذشت به نزد او می‌رفت و بر او سلام می‌کرد، وقتی با زینب بنت جحش عروسی کرد، امّ سلیم به من گفت: اگر هدیه‌ای را برای پیغمبر ﷺ ببریم کار خوبی است، من هم گفتم: شما این هدیه را تهیه کن، امّ سلیم با خرما و روغن و کشک غذایی را به نام حیسه در یک کاسه سنگی درست کرد، گفت: آن را به نزد پیغمبر ﷺ ببر، آن را برای پیغمبر ﷺ بردم، فرمود: «به زمین بگذار». سپس به من دستور داد و فرمود: «برو این چند نفر را که آن‌ها را به اسم مشخص کرد، برایم دعوت کن و هر کسی را که دیدی او را دعوت (بنا)». انس گوید: دستور را انجام دادم، وقتی که برگشتم دیدم که منزل از مردم پر شده است، پیغمبر ﷺ دستش را بر روی آن غذا قرار داده است و تا جایی که خواست خدا بود بر آن دعا خواند، سپس ده نفر ده نفر مدعوین را برای صرف غذا دعوت می‌کرد، به ایشان می‌گفت: «به نام خدا غذا را شروع کنید و هر کس از (خوراک) جلو خود غذا بخورد». انس گوید: همه دعوت شدگان سیر شدند، آنگاه عده‌ای بیرون رفتند، چند نفری باقی ماندند و صحبت می‌کردند، من از اینکه این عده بیرون نمی‌رفتند ناراحت بودم، پیغمبر ﷺ به طرف حجره‌های همسرانش بیرون رفت، من هم بدنبال او رفتم، گفتم: این عده هم رفتند، پیغمبر ﷺ برگشت و داخل منزل

گردید و پرده‌ای را کشید و من در حجره پیغمبر بودم که آیه ۵۳ سوره احزاب نازل شد، (ای کسانی که ایمان دارید، وارد منزل پیغمبر نشوید مگر شما را برای غذا خوردن دعوت نماید، نباید به سفره و ظروف او نگاه کنید، اما هر وقت شما را دعوت نمود وارد منزلش بشوید و همین که غذا را خوردید، بیرون بروید، و برای صحبت کردن با هم آنجا توقف نکنید، چون این امر باعث اذیت او می‌گردد، او از شما شرم می‌کند ولی خداوند از بیان حق شرم ندارد).

انس گوید: مدت ده سال خدمت پیغمبر ﷺ را به عهده داشتم».

باب ۱۵: پیغمبر ﷺ دستور داده است کسی که برای صرف طعام در مراسم عروسی دعوت می‌شود باید آن را قبول کند

۹۰۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که برای صرف غذا در مراسم عروسی دعوت شود باید این دعوت را بپذیرد».

(باتوجه به این حدیث شریف اصحّ مذهب شافعی اینست: قبول دعوت در مراسم عروسی فرض عین است، به نظر بعضی از علماء قبول دعوت برای صرف غذا در غیر مراسم عروسی مانند قبول دعوت ولیمه فرض عین می‌باشد، ولی عده‌ای دیگر عقیده دارند قبول دعوت در غیر ولیمه سنت است، و در ولیمه واجب است.

بنابراین کسی که دعوت ولیمه را نپذیرد مرتکب گناه می‌شود و یک فرض عین را ترک می‌کند مگر عذرهای زیر را داشته باشد که در صورت وجود آنها تکلیف از عهده‌اش خارج می‌گردد:

- ۱- غذایی که تهیه شده، شبهه حرام داشته باشد.
- ۲- تنها ثروتمندان و اشراف برای آن دعوت شده باشند.
- ۳- اشخاصی در آن مجلس باشند که باعث اذیت گردند و یا مجالست با چنین اشخاصی سزاوار نباشد.
- ۴- دعوت به خاطر دفع الشر باشد.

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 71 باب حق إجابة الوليمة والدعوة.

- ۵- دعوت به خاطر ریا و استفاده از نفوذ و شخصیت باشد.
 ۶- دعوت برای این باشد که در امر باطل به او کمک شود.
 ۷- نباید در مجلس مسائل غیر مشروع مانند رقص زنان لخت و شراب و سایر منهیات وجود داشته باشد^(۱).

۹۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ، يُدْعَى لَهَا الْأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الْفُقَرَاءُ، وَمَنْ تَرَكَ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ صلی الله علیه و آله»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: بدترین طعام، طعام ولیمه‌ای است که تنها ثروتمندان به آن دعوت شوند و فقیران در آن شرکت نداشته باشند، و کسی که دعوت مراسم عروسی را قبول نکند، از امر خدا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده است.»

باب ۱۶: کسی که سه دفعه زنش را طلاق دهد این زن برای او حلال نیست مگر اینکه آن زن شوهر دیگری بکند و با شوهر جدیدش معاشرت و نزدیکی (جماع) انجام دهد. اگر شوهر دوم او را طلاق داد بعد از انقضای عده از او جایز است با شوهر اولی مجدداً ازدواج کند

۹۰۸- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ رِفَاعَةَ الْقُرْظِيِّ النَّيِّ رضی الله عنه، فَقَالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي، فَأَبَتَّ طَلَاقِي، فَتَزَوَّجْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ الزَّيْبِرِ، إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ هُدْبَةِ الثَّوْبِ، فَقَالَ: أَتُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَيَّ رِفَاعَةَ لَا، حَتَّى تَدُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَدُوقَ عُسَيْلَتِكَ وَأَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ عِنْدَهُ، وَخَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ الْعَاصِ بِالْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُودَنَ لَهُ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى هَذِهِ، مَا تَجَهَّرُ بِهِ عِنْدَ النَّيِّ رضی الله عنه»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: زن رفاعه قرظی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و گفت: من در نکاح رفاعه بودم و مرا به صورت قطعی که حق رجعت نداشته باشد (به طلاق ثلاثه) طلاق داد، سپس با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کردم، ولی او هم چیزی دارد که مانند تار نخ، باریک و نازک می‌باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آیا می‌خواهی به نزد رفاعه (شوهر اولی)

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۳۴.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 72 باب من ترك الدعوة فقد عصى الله ورسوله.

۳- أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 3 باب شهادة المختبي.

برگردی؟! خیر، نباید به نزد او برگردی تا اینکه با شوهر دومت لذت همدیگر را بچشید. (یعنی باید با هم نزدیکی کنید)». در این هنگام ابو بکر در خدمت پیغمبر ﷺ نشسته بود، خالد بن سعید بن عاص هم دم در ایستاده بود، منتظر بود که پیغمبر به او اجازه ورود بدهد، خالد گفت: ای ابو بکر! نمی‌شنوی این زن در حضور پیغمبر چه حرفهایی می‌گوید».

۹۰۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَجُلًا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا، فَتَزَوَّجَتْ، فَطَلَّقَ؛ فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ، أَتَحِلُّ لِلأَوَّلِ قَالَ: لَا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَهَا كَمَا ذَاقَ الأَوَّلُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: یک نفر زنش را سه دفعه طلاق داد، آن زن با مرد دیگری ازدواج کرد، (و بدون اینکه شوهر دومش با او نزدیکی کند) او را طلاق داد. از پیغمبر ﷺ در این مورد سؤال شد که آیا به مجرد نکاح (بدون نزدیکی شوهر دوم) برای شوهر اولش حلال می‌شود؟ پیغمبر ﷺ گفت: خیر، تا وقتی که شوهر دوم مانند شوهر اولی از او کسب لذت ننماید برای شوهر اولی مجدداً حلال نمی‌شود».

باب ۱۷: دعاهایی که مستحب است به هنگام نزدیکی به زن خوانده شود

۹۱۰- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبِي الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا؛ ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ، أَوْ قُضِيَ وَوَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اگر کسی که با زنش نزدیکی می‌کند باید در آن هنگام بگوید: خداوند! شیطان را از من و اولادی که از این نزدیکی نصیب ما می‌شود دور کن، مادام خداوند مقدر کرده باشد، که از این نزدیکی اولادی نصیب آنان شود، شیطان نمی‌تواند به این اولاد ضرر و زیانی برساند».

«أو قُضِيَ: تردید از راوی است، نمی‌داند که پیغمبر ﷺ کلمه (قدر) را گفت یا کلمه قضی».

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 4 باب من أجاز طلاق الثلاث.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 66 باب ما يقول الرجل إذا أتى أهله.

باب ۱۸: جایز است شوهر از جلو و یا پشت سر از همان جایی که محل توالد و تناسل است با زنش نزدیکی کند و باید از نزدیکی در عقب (دبر) دوری نماید

۹۱۱- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَتْ الْيَهُودُ تَقُولُ: إِذَا جَامَعَهَا مِنْ وَرَائِهَا جَاءَ الْوَلَدُ أَحْوَلَ فَنَزَلَتْ: ﴿يَسْأَلُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳]»^(۱).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: یهود می گفتند وقتی که شوهر از پشت سر زنش با جلو آن که محل کشت و تناسل است، نزدیکی کند اولادی که از این نزدیکی به وجود می آید، لوچ و احوال خواهد بود. اما در رد این گفته یهود، آیه ۲۲۳ سوره بقره نازل شد، (زن های شما محل کشت و زرع شما هستند به هر نحوی از محلی که دانه در آن سبز می شود و محل برداشت محصول شما است نزدیکی نمایید، جایز و بلا مانع است)».

باب ۱۹: حرام است که زن خود را در اختیار شوهرش قرار ندهد

۹۱۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا بَاتَتِ الْمَرْأَةُ مُهَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجِهَا لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تَرْجِعَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: هر شبی که زن از رختخواب شوهرش دوری کند و خود را در اختیار او قرار ندهد، تا وقتی که به رختخواب او بر می گردد و خود را تسلیم شوهرش می نماید، فرشتگان او را نفرین و لعن می نمایند».

باب ۲۱: حکم عزل

۹۱۳- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَبِيًّا مِنْ سَبَى الْعَرَبِ، فَأَشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ، وَأَشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ، وَأَحْبَبْنَا الْعُزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعُزَلَ؛ وَقُلْنَا: نَعُزَلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ فَسَأَلْتَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَانَتْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهِيَ كَانِتَةٌ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 25 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة: 39 باب ﴿يَسْأَلُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 85 باب إذا باتت المرأة مهاجرة فراش زوجها.

۳- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 32 باب غزوة بني المصطلق.

یعنی: «ابی سعید خدری گوید: در غزوه بنی مصطلق با پیغمبر ﷺ بودیم، چند جاریه عرب را به غنیمت گرفتیم، نیاز به نزدیکی با زنان داشتیم و از اینکه مدتی از همسران خود دور بودیم تحت فشار بودیم، دوست داشتیم به صورت (عزل) با این جاریه‌ها نزدیکی کنیم. وقتی که خواستیم به صورت عزل با ایشان نزدیکی کنیم، گفتیم چطور در حالی که رسول خدا در میان ما است پیش از اینکه از او سؤال کنیم اقدام به این کار بنماییم؟! موضوع را از پیغمبر ﷺ پرسیدیم، گفت: «مانعی نیست که این کار را بکنید، هر موجود زنده‌ای که در علم خدا مقدر باشد، حتماً به وجود می‌آید (و عزل نمی‌تواند جلو آن را بگیرد)».

(عزل آنست که شوهر با زنش نزدیکی کند و به هنگام نزول آب (منی) از زن دور شود و آب را در خارج رحم زن خالی نماید تا زن حامله نشود، با توجه به این حدیث این امر حرام نیست ولی به استناد احادیث دیگر امام شافعی آن را مکروه می‌داند).

۹۱۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَصَبْنَا سَيِّئًا فَكُنَّا نَعْزِلُ؛ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَوْ أَنْتُمْ لَتَفْعَلُونَ قَالَهَا ثَلَاثًا مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا هِيَ كَائِنَةٌ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: جاریه‌هایی را از کفار به غنیمت گرفتیم و به صورت عزل با آنان نزدیکی می‌کردیم، در این مورد از پیغمبر ﷺ سؤال کردیم، گفت: آیا شما این کار را می‌کنید؟! و سه بار این جمله را تکرار نمود، و فرمود: هر موجود زنده‌ای که در علم خدا مقدر باشد حتماً به وجود خواهد آمد (و هیچ چیزی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد)».

۹۱۵- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ وَالْقُرْآنُ يَنْزِلُ»^(۲).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: در زمانی که هنوز قرآن بر پیغمبر ﷺ نازل می‌گردید ما عمل عزل را انجام می‌دادیم»، (یعنی عزل حرام نیست اگر حرام می‌بود آیه‌ای در مورد حرمت آن نازل می‌شد).

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 96 باب العزل.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 96 باب العزل.

فصل هفدهم:

درباره رضاع (شیردادن زن به بچه‌ای که اولاد او نیست و شیرخوردن بچه از پستان زنی که مادر او نیست)

باب ۱: حرام می‌شود به وسیله شیرخوارگی نکاح هر کسی که به وسیله ولادت و نسب حرام می‌باشد

۹۱۶- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَاهُ فَلَانًا (لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ) فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَاهُ فَلَانًا (لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ) فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فَلَانٌ حَيًّا (لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ) دَخَلَ عَلَيَّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَعَمْ، إِنَّ الرَّضَاعَةَ تُحَرِّمُ مَا يُحَرِّمُ مِنَ الْوِلَادَةِ»^(۱).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ در منزل من بود، صدای مردی را شنیدم که اجازه داخل شدن به منزل حفصه را می‌خواست، گفتم: ای رسول خدا! فکر می‌کنم این مرد فلانی (عموی شیری حفصه) باشد، ای رسول خدا! این مرد اجازه می‌خواهد داخل منزل حفصه شود، پیغمبر ﷺ گفت: «فکر می‌کنم که این مرد فلانی (عموی شیری حفصه) باشد». عایشه گوید: از پیغمبر ﷺ پرسیدم: اگر فلانی (عموی رضاعی من هم الآن) زنده بود اجازه داشت پیش من بیاید؟ پیغمبر ﷺ گفت: بلی، اجازه داشت، چون شیردادن و شیرخوردن باعث حرام شدن نکاح کسانی می‌شود که بوسیله نسب و ولادت حرام می‌باشند».

۱- أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 7 باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

باب ۲: حرام شدن نکاح افراد به وسیله شیر ناشی از نطفه مردی است که صاحب شیر و شوهر زن شیردهنده می باشد

۹۱۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلِيٌّ أَفْلَحَ أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ بَعْدَمَا أَنْزَلَ الْحِجَابُ، فَقُلْتُ: لَا آذَنُ لَهُ حَتَّى اسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَنِي امْرَأَةٌ أَبِي الْقُعَيْسِ فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ حَتَّى اسْتَأْذِنَكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْذِينَ عَمَّكَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَنِي امْرَأَةٌ أَبِي الْقُعَيْسِ فَقَالَ: ائْذِنِي لَهُ، فَإِنَّهُ عَمُّكَ، تَرَبَّتْ يَمِينُكَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: افلاح برادر ابو قعیس بعد از نزول آیه حجاب اجازه خواست پیش من بیاید، گفتم: من اجازه نمی‌دهم تا از پیغمبر ﷺ سؤال نکنم، چون ابو قعیس که برادر افلاح است خودش به من شیر نداده است، بلکه زنش به من شیر داده است، در این اثنا پیغمبر ﷺ وارد منزل من شد، گفتم: ای رسول خدا! افلاح برادر ابو قعیس اجازه وارد شدن به منزل من را خواست، به او اجازه ندادم، تا اینکه از شما کسب اجازه کنم، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا به او اجازه ندادی؟! او عموی شما است». گفتم: ای رسول خدا! ابو قعیس خودش به من شیر نداده است؟! (تا افلاح عموی من شود) بلکه زن ابو قعیس به من شیر داده است، پیغمبر ﷺ گفت: به او اجازه بده، به ناسلامتی او عموی شما است».

«تربت یمینک» عبارتی است که عرب در بعضی موارد آن را می‌گویند ولی معنی اصلی را در نظر ندارند، چون معنی اصلی آن: فقیر و دستنگ و بدبخت شوید می‌باشد، ولی الآن معادل کلمه (به ناسلامتی) در زبان فارسی است».

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 33 سورة الأحزاب: 9 باب قوله: ﴿إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ﴾.

۹۱۸- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلِيٌّ أَفْلَحَ فَلَمْ أَذَنْ لَهُ فَقَالَ: أُمَّتَجِبِينَ مِنِّي وَأَنَا عَمُّكَ فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ: أَرْضَعْتِكِ امْرَأَةً أُخِي بَلْبَنٍ أُخِي فَقَالَتْ: سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: صَدَقَ أَفْلَحُ، ائْذِنِي لَهُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: افلاح اجازه خواست به منزل من بیاید و به او اجازه ندادم، گفت: از من حجاب می‌گیری در حالی که من عموی شما هستم؟ گفتم: چطور شما عموی من هستی؟ گفت: زن برادرم شیر برادرم را به تو داده است. من هم در این باره از پیغمبر ﷺ پرسیدم، پیغمبر ﷺ گفت: افلاح راست می‌گوید به او اجازه بده».

باب ۳: دختر برادر شیری حرام است

۹۱۹- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فِي بِنْتِ حَمْزَةَ: لَا تَحِلُّ لِي، يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ، هِيَ بِنْتُ أُخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ درباره دختر حمزه (بنی عبدالمطلب که عمو و برادر رضاعی پیغمبر ﷺ بود) گفت: چون او دختر برادر رضاعی من است برای من حلال نیست، هر کسی که از نسب و بواسطه خویشاوندی حرام باشد، به واسطه شیر هم حرام می‌باشد».

(لازم به توضیح است بنا به مذهب امام شافعی زنی که پنج بار به کودکی که سنش بیشتر از دو سال نباشد شیر دهد این زن و کودک به منزله مادر و فرزند از لحاظ حرمت نکاح می‌باشند، و پدر و مادر و خواهر و برادر و اولاد و عمو و عمّه و دایی و خاله این زن برای این کودک حرام می‌باشند و شوهر این زن که صاحب شیر است به منزله پدر این کودک است، لذا پدر و مادر و اولاد و خواهر و برادر و عمو و عمّه و دایی و خاله این زن و شوهر برای این کودک حرام می‌باشد ولی باید توجه شود این موضوع فقط از جنبه حرمت نکاح و زناشویی است، ولی از لحاظ ارث و وجوب نفقه و سایر مسائل دیگر مانند دو انسان بیگانه می‌باشند)^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 7 باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

۲- أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 7 باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۱۹.

باب ۴: دختر زن (که از شوهر دیگری باشد) و خواهر زن حرام هستند

۹۲۰- حدیث: «أُمُّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لَكَ فِي بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ قَالَ: فَأَفْعَلُ مَاذَا قُلْتُ: تَنْكِحُ؛ قَالَ: أَتُحِبِّينَ قُلْتُ: لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَرَكَنِي فِيكَ أُخْتِي قَالَ: إِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِي قُلْتُ: بَلَعَنِي أَنَّكَ تَحْطُبُ قَالَ: ابْنَةُ أُمِّ سَلَمَةَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي مَا حَلَّتْ لِي، أَرْضَعَنِي وَأَبَاهَا تُؤَيَّبَةُ، فَلَا تَعْرِضَنَّ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ»^(۱).

یعنی: «امّ حبیبه دختر ابو سفیان و همسر پیغمبر ﷺ، گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا نسبت به خواهرم دختر ابو سفیان تمایل نداری؟ پیغمبر ﷺ گفت: «می‌خواهی چه کار کنم؟» گفتم: او را نکاح کن، پیغمبر ﷺ گفت: «مگر دوست داری او را نکاح کنم؟» گفتم: وقتی که من تنها زن شما نیستم و زن‌های دیگری هم دارید، دوست دارم شریکم در این امر خواهرم باشد، پیغمبر ﷺ گفت: «او برای من حلال نیست». گفتم: شنیده‌ام که می‌خواهی کسی را خواستگاری کنی، گفت: «منظورت دختر امّ سلمه است؟» گفتم: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: این زن دختر همسر من است و بر من حرام است، اگر دختر همسر من هم نمی‌بود باز چون برادرزاده رضاعی من است، و زنی به نام ثویبه من و پدر او را شیر داده است، برایم حرام بود، بنابراین شما (همسران پیغمبر ﷺ) نباید دختران و خواهران خود را به من پیشنهاد کنید».

باب ۸: شیر وقتی تأثیر دارد که بچه سنش از دو سال بیشتر نباشد و گرسنگی او را برطرف کند

۹۲۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، وَعِنْدِي رَجُلٌ، قَالَ: يَا عَائِشَةُ مَنْ هَذَا قُلْتُ: أَحِي مِنَ الرَّضَاعَةِ قَالَ: يَا عَائِشَةُ انْظُرْنَ مِنْ إِخْوَانِكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 25 باب ﴿وَرَبَّيْبِكُمْ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 7 باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به منزل من آمد و مردی پیش من بود، پیغمبر ﷺ گفت: «ای عایشه! این کیست؟» گفتم: برادر شیری من است، پیغمبر ﷺ گفت: ای عایشه! باید در مورد برادران رضاعی خود دقت داشته باشید، چون شیر زمانی اثر دارد که باعث رفع گرسنگی و تقویت جسم باشد.»
(به نظر امام شافعی این زمانی است که بچه بیشتر از دو سال نباشد و تعداد دفعات آن هم کمتر از پنج بار نباشد).

باب ۱۰: نسب اولاد به کسی ملحق می‌شود که مادرش در حالی که در نکاح آن شخص است او را به دنیا آورده باشد، و نباید به شباهت بچه به کسی، حکم به نسبت دادن بچه به آن شخص شود

۹۲۲- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: اخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فِي غُلَامٍ؛ فَقَالَ سَعْدٌ: هَذَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي عْتَبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ، انظُرْ إِلَيَّ شَبَهَهُ، وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: هَذَا أَخِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ عَلَيَّ فِرَاشِ أَبِي مِنْ وَلِيدَتِهِ فَتَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيَّ شَبَهَهُ فَرَأَى شَبَهًا بَيْنًا بَعْتَبَةَ، فَقَالَ: هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، وَاحْتَجَبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ فَلَمْ تَرَهُ سَوْدَةُ قَطُّ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمعه در مورد پسری با هم اختلاف داشتند، سعد گفت: این پسر برادرزاده من و پسر عتبه بن ابی وقاص است و عتبه به من سفارش کرد که این پسر اوست، نگاه کن چقدر به عتبه شباهت دارد. عبد بن زمعه هم گفت: ای رسول خدا! این برادر من است، و در منزل پدرم و از زن پدرم تولد یافته است، پیغمبر ﷺ که به آن پسر نگاه کرد دید که شباهت زیادی به عتبه دارد، ولی به عبد گفت: «این پسر به شما داده می‌شود، چون بچه تابع صاحب فراش است (یعنی به مردی تعلق می‌گیرد که زنش در منزل او و در حالی که در نکاح او است بچه را به دنیا بیاورد) و سهم کسی که زنا می‌کند، (و به زن دیگران تجاوز می‌نماید و بچه‌ای از این نطفه حرام به وجود می‌آید) تنها بدبختی است، و حق ادعای اولاد را ندارد.» پیغمبر ﷺ به سوده دختر زمعه همسر خود گفت: «ای سوده! از این پسر (که

به ظاهر برادرزاده شما است) حجاب بگیر». با توجه به دستور پیغمبر ﷺ سوده هرگز او را ندید».

«عاهر: زناکار».

۹۲۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الْوَلَدُ لِصَاحِبِ الْفِرَاشِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: بچه به شوهر زنی تعلق می‌گیرد که این طفل را در نکاح او به دنیا آورده باشد».

باب ۱۱: نظر قیافه شناس برای ملحق نمودن طفل به کسی معتبر است

۹۲۴- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ مَسْرُورٌ، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ أَلَمْ تَرَي أَنَّ مُجَزَّزًا الْمُدَلِجِيَّ دَخَلَ فَرَأَى أَسَامَةَ وَزَيْدًا، وَعَلَيْهِمَا فَطِيفَةٌ قَدْ عَطِيَا رُؤُوسَهُمَا، وَبَدَّتْ أَقْدَامُهُمَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: روزی پیغمبر ﷺ به منزل من آمد، دیدم که شاد و سرحال است، گفت: ای عایشه! می‌دانی که مجزز مدلجی (اسم شخصی است) پیش من آمد، وقتی که اسامه و (پدرش) زید که سر خود را با پارچه‌ای پوشانیده بودند و تنها پاهایشان آشکار بود، نگاه کرد، گفت: این قدم‌ها از یکدیگر هستند (و از یک نسل می‌باشند)».

باب ۱۲: مقدار زمانی که باید شوهر بعد از شب زفاف پیش عروس دوشیزه یا بیوه باشد

۹۲۵- حدیث: «أَنْسٍ، قَالَ: مِنَ السَّنَةِ، إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْبِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ، أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا، وَقَسَمَ؛ وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى الْبِكْرِ، أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ قَسَمَ»^(۳).

یعنی: «انس گوید: از سنت پیغمبر ﷺ است وقتی که انسان دوشیزه‌ای را بر زن بیوه قبلی خود بگیرد، یک هفته پیش او بماند، بعد از پایان هفته باید وقت خود را بین

۱- أخرجه البخاري في: 85 كتاب الفرائض: 18 باب الولد للفراش، حرة كانت أو أمة.

۲- أخرجه البخاري في: 85 كتاب الفرائض: 31 باب القائف.

۳- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 101 باب إذا تزوج الثيب على البكر.

زن جدید و قدیمش تقسیم کند، ولی اگر زن بیوه‌ای را بر زن دوشیزه قبلی خود بگیرد سه شب پیش این عروس بیوه باقی می‌ماند، و بعداً وقت خود را بین آنان تقسیم می‌کند».

باب ۱۳: تقسیم وقت در بین زن‌ها، سنت است که هر زنی یک شب و روز سهم داشته باشند

۹۲۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كُنْتُ أَعَارُ عَلَى اللَّائِي وَهَبَنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَقُولُ: أَتَهَبُ الْمَرْأَةَ نَفْسَهَا فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُعْرَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ أَبْتَعَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. قُلْتُ: مَا أَرَى رَبَّكَ إِلَّا يَسَارِعُ فِي هَوَاكَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: نسبت به زن‌هایی که خود را به پیغمبر ﷺ بخشیده بودند، غیرت و حساسیت داشتیم و می‌گفتم چطور باید یک زن خود را به دیگری ببخشد؟ وقتی که آیه ۵۱ سوره احزاب نازل شد که می‌فرماید: (ترک کن هر یک از زن‌هایت را که می‌خواهی، و پیش خود نگهدار هر یک از آن‌ها را که می‌خواهی، و هر یک از آنان را که طلاق داده‌ای اگر مایل باشی مانعی نیست که برش گردانی...) به پیغمبر ﷺ گفتم: فکر می‌کنم که پروردگارت سریعاً در جهت خواسته و آرزوهای شما اقدام می‌نماید».

باب ۱۴: جایز است یکی از هووها نوبت خود را به دیگری ببخشد

۹۲۷- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ عَنْ عَطَاءٍ، قَالَ: حَضَرْنَا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ جَنَازَةَ مَيْمُونَةَ بِسْرَفٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذِهِ زَوْجَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَإِذَا رَفَعْتُمْ نَعَشَهَا فَلَا تُرْعَزْ عَوْهَا وَلَا تُزَلُّ لَوْهَا، وَارْفُقُوا، فَإِنَّهُ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ تِسْعٌ، كَانَ يَقْسِمُ لِثَمَانٍ، وَلَا يَقْسِمُ لِوَاحِدَةٍ»^(۲).

یعنی: «عطاء گوید: با ابن عباس بر جنازه میمونه (همسر پیغمبر در محلی بین مکه و مدینه به نام) سرف حضور داشتیم، ابن عباس گفت: وقتی که جنازه او را بلند کردید به آرامی و احترام آن را بلند کنید و آن را تکان ندهید و به احترام و متانت با آن رفتار

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 33 سورة الأحزاب: 7 باب قوله (ترجى من تشاء منهن).

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 4 باب كثرة النساء.

کنید، همانطوری که در زمان حیاتش نسبت به او احترام می‌کردید) همانا پیغمبر ﷺ نه زن در نکاح داشت، که نسبت به هشت نفر از ایشان با نوبت و تقسیم وقت رفتار می‌کرد ولی یک نفر از ایشان نوبت نداشت». (و نوبت خود را به عایشه بخشیده بود).

باب ۱۵: مستحب است با زن باایمان ازدواج کرد

۹۲۸- حدیث: «أبي هريرة رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: تُنكح المرأة لأربع: لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَأظْفَرِ بِذَاتِ الدِّينِ، تَرَبَّتْ يَدَاكَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضي الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: ازدواج با زن به خاطر چهار صفت و خصلت است: یکی به خاطر مال و ثروتش، دومی: به خاطر نجابت و احترام طایفه‌اش، سومی به خاطر زیبایی و جمالش، و چهارمی به خاطر دین و ایمانش می‌باشد، باید زن باایمان را به دست بیاوری».

باب ۱۶: مستحب است با دوشیزه ازدواج کرد

۹۲۹- حدیث: «جابر بن عبد الله، قال: تزوجت، فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما تزوجت فقلت: تزوجت ثيباً فقال: (ما لك وللعذارى ولعابها)».

قال محارب (أحد رجال السنن): فذكرت ذلك لعمر بن دينار، فقال عمرو: سمعت جابر بن عبد الله يقول: قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم: هلا جارية تلاعبها وتلاعبك»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضي الله عنه گوید: وقتی که ازدواج کردم، پیغمبر ﷺ گفت: «با چه زنی ازدواج کرده‌ای؟» گفتم: با یک زن بیوه ازدواج کرده‌ام، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا با دوشیزه‌ای که با او بازی کنی ازدواج نکردی؟» محارب یک از راویان این حدیث گوید: این حدیث را برای عمرو بن دینار ذکر کردم عمرو گفت: من شنیدم که جابر بن عبدالله گفت: پیغمبر ﷺ گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که شما با او بازی کنی و او هم با شما بازی کند».

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 15 باب الأكل في الدين.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 10 باب تزويج الثيبات.

۹۳۰- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: هَلَكَ أَبِي وَتَرَكَ سَبْعَ بَنَاتٍ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ثَيِّبًا، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَزَوَّجْتِ يَا جَابِرُ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَقَالَ: بِكَرًّا أُمَّ ثَيِّبًا قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا قَالَ: فَهَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ وَتُضَاحِكُهَا وَتُضَاحِكُكَ قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ هَلَكَ وَتَرَكَ بَنَاتٍ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَحْيِيَهُنَّ بِمِثْلِهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً تَقُومُ عَلَيْهِنَّ وَتُصَلِّحُهُنَّ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ أَوْ خَيْرًا»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: پدرم فوت کرد، هفت یا نه دختر را از خود به جا گذاشت، من هم با زن بیوه‌ای ازدواج کردم، پیغمبر ﷺ به من گفت: «ای جابر! ازدواج کرده‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «با دوشیزه یا با بیوه؟» گفتم: با بیوه، گفت: «چرا بادوشیزه‌ای ازدواج نکردی تا با هم بازی کنید و به روی همدیگر بخندید؟» گفتم: ای رسول خدا! عبدالله (پدر جابر) فوت کرده و چند دختر را از خود به جای گذاشته است، دوست نداشتم زنی بگیرم که مانند ایشان کم سن و بی تجربه باشد، زنی گرفته‌ام که آنان را سرپرستی کند و تربیتشان بدهد، پیغمبر ﷺ گفت: «مبارک باشد». یا گفت: خیر باشد».

۹۳۱- حدیث: «جَابِرِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، فَلَمَّا قَفَلْنَا تَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ قَطُوفٍ، فَلَحِقَنِي رَاكِبٌ مِنْ خَلْفِي، فَالْتَفَتُ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ قَالَ: مَا يُعْجَلُكَ قُلْتُ: إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ قَالَ: فَبِكَرًّا تَزَوَّجْتَ أُمَّ ثَيِّبًا قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا قَالَ: فَهَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ.

قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا دَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، فَقَالَ: أَمْهَلُوا حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلًا أَيْ عِشَاءً لِيْكُمْ تَمْتَشِطُ الشَّعِثَةَ وَتَسْتَجِدَّ الْمُغِيبَةَ.

وَفِي هَذَا الْحَدِيثِ أَنَّهُ قَالَ: الْكَيْسَ الْكَيْسَ يَا جَابِرُ يَعْنِي الْوَلَدَ»^(۲).

یعنی: «جابر گوید: با پیغمبر ﷺ در غزوه (تبوک) بودیم، وقتی که برگشتیم، عجله می‌کردم و بر شتر سست و کندی سوار بودم، دیدم سواری از پشت سر به من رسید، وقتی که به سویش نگاه کردم دیدم که با پیغمبر ﷺ روبه‌رو شدم، گفت: «برای چه

۱- أخرجه البخاري في: 69 كتاب النفقات: 12 باب عون المرأة زوجها في ولده.

۲- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 121 باب طلب الولد.

عجله می‌کنی؟» گفتم که تازه عروسی در منزل دارم، گفت: «با دوشیزه ازدواج کرده‌ای یا با بیوه؟» گفتم: با بیوه، گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با او بازی و شوخی کنی و او هم با شما بازی کند».

جابر گوید: وقتی که به منزل رسیدیم، خواستیم که پیش زن‌هایمان برویم، ولی پیغمبر ﷺ گفت: «عجله نکنید تا هنگام شب و به هنگام عشاء به نزد ایشان بروید، تا زن‌ها فرصت داشته باشند خودشان را تمیز کنند و سرشان را شانه نمایند و موهای زائد را از خود جدا سازند». و در این حدیث هم آمده است که پیغمبر ﷺ گفت: «ای جابر! به فکر اولاد باش، به فکر اولاد باش».

«ففلنا: برگشتیم. قطوف: سست، کند. شعثه: موهای پراکنده و ژولیده. تستحد

المغیبه: با چاقو موهای زائد پنهانی را پاک کند».

۹۳۲- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي عَزَاةٍ فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلِيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: جَابِرُ فَقُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: مَا شَأْنُكَ قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلِيٌّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَحَلَّفْتُ؛ فَزَلَّ يَجْنُهُ بِمِحْجَنِهِ ثُمَّ قَالَ: ارْكَبْ فَرَكِبْتُ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكْفُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: تَزَوَّجْتَ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: بِكْرًا أَمْ نَيْبًا قُلْتُ: بَلْ نَيْبًا قَالَ: أَفَلَا جَارِيَةٌ تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ وَتَمْسُطُهُنَّ وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ؛ قَالَ: أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ، فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ ثُمَّ قَالَ: أَتَبِيعُ جَمَلَكَ قُلْتُ: نَعَمْ فَأَشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْعَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ قَالَ: آلَانَ قَدِمْتَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَدَعَّ جَمَلَكَ فَادْخُلْ فَصَلَّ رُكْعَتَيْنِ فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ؛ فَأَمَرَ بِإِلَاءٍ أَنْ يَزِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِإِلَاءٍ فَأَرْجَحَ فِي الْمِيزَانِ فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: ادْعُ لِي جَابِرًا قُلْتُ الْآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ قَالَ: خُذْ جَمَلَكَ، وَلَكَ ثَمَنُهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: با پیغمبر ﷺ در غزوه‌ای بودیم، (وقتی برگشتیم) به علت تنبلی و خستگی شترم عقب افتاده بودم، پیغمبر ﷺ به من رسید، پرسید: شما جابر هستی، گفتم: بلی، گفت: «چرا عقب افتاده‌ای؟» گفتم: شترم خسته شده و

نمی‌تواند خوب حرکت کند، به همین علت عقب مانده‌ام، پیغمبر ﷺ پیاده شد، و با عصا و چوگانش آن را به دنبال خود کشید، و آن را زد سپس پیغمبر ﷺ گفت: «سوار شو». من هم سوار شدم، دیدم سرعت شترم به اندازه‌ای زیاد شده است چنانچه آن را منع نکنم از شتر پیغمبر ﷺ پیشی می‌گیرد، پیغمبر ﷺ پرسید: «ازدواج کرده‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «دوشیزه است یا بیوه؟» گفتم: بیوه است، گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با همدیگر بازی نمایید؟» گفتم: من چند خواهر دارم، دوست داشتم با زنی ازدواج نمایم، که آنان را دور هم جمع کند، و سرشان را شانه نماید، و آن‌ها را سرپرستی کند، پیغمبر ﷺ گفت: «شما که به خانه برمی‌گردی، به فکر اولاد باش و به فکر اولاد باش». بعداً پیغمبر ﷺ گفت: «شترت را می‌فروشی؟» گفتم: بلی. آن را به وزن یک اوقیه طلا از من خریداری کرد، پیغمبر ﷺ زودتر از من به منزل رسید، من هم به هنگام صبح به منزل رسیدم، و با عده‌ای از اصحاب به مسجد رفتیم، پیغمبر ﷺ را بر در مسجد دیدیم گفت: الآن رسیدی؟ گفتم: بلی، گفت: «شترت را رها کن، برو در مسجد دو رکعت نماز بخوان». به بلال دستور داد تا یک اوقیه طلا را برای من وزن کند، بلال هم آن را برایم وزن کرد و مقداری هم کفه ترازو را به نفع من سنگین نمود، سپس رفتم تا مقداری دور شدم، پیغمبر ﷺ گفت: «جابر را برایم صدا کنید». (ترسیدم) گفتم الآن شترم را به من پس می‌دهد، چون هیچ چیزی به اندازه این شتر در نظرم زشت و مبعوض نبود، پیغمبر ﷺ گفت: شترت را پس بگیر، و قیمت آن هم مال شما باشد».

«یحجنه: می‌کشید. محجن: عصابی است که سرش خمیدگی مانند چوگان دارد. اوقیه: با ضم همزه واحد وزنی قدیم است که مساوی با وزن چهل درهم می‌باشد».

باب ۱۸: وصیت و سفارش پیغمبر ﷺ درباره نیکی و خوش رفتاری با زنان

۹۳۳- حدیث: «أَيُّ هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الْمَرْأَةُ كَالصَّلَعِ، إِنْ أَقْمَتَهَا كَسَرْتَهَا، وَإِنْ اسْتَمْتَعَتْ بِهَا اسْتَمْتَعَتْ بِهَا وَفِيهَا عَوْجٌ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: طبیعت زن مانند دنده سینه کج است، اگر بخواهید آن را راست کنید (راست نمی شود بلکه) شکسته خواهد شد، و اگر بخواهید از او استفاده کنید، باید با همین حالت کجی از او استفاده کنید».

(منظور این است باید انسان در معاشرت با زنان صبور و بردبار باشد و عیب‌هایی را که قابل گذشت است نادیده بگیرد و زنی که از هر جهت بی عیب باشد یا وجود ندارد و یا بسیار نایاب است).

۹۳۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَاسْتَوْصَا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضَلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضَّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ تُقِيمُهُ كَسْرَتُهُ، وَإِنْ تَرَكَتُهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، نباید همسایه خود را اذیت نماید، و شما را به نیکوکاری و خوش رفتاری با زنان سفارش می‌نمایم، زن‌ها از دنده سینه به وجود آمده‌اند و کج‌ترین قسمت دنده طرف بالای آن است، اگر بخواهی آن را راست نمایی شکسته می‌شود، اگر آن را رها کنی همینطور به صورت کج و معوج باقی می‌ماند، پس سفارش و توصیه مرا در مورد نیکی و خوش رفتاری با زنان قبول کنید».

(شوهر باید بداند زن دارای خصوصیات و صفات و اخلاق مخصوص به خود می‌باشد که در بسیار موارد با خصوصیات مرد هماهنگی کامل ندارد و چنانچه صبر و مدارا در بین نباشد زندگی به جهنم تبدیل می‌شود یا به جدایی می‌انجامد).

۹۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْتَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخُنْ أُنْتِ زَوْجَهَا»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اگر بنی اسرائیل نمی‌بودند هیچ گوشتی گندیده نمی‌شد، اگر حوا نمی‌بود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی‌کرد».

(قتاده گوید: به بنی اسرائیل دستور داده شده بود که از ذخیره کردن گوشت پرنده‌ای به نام سلوی خودداری کنند، ولی ایشان به این دستور توجهی نکردند و

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 80 باب الوصاة بالنساء.

۲- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 1 باب خلق آدم صلوات الله عليه وذريته.

گوشت آن را ذخیره نمودند، و مورد عقاب قرار گرفتند و گوشت‌های ذخیره شده آنان گندیده شد، این امر موجب شد که گندیدن گوشت ادامه داشته باشد. و حوا که آدم را به خوردن ثمره درخت تشویق نمود و او را دچار اشتباه ساخت، اگر او این خیانت را به آدم نمی‌کرد زن‌هایی که بعد از حوا می‌آمدند به شوهرانشان خیانت نمی‌کردند، ولی به عقیده اینجانب (مترجم) معنی حدیث این نیست که گندیدن گوشت بنی‌اسرائیل باعث گندیدن همه گوشت‌ها شده باشد، یا گناه و خطاء حوا موجب خیانت همه زن‌ها گردد. چون این امر به خلاف عقل و قرآن است، بلکه معنی حدیث این است که فتنه و فساد و کینه‌توزی و خودخواهی و جنگ‌افروزی و تنگ‌نظری از خواص بنی‌اسرائیل است و در هر جایی که فتنه و فساد باشد و جنگ و عداوت و ناآرامی واقع شود و لاشه‌ای در میدان نبرد باقی بماند و گندیده شود با نقشه شوم و دسیسه خائنانه بنی‌اسرائیل می‌باشد مخصوصاً نسبت به مسلمانان از هیچ ظلم و ستم و کید و نیرنگی کوتاهی نمی‌کنند و هر بوی بدی که به مشام مسلمانان می‌رسد از قوم بنی‌اسرائیل می‌باشد، و خداوند می‌فرماید: یهودیان شدیدترین عداوت و کینه را نسبت به مسلمانان در دل دارند، و چنانچه این ملت خودخواه و طمعکار نمی‌بود، جهان دچار این همه بلا و بدبختی نمی‌شد، و بخصوص مسلمانان به چنین بدبختی مبتلا نمی‌شدند. در مورد حوا هم این حدیث اشاره به خصوصیات و اخلاق زنان است که باید مردان با این خصوصیات آشنا شوند و بدانند که زنان نسبت به مردان ذاتاً دارای طبع لطیف و مهر و عاطفه بیشتر می‌باشند و از طرف دیگر تحت فشارهای روحی و ناراحتی‌های جسمی هستند که خاص دوران بارداری و وضع حمل و حیض و یائسه بودن است و این خصوصیات اثرات مستقیم بر حرکات و رفتار و نحوه برخورد زنان با دیگران به جای می‌گذارد، بنابراین مردان نباید این خصوصیات را نادیده بگیرند بلکه باید در بسیار از موارد زنان را معذور بدانند و آنان را درک کنند. مشکلات زن خاص یک عده یا زمان و مکان مخصوصی نیست بلکه این خصوصیات را از اولین زن (حوا) به ارث برده شده و تا ابد باقی خواهد ماند، پس لازم است مردان با صبر و بردباری و درک واقعیت با زنان رفتار نمایند).

والله أعلم بالصواب.

فصل هجدهم:

درباره طلاق

باب ۱: زنی که در حالت حیض است حرام است بدون رضایت او طلاق داده شود ولی اگر طلاق داده شد طلاقش واقع می‌گردد و به مرد دستور داده می‌شود که زنش را رجعت دهد

۹۳۶- حدیث: «ابن عمر، أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مُرَّه فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ؛ فِتْلِكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله زنش را که در حالت حیض بود طلاق داد، عمر بن خطاب در این باره از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: به پسرت (عبدالله) دستور بده او را رجعت دهد، پس از رجعت او را در نکاح خود نگهدارد تا پاک شود، بعد از پاکی باز به حالت حیض درآید، وقتی که از حیض دومی پاک گردید، اگر خواست او را نگهداری کند، اگر خواست طلاقش دهد باید قبل از اینکه در آخرین پاکی با او نزدیکی نماید طلاقش دهد. این همان عده‌ای است که خداوند دستور داده است که طلاق زنان بر اساس آن باشد».

(علماء اتفاق نظر دارند طلاق زن در حالت حیض حرام است هر چند طلاق واقع می‌شود ولی طلاق دهنده مرتکب یک امر حرام می‌گردد، و همچنین طلاق دادن زن در طهر و پاکی که شوهر با همسرش نزدیکی کرده باشد حرام است چون احتمال دارد از این نزدیکی حاملگی به وجود آید، بنابراین طلاق زن باید تنها در حالت پاکی زن باشد و در این پاکی هم شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد).

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 1 باب قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ

فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾.

۹۳۷- حدیث: «ابنِ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ؛ فَقَالَ طَلَّقَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَسَأَلَ عُمَرَ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَرَا جِعَهَا، ثُمَّ يُطَلَّقَ مِنْ قُبْلِ عِدَّتِهَا؛ فُلْتُ: فَتَعْتَدُ بِتِلْكَ التَّظْلِيلَةِ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ عَجَزَ وَاسْتَحَمَقَ»^(۱).

یعنی: «یونس بن جبیر گوید: از ابن عمر (در مورد طلاق زنش در حالت حیض) پرسیدم، ابن عمر گفت: او زنش را در حالت حیض طلاق داد، عمر در این مورد از پیغمبر ﷺ سؤال کرد، پیغمبر ﷺ گفت: «به پسر عبد الله دستور بده که زنش را رجعت دهد (و او را به نکاح خود بازگرداند) بعد از این (اگر خواست طلاقش دهد) باید وقتی او را طلاق دهد که بعد از طلاق فوری عده شروع شود». (و این وقتی است که طلاق در طهر بدون نزدیکی و جماع باشد) یونس بن جبیر گوید: به ابن عمر گفتم: آیا با این طلاق عده برقرار می‌شود؟ ابن عمر گفت: چطور عده برقرار نمی‌شود؟ وقتی ابن عمر نتواند زنش را رجعت دهد و دست به کار ناروایی چون طلاق بزند». (با این کار حتماً عده برقرار می‌شود).

باب ۳: کسی که زنش را بر خود حرام کند ولی قصد طلاق در این تحریم نداشته باشد واجب است کفاره بدهد

۹۳۸- حدیث: «ابنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: فِي الْحَرَامِ يُكْفَرُ؛ وَقَالَ: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: (کسی که به زنش بگوید شما بر من حرام هستی و با این حال قصد طلاق هم نداشته باشد) در این تحریم کفاره قسم (طعام یا لباس ده نفر یا سه روز روزه) داده می‌شود، و رسول خدا برای شما بهترین نمونه و الگو می‌باشد». (و از او پیروی کنید که در چنین موردی کفاره قسم را داده است و اگر قصد طلاق داشت طلاقش واقع می‌شود).

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 45 باب مراجعة الحائض.

۲- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 66 سورة التحريم: 1 باب ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾.

۹۳۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمُكُّهُ عِنْدَ زَيْنَبَ ابْنَةِ جَحْشٍ وَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلًا، فَتَوَاصَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ أَنْ آيْتَنَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَلْتَقُلْ: إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرٍ، أَكَلْتُ مَغَافِيرَ فَدَخَلَ عَلَيَّ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: لَا بَلْ شَرِبْتُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ ابْنَةِ جَحْشٍ، وَلَنْ أَعُودَ لَهُ فَزَلْتُ: ﴿يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱]. إِلَى ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ [التحریم: ۴]. لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ وَإِذْ أَسَرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ لِقَوْلِهِ: بَلْ شَرِبْتُ عَسَلًا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ پیش زینب بنت جحش باقی می ماند و شربت عسل را می نوشید، من و حفصه قبلاً با هم مشورت کردیم که هرگاه پیغمبر ﷺ به منزل هر یک از ما آمد به او بگو، بوی مغافر از شما می آید مگر مغافر خورده اید؟ (مغافر ماده ای است که مانند سقز از شیر درخت به دست می آید، دارای طعم شیرین و بوی بدی می باشد).

همینکه پیغمبر ﷺ به منزل یکی از آنان رفت، به پیغمبر ﷺ گفت: بوی مغافر از شما می آید، مگر مغافر خورده اید؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خیر، پیش زینب بنت جحش شربت عسل خورده ام، بار دیگر آن را نخواهم خورد» آنگاه آیه ۱ تا ۴ سوره تحریم نازل شد، که می فرماید: (ای پیغمبر خدا! چرا بر خود حرام می کنی چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است، و به خاطر رضایت زن هایت این کار را می کنی، و خدا بخشنده و مهربان است و این عمل شما را می بخشد، و خداوند واجب نمود بر شما کفاره قسم را بدهی (تا مجدداً شربت عسل بخوری) خداوند سرپرست شما و علیم و حکیم است)، وقتی که پیغمبر ﷺ سخنی را مخفیانه به یکی از زن هایش گفت، آن زن آن را فاش کرد...).

(سخن سرّی پیغمبر ﷺ این بود که به یکی از زن هایش گفت: شربت عسل را پیش زینب خورده ام).

۹۴۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحُلُوءَاءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، فَيَدْتُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ،

فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ، فَعَرُتْ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي، أَهَدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ، فَسَقَمَتِ النَّيِّ ۖ مِنْهُ شَرْبَةٌ فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَتَحْتَالَنَّ لَهُ فَقُلْتُ لِسَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ أَنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكَ، فَإِذَا دَنَا مِنْكَ فَقُولِي: أَكَلْتُ مَغَافِيرَ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: لَا فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَحَدُ مِنْكَ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: سَقَمْتَنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ العُرْفُطَ، وَسَأَقُولُ ذَلِكَ، وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَاكَ.

قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتَنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكَ فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا، قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكَلْتُ مَغَافِيرَ قَالَ: لَا قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَحَدُ مِنْكَ قَالَ: سَقَمْتَنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ العُرْفُطَ فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ، قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ؛ فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ صَفِيَّةَ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ۖ أَلَا أَسْقِيكَ مِنْهُ قَالَ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ».

قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَا؛ قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ عسل و حلوا را دوست داشت، معمولاً وقتی که از نماز عصر به منزل بر می گشت به منزل همسرانش می رفت، با آن ها صحبت می کرد، روزی به منزل حفصه رفت و بیشتر از آنچه قبلاً در آنجا توقف می کرد، توقف نمود، من هم به واسطه حسادتی که خاص زنان است، ناراحت شدم، جریان را که پرسیدم گفتند: زنی از نزدیکان حفصه یک کوزه عسل را به عنوان هدیه برای او برده است و شربت از آن برای پیغمبر ﷺ تهیه کرده، پیغمبر ﷺ از آن شربت خورده است، من هم گفتم: قسم به خدا باید نقشه ای بکشیم، لذا به سوده دختر زمعه (همسر پیغمبر ﷺ) گفتم: الآن پیغمبر پیش شما می آید، وقتی که آمد بگو بوی مغافیر از شما می آید، مگر مغافیر خورده اید؟ حتماً او هم می گوید: خیر، بگو پس این بو چیست که از شما می آید؟ پیغمبر ﷺ به شما می گوید: حفصه شربت عسل به من داده است، شما هم به او بگو حتماً زنبور این عسل از درخت عرفط (که بوی بدی دارد) شیره را مکیده است، من هم وقتی که پیغمبر ﷺ آمد عین این کلمات را به او می گویم، ای صفیه! شما هم عیناً این جملات را به او بگو. (طبق نقشه عمل شد).

عایشه گوید: سوده گفت: همین که پیغمبر ﷺ بر در منزل ایستاد، از ترس شما (عایشه) خواستم آنچه که به من گفته بودی عیناً آن را به او بگویم، سپس پیش من (سوده) آمد، گفتم: ای رسول خدا! آیا مغفیر خورده‌ای؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خیر»، سوده گفت: پس این بوی بد چیست، که آن را احساس می‌کنم؟ گفت: «حفصه شربت عسل را به من داده است». گفتم: زنبور این عسل باید از درخت عرفط شیره گرفته باشد. وقتی که پیغمبر ﷺ پیش من (عایشه) آمد، آنچه که سوده به او گفته بود من هم عین آن را گفتم: وقتی که به منزل صفیه رفت صفیه هم آنچه که ما به او گفته بودیم به پیغمبر ﷺ گفت: بعداً که پیغمبر ﷺ به منزل حفصه برگشت حفصه گفت: ای رسول خدا! شربت عسل برایت بیاورم؟ پیغمبر ﷺ گفت: «نیازی به آن ندارم».

عایشه گوید: سوده گفت: قسم به خدا (کار بدی کردیم) که شربت عسل را بر پیغمبر ﷺ حرام نمودیم، من هم به سوده گفتم: ساکت باش.

(لازم به توضیح است کسی که به زنش بگوید شما بر من حرام هستی اگر منظورش طلاق باشد طلاقش واقع می‌شود ولی اگر منظورش طلاق نباشد باید کفاره قسم را که غذای ده نفر یا لباس ده نفر است بدهد و یا سه روز روزه بگیرد).

باب ۴: کسی که زنش را مختار و آزاد کند تا نزد او بماند یا از او جدا شود، این تفویض اختیار به معنی طلاق نیست مگر نیت طلاق را داشته باشد

۹۴۱- حدیث: «عَائِشَةُ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَخْيِيرِ أَزْوَاجِهِ، بَدَأَ بِي؛ فَقَالَ: إِنِّي ذَاكِرٌ لِكَ أَمْرًا فَلَا عَلَيَّ أَنْ لَا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبِيكَ، قَالَتْ: وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَبَوَيْ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِهِ قَالَتْ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ تَنَاوُهُ قَالَ ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا﴾ [الأحزاب: ۲۸] إِلَى ﴿أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [احزاب: ۲۹] قَالَتْ: فَقُلْتُ فِي أَيِّ هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبِي، فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ؛ قَالَتْ: ثُمَّ فَعَلَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 33 سورة الأحزاب: 5 باب قوله: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ﴾.

یعنی: «عایشه گوید: وقتی که از جانب خدا به پیغمبر ﷺ دستور داده شد، که زن‌هایت را آزاد و مخیر گردان. آنانی که دنیا و زینت دنیا را اختیار می‌کنند از شما جدا شوند، آنانی که خدا و پیغمبر ﷺ و روز آخرت را می‌خواهند، خداوند برای زن‌های نیکوکار اجر و پاداش بزرگی قرار داده است. ابتدا پیغمبر ﷺ پیش من آمد و گفت: «چیزی به شما می‌گویم، نباید عجله کنی تا با پدر و مادرت هم مشورت نمایی، (عایشه گوید: پیغمبر ﷺ می‌دانست که پدر و مادرم هرگز به جدایی من از پیغمبر ﷺ راضی نیستند)». سپس گفت: «خداوند بزرگوار می‌فرماید: (ای پیغمبر، به زن‌هایت بگو اگر زندگی دنیا و خوشی آن را انتخاب می‌کنید بیایید تا حق متعه و مهر شما را بدهم و شما را طلاق دهم، و اگر خدا و پیغمبر و روز آخرت را می‌خواهید، همانا خداوند برای زنان نیکوکار تو اجر و پاداش بزرگی را آماده ساخته است)». عایشه گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ این آیه را برایم خواند، گفتم: آیا در این باره با پدر و مادرم مشورت کنم؟! (هرگز در اینمورد با کسی مشورت نمی‌کنم)، خدا و پیغمبر خدا ﷺ و روز آخرت را انتخاب می‌نمایم، عایشه گوید: سایر زنان پیغمبر ﷺ نیز مانند من به او پاسخ دادند».

۹۴۲- حدیث: «عَائِشَةُ عَنِ مُعَاذَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا بَعْدَ أَنْ أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿تُرْجَىٰ مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُعْوَىٰ إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. فَقُلْتُ لَهَا مَا كُنْتَ تَقُولِينَ قَالَتْ: كُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَلِكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لَا أُرِيدُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُؤَيِّرَ عَلَيْكَ أَحَدًا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: بعد از اینکه آیه (۵۱ سوره احزاب) نازل شد که می‌فرماید: (ترک کن و طلاق بده هر زنی را که می‌خواهی و ازدواج کن با هر زنی که می‌خواهی، و هر یک از آن‌هایی که ترک نموده‌ای می‌توانی به سوی او برگردی و گناهی برای تو ندارد) پیغمبر ﷺ که می‌خواست در نوبت یکی از زن‌هایش به نزد زن دیگری برود، از او اجازه می‌گرفت آنگاه می‌رفت.

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 33 سورة الأحزاب: 7 باب قوله: (ترجي من تشاء منهن).

معاذه گوید: به عایشه گفتم: شما به پیغمبر ﷺ چه گفتی؟ عایشه گفت: به پیغمبر گفتم: ای رسول خدا! اگر این اختیاری که خداوند به شما داده است به من می‌داد، من هرگز هیچ کسی را بر تو ترجیح نمی‌دادم»، (و جز شما کسی را انتخاب نمی‌کردم).

۹۴۳- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: خَيْرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَخْتَرْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَلَمْ يَعُدَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ ما را در بین دین و دنیا مخیر نمود، و ما هم خدا و رسول خدا را انتخاب کردیم، و این اختیار و آزادی به عنوان طلاق ما محسوب نبود». (یعنی اگر کسی به زنش بگوید اگر می‌خواهی پیش من باش و اگر نمی‌خواهی از من جدا شو به شرط اینکه نیت طلاق نداشته باشد این گفته طلاق محسوب نمی‌شود).

باب ۵: درباره قسم خوردن مرد که به زن خود نزدیک نشود و از او کناره گیرد، و مختار ساختن زنش در بین باقی ماندن و یا جدا شدن از او، و معنی جمله (تَظَاهَرَا عَلَيْهِ)، در آیه چهار سوره تحریم

۹۴۴- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: مَكَثْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آيَةٍ، فَمَا اسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيْبَةً لَهُ؛ حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ، وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، عَدَلْتُ إِلَى الْأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ، قَالَ: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَغَ، ثُمَّ سِرْتُ مَعَهُ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّتَانِ تَظَاهَرْتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَزْوَاجِهِ فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ قَالَ: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لِأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ فَمَا اسْتَطِيعُ هَيْبَةً لَكَ قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ؛ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ عِنْدِي مِنْ عِلْمٍ فَاسْأَلْنِي، فَإِنْ كَانَ لِي عِلْمٌ خَيْرٌ تَكُّ بِهِ قَالَ ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَا نَعُدُّ لِلنِّسَاءِ أَمْرًا حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِنَّ مَا أَنْزَلَ، وَقَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ؛ قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا فِي أَمْرٍ أَتَأَمَّرُهُ، إِذْ قَالَتْ امْرَأَتِي: لَوْ صَنَعْتَ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَقُلْتُ لَهَا: مَا لَكَ وَلِمَا هُنَا، فِيمَا تَكَلَّفُكَ فِي أَمْرٍ أُرِيدُهُ فَقَالَتْ لِي: عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ مَا تُرِيدُ أَنْ تُرَاجَعَ أَنْتَ، وَإِنَّ ابْنَتَكَ لَتُرَاجِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَّ يَوْمَهُ غَضَبَانَ فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ رِدَاءَهُ مَكَانَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ؛ فَقَالَ لَهَا: يَا بِنْتِي إِنَّكَ

لَتُرَاجِعِينَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَ يَوْمَهُ عَضْبَانَ فَقَالَتْ حَفْصَةُ: وَاللَّهِ إِنَّا لَتُرَاجِعُهُ فَقُلْتُ: تَعْلَمِينَ أَيُّ أَحَدَرِكِ عُقُوبَةَ اللَّهِ وَعَضَبَ رَسُولِهِ ﷺ، يَا بُنَيَّةُ لَا يَغُرَّتْكَ هَذِهِ الَّتِي أَعْجَبَهَا حُسْنُهَا حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا (يُرِيدُ عَائِشَةَ).

قَالَ، ثُمَّ خَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، لِقَرَابَتِي مِنْهَا، فَكَلَّمْتُهَا؛ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ دَخَلْتَ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَبْتَغِي أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَزْوَاجِهِ فَأَخَذْتَنِي، وَاللَّهِ أَخَذًا كَسَّرْتَنِي عَنْ بَعْضِ مَا كُنْتُ أَجِدُ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا.

وَكَانَ لِي صَاحِبٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، إِذَا غِبْتُ أَتَانِي بِالْحَبْرِ، وَإِذَا غَابَ كُنْتُ أَنَا آتِيهِ بِالْحَبْرِ؛ وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ مِلاكَ مِنْ مُلُوكِ عَسَانَ ذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسِيرَ إِلَيْنَا، فَقَدِ امْتَلَأَتْ صُدُورُنَا مِنْهُ فَإِذَا صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَدُقُّ الْبَابَ؛ فَقَالَ: افْتَحْ افْتَحْ فَقُلْتُ: جَاءَ الْعَسَائِيُّ فَقَالَ: بَلْ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ، اعْتَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَزْوَاجَهُ؛ فَقُلْتُ: رَغِمَ أَنْفُ حَفْصَةَ وَعَائِشَةَ فَأَخَذْتُ ثَوْبِي فَأَخْرَجُ حَتَّى جِئْتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَشْرِبَةٍ لَهُ يَرِيقُ عَلَيْهَا بِعَجَلَةٍ، وَغَلَامٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسُودٌ عَلَى رَأْسِ الدَّرَجَةِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: قُلْ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَأَذِنَ لِي. قَالَ عُمَرُ: فَقَصَصْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ حَدِيثَ أُمِّ سَلَمَةَ تَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَإِنَّهُ لَعَلَى حَصِيرٍ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، وَتَحْتَ رَأْسِهِ وَسَادَةٌ مِنْ أَدَمٍ حَشَوْهَا لَيْفٌ، وَإِنَّ عِنْدَ رِجْلَيْهِ قَرْطًا مَضْبُوبًا، وَعِنْدَ رَأْسِهِ أَهْبٌ مُعَلَّقَةٌ؛ فَرَأَيْتُ أَثَرَ الْحَصِيرِ فِي جَنْبِهِ، فَبَكَيْتُ؛ فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كِسْرِي وَقَيْصَرَ فِيمَا هُمَا فِيهِ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الدُّنْيَا وَلَنَا الْآخِرَةُ؟^(۱)

یعنی: «ابن عباس گوید: مدت یک سال بود که می‌خواستم در مورد آیه‌ای از عمر بن خطاب سؤال کنم، ولی به خاطر هیبت و شخصیت او نمی‌توانستم از او سؤال نمایم، تا اینکه به قصد زیارت حج از مدینه خارج شد و من هم با او خارج شدم، وقتی که به مدینه برگشتیم، در راه، عمر از ما جدا شد و به نزدیک درختی از اراک رفت تا قضای حاجت انجام دهد، من هم ایستادم تا آمد، سپس با هم به حرکت ادامه دادیم، گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن دو زن از زنان پیغمبر ﷺ که علیه او با هم همکاری کردند، و نقشه کشیدند کدام‌ها بودند؟ عمر گفت: آنان حفصه و عایشه بودند، گفتم: قسم به

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 66 سورة التحريم: 2 باب ﴿تَبْتَغِي مَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ﴾.

خدا مدت یک سال است که می‌خواستیم در این مورد از شما سؤال کنم، ولی به خاطر شخصیت و احترام شما نمی‌توانستم این سؤال را بکنم، عمر گفت: این کار را نکن، مادام که فکر کردی علم و حدیثی از پیغمبر ﷺ پیش من می‌باشد بپرس، اگر بدانم حتماً آن را به شما می‌گویم، سپس عمر گفت: به خدا ما در دوران جاهلیت، ارزشی برای زنان قایل نمی‌شدیم، تا اینکه خداوند آیاتی در مورد چگونگی رفتار با آنان نازل نمود، و حقوقی را برای آنان در نظر گرفت، یک بار من در مورد کاری در فکر بودم، زخم گفت: کاش این کار را به این صورت انجام می‌دادی؟ با عصبانیت به او گفتم: چرا در کاری که مربوط به من است دخالت می‌نمایی؟ زخم گفت: از تو تعجب می‌کنم ای پسر خطاب که نمی‌خواهی در کار تو دخالت نمایم، در حالی که دخترت به اندازه‌ای در کار رسول خدا دخالت می‌نماید، که گاهی یک روز تمام از دستش عصبانی است؟ (عمر گفت: وقتی که این موضوع را شنیدم) بلند شدم و ردائم (لنگی است که به جای پیراهن پوشیده می‌شود) بر دوشم قرار دادم، و رفتم تا به منزل حفصه رسیدم، گفتم: دخترم آیا تو در کار پیغمبر ﷺ دخالت می‌کنی تا جایی که یک روز تمام از دستت عصبانی شود، حفصه گفت: آری، و الله من در کار او دخالت می‌کنم و در برابر سخنانش می‌ایستم، گفتم: بدان که من تو را از عذاب خدا و غضب رسول خدا برحذر می‌دارم، دخترم نباید فریب این زن را (عایشه) بخوری که به واسطه زیباییش پیغمبر ﷺ او را دوست دارد و محبت پیغمبر ﷺ او را مغرور ساخته است.

عمر گفت: از نزد حفصه بیرون آمدم و به منزل امّ سلمه که با هم قرابت داشتیم رفتم و در این مورد با او هم صحبت کردم، امّ سلمه گفت: ای عمر! تعجب می‌کنم که شما در همه چیز دخالت می‌کنی، تا جایی که می‌خواهی در امور مربوط به پیغمبر ﷺ و زن‌هایش هم دخالت نمایی، این سخن امّ سلمه در من بسیار تأثیر نمود و مقداری از عصبانیت و خشم مرا آرام ساخت، سپس از نزد امّ سلمه بیرون رفتم. یک دوست انصاری داشتیم که هر وقت من در حضور پیغمبر ﷺ نمی‌بودم او مسائل و اخبار مربوط به امور دینی و نزول وحی و سایر مسائل روز را برای من می‌آورد و وقتی که او در حضور پیغمبر ﷺ نمی‌بود من اخبار مزبور را برای او می‌بردم، در این زمان ما ترس داشتیم که یکی از فرمانروایان غسان به ما حمله کند، چون شنیده بودیم که چنین قصدی دارد. ما به کلی از این بابت بیمناک بودیم، در این اثنا دیدم که دوست انصاریم در را می‌زند، با عجله می‌گفت: باز کن، باز کن، گفتم: مگر آن فرمانروای غسانی حمله

کرده است؟ گفت: از این مهمتر است، بلکه پیغمبر ﷺ از تمام زن هایش کناره گرفته و جدا شده است. با خود گفتم: بگذار حفصه و عایشه سزای اعمالشان را ببینند و تنبیه شوند، لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم، تا اینکه به نزد پیغمبر ﷺ آمدم، دیدم با عجله می‌خواهد به سوی اطاق خصوصی خود بالا رود. پیغمبر ﷺ غلام سیاهی داشت، که بر تنه قطع شده‌ای از درخت خرما ایستاده بود، به او گفتم: به پیغمبر ﷺ بگو عمر بن خطاب آمده است و اجازه می‌خواهد، پیغمبر ﷺ اجازه ورود را دادند.

عمر گوید: جریان بحث خودم با حفصه را برای پیغمبر ﷺ بازگو کردم، و وقتی که گفتگویم با امّ سلمه را برایش بیان نمودم، پیغمبر ﷺ خندید. بر روی حصیری نشسته بود که هیچ چیز دیگری بر آن گسترده نشده بود، و بالشی که برگ آن از پوست و محتوایش از الیاف درخت خرما بود در زیر سر داشت، و پاهایش را بر روی برگ‌های درخت سلم که با آب نرم شده بودند قرارداده بود. و بر بالای سرش چند پوست دباغی نشده آویزان بود (چیزی دیگری در منزلش وجود نداشت) وقتی که آثار گره‌های حصیر را بر پهلوی پیغمبر ﷺ دیدم، به گریه افتادم، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا گریه می‌کنی؟» گفتم: ای رسول خدا! کسرای ایران و قیصر روم در نعمت و رفاه بسر می‌برند و شما هم که رسول خدا هستی در این وضع قرار داری، گفت: مگر شما راضی نیستی که دنیا برای ایشان و آخرت برای ما باشد؟».

«درجه: تنه قطع شده درخت خرما. قرظ: برگ درخت سلم. اُهب: پوست دباغی

نشده».

۹۴۵- حدیث: «عُمَرُ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمْ أَرَلْ حَرِيصًا عَلَىٰ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [التحریم: ۴]. حَتَّىٰ حَجَّ وَحَجَّجْتُ مَعَهُ، وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِإِدَاوَةٍ، فَتَبَرَّرْتُ، ثُمَّ جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَىٰ يَدَيْهِ مِنْهَا فَتَوَضَّأَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَرْأَتَانِ مِنَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾. قَالَ: وَاعَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمَا عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ عُمَرَ الْحَدِيثَ يَسُوقُهُ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارِيٍّ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ، وَهُمْ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا تَتَنَاوَبُ التُّزُولَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَيَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِمَا حَدَّثَ مِنْ خَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ

الْوَحْيِ أَوْ غَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ؛ وَكُنَّا، مَعَشَرَ قُرَيْشٍ، نَغْلِبُ النِّسَاءَ؛ فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى الْأَنْصَارِ إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، فَطَفِقَ نِسَاؤُنَا يَأْخُذْنَ مِنْ أَدَبِ الْأَنْصَارِ؛ فَصَخِبْتُ عَلَى امْرَأَتِي فَرَاَجَعْتَنِي، فَأَنْكَرْتُ أَنْ تُرَاجِعَنِي؛ قَالَتْ: وَلِمَ تُنْكَرُ أَنْ أُرَاجِعَكَ فَوَاللَّهِ إِنَّ أَرْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيُرَاجِعُنَّهُ، وَإِنَّ إِحْدَاهُنَّ لَتَهْجُرُهُ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ، فَأَفْرَعَنِي ذَلِكَ، وَقُلْتُ لَهَا: قَدْ خَابَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ.

ثُمَّ جَمَعْتُ عَلِيَّ ثِيَابِي، فَنَزَلْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ؛ فَقُلْتُ لَهَا: أَيُّ حَفْصَةَ أَتَغَاضِبُ إِحْدَاكُنَّ النَّبِيَّ ﷺ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ قَالَتْ: نَعَمْ فَقُلْتُ: قَدْ خَبِتُ وَخَسِرْتُ، أَفْتَأْمِنِينَ أَنْ يَعْضَبَ اللَّهُ لِعَضَبِ رَسُولِهِ ﷺ فَتَهْلِكِي لَا تَسْتَكْثِرِي النَّبِيَّ ﷺ، وَلَا تُرَاجِعِيهِ فِي شَيْءٍ وَلَا تَهْجُرِيهِ، وَسَلِّبِي مَا بَدَا لِكَ، وَلَا يَعْرِتْكَ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكَ أَوْضًا مِنْكَ وَأَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ (يُرِيدُ عَائِشَةَ).

قَالَ عُمَرُ: وَكُنَّا قَدْ تَحَدَّثْنَا أَنَّ عَسَانَ تُنْعِلُ الْحَيْلَ لِعَزْوِنَا، فَنَزَلَ صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ، فَرَجَعَ إِلَيْنَا عِشَاءً، فَضْرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا؛ وَقَالَ: أَتَمَّ هُوَ فَفَرَعْتُ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ؛ فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ الْيَوْمَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هُوَ، أَجَاءَ عَسَانَ قَالَ: لَا، بَلْ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَهْوَلُ، طَلَّقَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ؛ فَقُلْتُ: خَابَتْ حَفْصَةَ وَخَسِرْتُ، قَدْ كُنْتُ أَطُنُّ هَذَا يَوْشِكُ أَنْ يَكُونَ فَجَمَعْتُ عَلِيَّ ثِيَابِي، فَصَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَشْرَبَةً لَهُ، فَاعْتَرَلَ فِيهَا، وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَإِذَا هِيَ تَبْكِي؛ فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ أَلَمْ أَكُنْ حَدَرْتُكَ هَذَا أَطَلَّقَكَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: لَا أَدْرِي، هَا هُوَ دَا مُعْتَزِلٌ فِي الْمَشْرَبَةِ فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ إِلَى الْمِنْبَرِ؛ فَإِذَا حَوْلَهُ رَهْطٌ، يَبْكِي بَعْضُهُمْ؛ فَجَلَسْتُ مَعَهُمْ قَلِيلًا، ثُمَّ عَلَبَنِي مَا أَجِدُ، فَجِئْتُ الْمَشْرَبَةَ الَّتِي فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لِغُلَامٍ لَهُ أَسْوَدٌ، اسْتَأْذِنَ لِعُمَرَ؛ فَدَخَلَ الْغُلَامُ، فَكَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ، ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: كَلَّمْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتْ؛ فَاِنْصَرَفْتُ، حَتَّى جَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ ثُمَّ عَلَبَنِي مَا أَجِدُ، فَجِئْتُ فَقُلْتُ لِلْغُلَامِ اسْتَأْذِنَ لِعُمَرَ؛ فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتْ؛ فَرَجَعْتُ فَجَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ ثُمَّ عَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ الْغُلَامَ، فَقُلْتُ: اسْتَأْذِنَ لِعُمَرَ؛ فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتْ؛ فَلَمَّا وُلِّتُ مُنْصَرَفًا (قَالَ) إِذَا الْغُلَامُ يَدْعُونِي فَقَالَ: قَدْ أَذِنَ لَكَ النَّبِيُّ ﷺ

فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا هُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى رِمَالِ حَصِيرٍ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ، قَدْ أَثَرَ الرِّمَالُ بِجَنْبِهِ، مَتَكِّئًا عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ، حَشُوهَا لَيْفٌ؛ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ، وَأَنَا قَائِمٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَطَلَقْتَ نِسَاءَكَ فَرَفَعَ إِلَيَّ بَصْرَهُ، فَقَالَ: لَا، فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قُلْتُ، وَأَنَا قَائِمٌ: أَسْتَأْنِسُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَنِي، وَكُنَّا، مَعَشَرَ قُرَيْشٍ، نَعْلِبُ النِّسَاءَ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ؛ فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَنِي، وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَقُلْتُ لَهَا: لَا يَعْزَّتْكَ أَنْ كَانَتْ جَارَتِكَ أَوْضًا مِنْكَ وَأَحَبَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ (يُرِيدُ عَائِشَةَ) فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ تَبَسُّمَةً أُخْرَى؛ فَجَلَسْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ، فَرَفَعْتُ بَصْرِي فِي بَيْتِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ عَيْرَ أَهْبَةٍ ثَلَاثَةَ قُلُوبٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ فَلْيُوسِّعْ عَلَيَّ أُمَّتِكَ، فَإِنَّ فَارِسًا وَالرُّومَ قَدْ وَسَّعَ عَلَيْنَهُمْ، وَأَعْطُوا الدُّنْيَا وَهُمْ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ.

فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَانَ مُتَكِّئًا، فَقَالَ: أَوْ فِي هَذَا أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ إِنَّ أَوْلِيكَ قَوْمٌ عَجَّلُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي.

فَاعْتَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ، حِينَ أَفْشَتْهُ حَفْصَةُ إِلَى عَائِشَةَ، تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ قَالَ: مَا أَنَا بِدَاخِلٍ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا مِنْ شِدَّةِ مَوْجَدَتِهِ عَلَيْهِنَّ، حِينَ عَاتَبَهُ اللَّهُ.

فَلَمَّا مَضَتْ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً، دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَبَدَأَ بِهَا، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ أَفْسَمْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا، وَإِنَّمَا أَصْبَحْتَ مِنْ تِسْعٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَعْدُّهَا عَدًّا فَقَالَ: الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ.

فَكَانَ ذَلِكَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى آيَةَ: التَّحْخِيرِ، فَبَدَأَ بِأُولَى امْرَأَةٍ مِنْ نِسَائِهِ فَأَخَّرْتُهُ ثُمَّ خَيْرَ نِسَاءَهُ كُلَّهُنَّ، فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ^(١).

يعنى: «عبدالله بن عباس رضي الله عنه گوید: همیشه آرزو داشتیم که از عمر درباره این دو زن پیغمبر سؤال کنم که خداوند درباره ایشان می فرماید: (اگر شما دو نفر توبه کنید و به سوی خدا برگردید دلتان پاک می گردد و خداوند توبه شما را قبول می کند) ولی از او سؤال نکردم تا وقتی که عازم حج شد و من هم با او به حج رفتم، (در راه برگشت) و

به هنگامی که حرکت می‌کردیم از ما جدا شد و من هم ظرفی را پر از آب کردم و برایش بردم، بعد از انجام قضای حاجت که آمد، آب وضو را بر دستش ریختم تا اینکه وضویش را گرفت، گفتم: ای امیرالمؤمنین! دو زن از زنان پیغمبر ﷺ که خداوند در مورد ایشان می‌فرماید: (اگر شما توبه کنید و به سوی خدا برگردید قلب شما پاک می‌شود)، کدام دو زن می‌باشند؟ عمر گفت: تعجب می‌کنم از شما ای ابن عباس! چطور این را نمی‌دانی؟! این دو زن عایشه و حفصه می‌باشند، سپس عمر جریان را پیش کشید و به آن ادامه داد، گفت: من یک همسایه انصاری از طایفه بن امیه بن زید داشتم، که اهل یکی از دهات اطراف مدینه بود، ما به نوبت به حضور پیغمبر ﷺ می‌رفتیم، او یک روز می‌رفت، من هم روز دیگر می‌رفتم، روزی که من به حضور پیغمبر ﷺ می‌رفتم تمام اخبار و جریان آن روز را اعم از نزول وحی و غیره برایش می‌آوردم، روزی که او می‌رفت هم همین کار را می‌کرد، ما جماعت قریش معمولاً بر زنان تسلط داشتیم، وقتی که به مدینه آمديم، دیدیم که اهل مدینه جماعتی هستند که زنانشان بر مردان مسلط هستند، زنان ما هم به تدریج اخلاق و رفتار زنان مدینه را پیش گرفتند، تا جایی که روزی از زخم عصبانی شدم او هم متقابلاً از من عصبانی شد، از اینکه او در مقابل من عصبانی شد ناراحت گردیدم، گفت: چرا از اینکه من هم عصبانی شدم ناراحت می‌شوی؟ قسم به خدا زن‌های پیغمبر ﷺ هم از پیغمبر عصبانی می‌شوند و در برابرش می‌ایستند، تا جایی که گاهی یکی از زنانش تا شب از پیغمبر ﷺ دوری می‌نماید، شنیدن این سخن مرا تکان داد، به زخم گفتم: هر یک از زنان پیغمبر ﷺ چنین کاری را بکند بدبخت می‌شود.

سپس لباسم را پوشیدم، بیرون رفتم و به منزل حفصه رسیدم، گفتم: ای حفصه! آیا کسی از شما با پیغمبر ﷺ اختلاف می‌نماید به نحوی که تا شب از او دوری کند؟ گفت: بلی، گفتم: بدبخت و خسارت‌مند می‌شوی، چطور نمی‌ترسی که خداوند به خاطر ناراحتی پیغمبر ﷺ از شما، شما را مورد غضب قرار دهد و بدبخت نماید؟ توقع زیادی از پیغمبر ﷺ نداشته باش، و هیچگاه در برابر او ایستادگی مکن، نباید با او قهر کنی، اگر مسئله‌ای برایت پیش آمد از من سؤال کن، فریب همسایهات را که از شما زیباتر و پیش پیغمبر ﷺ از شما محبوب‌تر است (منظورش عایشه است) نباید بخوری.

عمر گوید: به ما گفته بودند، که قبیله غسان دارند بر سُم اسب‌هایشان نعل می‌بندند و خود را برای حمله به ما آماده می‌سازند، در این اثنا دوست انصاری من در روزی که نوبت او بود و به حضور پیغمبر ﷺ رفته بود، به هنگام عشاء به سوی ما برگشت و به شدت در منزل را زد، گفت: آیا او در خانه است؟ من هم ترسیدم، فوری بیرون رفتم، گفت: امروز اتفاق مهمی واقع شده است، گفتم: چه اتفاقی آیا قبیله غسان حمله کرده‌اند؟ گفت: خیر، بلکه از این مهم‌تر و خطرناک‌تر است، پیغمبر ﷺ زن‌هایش را طلاق داده است، گفتم: حفصه بدبخت شد، من قبلاً می‌دانستم که چنین واقعه‌ای پیش می‌آید، لباس‌هایم را پوشیدم، و نماز صبح را با پیغمبر ﷺ خواندم، پیغمبر ﷺ به اطاق خود رفت و در آنجا به تنهایی گوشه‌گیری کرد، من هم پیش حفصه رفتم، دیدم که گریه می‌کند، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ مگر من شما را از چنین روزی برحذر نداشتیم؟ مگر پیغمبر ﷺ شما را طلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم ولی الآن در اطاق گوشه‌گیری کرده است، از منزل حفصه بیرون آمدم و به سوی منبر پیغمبر ﷺ رفتم، دیدم که چند نفری در کنار منبر هستند، و بعضی از آنان گریه می‌کردند، کمی با ایشان نشستیم، سپس ناراحتی بر من غلبه کرد و به طرف اطاقی که پیغمبر ﷺ در آن نشسته بود رفتم، و به غلام سیاه پیغمبر ﷺ گفتم: برای عمر از پیغمبر ﷺ اجازه بگیر، آن غلام پیش پیغمبر ﷺ رفت، و جریان را به پیغمبر ﷺ گفت: سپس برگشت، گفت: با پیغمبر ﷺ صحبت کردم ولی سکوت کرد، من هم از نزد غلام برگشتم، در کنار منبر با آن جماعت نشستیم مجدداً ناراحتی بر من فشار آورد، به سوی همان غلام برگشتم، به او گفتم: برای عمر اجازه بگیر، اجازه خواست و برگشت، گفت: برایت اجازه خواستم ولی جوابی نداد، عمر گوید: مجدداً به سوی منبر رفتم، مدتی با جماعتی که در آنجا بودند نشستیم، باز ناراحتی بر من فشار آورد و به نزد آن غلام رفتم، گفتم: برای عمر اجازه بگیر، آن غلام پیش پیغمبر ﷺ رفت و برگشت، و گفت: اجازه خواستم ولی پیغمبر ﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت، این بار هم برگشتم ولی دیدم که آن غلام مرا صدا می‌کند، و می‌گوید: پیغمبر به شما اجازه ورود داد.

پیش پیغمبر ﷺ رفتم دیدم بر تختی که از حصیر ساخته شده است، دراز کشیده است، فرش دیگری بر روی این حصیر قرار نداشت، و گره‌های حصیر بر بدن او اثر گذاشته بود و بر بالشی از چرم تکیه کرده بود، که محتوایش از الیاف درخت خرما بود،

بر پیغمبر ﷺ سلام کردم، در حالی که ایستاده بودم گفتم: ای رسول خدا! زن‌هایت را طلاق داده‌ای؟ چشمش را به روی من باز نمود، گفت: «خیر»، من هم گفتم الله اکبر، سپس در حالی که ایستاده بودم گفتم: ای رسول خدا! مگر نمی‌دانی که ما جماعت قریش قبلاً بر زنان تسلط داشتیم ولی وقتی که به مدینه آمدم با جماعتی روبرو شدیم که زن‌ها بر مردانشان تسلط دارند، پیغمبر ﷺ تبسم کرد، سپس گفتم: ای رسول خدا! باور بفرما که من پیش حفصه رفتم و به او گفتم: فریب رفیق و همسایهات را که از شما زیباتر و در نزد پیغمبر ﷺ محبوب‌تر است (منظورش عایشه بود)، نباید بخوری، پیغمبر ﷺ باز تبسم کرد، وقتی دیدم تبسم می‌کند نشستم، و نگاهی به منزل او انداختم قسم به خدا چیزی را در آن ندیدم به جز سه عدد پوست دباغی نشده، گفتم: ای رسول! دعا کن که خداوند روزی امتت را افزایش دهد، ما فارس و روم را می‌بینم در حالی که خدا را پرستش نمی‌کنند در رفاه و ثروت بسر می‌برند.

پیغمبر ﷺ در حالی که بر چیزی تکیه کرده بود به حالت نشسته درآمد، و گفت: «ای ابن خطاب! مگر شما در فکر دنیا هستی؟! فارس و روم خوشی و شادی را در دنیا به دست آوردند». گفتم: ای رسول خدا! معذرت می‌خواهم، برایم طلب بخشش کن.

به خاطر اینکه حفصه سر پیغمبر ﷺ را به نزد عایشه فاش کرده بود، (و به عایشه گفته بود که پیغمبر ﷺ پیش زینب بنت جحش غسل خورده است) پیغمبر ﷺ ناراحت گردید و تصمیم گرفت بیست و نه روز از زناش دوری نماید، و گفت: مدت یکماه به منزل آنان نمی‌روم، چون پس از اینکه پیغمبر ﷺ در آیه اول سوره تحریم مورد عقاب قرار داده شد: (ای رسول خدا، چرا چیزی را که خدا برای شما حلال نموده بر خود حرام می‌نمایی)؟! بسیار عصبانی شد چنین تصمیمی را اتخاذ کرد. بعد از گذشت بیست و نه شب، ابتدا به منزل عایشه رفت، عایشه گفت: ای رسول خدا! شما قسم خورده‌ای که یک ماه به منزل ما نیایی؟ من به دقت حساب کرده‌ام که الان بیست و نه شب است که از ما دوری کرده‌ای. پیغمبر ﷺ فرمود: «بعضی از ماه‌ها بیست و نه روز است». و آن ماه بیست و نه روز بود. عایشه گوید: آن وقت آیه ۲۸ سوره احزاب نازل شد که خداوند زنان پیغمبر را در بین اختیار نمودن زینت دنیا و انتخاب خدا و پیغمبر و روز قیامت، مخیر می‌سازد تا یکی از این دو را برگزینند، عایشه گوید: ابتدا

پیغمبر ﷺ مرا مخیر ساخت، من هم پیغمبر ﷺ را اختیار کردم، سپس سایر زن هایش را مخیر ساخت، ایشان هم مانند من پیغمبر ﷺ را انتخاب کردند».

باب ۶: زنی که سه بار طلاق داده شود حق سکنی و نفقه ندارد

۹۴۶- حدیث: «عَائِشَةُ وَفَاطِمَةُ بِنْتِ قَيْسٍ عَنِ عَائِشَةَ، أَنَّهَا قَالَتْ: مَا لِفَاطِمَةَ إِلَّا تَتَّقِي اللَّهَ، يَعْنِي فِي قَوْلِهَا لَا سَكُنِي وَلَا نَفَقَةَ»^(۱).

یعنی: «فاطمه بنت قیس می گفت: هر زنی که طلاق داده شود حق سکونت در خانه شوهرش و ادعای نفقه در مدت عده از او را ندارد، عایشه گفت: چرا فاطمه از خدا نمی ترسد، و چنین حرفی را می زند. این موضوع به طور مطلق نیست بلکه تنها در مورد زنی است که سه بار طلاق داده شده و حق رجعت برای شوهرش باقی نمانده است، چنین زنی که سه بار طلاق داده شده باشد حق سکونت در منزل شوهرش و ادعای نفقه را در مدت عده از او ندارد، اما زنی که کمتر از سه بار طلاق داده شود و شوهرش حق رجعت به او را داشته باشد برابر قرآن و سنت پیغمبر حق سکونت و نفقه در مدت عده بر شوهرش را دارد.

۹۴۷- حدیث: «عَائِشَةُ، وَفَاطِمَةُ بِنْتِ قَيْسٍ قَالَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ لِعَائِشَةَ: أَلَمْ تَرَيْنِ إِلَى فُلَانَةَ بِنْتِ الْحَكَمِ، طَلَّقَهَا زَوْجَهَا الْبَتَّةَ فَخَرَجَتْ فَقَالَتْ: بِنْسٍ مَا صَنَعْتَ قَالَ: أَلَمْ تَسْمَعِي فِي قَوْلِ فَاطِمَةَ قَالَتْ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لَهَا خَيْرٌ فِي ذِكْرِ هَذَا الْحَدِيثِ»^(۲).

یعنی: «عروه بن زبیر به عایشه گفت که فلانه دختر حکم شوهرش او را به صورت قطعی (و طلاق ثلاثه) طلاق داد و او هم فوراً از منزل شوهرش خارج شد، عایشه گفت: کار بدی کرد که خارج شد، عروه به عایشه گفت: مگر نشینده ای که فاطمه بنت قیس چه می گوید؟ عایشه گفت: در نقل این حدیث برای فاطمه خیری وجود ندارد».

(علماء درباره زنی که سه بار طلاق داده شده باشد و حامله نباشد با هم اختلاف دارند که آیا حق نفقه و سکونت بر شوهرش را دارد یا خیر، عمر بن خطاب و ابو حنیفه و عده دیگر عقیده دارند که هم حق نفقه و هم حق سکنی را بر او دارد، ابن عباس و

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 41 باب قصة فاطمة بنت قيس.

۲- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 41 باب قصة فاطمة بنت قيس.

امام احمد گویند که حق هیچیک از نفقه و سکنی را بر او ندارد، امام شافعی و مالک و عده دیگر معتقدند که حق سکنی دارد ولی حق نفقه را ندارد^(۱).

باب ۸: عده زنی که شوهرش بمیرد و هر نوع عده دیگری به وسیله وضع حمل به پایان می‌رسد

۹۴۸- حدیث: «سُبَيْعَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ: أَنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ سَعْدِ بْنِ خَوْلَةَ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، فَتَوَوَّيْتُ عَنْهَا فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ، وَهِيَ حَامِلٌ، فَلَمْ تَنْشَبْ أَنْ وَضَعَتْ حَمْلَهَا بَعْدَ وَقَاتِهِ؛ فَلَمَّا تَعَلَّتْ مِنْ نَفَاسِهَا تَجَمَّلْتُ لِلْخُطَّابِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا أَبُو السَّنَابِلِ بْنُ بَعْكِكِ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ؛ فَقَالَ لَهَا: مَا لِي أَرَاكِ تَجَمَّلِي لِلْخُطَّابِ تُرَجِّبِينَ النِّكَاحَ، فَإِنَّكَ، وَاللَّهِ مَا أَنْتِ بِنَاكِحٍ حَتَّى تَمُرَّ عَلَيْكَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ قَالَتْ سُبَيْعَةُ: فَلَمَّا قَالَ لِي ذَلِكَ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي حِينَ أُمْسَيْتُ، وَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَأَقْتَانِي بِأَيِّ قَدْ حَلَلْتُ حِينَ وَضَعْتُ حَمْلِي، وَأَمَرَنِي بِالزَّوْجِ إِنْ بَدَأَ لِي»^(۲).

یعنی: «سبیعه دختر حارث گوید: که او تحت نکاح سعد بن خوله از طایفه بنی عامر بن لؤی که یکی از اصحاب بدر بود قرار داشت، در حجة الوداع سعد فوت کرد در حالیکه سبیعه حامله بود و طولی نکشید که وضع حمل کرد، وقتی که از حالت نفاس و دوران زایمان پاک شد، خود را برای خواستگاران آرایش داد، ابوالسنابل ابن بعکک که از قبیله بنی‌عبدالدار بود به نزد سبیعه رفت و به او گفت: چرا می‌بینم که خود را برای خواستگاران آرایش می‌دهی؟ قسم به خدا تا چهار ماه و ده شب از فوت شوهرت نگذرد نمی‌توانی ازدواج کنی، سبیعه گوید: پس از اینکه ابو السنابل این را گفت: هنگام شب لباس‌هایم را پوشیدم و پیش پیغمبر ﷺ رفتم و در این باره از پیغمبر ﷺ سؤال کردم، پیغمبر ﷺ فتوی داد، که همان وقت که وضع حمل کرده‌ای عده‌ات به سر رسیده است، و به من دستور داد هر وقت که بخواهم ازدواج نمایم».

«فلم تنشب: منتظر نماند. تعلت: یعنی از حالت زایمان خارج شد. ما أنت بناکح: شما حق ازدواج نداری».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۹۵.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 10 باب حدثني عبد الله بن محمد الجعفي.

۹۴۹- حدیث: «أُمُّ سَلْمَةَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ عِنْدَهُ، فَقَالَ: أَفْتِنِي فِي امْرَأَةٍ وَلَدَتْ بَعْدَ زَوْجِهَا بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: آخِرُ الْأَجَلَيْنِ قُلْتُ أَنَا (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَا مَعَ ابْنِ أَخِي (يَعْنِي أَبَا سَلَمَةَ) فَأَرْسَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ غُلَامَهُ كُرَيْبًا إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ يَسْأَلُهَا فَقَالَتْ: قُتِلَ زَوْجُ سُبَيْعَةَ الْأَسْلَمِيَّةِ، وَهِيَ حُبْلَى، فَوَضَعَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، فَخُطِبَتْ، فَأَنْكَحَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ أَبُو السَّنَابِلِ فِيْمَنْ خَطَبَهَا»^(۱).

یعنی: «ابو سلمه گوید: مردی به نزد ابن عباس آمد، ابو هریره هم پیش او نشست بود، آن مرد به ابن عباس گفت: حکم عده زن حامله‌ای را که چهل شب بعد از فوت شوهرش وضع حمل می‌کند چیست؟ آیا با وضع حمل عده‌اش به سر می‌رسد یا خیر، برایم روشن کن و درباره آن برایم فتوی بده. ابن عباس گفت: دورترین عده در نظر گرفته می‌شود. (به این معنی در بین عده وفات که چهار ماه و ده شب است و عده وضع حمل هر کدام طولانی‌تر باشد، به عنوان عده در نظر گرفته می‌شود، مثلاً اگر وضع حمل بعد از سه ماه باشد، چون چهار ماه و ده شب از آن طولانی‌تر است چهار ماه و ده شب عده محسوب می‌شود ولی اگر وضع حمل دیرتر از چهار ماه و ده شب باشد چون وضع حمل طولانی‌تر است وضع حمل به عنوان عده در نظر گرفته می‌شود).

ابو سلمه گوید: به ابن عباس گفتم: (نظر شما که می‌گویی طولانی‌ترین عده در نظر گرفته می‌شود درست نیست چون خداوند می‌فرماید: زنان که حامله هستند، عده آنان وضع حمل آنان می‌باشد، (و همین که وضع حمل کردند عده‌شان به پایان می‌رسد)، ابو هریره گفت: من با نظر برادرزاده‌ام ابو سلمه موافق می‌باشم. ابن عباس غلامش را به نام کریب به نزد ام سلمه (همسر پیغمبر ﷺ) فرستاد تا این مسئله را از او بپرسد، ام سلمه در جواب گفت: سبب عده اسلمیه که حامله بود شوهرش کشته شد، چهل روز بعد از فوت شوهرش وضع حمل نمود، بعد از وضع حمل از او خواستگاری شد، به دستور پیغمبر ﷺ ازدواج کرد، ابو السنابل هم یکی از خواستگاران او بود.»

باب ۹: بر زن واجب است در عده فوت شوهرش که چهار ماه و ده شب است در حال تعزیه باشد و برای غیر شوهر تعزیه بیش از سه روز حرام است

۹۵۰- حدیث: «أُمُّ حَبِيبَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَزَيْنَبُ ابْنَةَ جَحْشٍ، وَأُمُّ سَلَمَةَ، وَزَيْنَبُ ابْنَةَ أَبِي سَلَمَةَ: قَالَتْ زَيْنَبُ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ تُؤَفِّي أَبُوهَا، أَبُو سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ، فَدَعَتْ أُمَّ حَبِيبَةَ بِطَبِيبٍ فِيهِ صُفْرَةٌ، خَلُوقٌ أَوْ عَيْرُهُ، فَدَهَنْتُ مِنْهُ جَارِيَةً، ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضِيهَا، ثُمَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا لِي بِالطَّبِيبِ مِنْ حَاجَةٍ، عَيْرَ أَبِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ إِلَّا عَلَى زَوْجٍ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا».

قَالَتْ زَيْنَبُ: فَدَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبِ ابْنَةَ جَحْشٍ، حِينَ تُؤَفِّي أَخُوهَا، فَدَعَتْ بِطَبِيبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ مَا لِي بِالطَّبِيبِ مِنْ حَاجَةٍ، عَيْرَ أَبِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمَنْبَرِ لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.

قَالَتْ زَيْنَبُ: وَسَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَتِي تُؤَفِّي عَنْهَا زَوْجَهَا، وَقَدْ اشْتَكَّتْ عَيْنُهَا، أَفْتَكْحُلُهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ: «لَا تُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ، وَقَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ».

قَالَ حُمَيْدُ (الرَّوَايِ عَنْ زَيْنَبَ) فَقُلْتُ لَزَيْنَبَ: وَمَا تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: كَانَتْ الْمَرْأَةُ إِذَا تُؤَفِّي عَنْهَا زَوْجَهَا، دَخَلَتْ حِفْشًا وَلَبِسَتْ شَرَّ ثِيَابِهَا، وَلَمْ تَمَسَّ طَبِيبًا حَتَّى تَمُرَّ بِهَا سَنَةٌ ثُمَّ تُؤَفِّي بِدَابَّةٍ، حِمَارٍ، أَوْ شَاةٍ، أَوْ طَائِرٍ، فَتَفْتَضُّ بِهِ، فَقَلَّمَا تَفْتَضُّ بِشَيْءٍ إِلَّا مَاتَ، ثُمَّ تَخْرُجُ فَتُعْطَى بَعْرَةً فَتَرْمِي، ثُمَّ تُرَاجِعُ بَعْدَ مَا شَاءَتْ مِنْ طَبِيبٍ أَوْ غَيْرِهِ. سَأَلَ مَالِكٌ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ) مَا تَفْتَضُّ بِهِ قَالَ: تَمَسُّحُ بِهِ جِلْدَهَا»^(۱).

یعنی: «زیب بنت ام سلمه گوید: به نزد ام حبیبه همسر پیغمبر ﷺ که پدرش ابو سفیان بن حرب فوت کرده بود رفتم، ام حبیبه عطری را که رنگ زرد داشت و به آن خلوق می گفتند و یا از جنس غیر خلوق بود، درخواست کرد، کنیزی را با آن خوشبو

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 46 باب تحد المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر وعشرا.

نمود، سپس مقداری از آن را به گونه‌هایش مالید، گفت: قسم به خدا من نیازی به استعمال عطر ندارم ولی این کار را تنها به خاطر این انجام دادم، که از پیغمبر ﷺ شنیدم می‌گفت: «برای زنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد حلال نیست بیش از سه روز برای مرگ هیچ کسی تعزیه داری کند، مگر برای فوت شوهرش که باید برای آن چهارماه ده شب تعزیه دار باشد».

زینب بنت امّ سلمه گوید: به نزد زینب بنت جحش همسر پیغمبر ﷺ که برادرش فوت کرده بود رفتم او هم درخواست عطر نمود و مقداری از آن را به خود مالید، سپس گفت: قسم به خدا من نیازی به عطر نداشتم، (ولی خواستم تعزیه را بردارم) چون شنیدم که رسول خدا بالای منبر می‌گفت: «برای زنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز نیست بیش از سه روز برای فوت کسی تعزیه داری کند مگر برای فوت شوهرش که باید چهار ماه و ده شب برای او تعزیه دار باشد».

زینب بنت امّ سلمه گوید: شنیدم امّ سلمه می‌گفت: زنی به نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! شوهر دخترم فوت کرده است و چشم دخترم هم درد می‌نماید آیا اجازه دارد سرمه به چشمش بمالد، پیغمبر ﷺ سه بار گفت: «خیر نمی‌تواند». سپس گفت: «عده زنی که شوهرش فوت می‌نماید چهار ماه و ده شب است، در دوران جاهلیت رسم بر این بود زنی که شوهرش فوت می‌کرد بعد از یک سال که عده‌اش تمام می‌شد به نشان پایان دوره عده و تعزیه شوهرش، پشکلی را به دور می‌انداخت».

حمید بن نافع راوی (حدیث از زینب بنت ابی سلمه) گوید: از زینب پرسیدیم: مقصود از انداختن این پشکل چه بود؟

زینب گفت: در زمان جاهلیت زن وقتی که شوهرش فوت می‌کرد، داخل منزل بسیار بد و محقری می‌شد و بدترین لباس را می‌پوشید، و هیچ چیز خوشبویی را استعمال نمی‌کرد، تا یک سال در این حالت باقی می‌ماند، سپس حیوانی را مانند خر یا گوسفند یا پرنده‌ای می‌آورد و تمام کثافت بدنش را با پوست یا پشم یا پر آن تمیز می‌کرد و سپس آن را رها می‌نمود، ولی کثافت او به اندازه‌ای شدید بود که اغلب حیوانی که این زن‌ها خود را با آن تمیز می‌کردند، می‌مردند، و بعد از اینکه زن خود را تمیز می‌کرد از منزل بیرون می‌آمد، و پشکلی را به دست می‌گرفت، هرگاه سگی از جلو منزلش رد می‌شد پشکل را به سوی آن سگ می‌انداخت و با این عمل نشان می‌داد که کثافت را از خود دور کرده و از عده بیرون آمده است، بعد از انداختن این پشکل به

منزل بر می‌گشت و هر چه دلش می‌خواست از آرایش و استعمال چیزهای خوشبو انجام می‌داد».

«حفشا: خانه بسیار کوچک و محقر. فتنض به: خود را به آن تمیز می‌کرد».

از مالک یکی از راویان این حدیث پرسیده شد: منظور از (تنض به) چیست؟ گفت: پوست خود را به آن می‌مالید.

۹۵۱- حدیث: «أُمُّ عَطِيَّةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ، إِلَّا عَلَى زَوْجِ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلَا نَكْتَحِلَ وَلَا نَتَّطِيبَ، وَلَا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوعًا إِلَّا ثَوْبَ عَصَبٍ، وَقَدْ رُحِّصَ لَنَا عِنْدَ الظُّهْرِ، إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا فِي ثُبْدَةٍ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ»^(۱).

یعنی: «امم عطیه گوید: به ما اجازه داده نمی‌شد که بیش از سه شب تعزیه دار باشیم مگر برای فوت شوهر که تعزیه آن چهار ماه و ده شب است، و در این مدت نه سرمه به چشم می‌کشیدیم و نه از اشیاء خوشبو استفاده می‌نمودیم و نه لباس رنگ شده‌ای را می‌پوشیدیم، مگر پارچه‌ای به نام بردیمانی (که قبل از بافتن تارهایش را با رنگ سیاه رنگ می‌کنند که تنها اجازه پوشیدن آن را داشتیم) و به ما اجازه داده شده بود به هنگام پاک شدن از حیض و غسل آن یک مقدار عود به نام (کست اظفار) که بوی خوشی دارد به جاهایی که به خون حیض آلوده می‌شود، بمالیم تا بوی بد خون حیض را از بین ببرد».

«عصب یعصب: جمع یجمع، بردیمانی را عصب گویند چون تارهای آن را قبل از

بافتن جمع می‌کنند و آن را رنگ می‌نمایند. کست اظفار: عودی است مخصوص».

۱- أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 12 باب الطيب للمرأة عند غسلها من المحيض.

فصل نوزدهم:

درباره لعان

۹۵۲- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، أَنَّ عُوَيْمِرَ الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَاصِمُ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقَتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ سَلِّ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ فَسَأَلَ عَاصِمٌ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، حَتَّى كَبُرَ عَلَى عَاصِمٍ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا رَجَعَ عَاصِمٌ إِلَى أَهْلِهِ، جَاءَ عُوَيْمِرٌ، فَقَالَ: يَا عَاصِمُ مَاذَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ عَاصِمٌ: لَمْ تَأْتِنِي بِخَيْرٍ، قَدْ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْئَلَةَ الَّتِي سَأَلْتُهُ عَنْهَا قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَهُ عَنْهَا فَأَقْبَلَ عُوَيْمِرٌ حَتَّى أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَطَ النَّاسِ فَقَالَ: يَا رَسُولُ اللَّهِ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقَتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ، فَاذْهَبْ فَأْتِ بِهَا».

قَالَ سَهْلٌ: فَتَلَّعْنَا، وَأَنَا مَعَ النَّاسِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا فَرَغَا قَالَ عُوَيْمِرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمْسَكْتُهَا؛ فَطَلَّقَهَا ثَلَاثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدی گوید: عویمر عجلانی به نزد عاصم بن عدی انصاری آمد و به او گفت: اگر کسی مردی را با زنش در حالت همخوابی ببیند، آیا باید او را بکشد؟ سپس در مقابل این قتل او را بکشند؟ (چون بدون شهود کسی را به قتل رسانیده است) و یا اگر او را نکشد چه کار باید بکند؟ باید این موضوع را برای من از پیغمبر ﷺ سؤال کنید، عاصم موضوع را از پیغمبر ﷺ پرسید، ولی پیغمبر ﷺ از این سؤالها مخصوصاً این سؤال که مربوط به هتک ناموس بود خوشش نیامد، از آن ایراد گرفت، تا جایی که عاصم از جوابی که از پیغمبر ﷺ شنید ناراحت شد.

وقتی که عاصم به سوی خانواده‌اش برگشت، عویمر به نزد او آمد، گفت: ای عاصم! پیغمبر ﷺ در پاسخ سؤالی که از او کردی چه جوابی به شما داد؟ عاصم گفت: شما هیچ وقت با خیر و برکت پیش من نیامده‌ای، پیغمبر ﷺ از سؤالی که از او کردم ناراحت شد، عویمر گفت: قسم به خدا تا موضوع را از پیغمبر ﷺ نپرسم از آن دست نخواهم کشید، عویمر به سوی پیغمبر ﷺ رفت، و در حالی که پیغمبر ﷺ در میان مردم بود به حضورش رسید، گفت: ای رسول خدا! اگر کسی مردی را با زنش در حالت جماع و هم‌خوابی ببیند آیا او را بکشد و بعداً در مقابل او را بکشند؟ (چون بدون شهود کسی را کشته است) و یا اگر او را نکشد چه باید بکند؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خداوند در مورد شما و همسرت وحی نازل کرده است، برو زنت را با خود بیاور».

سهل گوید: عویمر و زنش همدیگر را لعن کردند، من با مردم پیش پیغمبر ﷺ بودیم وقتی که از لعن همدیگر فارغ شدند، عویمر گفت: ای رسول خدا! اگر او را در نکاح خود نگهدارم دروغگو و نامرد باشم، بنابراین قبل از اینکه پیغمبر ﷺ به او دستور دهد زنش را به طلاق ثلاثه طلاق داد».

۹۵۳- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ لِلْمُتَلَاعِنِينَ: حِسَابُكُمْ عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمْ كَاذِبٌ، لَا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي قَالَ: لَا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبَعْدُ، وَأَبَعْدُ لَكَ مِنْهَا»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ به زن و شوهری که همدیگر را لعن کردند گفت: «حتماً یکی از شما دروغ می‌گوید ولی حساب شما پیش خدا است (و خدا جزای دروغگو را می‌دهد)، تو ای مرد! هیچ حق دیگری به گردن آن زن نداری». آن مرد گفت: ای رسول خدا! مالی که من به عنوان مهریه به او داده‌ام چه خواهد شد؟ پیغمبر ﷺ گفت: حق هیچ مالی را از او نداری. اگر شما در این لعان راست گفته باشی، مالی که به زنت داده‌ای در مقابل اینکه شما به عنوان شوهر با او نزدیکی کرده‌ای به حساب می‌آید، و اگر در این ملاعنه دروغ بگویی و به زنت تهمت نموده باشی، در این

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 53 باب المتعة التي لم يفرض لها.

صورت به طریق الاولی شما حق هیچ ادعایی را نداری و کار شما خیلی بدتر خواهد بود».

۹۵۴- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَاعَنَ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَتِهِ، فَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا، وَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ در بین مردی و زنش ملاعنه برقرار کرد، بعد از انجام ملاعنه اولاد آن زن را از مرد نفی کرد، در بین آن زن و مرد جدایی انداخت و اولاد را به زن ملحق نمود».

۹۵۵- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّهُ ذُكِرَ التَّلَاعُنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلًا ثُمَّ انْصَرَفَ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، فَقَالَ عَاصِمٌ: مَا ابْتَلَيْتُ بِهِدَا إِلَّا لِقَوْلِي فَذَهَبَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصَفَّرًا، قَلِيلَ اللَّحْمِ، سَبَطَ الشَّعْرَ؛ وَكَانَ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ، أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَ أَهْلِهِ، خَدْلًا، آدَمَ، كَثِيرَ اللَّحْمِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اللَّهُمَّ بَيْنَ فَجَاءَتْ شَبِيهَا بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجَهَا أَنَّهُ وَجَدَهُ، فَلَاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا.

قَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عَبَّاسٍ، فِي الْمَجْلِسِ: هِيَ الَّتِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَوْ رَجِمْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ رَجِمْتُ هَذِهِ فَقَالَ: لَا، تِلْكَ امْرَأَةٌ كَانَتْ تُظْهِرُ فِي الْإِسْلَامِ السُّوءَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: جریان ملاعنه‌ای را که به حضور پیغمبر ﷺ انجام شد، ذکر نمودم و عاصم بن عدی در این مورد حرفی زد (که سزاوار گفتن نبود) و پشیمان شد، در این اثنا یکی از اقوام عاصم به نزد او آمد و شکایت کرد، که مردی را با زنش در حالت همخوابی دیده است، عاصم با خود گفت: این سزای سخن ناروایی است که گفتم، به خاطر آن به این بلا مبتلا شدم، عاصم آن مرد را به نزد پیغمبر ﷺ برد و جریان زنش را به او گفت، مردی که شکایت کرده بود، زرد رنگ و لاغر، و موهای ژولیده و نامرتبی داشت، اما آن شخصی که متهم بود که به زن آن مرد تجاوز کرده است، انسانی بود دارای ساق‌های محکم و گندم‌گون و چاق، پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 35 باب يلحق الولد بالمأعنة.

۲- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 31 باب قول النبي ﷺ لو كنت راجما بغير بينة.

این موضوع را معلوم گردان، وقتی آن زن وضع حمل کرد بچه‌ای را به دنیا آورد که شبیه به مرد متهم بود، بنابراین پیغمبر ﷺ در بین این زن و مرد ملاعنه برقرار نمود. یک نفر در مجلس به ابن عباس گفت: آیا این همان زنی بود، که پیغمبر ﷺ درباره او گفت: «اگر می‌توانستم کسی را بدون شاهد و بینه رجم کنم حتماً این زن را رجم می‌نمودم؟» ابن عباس گفت: خیر این زنی که پیغمبر ﷺ درباره‌اش چنین سخنی را گفت، زنی بود که علناً به بدکارگی اشتغال داشت.»

۹۵۶- حدیث: «الْمُغِيرَةَ بِنِ شُعْبَةَ، قَالَ: قَالَ سَعْدُ ابْنُ عُبَادَةَ: لَوْ رَأَيْتُ رَجُلًا مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصَفِّحٍ فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «تَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةٍ سَعْدٍ وَاللَّهِ لَأَنَا أَعْيَرُ مِنْهُ، وَاللَّهِ أَعْيَرُ مِنِّي وَمِنْ أَجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ؛ وَلَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعُدْرُ مِنَ اللَّهِ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُبَشِّرِينَ وَالْمُنْذِرِينَ؛ وَلَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحَةَ مِنَ اللَّهِ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَعَدَّ اللَّهُ الْجَنَّةَ»^(۱).

یعنی: «مغیره بن شعبه گوید: سعد بن عباده گفت: اگر کسی را با زخم ببینم، او را با لبه تیز شمشیر خواهم زد، این گفته سعد به گوش پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ گفت: شما از غیرت و حساسیت سعد تعجب می‌کنید؟ قسم به خدا من از او با غیرت‌تر هستم و خداوند از من با غیرت‌تر می‌باشد، و به خاطر این غیرت است که خداوند فحشا را چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهانی حرام نموده است، هیچ کسی به اندازه خداوند عذرخواهی و پشیمانی را دوست ندارد، و به همین خاطر پیغمبران را که مژده دهنده نیکوکاران و هوشیاردهنده بدکاران هستند فرستاده است و هیچ کسی به اندازه خداوند ستایش و تمجید را دوست ندارد، و به همین خاطر است که خداوند (به کسانی که او را تمجید و ستایش می‌نمایند) وعده بهشت را داده است.»

«غیر مصفح: یعنی با عرض شمشیر که برنده نیست و کوبنده است او را نخواهم زد، بلکه تنها با لبه تیز آن او را خواهم زد.»

۱- أخرجه البخاري في: 97 كتاب التوحيد: 20 باب قول النبي ﷺ لا شخص أغير من الله.

۹۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ لِي غُلَامٌ أَسْوَدٌ، فَقَالَ: هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَا أَلْوَانُهَا قَالَ: حُمْرٌ قَالَ: هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقٍ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَأَتَى ذَلِكَ قَالَ: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ قَالَ: فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: مردی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! زخم بچه سیاهی را به دنیا آورده است، پیغمبر ﷺ فرمود: «هیچ شتر داری؟» گفت: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: «شترهایت چه رنگ هستند؟» گفت: قرمز هستند، پیغمبر ﷺ گفت: «آیا در بین آن‌ها شتری داری که رنگش سیاه و سفید باشد؟» گفت: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: «این رنگ سیاه و سفید (که در میان شترهای شما وجود نداشت) از کجا بوجود آمده است؟» آن مرد گفت: ممکن است این رنگ در اجداد گذشته موجود بوده باشد، پیغمبر ﷺ گفت: شاید بچه شما هم (سیاهیش) را از اجداد اولیه به ارث برده باشد».

(لازم به توضیح است وقتی که شوهری، مردی را با زنش ببیند و کس دیگری به عنوان شاهد نداشته باشد شرعاً حق کشتن او را ندارد، اگر او را بکشد چون هیچ شاهد و مدرکی جز مشاهده خود ندارد، قاضی نمی‌تواند ادّعی او را (که این مرد با زن او خیانت کرده است) بپذیرد، بلکه او را به عنوان قاتل محاکمه خواهد کرد، چنانچه همچو شوهری شکایت را پیش قاضی ببرد، قاضی برابر آیه ۹ سوره نور مراسم (ملاعنه) را در بین آن زن و شوهر اجرا می‌نماید، که می‌فرماید: (کسانی که اتهام فحشاء به زن‌هایشان می‌دهند، و به جز خود کس دیگری به عنوان شاهد بر موضوع ندارند، باید چهار بار شهادت دهد و بگوید خدا را شاهد می‌گیرم که من راست می‌گویم، و بار پنجم بگوید لعنت خدا بر من باد اگر دروغ بگویم، ولی آن زن هم می‌تواند از خود دفاع کند و اتهام شوهرش را از خود دور نماید و چهار بار شهادت دهد و بگوید خدا را شاهد می‌گیرم که شوهرم دروغ می‌گوید و بار پنجم بگوید غضب خدا بر من باشد اگر شوهرم راست بگوید).

بعد از انجام مراسم ملاعنه در بین زن و شوهر جدایی قرار داده می‌شود، و این زن و شوهر برای همیشه بر هم حرام می‌شوند.

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 26 باب إذا عرض بنفي الولد.

فصل بیستم:

درباره عتق و آزاد ساختن برده

۹۵۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَاً لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، فُؤْمَ الْعَبْدِ قِيمَةَ عَدْلٍ فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ وَعَتَقَ عَلَيْهِ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که عبد مشترکی داشته باشد و سهم خودش را از او آزاد نماید، چنانچه ثروتی داشته باشد که به اندازه قیمت آن عبد باشد، آن عبد را به قیمت عادلانه قیمت گذاری می‌نماید و سهم باقی شریکانش را پرداخت می‌کند و آن عبد به کلی آزاد می‌گردد و اگر آن مرد به اندازه قیمت آن عبد ثروتمند نبود، تنها آن سهمی که دارد و قبلاً آن را آزاد ساخته است آزاد می‌شود».

باب ۱: بیان تلاش برده برای آزادی خود

۹۵۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلَاصُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فُؤْمَ الْمَمْلُوكِ قِيمَةَ عَدْلٍ، ثُمَّ اسْتَسْعَى غَيْرَ مَشْفُوقٍ عَلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «کسی که قسمتی از برده‌اش را آزاد سازد، بر او لازم است باقیمانده آن را با مال خودش آزاد کند، و اگر این شخص ثروتمند نباشد، این برده به صورت عادلانه قیمت گذاری می‌شود، آنگاه آن عبد به اندازه قیمت سهمی که برای سایر شرکاء تعیین شده است برای آنان کار می‌کند و آزاد می‌گردد، (و این حقی است که از جانب شارع برای چنین برده‌ای ثابت شده و شرکاء

۱- أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 4 باب إذا أعتق عبدا بين اثنين.

۲- أخرجه البخاري في: 47 كتاب الشركة: 5 باب تقويم الأشياء بين الشركاء بقيمة عدل.

حق ندارند بگویند که ما او را آزاد نمی‌کنیم)، اگر آن عبد پیر و از کار افتاده باشد، بقیه شرکاء حق ندارند او را مجبور به کار سازند».

باب ۲: حق ولاء بر عبدی که آزاد می‌شود مختص آزادکننده آن است

۹۶۰- حدیث: «عَائِشَةُ أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتَيْهَا، وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتَيْهَا شَيْئًا قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكَ فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكَ كِتَابَتَيْكَ وَيَكُونُوا وَلَاؤُكَ لِي فَعَلْتُ فَدَكَرْتُ ذَلِكَ بَرِيرَةَ لِأَهْلِهَا فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكَ فَلتَفْعَلْ وَيَكُونُوا وَلَاؤُكَ لَنَا؛ فَدَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ابْتَاعِي فَأَعْتِقِي، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ قَالَ، ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: مَا بَالُ أَنْبِيَائِشْرَطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مِنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ، وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ، شَرَطَ اللَّهُ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: که بریره به نزد من آمد، و برای مالی که تعهد کرده بود که در مقابل آزادی خود به مالکش بدهد از من کمک خواست، چون هیچ قسطی را از این تعهد خود پرداخت نکرده بود، به او گفتم: پیش خانواده‌ات برگرد، اگر آنان مایل باشند، من این مالی را که شما تعهد کرده‌ای می‌دهم، به شرط اینکه حق ولاء بر شما برای من باشد، بریره این مطلب را به نزدیکانش گفت، ایشان این را قبول نکردند، گفتند: اگر عایشه می‌خواهد محض رضای خدا به شما کمک کند مانعی نیست، ولی باید حق ولاء بر شما برای ما باقی باشد و الا ما قبول نخواهیم کرد».

عایشه جریان را به پیغمبر ﷺ گفت: پیغمبر ﷺ به او گفت: «بریره را از مالکینش خریداری کن و او را آزاد بنما و حق ولاء برای کسی است که آزادکننده است».

سپس پیغمبر ﷺ بلند شد و گفت: چرا عده‌ای شرایطی را که در کتاب خدا نیست در معاملات خود در نظر می‌گیرند، اگر صد شرط از این گونه شرطها را در نظر بگیرند حتی یکی از آنها ارزش و اعتبار ندارد، تنها شرطی معتبر است که خدا به آن راضی باشد».

(لازم به توضیح است وقتی که کسی برده‌ای را آزاد می‌نماید حق و رابطه‌ای به اسم ولاء در بین او و برده آزاد شده به وجود می‌آید که به موجب آن، شخص آزاد کنند به هنگام فوت شخص آزاد شده از او ارث می‌برد و این حق امری است ثابت و قابل انتقال به غیر نمی‌باشد).

«کتابت: در اصطلاح علمای فقهی آن است که شخصی با برده‌اش توافق می‌نمایند هرگاه این برده مقدار مشخصی از مال یا پول را به مالکش بدهد آزاد شود».

۹۶۱- حدیث: «عَائِشَةُ، رُوِيَ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَتْ: كَانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلَاثُ سَنِينَ: إِحْدَى السَّنِينَ أَنَّهُا أُعْتِقَتْ فَخَيْرَتْ فِي رَوْحِهَا، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْبُرْمَةُ تَفُورُ بِلَحْمٍ، فَقَرَّبَ إِلَيْهِ خُبْزٌ وَأُدْمٌ مِنْ أُدْمِ النَّبِيِّ؛ فَقَالَ: أَلَمْ أَرِ الْبُرْمَةَ فِيهَا لَحْمٌ قَالُوا: بَلَى، وَلَكِنَّ ذَلِكَ لَحْمٌ تُصَدَّقُ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، وَأَنْتَ لَا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ؛ قَالَ: عَلَيَّهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ»^(۱).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: سه حکم شرعی و سه سنت پیغمبر ﷺ به ﷺ واسطه بریره برای مردم آشکار و معلوم گردید، یکی از این سه سنت این است که او آزاد شد و بعد از آزادی مخیر گردید که پیش شوهرش (که برده بود) بماند و یا نکاحش را فسخ کند، دومی: پیغمبر ﷺ گفت: «حق ولاء خاص آزادکننده است (و به کس دیگری منتقل نمی‌گردد)». سومی: وقتی که پیغمبر ﷺ به منزل آمد دید که دیک غذا پر از گوشت است، آنگاه مقداری نان و خورش را برای پیغمبر ﷺ آوردند، پیغمبر ﷺ گفت: «دیدم دیک پر از گوشت است چرا گوشت را نیاوردید؟!». گفتند: بلی، در دیک گوشت هست، ولی گوشتی است که به عنوان صدقه به بریره داده شده است و شما هم صدقه نمی‌خوری، پیغمبر ﷺ گفت: «برای بریره صدقه است ولی برای من هدیه می‌باشد»، (یعنی وقتی که چیزی به عنوان صدقه به شخصی داده شد آن چیز به ملکیت او در می‌آید اگر این شخص هم آن را ببخشد حکم هدیه دارد نه صدقه)».

باب ۳: فروختن و بخشیدن حق و لاء ممنوع است

۹۶۲- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْوَلَاءِ وَعَنْ هَبْتِهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از فروختن و بخشیدن حق و لاء نهی نموده است.»

باب ۴: حرام است کسی که آزاد می شود و لاء غیر آزادکننده خود را قبول نماید

۹۶۳- حدیث: «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی اللہ عنہ، حَظَبَ عَلَى مَنبَرٍ مِنْ آجُرٍّ وَعَلَيْهِ سَيْفٌ فِيهِ صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَنَشَرَهَا؛ فَإِذَا فِيهَا: أَسْنَانُ الْإِبِلِ، وَإِذَا فِيهَا: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ عَيْرٍ إِلَى كَذَا فَمَنْ أَحَدَتْ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا، وَإِذَا فِيهِ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةً، يَسْعَى بِهَا أَذْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا، وَإِذَا فِيهَا: مَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا»^(۲).

یعنی: «علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بر یک منبر آجری سخنرانی می کرد، و شمشیری بر کمر داشت که صحیفه‌ای به آن آویزان شده بود، علی (در ردّ کسانی که می گفتند به جز قرآن کتاب مخصوصی دارند) گفت: قسم به خدا هیچ کتابی که قابل قرائت و بیان باشد به جز کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است نزد ما وجود ندارد، آنگاه صحیفه را گشود که مسائل مربوط به شتر دیه و اختلاف تعداد آن در قتل عمد و خطاء و شبه عمد در آن وجود داشت، همچنین مسائل مربوط به اینکه شهر مدینه از محله (عیر) تا فلان محله جزو حرم است، هر کسی بدعتی یا ظلمی در این حرم به وجود آورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، خداوند هیچ خیر و احسانی را از او نمی پذیرد این‌ها همه جزو مطالب آن صحیفه بودند، باز نوشته شده بود که همه مسلمانان به یک اندازه از حق تأمین و پناه دادن به کافران بهره‌مند می‌باشند، ناتوان ترین و ضعیف

۱- أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 10 باب بيع الولاء وهبته.

۲- أخرجه البخاري في: 96 كتاب الاعتصام: 5 باب ما يكره من التعمق والتنازع في العلم.

ترین آنان (مانند زن و برده) از حق تأمین دادن به کافران برخوردار هستند، کسی که پیمان تأمین و پناهندگی مسلمانی را نقض نماید، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، خداوند هیچ خیر و احسانی را از او قبول نمی‌کند. باز در آن صحیفه آمده بود که کسی که بدون اجازه آزادکنندگان خود، ولاء دیگران را می‌پذیرد، (و حق ولاء آزادکننده خود را برای شخص دیگری قائل می‌شود) لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، خداوند خیر و احسان او را نمی‌پذیرد».

باب ۵: ثواب آزاد کردن برده

۹۶۴- حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأَةً مُسْلِمًا اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر کسی برده‌ای را آزاد کند در مقابل هر عضوی از اعضای این برده خداوند عضوی از اعضاء او را از آتش دوزخ آزاد می‌نماید».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

فصل بیست و یکم:

درباره بیع و معاملات

باب ۱: بیع الملامسه و بیع المنابذه هر دو حرام می باشند

۹۶۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا ﷺ، از دو بیع به نام های بیع الملامسه و بیع المنابذه نهی نموده است».

(در جاهلیت دو نوع معامله یکی به نام بیع الملامسه و دیگری به نام بیع المنابذه معمول بودند که اسلام آن ها را باطل نمود، بیع الملامسه آنست: که فروشنده مالی را در تاریکی به مشتری نشان دهد، و یا اجازه ندهد که مشتری آن را به طور لازم تماشا کند و بگوید: همین که این مال را لمس کردی، ملک تو باشد و حق فسخ معامله را هم نداری. بیع المنابذه این است: اگر فروشنده مالی را به سوی خریدار انداخت آن مال به ملکیت مشتری درآید بدون اینکه صیغه ایجاب و قبولی در معامله وجود داشته باشد، و مجرد انداختن آن مال به منزله بیع باشد، چون این دو نوع معامله موجب ضرر مشتری هستند اسلام آن ها را باطل اعلام نموده است).

۹۶۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: يُنْهَى عَنِ صِيَامَيْنِ وَيَبْعَتَيْنِ؛ الْفِطْرِ وَالنَّحْرِ، وَالْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: پیغمبر ﷺ از روزه دو روز عید فطر و عید قربان و از دو نوع بیع به نام های بیع الملامسه و بیع المنابذه نهی نموده است».

۹۶۷- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ لِبَسَتَيْنِ وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ: نَهَى عَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ فِي الْبَيْعِ؛ وَالْمُلَامَسَةُ لَمَسُ الرَّجُلِ ثَوْبَ الْآخَرِ بِيَدِهِ بِاللَّيْلِ أَوْ بِالنَّهَارِ وَلَا يُقَلِّبُهُ إِلَّا بِذَلِكَ، وَالْمُنَابَذَةُ أَنْ يَنْبِذَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ بَثْوِيهِ وَيَنْبِذَ الْآخَرُ ثَوْبَهُ،

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 63 باب بيع المنابذة.

۲- أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 67 باب الصوم يوم النحر.

وَيَكُونُ ذَلِكَ بَيْعُهُمَا مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ وَلَا تَرَاضٍ وَاللَّبْسَتَيْنِ: اشْتِمَالُ الصَّمَاءِ؛ وَالصَّمَاءُ أَنْ يَجْعَلَ تَوْبَهُ عَلَى أَحَدٍ عَاتِقِيهِ، فَيَبْدُو أَحَدًا شَقِيهِ لَيْسَ عَلَيْهِ تَوْبٌ، وَاللَّبْسَةُ الْأُخْرَى احْتِبَاؤُهُ بِتَوْبِهِ وَهُوَ جَالِسٌ لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ از دو نوع لباس پوشیدن و دو نوع معامله منع می‌کرد، این معامله‌ها یکی بیع الملامسه و دیگری بیع المنابذه نام دارند، بیع الملامسه آن است که مشتری پارچه (یا مال) کسی را در شب یا روز بدون اینکه آن را دقیقاً تماشا کند، با دست لمس کند و به مجرد لمس آن به ملکیتش درآید. بیع المنابذه آن است که دو نفر لباس‌های خود را به طرف هم می‌اندازند، و با این عمل معامله انجام می‌گیرد، بدون اینکه طرفین آن‌ها را تماشا کنند و به آن‌ها راضی باشند. اما دو نوع طرز لباس پوشیدنی که پیغمبر ﷺ از آن‌ها نهی کرده، یکی آن است که انسان لباسش را بر یک شانه‌اش بیندازد در حالی که شانه دیگریش برهنه و لخت باشد، دومی آن است که انسان به حالت چمباتمه زدن بنشیند و لباس‌هایش را به خود بپیچد ولی عورتش را نپوشاند».

«الصَّمَاءُ: نشستن به حالت چمباتمه زدن».

باب ۳: فروش بچه جنینی که هنوز در شکم مادرش می‌باشد حرام است

۹۶۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبْلِ الْحَبْلَةِ، وَكَانَ بَيْعًا يَتَّبَعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجُزُورَ إِلَى أَنْ تُنْتَجِجَ النَّاقَةُ، ثُمَّ تُنْتَجِجَ الَّتِي فِي بَطْنِهَا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ از معامله بچه جنینی که هنوز به دنیا نیامده است و در شکم مادرش می‌باشد نهی می‌نمود، این نوع معامله در زمان جاهلیت معمول بود، مثلاً یک نفر شتری را می‌خرد و قیمت آن را به وقتی موکول می‌کرد که بچه‌ای که الآن در شکم مادرش می‌باشد بعد از اینکه به دنیا آمد و بچه‌ای را به دنیا آورد، آن وقت قیمت آن شتر را پرداخت کند. یا اینکه در دوران جاهلیت

۱- أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 20 باب اشتمال الصماء.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 61 باب بيع الغرر وحبل الحبله.

مرسوم بود بچه جنینی که هنوز در شکم مادرش بود می فروختند، به مشتری می گفتند: هرگاه این جنین که الآن در شکم مادرش می باشد به دنیا آید بشرط اینکه ماده (مؤنث) باشد بچه آن را به شما فروختم. اسلام این نوع معامله مجهول را ممنوع نمود.»

«حزور: شتر نر یا ماده.»

باب ۴: معامله بر معامله کسی که معامله ای را انجام داده، ولی مدت خیار فسخ آن باقی است و همچنین معامله بر معامله کسی که در قیمت با هم به توافق رسیده اند ولی هنوز معامله تمام نشده است حرام است و پیشنهاد قیمت بیشتر به منظور تشویق مشتری ها و همچنین جمع نمودن شیر در پستان حیوان (به این معنی فروشنده اجازه ندهد چند روز حیوان را بدوشند، و یا بچه اش از پستانش شیر بخورد) حرام است

۹۶۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نباید هیچیک از شما بر معامله همدیگر معامله کنید.»

۹۷۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا تَلَقُّوا الرُّكْبَانَ وَلَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ وَلَا تَتَنَاجَشُوا وَلَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ وَلَا تُصَرُّوا الْغَنَمَ وَمَنِ ابْتَاعَهَا فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا؛ إِنْ رَضِيَهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ سَخَطَهَا رَدَّهَا وَصَاعًا مِنْ تَمْرٍ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید از کسانی که از روستاها به شهر متاع می آورند، قبل از اینکه به محل بازار برسند استقبال نمایید، نباید بر معامله همدیگر معامله کنید، نباید به منظور تشویق مشتری ها خودتان را به عنوان مشتری

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 58 باب لا يبيع على بيع أخيه ولا يسوم على سوم أخيه حتى يأذن له أو يترك.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 64 باب النهي للبائع أن لا يحفل الإبل والبقر وكل محفلة.

نشان دهید و قیمت بیشتری را به فروشنده پیشنهاد کنید، نباید اهل شهر برای اهل دهات متاع فروشی کند»، (بگوید این متاع را نزد من بگذار تا با قیمت بیشتری برایت بفروشم)، نباید شیر چند روز را در پستان حیوانی جمع کرد، کسی که حیوان را خریداری کند که شیر چند روز را در پستانش جمع کرده‌اند بعد از اینکه آن را دوشید در بین دو امر مختار است، اگر به این حیوان راضی بود، آن را قبول کند، اگر به آن راضی نبود می‌تواند آن حیوان را همراه یک صاع (دو کیلو) خرما به صاحبش برگرداند. (چندین نوع معامله که در زمان جاهلیت رواج داشت و الآن هم کم و بیش ادامه دارد به واسطه ضرر و زبانی که در بر دارند از نظر اسلام حرام هستند:

اول: معامله بر معامله دیگران، به این صورت بعد از انجام و تمام شدن معامله‌ای که هنوز مدت خیار فسخ آن باقی است به فروشنده یا خریدار گفته شود، معامله را فسخ کن من قیمت بیشتر و یا جنس بهتر، به قیمت ارزان‌تری به شما می‌دهم.

دوم: معامله بر معامله‌ای که خریدار و مشتری بر قیمت و جنس توافق کرده باشند ولی هنوز قطعی نشده است که در اصطلاح شرعی (سوم) به آن می‌گویند.

سوم: کسی که خود را به عنوان مشتری نشان می‌دهد و برای فریب مشتریان قیمت بیشتری را به فروشنده پیشنهاد می‌کند.

چهارم: عده‌ای از اشخاص بر سر راه اهالی روستاها که به شهر می‌آیند می‌نشینند و قبل از اینکه به شهر برسند متاع را از آنان خریداری می‌نمایند.

پنجم: عده‌ای از اهالی شهر به اهالی روستاها می‌گویند متاعی که دارید نزد ما بگذارید، به قیمت بیشتری برای شما می‌فروشیم.

ششم: بعضی که می‌خواهند حیوانی را به فروش برسانند برای اینکه مشتری را فریب دهند چند روز شیر را از پستان آن نمی‌دوشند و با این عمل به خریدار نشان می‌دهند که این حیوان شیرش زیاد است.

خلاصه تمام این معاملات به علت مشتمل بودن آنها بر ضرر و فریب و خیانت از جانب اسلام حرام شده است).

۹۷۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ التَّلْقِي، وَأَنْ يَبْتَاعَ الْمُهاجِرُ لِلأَعْرَابِيِّ، وَأَنْ تَشْتَرِ الْمَرْأَةَ طَلَاقَ أُخْتِهَا، وَأَنْ يَسْتَأْمَ الرَّجُلُ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ؛ وَنَهَى عَنِ التَّجْبِشِ وَعَنِ التَّصْرِيبَةِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از استقبال نمودن مردم شهر از مردم روستا برای خرید متاعشان قبل از رسیدن به شهر، و از اینکه اهالی شهر متاع روستائیان را به قیمت بیشتری برایشان بفروشد نهی کرده است، از اینکه زنی به مردی بگوید بشرط اینکه زنش را طلاق دهد، با او ازدواج می کند نهی کرده است، و معامله بر معامله برادر دینی، و پیشنهاد قیمت بیشتری به منظور فریب مشتری، و جمع کردن شیر در پستان حیوانی که به فروش می رسد ممنوع است».

باب ۵: استقبال کردن افراد شهری از مردم روستایی برای خرید متاع آنان قبل از رسیدن به شهر حرام است

۹۷۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ، قَالَ: مَنْ اشْتَرَى شَاةً مُحْفَلَةً فَرَدَّهَا فَلْيُرَدَّ مَعَهَا صَاعًا؛ وَنَهَى النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ تُلْقَى الْبُيُوعُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: کسی گوسفندی را خریداری کند که شیر چند روز در پستانش جمع شده باشد، اگر بخواهد آن را به صاحبش برگرداند، باید یک صاع (دو کیلو) خرما را نیز همراه آن به صاحبش بدهد، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نهی کرده است که شهرنشینان بر سر راه مردم روستایی بنشینند و قبل از اینکه به بازار برسند متاع آنان را خریداری نمایند».

«محفلة: حیوانی است که صاحبش چند روز شیر آن را ندوشد و از حفل به معنی جمع است».

۱- أخرجه البخاري في: 54 كتاب الشروط: 11 باب الشروط في الطلاق.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 64 باب النهي للبائع أن لا يحفل للإبل والبقر والغنم وكل محفلة.

باب ۶: اگر مردم شهر کالای روستایی را به قیمت بیشتری برای او بفروشند حرام است

۹۷۳- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَلْقُوا الرُّكْبَانَ وَلَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ (قَالَ الرَّاوي) فَقُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: مَا قَوْلُهُ لَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ سِمَسَارًا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید بر سر راه کسانی که از روستا متاع به شهر می آورند ایستاد و متاع آنان را قبل از رسیدن به شهر خریداری کرد، نباید افراد شهری به مردم روستایی بگویند متاعت را پیش ما بگذارید تا به قیمت بیشتری برای شما بفروشیم».

راوی این حدیث گوید: از ابن عباس پرسیدم: منظور حضرت رسول از اینکه نباید افراد شهری متاع را برای دهاتی بفروشند چیست؟ ابن عباس گفت: یعنی نباید به عنوان دلال آنان درآیند.

۹۷۴- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: نُهِمْنَا أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: از اینکه افراد شهر متاع را برای روستایی بفروشند منع شده است (یعنی دلالی شهری برای روستایی حرام است).

باب ۸: کسی که چیزی را خریداری می کند اگر قبل از تحویل گرفتن آن از فروشنده، آن را به دیگری بفروشد باطل است

۹۷۵- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: أَمَّا الَّذِي نَهَى عَنْهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَهُوَ الطَّعَامُ أَنْ يُبَاعَ حَتَّى يُقْبَضَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَلَا أَحْسِبُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا مِثْلَهُ»^(۳).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله از فروش آن قبل از تحویل گرفتنش منع می کرد مواد غذایی و طعام بود، می فرمود: کسی که مواد غذایی را از دیگری خریداری کند تا آن را از فروشنده تحویل نگیرد نباید بفروزش برساند. ابن

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 68 باب هل يبيع حاضر لباد بغير أجر وهل يُعِينُهُ أو ينصحه.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 70 باب لا يبيع حاضر لباد بالسمسرة.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 55 باب يبيع الطعام قبل أن يقبض وبيع ما ليس عندك.

عباس گوید: من عقیده دارم این مخصوص طعام نیست، بلکه هر چیزی که خریداری شود، تا مشتری آن را تحویل نگیرد، فروشش باطل است».

(البته امام شافعی فروش اشیاء خریداری شده را چه طعام باشد یا غیر طعام چه منقول باشد یا غیرمنقول قبل از تحویل گرفتن آن باطل می‌داند).

۹۷۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ ابْتِاعَ طَعَامًا فَلَا يَبِيعُهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: کسی که طعام می‌خرد قبل از اینکه آن را تحویل بگیرد نباید آن را بفروشد».

«حتی استوفیه: تا آن را تحویل می‌گیرد».

۹۷۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانُوا يَبْتَاعُونَ الطَّعَامَ فِي أَعْلَى السُّوقِ فَيَبِيعُونَهُ فِي مَكَانِهِمْ، فَهَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعُوهُ فِي مَكَانِهِ حَتَّى يَنْقُلُوهُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: مردم عادت داشتند که طعام را در قسمت بالای بازار می‌خریدند، در همان جایی که خریده بودند آن را می‌فروختند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار منع نمود و فرمود: تا آن را تحویل نگیرید و به جای دیگر منتقل نکنید نباید آن را بفروشید».

باب ۱۰: تا زمانی که خریدار و فروشنده در مجلس معامله از هم جدا نشده‌اند اختیار فسخ معامله برای آنان ثابت است

۹۷۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الْمُتَبَايعَانِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ عَلَى صَاحِبِهِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا إِلَّا بَيْعَ الْخِيَارِ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر یک از خریدار و فروشنده تا زمانی که در مجلس هستند و از هم جدا نشده‌اند، حق فسخ معامله را دارند، مگر اینکه

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 51 باب الكيل على البائع والمعتي.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 72 باب منتهى التلقي.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 44 باب البيعان بالخيار ما لم يتفرقا.

طرفین خیار مجلس را از خود سلب نمایند و به قطعیت معامله بدون خیار مجلس توافق کنند».

۹۷۹- حدیث: «ابن عُمَرَ، عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: إِذَا تَبَايَعَ الرَّجُلَانِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَّفَرَّقَا، وَكَانَا جَمِيعًا؛ أَوْ يُخَيَّرُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ فَتَبَايَعَا عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ، وَإِنْ تَفَرَّقَا بَعْدَ أَنْ يَتَبَايَعَا وَلَمْ يَتْرُكْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا الْبَيْعَ فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که دو نفر معامله‌ای را انجام دادند، تا زمانی که در مجلس معامله هستند و از هم جدا نشده‌اند، هر یک از آنان حق پشیمانی و فسخ معامله را دارند، مگر اینکه یکی از دو طرف به دیگری بگوید قطعی بودن معامله را انتخاب کن، او هم قطعیت معامله را انتخاب نماید، وقتی که دو طرف به قطعیت معامله اعتراف کردند معامله واجب می‌شود و هیچیک از آنان حتی قبل از ترک مجلس هم حق فسخ آن را ندارد، چنانچه در مجلس معامله را فسخ نکردند، بعد از ترک مجلس، معامله واجب می‌شود». (و حق فسخ آن را ندارند، مگر خیار فسخ سه روزه شرط شده باشد).

باب ۱۱: صداقت در معامله و بیان عیب و نقص مورد معامله

۹۸۰- حدیث: «حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَّفَرَّقَا أَوْ قَالَ: حَتَّى يَتَّفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَّا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَّتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا»^(۲).

یعنی: «حکیم بن حزام رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: طرفین معامله مادام در مجلس معامله هستند و از هم جدا نشده‌اند، حق پشیمانی و فسخ آن را دارند، اگر در معامله صادق باشند و معایب آن را بیان نمودند، خداوند در معامله ایشان خیر و برکت قرار می‌دهد، ولی اگر عیب مورد معامله را کتمان نمودند، و در معامله دروغ گفتند خداوند برکت معامله آنان را محو می‌سازد».

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 45 باب إذا خير أحدهما صاحبه بعد البيع فقد وجب البيع.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 19 باب إذا بين البيعان ولم يكتما ونصحا.

باب ۱۲: کسی که در معامله فریب داده می‌شود

۹۸۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَجُلًا ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ يُخَدَعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لَا خِلَابَةَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: مردی به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: که در معامله فریبش می‌دهند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که معامله کردی به طرف بگو در اسلام فریب و حقه‌بازی نیست». (و اسلام دین صداقت و اخلاص و دوری از فریب است).

باب ۱۳: فروش میوه روی درخت و حبوبات روی خوشه قبل از ظاهر شدن نشانه‌هایی که دال بر رسیدن آن‌ها به حد کمال و قبل از وقت چیدن آن‌ها حرام می‌باشد، مگر اینکه طرفین شرط نمایند که این میوه و یا حبوبات نرسیده را فوراً بچینند و برداشت نمایند

۹۸۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَارِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا، نَهَى الْبَائِعَ وَالْمُبْتَاعَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروختن میوه روی درخت قبل از ظاهر شدن نشانه‌های دال بر رسیدن آن به حد کمال و موقع چیدن آن نهی می‌نمود و فروشنده و مشتری را هردو از این معامله برحذر می‌داشت».

۹۸۳- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطْيِبَ، وَلَا يُبَاعُ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا بِالْذَّيْنَارِ وَالذَّرْهَمِ إِلَّا الْعَرَايَا»^(۳).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از فروختن میوه چیده نشده قبل از رسیدن آن نهی نموده است، و همچنین هیچ میوه و طعامی جز در مقابل طلا و نقره (پول رایج و کالا) معامله نخواهد شد (یعنی هیچ ثمری در مقابل ثمر دیگری از جنس خود فروخته نمی‌شود) مگر در مسئله عرایا».

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 48 باب ما يكره من الخداع في البيع.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 85 باب بيع الثمار قبل أن يبدو صلاحها.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 83 باب بيع الثمر على رؤوس النخل بالذهب والفضة.

(عرایا آن است که شخصی فاقد درخت خرما یا انگور است تا به هنگام فصل میوه خود و بچه‌هایش از میوه تر آن استفاده کنند، پول هم ندارد که آن را خریداری نماید، ولی یک مقدار خرما خشک یا کشمش دارد، در چنین حالتی اهل خبره و کارشناس، خرما تر یا انگور یک و یا دو درخت را به خرما خشک و کشمش تخمین می‌نماید، این اشخاص فقیر خرما خشک و کشمش تخمین شده را در مقابل میوه تر و سردرختی به صاحب درخت میوه می‌دهند و از میوه سردرختی استفاده می‌کنند)^(۱).

۹۸۴- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَأْكُلَ أَوْ يُؤْكَلَ وَحَتَّى يُوزَنَ قَيْلٌ لَهُ: وَمَا يُوزَنُ قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ: حَتَّى يُحْرَزَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ از فروش خرما قبل از این که قابل خوردن و یا قابل وزن باشد نهی نموده است، به ابن عباس گفتند: منظور از قابل وزن بودن چیست؟ یک نفر که پیش ابن عباس بود در جواب گفت: یعنی به مرحله‌ای رسیده باشد که به خرما خشک تخمین شود». (یأكل أو يؤكل: تردید از راوی است).

باب ۱۴: فروش خرما تر به خرما خشک حرام است به جز در مسئله عرایا

۹۸۵- حدیث: «زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْحَصَ لِصَاحِبِ الْعَرِيَّةِ أَنْ يَبِيعَهَا بِحَرْصِهَا»^(۳).

یعنی: «زید بن ثابت گوید: رسول خدا ﷺ اجازه داد کسانی که خرما تر و انگور چیده نشده دارند، پس از تخمین، آن را به خرما خشک و کشمش بفروشند». (عریه: رطب یا انگور چیده نشده است).

۹۸۶- حدیث: «سَهْلُ بْنُ أَبِي حَثْمَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنْ بَيْعِ الشَّمْرِ بِالشَّمْرِ وَرَحَّصَ فِي الْعَرِيَّةِ أَنْ تُبَاعَ بِحَرْصِهَا يَأْكُلُهَا أَهْلُهَا رُطْبًا»^(۱).

۱- مجموع نووی شرح مهذب، ج ۱۱، ص ۱.

۲- أخرجه البخاري في: 35 كتاب السلم: 4 باب السلم في النخل.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 82 باب بيع المزبنة وهي بيع الثمر بالتمر.

یعنی: «سهل بن ابی حثمه گوید: رسول خدا ﷺ از فروختن رطب در مقابل خرماى خشک نهی کرد ولی به اشخاصی که درخت خرما یا انگور ندارند و پول خرید رطب و انگور را هم ندارند اجازه داد که خرماى تر را در برابر خرماى خشک تخمین بزنند، آنگاه خرماى خشک تخمین زده شده به صاحب خرماى تر داده شود، تا خریدار نیز خرماى تر برای خانواده‌اش داشته باشد».

۹۸۷- حدیث: «رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ وَسَهْلُ بْنُ أَبِي حَثْمَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنِ الْمُرَابَّاتَةِ، بَيْعِ الثَّمْرِ بِالثَّمْرِ، إِلَّا أَصْحَابَ الْعَرَايَا فَإِنَّهُ أَدِنَ لَهُمْ»^(۲).

یعنی: «رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمه گویند: پیغمبر ﷺ از فروش خرماى تر چیده نشده در مقابل خرماى خشک نهی می‌نمود، جز برای اشخاصی که فقیر هستند، که به آنان اجازه داد که خرماى تر را با خرماى خشک بخرند».

«مزابته: فروش خرماى تر که بر روی درخت قرار دارد به خرماى خشک است».

۹۸۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ اجازه داد برای کسانی که باغ ندارند و فقیر هستند تا حدود ششصد و چهل کیلو یا کمتر خرماى تر چیده نشده را در مقابل خرماى خشک تخمین زنند و خرماى خشک تخمین زده شده به صاحب خرماى تر داده شود تا خریدار نیز از آن استفاده کند».

«وسق: هر وسق برابر شصت صاع و هر صاع مساوی با دو کیلو و چند گرم است».

۹۸۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنِ الْمُرَابَّاتَةِ، وَالْمُرَابَّاتَةُ بَيْعُ الثَّمْرِ بِالثَّمْرِ كَيْلًا، وَبَيْعُ الزَّيْبِ بِالْكَرْمِ كَيْلًا»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 83 باب الثمر على رؤوس النخل بالذهب والفضة.

۲- أخرجه البخاري في: 42 كتاب المساقاة: 17 باب الرجل يكون له ممر أو شرب في حائط أو في نخل.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 83 باب بيع الثمر على رؤوس النخل بالذهب والفضة.

۴- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 75 باب بيع الزبيب بالزبيب والطعام بالطعام.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از معامله‌ای به نام (مزابنه) نهی نمود، و مزابنه عبارت است از معاوضه خرماى تر در برابر خرماى خشک و یا انگور تر در برابر کشمش به صورت کیل و پیمانۀ.»

۹۹۰- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْمُزَابَنَةِ أَنْ يَبِيعَ ثَمَرَ حَائِطِهِ إِنْ كَانَ نَخْلًا يَتَمَّرُ كَيْلًا، وَإِنْ كَانَ كَرْمًا أَنْ يَبِيعَهُ بِرَبِيبٍ كَيْلًا، أَوْ كَانَ زَرْعًا أَنْ يَبِيعَهُ بِكَيْلِ طَعَامٍ، وَنَهَى عَنْ ذَلِكَ كُلِّهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از مزابنه نهی می نمود، مزابنه این است که شخصی محصول باغچه‌ای را در حالی که تر است بفروشد، اگر خرما باشد با خرماى خشک به صورت پیمانۀ با هم معاوضه کند. اگر انگور باشد با پیمانۀ آن را با کشمش عوض نماید، اگر حبوبات باشد جنس تر آن‌ها را با خشک آن‌ها پیمانۀ به پیمانۀ معاوضه کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله از تمام این نوع معاملات نهی کرد.»

باب ۱۵: کسی که باغ خرمایی را بفروشد که دارای ثمر باشد

۹۹۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ بَاعَ نَخْلًا قَدْ أُبْرِتَ فَثَمَرُهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: کسی که درخت خرمایی را بعد از اینکه ثمر آن ظاهر شد و قابل استفاده گردید بفروشد، میوه آن درخت مال فروشنده است و به مشتری منتقل نمی‌شود، مگر اینکه مشتری شرط کند که میوه آن هم مال او باشد و فروشنده و مشتری در این مورد با هم توافق کنند.»

(لازم به توضیح است چنانچه کسی درخت خرمایی را که دارای ثمر است بفروشد ولی ثمر آن به مرحله استفاده نرسیده باشد، در این حالت چون این ثمر قابل استفاده نیست و حکم یک مال مستقل را ندارد، فروش آن تابع اصل درخت است و با فروش اصل درخت، ثمر آن نیز به مشتری منتقل می‌شود، مگر اینکه خلاف آن شرط شود، اما اگر ثمر آن به خوبی رشد کند و قابل استفاده باشد در این شرایط به صورت مال

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 91 باب بيع الزرع بالطعام كيلاً.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 90 باب من باع نخلاً قد أُبْرِتَ أو أرضاً مزروعة.

مستقل در می‌آید و صرف‌نظر از اصل درخت، خود ثمر هم یک مال جداگانه محسوب می‌شود، بنابراین فروش ثمر در چنین حالتی تابع فروش درخت نمی‌شود و به محض فروش درخت، میوه آن به ملکیت مشتری در نمی‌آید مگر اینکه بگوید درخت را با ثمر آن از شما خریدم و فروشنده هم آن را قبول کند).

باب ۱۶: از معاوضه گندمی که هنوز در خوشه است به گندم خالص، و فروش میوه تر به میوه خشک از همان جنس به صورت پیمانانه و از اجاره دادن زمین در برابر ثلث یا ربع محصول آن مثلاً در حالی که بذر به عهده مستأجر باشد، و از فروش میوه قبل از ظاهر شدن نشانه‌های دالّ بر رسیده شدن آن و از پیش فروش میوه چند سال آینده یک درخت، منع شده است

۹۹۲- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، نَهَى النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْمُخَابَرَةِ وَالْمَحَاقَلَةِ وَعَنِ الْمُرَابَنَةِ وَعَنْ بَيْعِ الثَّمْرِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا، وَأَنْ لَا تُبَاعَ إِلَّا بِالذَّيْنَارِ وَالذَّرْهَمِ إِلَّا الْعَرَايَا»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از (مخابره) اجاره زمین در مقابل مقداری از محصول آن در صورتیکه بذر به عهده مستأجر باشد نهی نموده است»، همچنین از (محاقله) فروش گندم که هنوز در خوشه است و از گاه جدا نشده و به گندم خالص تبدیل نگردیده و از (مزابنه) فروش خرما یا تر که از درخت چیده نشده به خرما خشک به صورت کیل و پیمانانه و از فروختن ثمر قبل از ظاهر شدن نشانه رسیده شدن آن نهی نموده است. هیچ محصول و ثمری جز در مقابل طلا و نقره و سایر پول‌های رایج یا کالا نباید فروخته شود، مگر در مسئله عرایا (یعنی ثمر و محصولات کشاورزی در مقابل محصول هم جنس فروخته نمی‌شوند، مگر برای اشخاصی که فقیرند و باغ خرما و انگور ندارند ولی کشمش و خرما خشک دارند برای چنین اشخاصی میوه تری که هنوز چیده نشده است در برابر کشمش و خرما خشک تخمین زده می‌شود و خریدار خرما یا کشمش تخمین زده شده را به صاحب باغ تسلیم می‌نماید، آنگاه خود و خانواده‌اش از این میوه سردرختی استفاده می‌کنند، این معامله به شرط اینکه از ششصد و چهل کیلو (پنج وسق) بیشتر نباشد جایز است).

۱- أخرجه البخاري في: 42 كتاب المساقاة: 17 باب الرجل يكون له ممر أو شرب في حائط أو في نخل.

باب ۱۷: اجاره زمین

۹۹۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كَانَتْ لِرَجَالٍ مِنَّا فُضُولٌ أَرْضِينَ، فَقَالُوا: نُوَاجِرُهَا بِالثُّلُثِ وَالرُّبْعِ وَالتَّصْفِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا أَوْ لِيَمْنَحْهَا أَخَاهُ فَإِنَّ أَبِي فَلْيُمِسِّكَ أَرْضَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: عده‌ای از ما زمین اضافی داشتیم، گفتیم آن‌ها را به ثلث یا ربع یا نصف محصول آن به اجاره می‌دهیم، پیغمبر ﷺ گفت: کسی که زمینی دارد یا خودش آن را کشت نماید، یا آن را به دیگری بدهد تا آن را کشت کند و محصولش را بردارد و زمین را به مالک برگرداند، اگر صاحب زمین این کارها را نکرد زمین را پیش خود نگهدارد».

۹۹۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا أَوْ لِيَمْنَحْهَا أَخَاهُ فَإِنَّ أَبِي فَلْيُمِسِّكَ أَرْضَهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ گفت: کسی که زمینی دارد یا باید خود بر آن زراعت کند، یا به رایگان آن را در اختیار برادر دینیش قرار دهد تا از محصولات آن بهره‌برداری کند، اگر این کار را نکرد، باید زمینش را پیش خود نگهدارد».

۹۹۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنِ الْمَزَابِنَةِ وَالْمُحَاقَلَةِ؛ وَالْمَزَابِنَةُ اشْتِرَاءُ التَّمْرِ بِالتَّمْرِ فِي رُءُوسِ السَّخْلِ»^(۳).

یعنی: «ابی سعید خدری ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ از فروش خرماي تر در قبال خرماي خشک و فروختن گندمی که هنوز در خوشه است در برابر گندم خالص نهی نموده است؛ (مزابنة) عبارت از معاوضه خرماي تر چیده نشده از درخت، با خرماي خشک می‌باشد».

۱- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 35 باب فضل المنحة.

۲- أخرجه البخاري في: 41 كتاب المزارعة: 18 باب ما كان من أصحاب النبي ﷺ يواسي بعضهم بعضاً في الزراعة والتمرة.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 82 باب بيع المزبنة وهي بيع الثمر بالتمر.

۹۹۶- حدیث: «ابنِ عُمَرَ وَرَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ عَنِ نَافِعٍ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ، كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ حَدَّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ؛ فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ فَذَهَبَتْ مَعَهُ، فَسَأَلَهُ؛ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَلَى الْأَرْبَعَاءِ وَبِئْسَ مِنْ التَّابِنِ»^(۱).

یعنی: «نافع گوید: ابن عمر در زمان پیغمبر ﷺ و خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و قسمتی از دوران حکومت معاویه زمین هایش را اجاره می داد، سپس شنید که رافع بن خدیج گفته است: پیغمبر از اجاره زمین نهی نموده است، ابن عمر به نزد رافع رفت در حالیکه من هم با او بودم، ابن عمر موضوع را از رافع پرسید، رافع گفت: آری، پیغمبر ﷺ از اجاره دادن زمین نهی کرده است؛ ابن عمر گفت: می دانی که ما در زمان پیغمبر زمین ها را در مقابل محصول آن قطعه زمین های خوب و مرغوبی که به چشمه و جوی های آب نزدیک بود و به هزینه مستأجر کشت می شد، و همچنین مقداری از کاه و علوفه، به اجاره می دادیم»، (و با این کار به مستأجر ظلم می کردیم، لذا پیغمبر ﷺ از این نوع اجاره زمین ما را منع نمود، منظور ابن عمر آن است که اجاره زمین به طور مطلق ممنوع نیست، بلکه تنها آن قسمت که دارای شرطی است که به زیان مستأجر است، مانند قرار دادن محصول زمین های مرغوب و نزدیک به آب برای موجر و یا قرار دادن مقدار نامشخص علوفه برای او ممنوع می باشد نه اجاره زمین به طور مطلق).

باب ۱۸: اجاره زمین در مقابل مواد غذایی

۹۹۷- حدیث: «ظَهْرِي بْنُ رَافِعٍ، قَالَ: لَقَدْ نَهَاَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرِ كَانِ بِنَا رَافِعًا (قَالَ رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ رَاوِي هَذَا الْحَدِيثِ) قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهُوَ حَقٌّ قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ قُلْتُ: نُوَاجِرُهَا عَلَى الرَّبِيعِ وَعَلَى الْأَوْسُقِ مِنْ

۱- أخرجه البخاري في: 41 كتاب المزارعة: 18 باب ما كان من أصحاب النبي ﷺ يواسي بعضهم بعضاً في الزراعة والثمرة.

الثَّمْرِ وَالشَّعِيرِ قَالَ: لَا تَفْعَلُوا، اِزْرَعُوهَا أَوْ اُزْرِعُوهَا أَوْ اُمْسِكُوهَا قَالَ رَافِعٌ، قُلْتُ: سَمِعَا وَطَاعَةً^(۱).

یعنی: «ظہیر بن رافع گوید: پیغمبر ﷺ ما را از کاری منع کرد، که برای ما سهل و آسان بود، رافع بن خدیج راوی حدیث گوید: به ظہیر گفتم: هر چه پیغمبر ﷺ بگوید آن حق است، ظہیر گفت: پیغمبر ﷺ مرا صدا کرد و گفت: «زمینها را چه کار می کنی؟» گفتم: آنها را در مقابل یک چهارم و یا چند اوسق (هر وسق ۱۲۰ کیلو) خرما یا جو به اجاره می دهیم، پیغمبر ﷺ گفت: «این کار را نکنید، باید خودتان آنها را بکارید و یا آنها را به دیگران بدهید تا از محصول آن به رایگان استفاده کنند، یا آن را نزد خود نگهدارید». رافع گوید: گفتم با روح و جان اطاعت می کنیم».

باب ۲۱: دادن زمین به دیگران تا برایگان از آن استفاده کنند، پس از برداشت محصول اصل زمین به مالک تحویل داده شود

۹۹۸- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ (أَيِ الْمُخَابِرَةِ) وَلَكِنْ قَالَ: أَنْ يَمْنَحَ أَحَدَكُمْ أَحَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ از (مخابره) اجاره دادن زمین در مقابل یک سوم یا یک چهارم نهی ننموده است، ولی گفت: اگر شما زمینهای خودتان را در اختیار دیگران قرار دهید تا به رایگان از آن بهره برداری کنند بهتر از آن است که اجاره بهای معینی را از آنان بگیرید».

(با توجه به حدیثهای فوق و حدیث ابن عباس علماء در مورد اجاره زمین برای زراعت با هم اختلاف نظر دارند، طاووس و حسن بصری عقیده دارند اجاره دادن زمین برای زراعت به هیچ وجه درست نیست، خواه اجاره آن در مقابل پول و یا مواد غذایی باشد و یا در مقابل مقدار معینی از محصول آن مانند یک سوم و... ولی امام شافعی و امام حنفی و عده فراوانی از علماء عقیده دارند که اجاره دادن زمین برای زراعت در

۱- أخرجه البخاري في: كتاب المزارعة: 18 باب ما كان من أصحاب النبي ﷺ يواسي بعضهم بعضًا في الزراعة والثمرة.

۲- أخرجه البخاري في: 41 كتاب المزارعة: 10 باب حدثنا علي بن عبد الله.

مقابل پول و مواد غذایی و پارچه و سایر اشیاء خواه از نوع محصول باشد که مستأجر آن را کشت می‌نماید و یا از نوع آن نباشد جایز است، و برابر قول راجح علمای شافعی اجاره دادن زمین در برابر اجاره بهای معینی مانند یک سوم یا بیشتر یا کمتر از محصول آن نیز جایز است، اما اجاره زمین در مقابل اینکه مستأجر یک یا چند قطعه خوب و نزدیک به آب را با هزینه خود برای صاحب زمین کشت کند، و بقیه زمین برای مستأجر باشد، به اتفاق علماء جایز نیست^(۱).

وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

فصل بیست و دوم:

درباره مساقات

باب ۱: نگهداری و آبیاری باغ و زراعت در مقابل مقداری از ثمر آن

۹۹۹- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَامَلَ حَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسَقٍ: ثَمَانُونَ وَسَقٌ تَمْرٍ، وَعَشْرُونَ وَسَقٌ شَعِيرٍ؛ فَقَسَمَ عُمَرُ حَيْبَرَ فَحَيَّرَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يُقَطَعَ لَهُنَّ مِنَ الْمَاءِ وَالْأَرْضِ أَوْ يُمَضَى لَهُنَّ، فَمِنْهُنَّ مَنِ اخْتَارَ الْأَرْضَ وَمِنْهُنَّ مَنِ اخْتَارَ الْوَسْقَ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ اخْتَارَتِ الْأَرْضَ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل خیبر را به عنوان عامل و کارگر جهت حفظ و آبیاری باغ و زراعت خیبر تعیین نمود و نصف محصولات باغها و زمینهای کشاورزی را برای آنان قرار داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله (سالیانه) صد وسق (وسق ۱۲۰ کیلو) را (از حق الارض خیبر) به زنانش می داد که هشتاد وسق آن را خرما و بیست وسق دیگرش از جو بود، عمر در دوران خلافت خود، زمینهای خیبر را تقسیم نمود، و زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را مخیر ساخت، اگر می خواهند سهم خود را از زمین و آب تحویل بگیرند، و الا مانند زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله حق الارض را دریافت دارند، بعضی از آنان زمین و بعضی دیگر بهره آن را انتخاب کردند، عایشه جزو آن دستهای بود که زمین را انتخاب نمودند».

۱۰۰۰- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَجَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى حَيْبَرَ أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، وَكَانَتْ الْأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ، وَلِلْمُسْلِمِينَ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُقَرَّهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ

لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرْيَحَاءَ^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: عمر بن خطاب ﷺ در دوران خلافت خود یهود و نصاری را از سرزمین حجاز اخراج نمود، زیرا پیغمبر ﷺ وقتی بر خیبر تسلط یافت، خواست که یهودیان را از آنجا اخراج نماید، چون وقتی برجایی مسلط می شد زمین های آن به خدا و پیغمبر ﷺ و مسلمانان تعلق می گرفت، (و از مالکیت کفار خارج می گردید).

اما یهود خیبر از پیغمبر ﷺ خواستند که به آنان اجازه دهد تا در خیبر بمانند و به باغ و زراعت آن رسیدگی کنند و در مقابل نصف میوه و محصولات زراعتی برای آنان باشد، پیغمبر ﷺ در پاسخ ایشان گفت: «تا هر وقت که مایل باشیم، به شما اجازه می دهیم، نه برای همیشه». بنابراین یهودی ها تا زمانی که عمر آنان را به تیماء و اریحاء تبعید کرد در خیبر باقی ماندند».

«تیماء: دهی است بزرگ در کنار دریا در منطقه طی. اریحاء: دهی بود در شام، که الآن به صورت شهر بزرگی درآمده است».

باب ۲: ثواب و فضیلت درختکاری و کشاورزی

۱۰۰۱- حدیث: «أَنْسٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»^(۲).

یعنی: «انس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر مسلمانی که درختی را بکارد و یا زمینی را کشت کند، هر پرند و حیوان و انسانی که از ثمر آن بخورد، خداوند آن را به عنوان صدقه و احسان برایش محسوب می نماید».

باب ۳: نگرفتن اجاره بها در صورت تلف شدن محصول به وسیله آفت

۱- أخرجه البخاري في: 41 كتاب المزارعة: 17 باب إذا قال ربّ الأرض أفرک ما أفرک الله.

۲- أخرجه البخاري في: 41 كتاب المزارعة: 1 باب فضل الزرع والغرس إذا أكل منه.

۱۰۰۲- حدیث: «أَنْسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَارِ حَتَّى تُزْهِىَ، فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِى قَالَ: حَتَّى تَحْمَرَ؛ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَ بِمِ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروش میوه بر درخت قبل از رسیدن آن نهی کرده است، از انس پرسیدند: موقع رسیدن آن چه وقتی است؟ گفت: وقتی است که میوه قرمز یا زرد می‌شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: به من بگوئید، وقتی که خداوند بلایی را فرستاد و محصول را از بین برد، در مقابل چه چیزی شما پول را از مشتری دریافت می‌نمایید؟».

(بنابراین چون امکان آفت و تلف شدن برای میوه و محصولات زراعتی قبل از رسیدن آن‌ها فراوان است نباید به فروش برسند مگر اینکه فروشنده شرط کند که مشتری باید فوراً آن را بچیند.

اما در مورد ثمر باغ یا محصولی که پس از رسیدن میوه آن به کسی فروخته می‌شود ولی قبل از چیدن و برداشت دچار آفت می‌گردد و از بین می‌رود، آیا این مال در ضمانت فروشنده است؟ باید بهایی را که از مشتری گرفته است، به او پس دهد؟ یا در ضمانت مشتری است، و او حق هیچ ادعایی را از فروشنده ندارد؟ علماء با هم اختلاف نظر دارند، قول اصحّ امام شافعی و عقیده امام حنفی این است که در ضمانت مشتری است ولی مستحب است فروشنده به او کمک کند و پول او را پس بدهد).

باب ۴: مستحب است صاحب قرض وقتی قرض را پس می‌گیرد مقدار کمتری را پس بگیرد

۱۰۰۳- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَوْتِ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصْوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الْآخَرَ وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ فَحَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لَا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبُّ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 87 باب إذا باع الثمار قبل أن يبدو صلاحها.

۲- أخرجه البخاري في: 53 كتاب الصلح: 10 باب هل يشير الإمام بالصلح.

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ شنید که دو نفر صدایشان را بلند کرده‌اند و بر در مسجد با هم اختلاف دارند، یکی از ایشان که به دیگری بدهکار بود از صاحب قرض می‌خواست که به او کمک کند و مقداری از بدهی او را کسر نماید، ولی طلبکار قسم می‌خورد که این کار را نخواهد کرد، رسول خدا به نزد آنان رفت، گفت: «کجا است کسی که به خدا قسم می‌خورد که کار خیر انجام نخواهد داد؟» آن مرد طلبکار گفت: ای رسول خدا! اینجا هستیم، آن مرد می‌تواند به دلخواه خود از مقدار بدهی که به عهده دارد بکاهد»، (و آن را پس ندهد).

۱۰۰۴- حدیث: «كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدَرٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى يَا كَعْبُ قَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ، أَيِ الشَّطْرِ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قُمْ فَاقْضِهِ»^(۱).

یعنی: «کعب بن مالک گوید: که قرضی در نزد ابن ابی حدرد داشتیم، و در مسجد پیغمبر ﷺ آن را از او مطالبه نمودم، و صدای ما به نحوی بلند شد که پیغمبر ﷺ در منزل خود آن را شنید و به سوی ما آمد تا اینکه پرده حجره خود را کنار کشید، با صدای بلند گفت: «ای کعب!» گفتیم: لیبیک یا رسول الله! پیغمبر ﷺ گفت: «مقداری از طلبت را کم کن»، اشاره کرد تا نصف آن را کم کنم، گفتیم: ای رسول خدا! اطاعت می‌کنم، نصفش را کم کردم، پیغمبر ﷺ (به ابن ابی حدرد) گفت: تو هم بلند شو بقیه قرض را به او پس بده».

باب ۵: کسی که مالی را به قرض به کسی بفروشد و خریدار ورشکست شود ولی آن مال هنوز باقی باشد صاحب مال می‌تواند آن را از او پس بگیرد

۱۰۰۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (أَوْ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ): مَنْ أَدْرَكَ مَالَهُ بَعَيْنِهِ عِنْدَ رَجُلٍ أَوْ إِنْسَانٍ قَدْ أَفْلَسَ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 71 باب التقاضي والملازمة في المسجد.

۲- أخرجه البخاري في: 43 كتاب الاستقراض: 14 باب إذا وجد ماله عند مفلس.

یعنی: «ابو هریره گوید: رسول خدا ﷺ گفت (یا گفت: از رسول خدا شنیدم که می گفت): کسی که مالی را به قرض به کسی بفروشد و خریدار ورشکست گردد ولی این مال هنوز پیش خریدار باقی بماند، صاحب اصلی مال نسبت به تصرف و تملک مجدد آن از سایر طلبکاران مستحق تر می باشد».

باب ۶: ثواب و فضیلت مهلت دادن به اشخاص بدهکاری که قدرت بازپرداخت آن را ندارد

۱۰۰۶- حدیث: «حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: تَلَقَّتِ الْمَلَائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَالُوا أَعْمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا، قَالَ: كُنْتُ أَمُرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظَرُوا وَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُوسِرِ، قَالَ: قَالَ فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ»^(۱).

یعنی: «حذیفه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: فرشتگان با روح یک نفر از امت پیغمبران پیشین روبرو شدند، به او گفتند: هیچ کار نیکی انجام داده‌ای؟ گفت: به کارگرانم دستور می‌دادم که به اشخاص بدهکار و تنگدست مهلت دهند و از پس گرفتن آن صرف نظر کنند، نسبت به اشخاصی که قدرت بازپرداخت را دارند سهلگیر و باگذشت باشند، پیغمبر ﷺ گفت: فرشتگان هم از او صرف نظر کردند».

۱۰۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كَانَ تَاجِرٌ يُدَايِنُ النَّاسَ، فَإِذَا رَأَى مُعْسِرًا قَالَ لِفِتْيَانِهِ تَجَاوَزُوا عَنْهُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا، فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «تاجری بود که به مردم قرض می‌داد وقتی یکی از بدهکاران خود را تنگدست می‌دید، به بچه‌هایش می‌گفت: از او صرف نظر کنید، شاید خداوند متعال نیز از ما صرف نظر کند، خداوند متعال هم او را مورد عفو و بخشش خود قرار داد».

باب ۷: کسی که قدرت بازپرداخت بدهی خود را دارد حرام است که از بازپرداخت آن کوتاهی کند همچنین حواله قرض بر شخص دیگری هم جایز است

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 17 باب من أنظر موسراً.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 18 باب من أنظر معسراً.

و مستحب است وقتی که طلبکاری از طرف بدهکار برای وصول طلبش به شخص ثروتمندی حواله شود طلبکار آنرا بپذیرد

۱۰۰۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، فَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدَكُمْ عَلَى مَالِي فَلْيَتَّبِعْ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: تأخیر کردن انسان ثروتمند از بازپرداخت بدهی که به عهده دارد ظلم است، هرگاه شما را به کسی که ثروتمند است حواله کردند، این حواله را قبول کنید و دین خودتان را از کسی که بر او حواله شده‌اید وصول نمایید.»

باب ۸: حرام بودن فروش آب اضافی

۱۰۰۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلَاءُ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آب اضافی را از حیوانات منع نکنید، که در نتیجه این منع نتوانند از علف‌های مباح بچرند.»

(معنی حدیث این است اگر کسی چاه یا قناتی در صحرا داشته باشد، و آب آن بیشتر از نیاز خود باشد و آب دیگری هم در آن محل وجود نداشته باشد نباید آب اضافی را به صاحب حیوان‌هایی که در آن صحرا از علف‌های مباح می‌چرند بفروشد، بلکه باید به رایگان در اختیارش قرار دهد، چون فروش آب اضافی موجب می‌شود تا صاحب حیوان‌ها به خاطر نبودن آب محل را ترک کند، و این علف‌های مباح بلا استفاده به هدر برود)^(۳).

باب ۹: حرام بودن قیمت سگ و پولی که فالگیران و رمالان و کاهنان و مدعیان دانستن علم غیب می‌گیرند و پولی که زن فاحشه در مقابل خودفروشی می‌گیرد

۱- أخرجه البخاري في: 38 كتاب الحوالة: 1 باب في الحوالة وهل يرجع في الحوالة.

۲- أخرجه البخاري في: 42 كتاب المساقاة: 2 باب من قال إن صاحب الماء أحق بالماء.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

۱۰۱۰- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَمَهْرِ الْبَغِيِّ وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ»^(۱).

یعنی: «ابومسعود انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا از قیمت سگ، و اجرتی که زن بدکاره در مقابل بدکارگی می‌گیرد، و از پرداخت مزد به عنوان پاداش و قدردانی به فالگیران و کاهنان و کسانی که از آینده دیگران سخن می‌گویند و سرنوشت مردم را تعیین می‌کنند، نهی نموده است».

(لازم به توضیح است علماء کاهن را چنین تعریف نموده‌اند: کاهن کسی است که از آینده کائنات خبر می‌دهد و ادّعا می‌کند که بر اسرار و رازهای جهان آگاه است، و بر آن‌ها مَطَّلَع می‌باشد، و مردم را از حوادث آینده باخبر می‌نماید، و یا ادّعا می‌کند که بر جن تسلط دارد و بوسیله جن از اخبار و حوادث آینده آگاه می‌شود، و در مقابل عَرَّاف کسی است که ادّعا می‌کند که می‌داند اشیاء دزدیده شده کجا هستند و می‌تواند آن‌ها را پیدا کند، با توجه به این حدیث شریف که مزد کاهنان را با مزد فاحشه‌گری و بهای سگ ذکر نموده است، میزان فساد چنین ادّعاهای باطلی به خوبی مشخص می‌شود، و بر همه مسلمانان واجب است از این گونه اشخاص فاسد دوری کنند)^(۲).

باب ۱۰: امر به کشتن سگ

۱۰۱۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلَابِ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا دستور داد که سگها را بکشند».

۱۰۱۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ اقْتَنَى كَلْبًا إِلَّا كَلْبَ مَاشِيَةٍ، أَوْ صَارَ، نَقَصَ مِنْ عَمَلِهِ كُلَّ يَوْمٍ قَيْرَاطَانٍ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 113 باب ثمن الكلب.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۲۳۲.

۳- أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 17 باب إذا وقع الذباب في شراب أحدكم.

۴- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 6 باب من اقتنى كلبًا ليس بكلب صيد أو ماشية.

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که سگی را نگهداری کند که برای حفظ حیوان و شکار نباشد، هر روز به اندازه دو قیراط اندازه‌ایست که خدا می‌داند) از اعمال نیک او کم می‌گردد».

۱۰۱۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطًا، إِلَّا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که سگی را نگهداری کند هر روز یک قیراط از اعمالش کم می‌شود، مگر اینکه سگی باشد که برای حفاظت از گله و زراعت نگهداری می‌شود».

۱۰۱۴- حدیث: «سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ أَقْتَنَى كَلْبًا لَا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلَا صَرْعًا، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطًا»^(۲).

یعنی: «سفیان بن ابی زهیر گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌گفت: کسی که سگی را نگهدارد و فایده‌ای از نظر حفظ زراعت و حیوان برای او نداشته باشد، هر روز یک قیراط از عملش کم می‌گردد».

(با توجه به احادیث وارده راجع به این موضوع، علماء درباره نگهداری سگ با هم اختلاف نظر دارند، مذهب شافعی این است که نگهداری سگ بدون نیاز حرام است، ولی برای شکار و حفظ زراعت و حیوان و منزل جایز می‌باشد)^(۳).

باب ۱۱: حلال بودن مزد حجامت

۱۰۱۵- حدیث: «أَنَّسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَجْرِ الْحَجَّامِ، فَقَالَ: اِحْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ، وَأَعْطَاهُ صَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ، وَكَلَّمَ مَوْلِيَهُ فَخَفَّفُوا عَنْهُ وَقَالَ: إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحَجَّامَةُ وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: 41 كتاب المزارعة: 3 باب اقتناء الكلب للحرث.

۲- أخرجه البخاري في: 41 كتاب المزارعة: 3 باب اقتناء الكلب للحرث.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۲۳۷.

۴- أخرجه البخاري في: 76 كتاب الطب: 13 باب الحجامه من الداء.

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: درباره اجرت حجامت (خون گرفتن) از من سؤال شد، در جواب گفتم: پیغمبر صلی الله علیه و آله به وسیله ابو طیبه حجامت انجام داد و دو صاع (چهار کیلو) مواد غذایی به او داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله با مالکین ابو طیبه (که برده بود) بحث و گفتگو کرد و ابو طیبه را به آنان سفارش نمود، ایشان هم از این ببعد در حق او سخت گیری نمی کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بهترین چیزی که خودتان را به آن مداوا می کنید، حجامت و عود هندی است».

«قسط بحري: عود هندی است».

۱۰۱۶- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله احْتَجَمَ، وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ وَاسْتَعَطَّ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت نمود و مزد حجام را داد سپس بر پشت خوابید و چیزی را در بین شانه هایش قرار داد، تا سینه اش بلند و سرش پایین باشد تا دوایی را به نام (سعوط) که در بینی خود می ریخت به خوبی به ته دماغش برسد».

«إِسْتَعَطَّ: سعوط را استعمال کرد».

باب ۱۲ حرام شدن فروش شراب

۱۰۱۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: لَمَّا أَنْزَلَ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرَّبَا، حَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: وقتی که آیات مربوط به ربا در سوره بقره نازل شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از منزل به سوی مسجد خارج شد و آن ها را برای مردم قرائت کرد، آنگاه تجارت و خرید و فروش شراب را هم تحریم نمود».

باب ۱۳: حرام شدن فروش شراب و مردار و خوک و بت

۱- أخرجه البخاري في: 76 كتاب الطب: 9 باب السعوط.

۲- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 73 باب تحريم تجارة الخمر في المسجد.

۱۰۱۸- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ، عَامَ الْفَتْحِ، وَهُوَ بِمَكَّةَ: إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْحُمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْحِنْزِيرِ وَالْأَصْنَامِ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفُنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ فَقَالَ: لَا، هُوَ حَرَامٌ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عِنْدَ ذَلِكَ: قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهُمْ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: در سال فتح مکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بود، شنیدم که می‌گفت: «خدا و رسول خدا فروش شراب، مردار، خوک و بت را حرام نموده‌اند»، گفتند: ای رسول خدا! شما می‌دانید کشتی‌ها را با پیه حیوان‌های مردار چرب می‌کنند و پوست‌ها را با آن نرم می‌نمایند و چراغ‌ها را با آن روشن می‌سازند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «نباید آن را بفروشید چون فروش آن حرام است»، سپس گفت: خداوند یهود را نابود کند، وقتی که خوردن پیه و چربی حیوانات بر آنان حرام شد، (به جای اینکه از این حرام دوری کنند) آن را تصفیه و تمیز می‌نمودند و می‌فروختند، و از بهای آن استفاده می‌کردند».

(لازم به توضیح است در مذهب امام شافعی فروختن پیه مردار و استفاده از بهای آن حرام است ولی به کار بردن پیه مردار برای چرب نمودن کشتی‌ها و نرم ساختن پوست حیوانات و روشن کردن شمع و سایر مواد صنعتی جایز است ولی جمهور علماء عقیده دارند، هرگونه استفاده از آن حرام است)^(۲).

۱۰۱۹- حدیث: «عُمَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَلَغَ عُمَرُ أَنْ فُلَانًا بَاعَ حُمْرًا فَقَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ فُلَانًا، أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَجَمَلُوهَا فَبَاعُوهَا»^(۳).

یعنی: «ابن عباس گوید: به عمر خبر رسید که فلانی شراب فروخته است، عمر گفت: خداوند فلانی را نابود کند، مگر نمی‌داند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند یهود را

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 112 باب بيع الميتة والأصنام.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۱، ص ۶.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 103 باب لا يذاب شحم الميتة ولا يباع ودكه.

نابود کند، چون وقتی که خوردن پیه حیوانات بر آنان حرام گردید، پیه حیوانات را تصفیه می کردند و می فروختند، و از قیمت آن استفاده می کردند». بنابراین چیزی که خوردن آن حرام باشد فروش آن نیز حرام است».

۱۰۲۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ يَهُودَ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَبَاعُوهَا وَأَكَلُوا أَثْمَانَهَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند یهود را نابود کند، پیه حیوانات بر آنان حرام شد ولی آن را تصفیه می کردند و می فروختند».

باب ۱۴: درباره ربا

۱۰۲۱- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تَشْفُوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تَشْفُوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: طلا را با طلا معامله نکنید، مگر اینکه به یک اندازه و مثل هم باشند، نباید یکی از آنها از دیگری بیشتر باشد، نباید نقره به نقره فروخته شود، مگر اینکه هر دو به یک اندازه و مانند هم باشند، هیچیک از آنها نباید از دیگری بیشتر باشد، و نباید طلا و نقره نقد را در برابر طلا و نقره ای که حاضر نیست و به صورت قرض می باشد، فروخته شود».

«لا تشفوا: بیشتر نگیرید».

باب ۱۶: از معامله نقره با طلا به صورت نسیه نهی شده است

۱۰۲۲- حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ، وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ عَنِ أَبِي الْمُنْهَالِ، قَالَ: سَأَلْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ، وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ عَنِ الصَّرْفِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلَاهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 103 باب لا يذاب شحم الميتة ولا يباع ودكه.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 78 باب يبيع بالفضة.

۳- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 80 باب يبيع الورق بالذهب نسيئة.

یعنی: «ابی منهال گوید: از براء بن عازب و زید بن ارقم در مورد صرافی (فروش یک پول نقد در مقابل پول نقد دیگری) پرسیدم، هر یک از آنان رفیقش را از خود لایق تر و عالم تر به جواب این سؤال می دانست و هر دو می گفتند: پیغمبر ﷺ از فروش طلا در مقابل نقره به صورت نسیه نهی نموده است.»

۱۰۲۳- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ رضي الله عنه، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْفِضَّةِ بِالْفِضَّةِ، وَالذَّهَبِ بِالذَّهَبِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَأَمَرَنَا أَنْ نَبْتَاعَ الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ كَيْفَ شِئْنَا، وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْنَا»^(۱).

یعنی: «ابوبکر رضي الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ فروش نقره به نقره و طلا به طلا را منع نموده است، مگر اینکه مقدار و جنس آن ها یکی باشد. به ما دستور داد طلا را با نقره و نقره را با طلا به میل خود خرید و فروش کنیم»، (یعنی وقتی طلا به طلا و نقره به نقره معامله می شود باید مقدار آن ها یکی و مثل هم باشند، ولی در فروش طلا به نقره و نقره به طلا چون دو جنس متفاوت می باشند، لازم نیست که به یک مقدار باشند، اما باید هر دو نقد باشند).

باب ۱۸: در فروش مواد خوراکی به مواد خوراکی همجنس باید هر دو به یک اندازه باشند

۱۰۲۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى خَيْبَرَ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيْبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَكُلْتُ تَمْرَ خَيْبَرَ هَكَذَا قَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَتَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ، وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلَاثَةِ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَفْعَلْ، بَيْعَ الْجُمُعِ بِالذَّرَاهِمِ، ثُمَّ ابْتِيعَ بِالذَّرَاهِمِ جَنِيْبًا»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری و ابو هریره گویند: پیغمبر ﷺ یک نفر را به عنوان نماینده و عامل بر خیبر تعیین کرده بود، این شخص یک نوع خرما را که دانه هایش بسیار درشت بود برای پیغمبر ﷺ آورد، پیغمبر ﷺ از او پرسید: «آیا تمام خرماي خیبر این طور درشت می باشد؟» آن مرد گفت: خیر، ای رسول خدا! ما یک صاع (دو کیلو) از

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 81 باب بيع الذهب بالورق يداً بيد.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 89 باب إذا بيع تمر بتمر خير منه.

این خرما را با دو صاع از خرمای دیگر و دو صاع از آن را با سه صاع از خرمای دیگر می‌خریم، پیغمبر ﷺ به او گفت: این کار را مکن، بلکه خرماهای نامرغوب را در برابر پول بفروش، سپس با پول آن از این خرمای خوب و درشت خریداری کن.»

«جنیب: خرمای دانه درشت. جمع: خرمای بد».

۱۰۲۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرِّيٍّ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَيْنَ هَذَا قَالَ بِلَالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٍّ، فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ لِنُطْعَمَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ أَوْهٌ أَوْهٌ عَيْنُ الرَّبَا عَيْنُ الرَّبَا لَا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ، فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعِ آخَرَ ثُمَّ اشْتَرِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: بلال مقداری خرمای (برنی) که جنس آن خوب و دانه‌اش درشت بود، برای پیغمبر ﷺ آورد، پیغمبر ﷺ گفت: «این خرما را از کجا آورده‌ای؟» بلال گفت: ما خرمای نامرغوبی داشتیم به خاطر پیغمبر ﷺ دو صاع از آن را با یک صاع از این معاوضه نمودیم، پیغمبر ﷺ با تعجب گفت: «اوه اوه، این عیناً ربا است (و حرام می‌باشد)». و دوبار آن جمله را تکرار کرد و گفت: این کار را مکن، ولی وقتی که خواستی از این خرمای خوب بخری، خرمای خودت را بفروش و از این خرمای خوب خریداری کن.»

۱۰۲۶- حدیث: «أَبِي سَعِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نُزْرَقُ تَمْرَ الْجُمُعِ، وَهُوَ الْخَلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، وَلَا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: ما از خرمای مخلوط و نامرغوب استفاده می‌کردیم، و دو صاع را به یک صاع می‌دادیم، پیغمبر ﷺ گفت: نباید دو صاع طعام همجنس به یک صاع داده شود، همانگونه که نباید دو درهم را به یک درهم داد.»

۱۰۲۷- حدیث: «أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَسَامَةُ عَنِ أَبِي صَالِحٍ الزِّيَّاتِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ وَالدَّرْهَمُ بِالدَّرْهَمِ (قَالَ) فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ

۱- أخرجه البخاري في: 40 كتاب الوكالة: 11 باب إذا باع الوكيل شيئاً فاسداً فبيعه مردود.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 20 باب بيع الخلط من التمر.

لَا يَقُولُهُ: فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ أَوْ وَجَدْتُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ كُلُّ ذَلِكَ لَا أَقُولُ، وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي، وَلَكِنِّي أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَا رَبًّا إِلَّا فِي النَّسِيئَةِ»^(۱).

یعنی: «ابو صالح زیات گوید: از ابو سعید خدری رضی الله عنه شنیدم که می گفت: در معامله طلا با طلا و نقره با نقره (باید مقدار آن‌ها با هم مساوی باشد)، ابو صالح گوید: به ابو سعید گفتم: نظر ابن عباس اینطور نیست، ابو سعید گفت: من از ابن عباس پرسیدم: مگر شما خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی در این باره شنیده‌ای یا در قرآن آیه‌ای را دیده‌ای؟ ابن عباس گفت: خیر، نه از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده‌ام و نه در قرآن هم چیزی دیده‌ام و شما به احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله از من عالم‌تر هستید، ولی اسامه به من گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ربا تنها آن است که به صورت نسیه باشد و کسی چیزی را به قرض به کسی دهد و مقدار بیشتری از او پس بگیرد».

باب ۲۰: به دست آوردن حلال و پرهیز از چیزهایی که شبهه‌دار است

۱۰۲۸- حدیث: «التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: الْحَلَالُ بَيْنَ، وَالْحَرَامِ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ فَمَنْ اتَّقَى الْمُسَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَّاعِي يَزْعَمِي حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَواقِعَهُ؛ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^(۲).

یعنی: «نعمان بن بشیر گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: هر چه که حلال است معلوم و روشن است، چیزهای حرام هم معلوم و آشکار می‌باشند، ولی بین حلال و حرام چیزهایی وجود دارد که از جهتی شبیه به حلال و از جهت دیگر شبیه حرام می‌باشند، (چون به هر دو طرف شباهت دارند) اکثر مردم حکم قطعی آن‌ها را نمی‌دانند، هر کس از مسائلی که حکمش روشن نیست پرهیز کند، دین و ناموس او محفوظ می‌ماند، کسی که کارهای شبهه دار را انجام دهد ممکن است که دچار حرام

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 79 باب بيع الدينار بالدينار نساء.

۲- أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإیمان: 39 باب فضل من استبرأ لدينه.

شود، مانند چوپانی است که گوسفندانش را در کنار علفزار قورق شده‌ای بچرانند که هر آن احتمال دارد که گوسفندانش وارد منطقه ممنوعه بشوند و مورد مؤاخذه صاحب آن منطقه واقع شود. بدانید که هر مالکی یک منطقه مخصوص به خود دارد که دیگران حق ورود به آن را ندارند، این را هم باید بدانید، که منطقه ممنوعه خدا در زمین چیزهایی است که از جانب خدا حرام شده است، (پس برای اینکه دچار حرام نشوید لازم است از کارهای شبهه دار هم پرهیز کنید) باید هوشیار باشید که در بدن انسان پاره گوشتی وجود دارد که وقتی سالم باشد تمام بدن هم سالم است، وقتی که فاسد شد تمام بدن فاسد می‌گردد، این پاره گوشت همان قلب انسان است.»

باب ۲۱: فروختن شتر با داشتن حق استفاده فروشنده از سوار شدن بر آن

۱۰۲۹- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهُ قَدْ أَعْيَا، فَمَرَّ النَّبِيُّ ﷺ فَضَرَبَهُ، فَدَعَا لَهُ، فَسَارَ بِسَيْرٍ لَيْسَ يَسِيرٌ مِثْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ قُلْتُ: لَا ثُمَّ قَالَ: بِعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ فَبِعْتُهُ، فَاسْتَثْنَيْتُ حُمْلَانَهُ إِلَى أَهْلِي، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيْتُهُ بِالْجَمَلِ، وَنَقَدَنِي ثَمَنَهُ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَأَرْسَلَ عَلِيٌّ إِثْرِي، قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَخْذِ جَمَلِكَ، فَخُذْ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ»^(۱).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: بر شتری سوار بودم و می‌رفتم، شترم خسته شده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من رسید، (وقتی دید شترم خسته است) عصایی به او زد و برایش دعا کرد، پس از دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله طوری به سرعت می‌رفت که هیچ شتری به او نمی‌رسید، آنگاه گفت: «این شتر را به یک (اوقیه) چهل درهم به من بفروش»، گفتم: آن را نمی‌فروشم، بار دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آن را به یک اوقیه به من بفروش»، شترم را به او فروختم، و گفتم: تا به منزل می‌رسم حق سواری بر آن را دارم، همین که به منزل رسیدیم شترم را به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله قیمت آن را نقداً به من داد وقتی از حضورش خارج شدم فوراً کسی را به دنبال من فرستاد، (برگشتم) گفت: منظورم این نبود که شترت را از شما بگیرم، پس آن را با خود ببر و قیمت آن هم مال شما باشد.»

۱- أخرجه البخاري في: 54 كتاب الشروط: 4 باب إذا اشترط البائع ظهر الدابة إلى مكان مسمى جاز.

۱۰۳۰- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَتَلَّاحَقَ بِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا عَلَى نَاضِحٍ لَنَا قَدْ أَغْيَا فَلَا يَكَادُ يَسِيرُ، فَقَالَ لِي: مَا لِبَعِيرِكَ قَالَ: قُلْتُ: عَيْبِي قَالَ: فَتَحَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجَرَهُ وَدَعَا لَهُ، فَمَا زَالَ بَيْنَ يَدَيِ الْإِبِلِ فُدَّامَهَا يَسِيرُ، فَقَالَ لِي: كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ قَالَ قُلْتُ: بِحَيْرٍ، قَدْ أَصَابَتْهُ بَرَكَتُكَ قَالَ: أَفَتَبِيعُنِيهِ قَالَ: فَاسْتَحْيَيْتُ، وَلَمْ يَكُنْ لَنَا نَاضِحٌ عَيْرُهُ، قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَبِعْنِيهِ فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ عَلَى أَنَّ لِي فَقَارَ ظَهْرِهِ حَتَّى أَبْلُغَ الْمَدِينَةَ، قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي عَرُوسٌ فَاسْتَأْذَنْتُهُ فَأَذِنَ لِي فَتَقَدَّمْتُ النَّاسَ إِلَى الْمَدِينَةِ، حَتَّى أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَقَبَنِي خَالِي فَسَأَلَنِي عَنِ الْبَعِيرِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَنَعْتُ فِيهِ فَلَامَنِي قَالَ: وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي حِينَ اسْتَأْذَنْتُهُ: هَلْ تَزَوَّجْتَ بِكَرًّا أَمْ نَيْبًا قُلْتُ: تَزَوَّجْتُ نَيْبًا فَقَالَ: هَلَّا تَزَوَّجْتَ بِكَرًّا ثَلَاعِبَهَا وَثَلَاعِبِكَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُؤَيِّبُ وَالِدِي، أَوْ اسْتَشْهَدَ وَلِي أَحْوَاتٌ صِغَارًا، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ مِثْلَهُنَّ فَلَا تُؤَدِّبُهُنَّ وَلَا تَقُومُ عَلَيْهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ نَيْبًا لِتَقُومَ عَلَيْهِنَّ وَتُؤَدِّبُهُنَّ قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، غَدَوْتُ عَلَيْهِ بِالْبَعِيرِ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ وَرَدَّهُ عَلَيَّ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: با پیغمبر صلی الله علیه و آله به غزوه ای رفتیم، برگشتیم، در راه پیغمبر به من رسید، و من بر شتر آبکشی سوار بودم که خسته بود، و نزدیک بود به کلی از حرکت باز بماند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: «چرا شترت نمی تواند برود؟» گفتم: خسته شده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را به تأخیر انداخت و عصایی به آن زد و برایش دعا نمود، سپس آن شتر از تمام شترهایی که جلو افتاده بودند پیشی گرفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «شترت چطور است؟» گفتم: خیلی خوب است، برکت شما او را فرا گرفته است، گفت: «آن را به من می فروشی؟» از پیغمبر صلی الله علیه و آله شرم می کردم، و شتر دیگری هم برای آبکشی نداشتیم، اما با وجود این گفتم: بلی، می فروشم، گفت: «آن را به من بفروش». شترم را به او فروختم بشرط اینکه تا وقتی که به مدینه می رسم بر آن سوار شوم، جابر گوید: گفتم: ای رسول خدا! من تازه دامادم اجازه بفرما که زودتر از مردم به مدینه بروم، اجازه داده و از مردم جلو افتادم تا به مدینه رسیدم، دایم به من رسید و درباره شترم از من سؤال کرد، جریان معامله شترم را به او گفتم، مرا سرزنش کرد، جابر

گوید: وقتی که از پیغمبر ﷺ اجازه خواستم که زود به مدینه برگردم، از من پرسید: «آیا با دوشیزه ازدواج کرده‌ای یا با بیوه؟» گفتم: با بیوه، گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با هم شوخی کنید؟!» گفتم: ای رسول خدا! پدرم فوت کرده است (یا به شهادت رسیده است) و چندتا خواهر کوچک دارم، دوست نداشتم زنی بیارم که مانند خواهرانم کم سن باشد و نتواند آنان را تربیت کند و به کارهایشان رسیدگی نماید، به خاطر این با این بیوه‌ای ازدواج کردم که آنان را تربیت کند و به کارهایشان برسد. وقتی پیغمبر ﷺ به مدینه بازگشت، صبح شترم را به نزد او بردم و ایشان قیمت شتر را به من داد و خود شتر را هم به من مسترد گردانید.»

۱۰۳۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: اشْتَرَى مِنِّي النَّبِيُّ ﷺ بَعِيرًا بِوَقِيَّتَيْنِ وَدِرْهَمٍ أَوْ دِرْهَمَيْنِ، فَلَمَّا قَدِمَ صِرَارًا أَمَرَ بِبَقْرَةٍ فَذُبِحَتْ، فَأَكَلُوا مِنْهَا، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَمَرَنِي أَنْ آتِيَ الْمَسْجِدَ فَأُصَلِّيَ رُكْعَتَيْنِ، وَوَزَّنَ لِي ثَمَنَ الْبَعِيرِ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ﷺ شتری از من خرید به دو (اوقیه) و یک درهم یا دو درهم، وقتی که به محله‌ای به نام صرار (در نزدیکی مدینه) رسید، دستور داد گاوی را سر ببرند، و مردم از گوشت آن خوردند، وقتی که به مدینه آمد به من دستور داد که به مسجد بروم و دو رکعت نماز را بخوانم، بعداً قیمت شتر را برابم وزن نمودند و به من دادند.»

باب ۲۲: کسی که چیزی را به عنوان سلم بفروشد لازم است به هنگام تحویل دادن آن به خریدار بهتر از آنچه تعهد کرده به او تحویل دهد و نیکوکارترین شما کسی است که دین و تعهد خود را به نحو احسن ادا نماید

۱۰۳۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: دَعُوهُ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا ثُمَّ قَالَ: أَعْطُوهُ سِنًّا مِثْلَ سِنِّهِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِلَّا أَمْثَلَ مِنْ سِنِّهِ فَقَالَ: أَعْطُوهُ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 199 باب الطعام عند القدم.

۲- أخرجه البخاري في: 40 كتاب الوكالة: 6 باب الوكالة في قضاء الديون.

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: مردی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و با عصبانیت از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست تا قرضش را به او مسترد نماید، اصحاب هم از اینکه این مرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله عصبانی شد، ناراحت شدند و قصد حمله به او را کردند، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «به او کاری نداشته باشید، چون صاحب حق، نیرومند و حق به جانب است، می تواند حق خود را مطالبه کند»، سپس دستور داد شتری به او بدهند که همسن شتر خودش باشد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: شتری که همسن شتر او باشد در بیت المال نداریم و هر چه هست از شتر او جواتر است، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مانعی نیست از این کم سنها به او بدهید، چون نیکوکارترین شما کسی است که دین خود را بهتر ادا می نماید».

باب ۲۴: درباره رهن و جایز بودن آن چه در سفر و چه در غیر سفر

۱۰۳۳ - حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله اشترى طعامًا من يهوديٍّ إلى أجلٍ، ورهنه درعًا من حديدٍ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله طعامی را از قبیل گندم یا جو از یک یهودی به قرض خرید و زره خود را به عنوان رهن در نزد او قرار داد».

باب ۲۵: درباره سلم

۱۰۳۴ - حدیث: «ابن عباس، قال: قَدِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسَلِفُونَ بِالْتَّمْرِ السَّنَتَيْنِ وَالثَّلَاثَ، فَقَالَ: مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ فَنِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، دید مردم خرماى دو سال تا سه سال خود را پیش فروش می کنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که چیزی را پیش فروش می کند باید پیمانۀ وزن آن معلوم باشد و مدت آن نیز معین شود».

باب ۲۶: نهي از قسم خوردن در معامله

۱ - أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 14 باب شراء النبي صلی الله علیه و آله بالنسيئة.

۲ - أخرجه البخاري في: 35 كتاب السلم: 2 باب السلم في وزن معلوم.

۱۰۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: الْحِلْفُ مَنْفَقَةٌ لِلشَّلْعَةِ، مَمْحَقَةٌ لِلْبِرْكََةِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می گفت: قسم معامله را رواج می دهد ولی برکت آن را محو می سازد».

باب ۲۸: شفعه

۱۰۳۶- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَصُرِّفَتِ الطَّرِيقُ فَلَا شُفْعَةَ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا ﷺ فتوی داد که هر زمین و باغ و یا اموال غیرمنقولی که قابل قسمت است و در بین چند نفر مشترک می باشد»، وقتی یکی از شرکاء سهم خود را قبل از تقسیم آن بفروشد حق شفعه برای شریک یا شرکای سابق او محفوظ می باشد، و حق تقدم با ایشان است و می توانند سهم فروخته شده را تملک نمایند و مبلغی را که مشتری پرداخت کرده است به او مسترد دارند، ولی اگر سهمی از اموال غیر منقول مشترک بعد از تقسیم و تعیین حدود و مساحت قطعات آن به وسیله یکی از شرکاء فروخته شود شرکای سابق حق شفعه را ندارند.

(علماء شفعه را چنین تعریف کرده اند: حق تملک قهری است که برای شریک قدیم علیه شریک جدید ثابت می شود، به این صورت که اگر یکی از دو شریک بدون اجازه دیگری باغ یا زمین یا منزل قابل تقسیمی را قبل از تقسیم آن به یک نفر دیگر بفروشد، شریک قدیم حق دارد قیمتی را که این شریک جدید پرداخت کرده است به او بدهد و سهم او را به ملکیت خود درآورد، این حقی است قهری و اجباری و نیاز به رضایت شریک جدید ندارد، و حقی است مشروع که پیغمبر ﷺ به آن حکم کرده است، ولی

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 26 باب يمحق الله الربا ويربي الصدقات والله لا يحب كل كفار أثيم.

۲- أخرجه البخاري في: 36 كتاب الشفعة: 1 باب الشفعة في ما لم يقسم فإذا وقعت الحدود فلا شفعة.

حق شفعه در اموال منقول مانند حیوان و پارچه و ماشین و اسلحه برای شریک قدیم ثابت نیست^(۱).

باب ۲۹: قراردادان سر تیر آهن یا چوب بر دیوار همسایه

۱۰۳۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: لَا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشْبَهُ فِي جِدَارِهِ، ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَالِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاللَّهِ لِأَرْمِينَ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «نباید هیچ همسایه‌ای مانع شود که همسایه‌اش سر تیر چوبی سقف خانه‌اش را بر دیوار خانه او قرار دهد»، سپس ابو هریره گفت: چرا شما از این دستور پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پیروی نمی‌نمایید، قسم به خدا من این دستور پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را علناً در بین شما اعلام می‌کنم»، (تا شما از سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پیروی کنید و از آن روگردان نشوید).

باب ۳۰: حرام بودن ظلم و غصب زمین و یا غصب هر چیز دیگری

۱۰۳۸- حدیث: «سَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ، أَنَّهُ حَاصَمَتْهُ أَرُوى فِي حَقِّ، زَعَمَتْ أَنَّهُ انْتَقَصَهُ لَهَا، إِلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا أَنْتَقِصُ مِنْ حَقِّهَا شَيْئًا أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: مَنْ أَخَذَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا فَإِنَّهُ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»^(۳).

یعنی: «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل گوید: اروی دختر اویس پیش مروان از او شکایت کرد که مقداری از زمین او را تصرف کرده است، سعید گفت: چطور من زمین او را تصرف می‌نمایم؟ در حالی که شهادت می‌دهم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیده‌ام که می‌گفت: کسی که یک وجب زمین کسی را غصب کند و آن را با ظلم تصرف نماید، مانند آن

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۱، ص ۴۵.

۲- أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 20 باب لا يمنع جار جاره أن يغرز خشبه في جداره.

۳- أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 2 باب ما جاء في سبع أرضين.

است که تمام زمین را غصب نموده باشد و به صورت طوق در قیامت در گردنش قرار می‌گیرد».

۱۰۳۹- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، أَنَّهُ كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْابِيسِ خُصُومَةً، فَذَكَرَ لِعَائِشَةَ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا سَلَمَةَ اجْتَنِبِ الْأَرْضَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَنْ ظَلَمَ قَيْدَ شِبْرٍ مِنَ الْأَرْضِ طَوْقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»^(۱).

یعنی: «ابو سلمه گوید که در بین او و جماعتی اختلافی به وجود آمد، و موضوع را به عایشه گفت، عایشه گفت: ای ابو سلمه! در مسائل مربوط به زمین پرهیز کنید، چون پیغمبر ﷺ می‌گفت: کسی که به اندازه یک وجب زمین دیگران را غصب و با ظلم آن را تصرف کند، مانند این است که تمام زمین را غصب کرده باشد، در روز قیامت گناه آن مانند طوق در گردنش قرار می‌گیرد».

باب ۳۱: مقدار عرض جاده و راه وقتی که مورد اختلاف باشد

۱۰۴۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ، إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ، بِسَبْعَةِ أذْرُعٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ حکم کرد وقتی که دو نفر یا بیشتر بر میزان عرض جاده (و راهی که از زمین آنان می‌گذرد) اختلاف پیدا کردند، (به منظور رفع اختلاف) عرض راه به میزان هفت ذراع تعیین گردد».

«ذراع: واحد مقیاس می‌باشد و در حدود ۶۰ تا ۷۰ سانتیمتر است و هفت ذراع در حدود پنج متر است، و هرگاه جاده‌ای معلوم و مشخص باشد کسی حق ندارد به حریم آن تجاوز کند و چنانچه مردم بخواهند با توافق میزانی را به عنوان عرض جاده‌ای تعیین کند بر اساس توافق آنان عمل می‌شود ولی در صورت اختلاف نباید از پنج متر کمتر باشد».

وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 13 باب أثم من ظلم شيئاً من الأرض.

۲- أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 29 باب إذا اختلفوا في الطريق المبتاء.

فصل بیست و سوم:

درباره فرائض

باب ۱: سهم الارث باید به کسانی داده شود که برابر قرآن وارث هستند و آنچه از مال میت بعد از ذی فروض باقی می ماند به مردی داده می شود که از لحاظ نسبی از همه به میت نزدیکتر است

۱۰۴۱- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: سهم الارث وارثانی را که سهم آنان در قرآن مشخص شده است به آنان بدهید، اگر بعد از سهم آنان مالی باقی ماند آن را به مردی بدهید که از لحاظ نسب از همه به میت نزدیکتر است».

(مثلاً اگر مردی بمیرد، یک دختر و یک برادر و یک عمو داشته باشد، برابر قرآن نصف تر که آن به دخترش به عنوان ذی فرض می رسد، بقیه ترکه به عنوان تعصیب به نزدیکترین مرد طایفه او که برادرش می باشد داده می شود، عمویش که در درجه دورتر قرار دارد، چیزی را به عنوان ارث نخواهد برد)^(۲).

باب ۲: چگونگی ارث کلاله

۱۰۴۲- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: مَرِضْتُ مَرَضًا فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي وَأَبُو بَكْرٍ، وَهُمَا مَاشِيَانِ، فَوَجَدَانِي أُغْمِي عَلَيَّ، فَتَوَضَّأَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ صَبَّ وَضُوءَهُ عَلَيَّ، فَأَقْفُتُ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمِيرَاثِ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 85 كتاب الفرائض: 5 باب ميراث الولد من أبيه وأمه.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۱، ص ۵۴.

۳- أخرجه البخاري في: 75 كتاب المرضى: 5 باب عيادة المغمى عليه.

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: بشدت مریض شدم، پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر پیاده به عیادت من آمدند، وقتی به نزد من رسیدند دیدند که من در حال بی‌هوشی هستم، پیغمبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت، مقداری از آب وضویش را بر روی من پاشید، آنگاه به هوش آمدم و بلند شدم، گفتم: ای رسول خدا! مالم را چه کار کنم، و آن را چطور تقسیم نمایم، پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ جوابی به من نداد تا اینکه آیه مربوط به ارث گرفتن از کلاله نازل شد.»

«کلاله: کسی که بمیرد، و پدر و اولاد نداشته باشد.»

باب ۳: آخرین آیه که نازل شد آیه کلاله است

۱۰۴۳- حدیث: «الْبَرَاءُ رضی الله عنه، قَالَ: أَخِرُّ سُورَةَ نَزَلَتْ بِرَاءَةٍ، وَأَخِرُّ آيَةَ نَزَلَتْ يَسْتَفْتُونَكَ»^(۱).

یعنی: «براء رضی الله عنه گوید: آخرین سوره قرآن که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد سوره براءت است و آخرین آیه قرآن که نازل گردید، آیه ۱۷۵ سوره نساء است که می‌فرماید: (از شما درباره ارث کلاله می‌پرسند و خداوند حکم آن را برای شما معلوم می‌نماید...)».

باب ۴: کسی که بمیرد و مالی از خود به جا بگذارد به وارث او می‌رسد

۱۰۴۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يُؤْتِي بِالرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى، عَلَيْهِ الدِّينُ، فَيَسْأَلُ: هَلْ تَرَكَ لِدِينِهِ فَضْلاً فَإِنْ حُدِّثَ أَنَّهُ تَرَكَ لِدِينِهِ وَفَاءً صَلَّى وَإِلَّا، قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْفُتُوحَ، قَالَ: أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوِّفِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دِينًا فَعَلَى قَضَاؤُهُ، وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: هرگاه جنازه شخص بدهکاری را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند، می‌پرسید: «آیا مال بیشتری از هزینه کفن و دفنش برای بازپرداخت قرضش از خود به جا گذاشته است؟» اگر در جواب می‌گفتند: بلی، برای ادای قرضش

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 4 سورة النساء: 27 باب ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي

الْكَلَلَةِ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 39 كتاب الكفالة: 5 باب الدين.

مالی به جا گذاشته است، پیغمبر ﷺ بر جنازه او نماز می‌خواند، و الاّ به مسلمانان می‌گفت: «شما بر دوست خودتان نماز بخوانید»، ولی هنگامی که به خواست خدا فتوحات اسلامی گسترش یافت، پیغمبر ﷺ گفت: من نسبت به مؤمنان از نفس آنان (برای ادای حقی که بر عهده دارند) سزاوارترم، بنابراین اگر کسی بمیرد و بدهکار باشد ادای بدهی او بر عهده من است، و اگر مالی از خود به جا بگذارد به وارثین او تعلق دارد».

فصل بیست و چهارم:

درباره هبه (هدیه و بخشش)

باب ۱: مکروه است کسی که چیزی را به عنوان زکات یا نذر و یا هر خیر و احسان و هدیه و بخشش به کسی داده است آن را از او باز خرید کند

۱۰۴۵- حدیث: «عُمَرُ رضی الله عنه، قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَصَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: لَا تَشْتَرِ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ وَإِنْ أَعْطَاكَ بِدَرَاهِمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ»^(۱).

یعنی: «عمر رضی الله عنه گوید: اسبم را در راه خدا به یکی از مجاهدین که اسبش را از دست داده بود بخشیدم، خواستم آن را از او باز خرید نمایم، چون فکر کردم آن را ارزان می فروشد، موضوع را از پیغمبر صلى الله عليه وآله سؤال کردم، فرمود: «اگر به یک درهم آن را به شما بفروشد قبولش مکن، از احسانی که انجام داده‌ای پشیمان مشو، کسی که از صدقه و احسان خود پشیمان می شود مانند کسی است که استفراغ می کند و مجدداً آن را می بلعد».

۱۰۴۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ، فَأَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَهُ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: لَا تَبْتَعُهُ وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: عمر بن خطاب اسبی را در راه خدا به یک نفر بخشیده بود بعداً دید که آن مرد اسب را می فروشد، در این مورد از پیغمبر صلى الله عليه وآله پرسید، پیغمبر صلى الله عليه وآله گفت: آن را خریداری مکن و از احسان و صدقه‌ای که انجام داده‌ای پشیمان مشو».

۱- أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 59 باب هل يشتري صدقته.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 119 باب الجعائل والحملان في السبيل.

باب ۲: حرام بودن برگشت از صدقه و احسان و بخشش بعد از اینکه این صدقه و بخشش و احسان به شخصی موردنظر تحویل گردید، به جز صدقه و بخشش پدر در حق اولاد و اولاد اولاد که برگشت از آن هر چند بعد از تحویل هم باشد حرام نیست

۱۰۴۷- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْعَائِدُ فِي هَيْبَةِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: کسی که از بخشش خود پشیمان می شود مانند سگی است که استفراغ می کند و مجدداً آن را می بلعد».

باب ۳: مکروه بودن برتری دادن بعضی از اولاد بر بعضی دیگر در بخشش

۱۰۴۸- حدیث: «التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، أَنَّ أَبَاهُ أَتَى بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنِّي نَحَلْتُ ابْنِي هَذَا غُلَامًا، فَقَالَ: أَكُلَّ وَلَدِكَ نَحَلْتُ مِثْلَهُ قَالَ: لَا، قَالَ: فَارْجِعْهُ»^(۲).

یعنی: «نعمان بن بشیر گوید: پدرش او را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله برد، گفت: برده‌ای را به این پسرم بخشیده‌ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آیا به تمام بچه‌هایت هر یک غلامی بخشیده‌ای؟» پدرم گفت: خیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پس آنچه را که به این پسر دادی از او پس بگیر».

۱۰۴۹- حدیث: «التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ عَامِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ التُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ، لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرْتَنِي أَنْ أَشْهَدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا قَالَ: لَا قَالَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ قَالَ: فَارْجِعْ، فَارْجِعْ عَطِيَّتَهُ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 14 باب هبة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها.

۲- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 12 باب الهبة للولد.

۳- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 13 باب الإشهاد في الهبة.

یعنی: «عامر گوید: از نعمان بن بشیر شنیدم که بر بالای منبر می‌گفت: پدرم هدیه‌ای به من داد، (مادرم) عمره دختر رواجه گفت: تا اینکه پیغمبر ﷺ را به این امر گواه‌نگیری من آن را قبول ندارم، پدرم پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: من به پسری که از عمره دختر رواجه دارم هدیه‌ای داده‌ام، عمره الحاح می‌کند تا رسول خدا را بر این امر گواه قرار دهم، پیغمبر ﷺ گفت: «به سایر بچه‌هایت همچو هدیه‌ای داده‌ای؟» گفت: خیر، پیغمبر ﷺ گفت: «از خدا بترسید، و در بین بچه‌هایتان عدالت و مساوات برقرار کنید»، نعمان گفت: پدرم برگشت و هدیه‌ای را که به من داده بود، پس گرفت.»

باب ۴: عمری

۱۰۵۰- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمَرَى، أَنَّهَا لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ دستور داد که عمری مال کسی است که به او بخشیده شده است.»

۱۰۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الْعُمَرَى جَائِزَةٌ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: عمری جایز و صحیح است.»

(عمری: در اصطلاح شرع آن است که کسی زمین یا خانه‌ای را مادام الحیات به کسی بدهد و اگر این شخص بمیرد، این حق برای اولاد او است نه صاحب اصلی خانه یا زمین).

۱- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 32 باب ما قيل في العمرى والرقبى.

۲- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 32 باب ما قيل في العمرى والرقبى.

فصل بیست و پنجم:

درباره وصیت

۱۰۵۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «هر انسان مسلمانی که مال و ثروت باارزشی داشته باشد که بشود نسبت به آن وصیت نماید نباید دو شب را به روز برساند، مگر اینکه وصیتنامه خود را همراه داشته باشد».

(بنا به مذهب امام شافعی وصیت سنت مؤکده است ولی برای کسانی که قرض یا امانت و یا حقی به عهده دارند، وصیت به این حقوق واجب است).

باب ۱: وصیت به یک سوم مال

۱۰۵۳- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رضی اللہ عنہ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ، مِنْ وَجَعِ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرْتُنِي إِلَّا ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِبُلْغِي مَالِي قَالَ: لَا فَقُلْتُ: بِالشَّطْرِ فَقَالَ: لَا ثُمَّ قَالَ: الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَبِيرٌ أَوْ كَثِيرٌ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا حَتَّى مَا تَجْعَلَ فِي فِي امْرَأَتِكَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْلَفَ بَعْدَ أَصْحَابِي قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُخْلَفَ فَتَعْمَلَ عَمَلًا صَالِحًا إِلَّا ازْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخْلَفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هَجْرَتَهُمْ وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنَّ الْبَائِسُ سَعْدُ ابْنُ خَوْلَةَ، يَرِثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 55 كتاب الوصايا: 1 باب الوصايا.

۲- أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 37 باب رثي النبي صلی اللہ علیہ وسلم سعد بن خولة.

یعنی: «سعد بن وقاص رضی الله عنه گوید: در سال حجة الوداع که به شدت مریض بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله از من عیادت کرد، (به پیغمبر صلی الله علیه و آله) گفتم: من که بسیار مریضم و ثروتمند هم هستم، وارثم تنها یک دختر است، آیا دو سوم ثروتم را از طریق وصیت به صدقه و احسان ببخشم؟ گفت: «خیر»، گفتم: نصف آن را ببخشم؟ گفت: «خیر»، سپس گفت: «یک سوم آن را وصیت به خیر و احسان بکن هر چند یک سوم هم بسیار وسنگین است، شما اگر ورثه‌ات را بی‌نیاز و ثروتمند به‌جا بگذاری بهتر از آن است که فقیر باشی و از مردم توقع نمایند، در مقابل هر خرج و هزینه‌ای که به خاطر رضای خدا انجام می‌دهی، اجر و پاداش دریافت می‌داری حتی برای لقمه‌ای که به همسرت می‌دهی اگر به نیت رضای خدا باشد (اجر و پاداش داری)». سعد گوید: به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا! آیا من که (به واسطه مرضم در مکه می‌مانم و با شما به مدینه بر نمی‌گردم) از لحاظ ثواب از رفقایم باز می‌مانم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «شما اگر در مکه هم بمانی هر عمل خیری را که انجام دهی خداوند درجه‌ای را به درجات شما می‌افزاید»، (یعنی باقی ماندن در مکه بعد از فتح آن از اجر و پاداش مهاجرین، به مدینه را کم نمی‌کند) سپس گفت: «امیدوارم که فعلاً زنده باشی تا جماعتی از وجود شما استفاده نمایند و جماعتی هم به وسیله شما سرکوب و بدبخت شوند»، (این یکی از معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله است چون سعد تا فتح عراق و ایران زنده ماند، عده‌ای به وسیله او به سعادت دین و دنیا رسیدند، عده‌ای هم به وسیله او بدبخت دین و دنیا شدند). پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «خداوند! اجر و ثواب هجرت اصحابم را ثابت و بر دوام بنما، ایشان را بر ایمان و اعتقادشان محکم و استوار کن»، (راوی گوید: بیچاره سعد بن خوله که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار برایش ناراحت بود، (چون از مکه به مدینه مهاجرت نکرد) و در مکه مرد».

۱۰۵۴ - حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: لَوْ غَضَّ النَّاسُ إِلَى الرَّبِّعِ؛ لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: کاش مردم به جای یک سوم به یک چهارم ثروت خود وصیت می‌کردند، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وصیت باید به یک سوم ثروت باشد

(یعنی نباید بیشتر از آن باشد) هر چند یک سوم هم زیاد است (یعنی وصیت اگر کمتر از یک سوم باشد بهتر است)».

باب ۲: ثواب خیر و احسان بعد از مرگ انسان به او می‌رسد

۱۰۵۵- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمَّيْ افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا وَأَظْنُهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقْتُ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا قَالَ: نَعَمْ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: مردی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: مادرم سخته کرد و فوراً مرد، عقیده دارم اگر فرصت سخن گفتن را می‌داشت، وصیت به خیر و احسان می‌نمود، آیا اگر من برایش خیر و احسان کنم ثوابش به او می‌رسد؟ پیغمبر ﷺ گفت: بلی، ثوابش به او خواهد رسید».

باب ۴: درباره وقف

۱۰۵۶- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصَابَ أَرْضًا بِحَيْبَرَ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَأْمُرُهُ فِيهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِحَيْبَرَ لَمْ أُصِبْ مَالًا قَطُّ أَنْفَسَ عِنْدِي مِنْهُ، فَمَا تَأْمُرُ بِهِ قَالَ: إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا قَالَ: فَتَصَدَّقَ بِهَا عُمَرُ أَنَّهُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ، وَتَصَدَّقَ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ وَفِي الْفُرْبَى وَفِي الرَّقَابِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالصَّيْفِ، لَا جُنَاحَ عَلَيَّ مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ وَيُطْعِمَ، غَيْرَ مَتَمَوْلٍ قَالَ (الرَّوَيْ): فَحَدَّثْتُ بِهِ ابْنَ سِيرِينَ، فَقَالَ: غَيْرَ مُتَأْتِلٍ مَالًا»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: قطعه زمینی از زمین‌های خیبر به عنوان سهم غنیمت به عمر بن خطاب رسید، عمر پیش پیغمبر ﷺ آمد و نظر پیغمبر ﷺ را درباره آن درخواست نمود، گفت: ای رسول خدا! در فتح خیبر یک قطعه زمین به عنوان سهم به من رسیده است که هرگز در زندگیم چنین مال با ارزشی نداشته‌ام، چه دستوری می‌فرمایید، و آن را در چه راهی صرف کنم؟ پیغمبر ﷺ گفت: اگر میل داری اصل و عین زمینت را وقف کن و درآمد آن را به عنوان خیر و صدقه قرار بده».

۱- أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 95 باب موت الفجأة البغثة.

۲- أخرجه البخاري في: 54 كتاب الشروط: 19 باب الشروط في الوقف.

عبدالله گوید: عمر آن را وقف کرد، درآمد آن را صدقه قرار داد، گفت: این زمین قابل فروش، بخشش و به ارث گرفتن نمی‌باشد، درآمد آن را بر فقراء و خویشان نزدیک فقیر و آزاد ساختن بردگان و هر مسائلی که در راه خدا باشد و ابن السبیل (کسانی که در مسافرت بی‌پول می‌مانند) و مهمانان به عنوان احسان قرار می‌دهم، کسی که سرپرستی این وقف را به عهده می‌گیرد (و متولی آن است) مانعی نیست که خودش به اندازه نیاز در حدود متعارف از آن بخورد، یا از درآمد آن به اشخاص فقیر و نیازمند کمک کند. راوی گوید: این حدیث را برای ابن سیرین روایت کردم او به جای (غیر متمول) لفظ (غیر متأهل مالاً) را گفت: یعنی باید متولی مال وقف را به کسانی که مال جمع نمی‌کنند و فقیرند بدهد.

باب ۵: کسی که ثروت ندارد وصیت کردن برایش لازم نیست

۱۰۵۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى عَنِ طَلْحَةَ ابْنِ مُصَرِّفٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى قَالَ: لَا فَقُلْتُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ، أَوْ أَمُرُوا بِالْوَصِيَّةِ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «طلحه بن مصرف گوید: از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه سؤال کردم: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد؟ گفت: خیر، گفتم: پس چطور وصیت بر مردم واجب است؟ و چطور به مردم دستور داده شده که وصیت کنند، عبدالله بن ابی اوفی گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد که مردم به کلام خدا عمل کنند».

(یعنی در مسائلی مربوط به امور مالی به خاطر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ثروتی را از خود به جای نگذاشت وصیت نمود، ولی در مسائل مربوط به امور دینی و سیاسی و اجتماعی وصیت نمود که به قرآن عمل شود و عمل به قرآن تضمین کننده سعادت دینی و دنیایی ملت مسلمان می‌باشد).

۱۰۵۸- حدیث: «عَائِشَةُ، عَنِ الْأَسْوَدِ، قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ وَصِيًّا فَقَالَتْ: مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ وَقَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتَهُ إِلَى صَدْرِي، أَوْ قَالَتْ: حَجْرِي، فَدَعَا بِالطَّسْتِ، فَلَقِدِ الْخُنْثَ فِي حَجْرِي فَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 55 كتاب الوصايا: 1 باب الوصايا وقول النبي صلی الله علیه و آله وصية الرجل مكتوبة عنده.

یعنی: «اسود گوید: مردم پیش عایشه گفتند: علی وصی پیغمبر ﷺ است، (یعنی پیغمبر ﷺ وصیت کرده و علی را مسئول اجرای آن قرار داده است) عایشه گفت: چه وقتی او را وصی قرار داده است؟! هنگامی که پیغمبر ﷺ وفات کرد در بغل من بود و سرش بر سینه من قرار داشت (یا گفت: سرش بر دامن و ران من بود) پس از اینکه گفت: طشتی را برایم بیاورید، دیدم خم شد و بر دامنم افتاد و نمی دانستم که فوت کرده است، پس چه وقتی وصیت کرده و علی را وصی خود قرار داده است؟!».

۱۰۵۹- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّهُ قَالَ: يَوْمَ الْحَمِيسِ، وَمَا يَوْمَ الْحَمِيسِ ثُمَّ بَكَى حَتَّى حَضَبَ دَمْعُهُ الْحُصْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ يَوْمَ الْحَمِيسِ، فَقَالَ: ائْتُونِي بِكِتَابٍ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا فَتَنَارَعُوا، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَارُعٌ فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: دَعُونِي فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: أَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِزُهُمْ وَنَسِيتُ الثَّالِثَةَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گفت: روز پنجشنبه عجیب روز اسفناکی بود، این سخن را گفت و به گریه افتاد و گریه اش به اندازه ای بود که اشکش زمین را خیس کرد، آنگاه گفت: روز پنجشنبه که مرض پیغمبر ﷺ شدت یافت، فرمود: «کاغذی را بیاورید، تا نامه ای برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نخواهید شد»، با وجود اینکه مجادله پیش هیچ پیغمبری جایز نبوده است. اما مردم در حضور پیغمبر ﷺ به مجادله پرداختند، عده ای گفتند: مگر پیغمبر ﷺ در حال وفات و هجرت ابدی است؟ پیغمبر ﷺ گفت: «کاری به کار من نداشته باشید، زیرا حالتی که من در آنم بهتر است از آنچه شما مرا بدان می خوانید، به هنگام وفاتش به سه چیز وصیت کرد:

- ۱- مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید.
- ۲- نسبت به دسته ها و گروه های نمایندگی که برای انجام کار یا مأموریتی پیش شما می آیند احترام کنید همانگونه که من به آنان احترام می گذاشتم و پذیرایی

۱- أخرجه البخاري في: 55 كتاب الوصايا: 1 باب الوصايا وقول النبي ﷺ وصية الرجل مكتوبة عنده.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 176 باب هل يستشفع إلى أهل الذمة ومعاملتهم.

می‌کردم»، راوی (سلیمان بن ابی مسلم) گوید: وصیت سوم را فراموش کردم».

۱۰۶۰- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا حُضِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ عَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ عَيْرَ ذَلِكَ فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّعْوَ وَالْاِخْتِلَافَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُومُوا».

قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ (الرَّوَايِ) فَكَانَ يَقُولُ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ، لِاخْتِلَافِهِمْ وَلَعَطِهِمْ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال مرگ بود، چند نفری از مردان در منزل او بودند: گفت: کاغذی برای من بیاورید تا مطالبی را برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز سرگشته نخواهید شد»، عده‌ای گفتند: پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت است (و این امر باعث ناراحتی بیشتر او خواهد شد) و قرآن پیش ما است، و قرآن برای ما کافی است، حاضرین در این مورد با هم به مجادله پرداختند، عده‌ای گفتند: کاغذی بیاورید، تا آنچه که باعث عدم سرگستگی شما است بنویسد، عده‌ای دیگر چیزهای دیگری را گفتند، وقتی سروصدا زیاد شد پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: برخیزید و از نزد من خارج شوید، عبیدالله (راوی این حدیث) گوید: ابن عباس همیشه می‌گفت: این اختلاف ضایعه و بدبختی بزرگی برای مسلمانان بود، که نگذاشت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که می‌خواست بنویسد».

(لازم به توضیح است هر چند این دو روایت به صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب حدیث اهل سنت سرایت کرده است، و کسی اجازه ندارد بدون دلایل محکم و مستند قوی نسبت به تضعیف یا ردّ حدیثی از احادیث موجود در کتب صحاح اقدام نماید، ولی عده‌ای از علماء و دانشمندان متأخرین با استناد به دلایل قاطعی این دو روایت را رد کرده و آن‌ها را جزو جعلیات و داستان‌های دروغینی دانسته که به منظور لکه‌دار ساختن ادب و اخلاص اصحاب در حساس‌ترین لحظات، نسبت به مقام شامخ رسول

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 83 باب مرض النبي ﷺ ووفاته.

الله ﷻ و در نتیجه وارد کردن لطمه به دین اسلام، به وسیله دشمنان اسلام جعل شده و ساخته و پرداخته افکار مریض آنان می‌باشد. در اینجا به بیان چند دلیل قاطع که جعلیت دو روایت مزبور را ثابت می‌نمایند اکتفا می‌کنیم و برای مزید اطلاع به کتاب شیخین تألیف سید عبدالرحیم خطیب از ص ۱۳۶ الی ۱۵۳ و کتاب سیمای صادق فاروق اعظم تألیف حاج ملا عبدالله احمدیان ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ مراجعه فرمایید.

۱- در مدت چهارده روز بیماری پیغمبر ﷺ هرگاه ناراحتی پیغمبر ﷺ تشدید می‌شد، دسته دسته از اصحاب به عیادت پیغمبر می‌رفتند و به هنگامی که بهبودی نسبی حاصل می‌کرد خود به مسجد می‌رفت و در میان مردم حضور می‌یافت، اصحاب به دورش جمع می‌شدند و بیش از هر وقت دیگری مواظب حفظ فرموده‌ها و رفتار او بودند و طبق این فرموده پیغمبر ﷺ: «فلیبلغ الشاهد الغائب» کسانی که در حضور پیغمبر بودند آنچه را می‌شنیدند به دیگران که غایب بودند می‌رسانیدند، بعد از وفات پیغمبر ﷺ بیش از یکصد هزار صحابی تمام گفته‌ها و رویدادهای روزهای بیماری پیغمبر ﷺ را برای یکدیگر بازگو می‌کردند سپس میلیون‌ها تابعی که همین گفته‌ها و رویدادها را از اصحاب می‌شنیدند و برای تابع تابعین نقل می‌کردند، ما می‌بینیم در بین این صد هزار صحابه و میلیون‌ها تابعین این دو روایت تنها به وسیله ابن عباس که در آن موقع ده دوازده ساله بوده است روایت شده است، چنانچه این دو روایت صحیح می‌بودند، می‌بایستی به صورت تواتر به وسیله ده‌ها نفر از سران صحاب که همیشه در حضور پیغمبر ﷺ بودند روایت شوند، نه اینکه تنها یک پسر بچه ده دوازده ساله که معمولاً در چنین مواقع و مجالس حساس جایی برای نشستن ندارد روایت شود.

۲- این دو روایت می‌گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: قلم و کاغذی بیاورید، چیزی برای شما بنویسم تا هرگز گمراه نشوید (یعنی اگر آن را ننویسم گمراه خواهید شد) ولی به علت اختلاف عدّه‌ای، پیغمبر ﷺ از نوشتن آن امر مهم صرف نظر کرد، و مسلمانان را به گمراهی سپرد، معاذ الله پیغمبر که سراسر زندگی و وجودش رحمت و خیر و برکت و هدایت است و هرچه باعث سعادت دین و دنیای مسلمانان بوده بیان فرموده است، در مبارزه علیه کفر و بت‌پرستی بدون هیچ

ترس و تردیدی تک و تنها در برابر قریش ایستاد، آنان را به نابودی و یا تسلیم وادار کرده است، اما یک موضوع بسیار مهم را در تمام مدت پیغمبری خود پنهان نگهدارد تا اینکه مرض موتش فرا می‌رسد و در روزهای آخر زندگی بخواهد این موضوع مهم را که باعث نجات امتش از گمراهی است اعلام نماید ولی به خاطر اختلاف چند نفر در مجلسش از بیان این مسئله حیاتی خودداری کند و امتش را به دست گمراهی سپارد، با وجود اینکه چهار روز بعد از این رویداد پیغمبر ﷺ در قید حیات باقی ماند ولی باز از بیان آن خودداری می‌نماید، سبحان الله شأن پیغمبر ﷺ بالاتر و پاکتر و مقدس‌تر از آن است که به چنین روایاتی آلوده شود و ادب و اخلاص و جانبازی و عشق و علاقه اصحاب نسبت به پیغمبر ﷺ هرگز اجازه نمی‌دهند که اشخاص مغرض آنان را به اسائه ادب نسبت به پیغمبر ﷺ متهم نمایند.

۳- این دو روایت مغایر با روح قرآن و عقل سلیم و سایر احادیث صحیح دیگر می‌باشند و هر روایتی که دارای چنین اوصافی باشد مردود و قابل قبول نیست و اصحاب کرام هرگاه چنین روایتی را می‌دیدند هر چند راوی آن صحابی می‌بود آن را مردود می‌دانستند).

فصل بیست و ششم:

درباره نذر

باب ۱: اسلام دستور داده که به نذر عمل شود

۱۰۶۱- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ رضی الله عنه، اسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنَّ أُمَّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا نَذْرٌ، فَقَالَ: أَفْضِهِ عَنْهَا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: سعد بن عباده رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد، گفت: مادرم فوت کرده است و نذری به عهده دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شما به جای مادرت نذرش را انجام بده».

باب ۲: نهی از نذر و اینکه نذر هیچ بلایی را بر نمی‌گرداند

۱۰۶۲- حدیث: «ابن عُمَرَ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنِ النَّذْرِ، قَالَ: إِنَّهُ لَا يَرُدُّ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از نذر نهی کرد، گفت: نذر هیچ مقدری را تغییر نمی‌دهد و تنها انسان‌های بخیل به وسیله نذر ملزم به دادن پول یا مالی می‌شوند».

(یعنی انسان‌های بخیل که هیچگاه حاضر نیستند چیزی را بدون عوض بدهند، وقتی که نذری می‌کنند و به خواست خدا به آرزوی خود می‌رسند ناچار می‌شوند مالی را که نذر کرده‌اند بدهند).

۱- أخرجه البخاري في: 55 كتاب الوصايا: 19 باب ما يستحب لمن يتوفى فجأة أن يتصدقوا عنه، وقضاء النذور عن الميت.

۲- أخرجه البخاري في: 82 كتاب القدر: 6 باب إلقاء النذر العبد إلى القدر.

۱۰۶۳- حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَأْتِي ابْنَ آدَمَ التَّدْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدِّرَ لَهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ التَّدْرُ إِلَى الْقَدَرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: نذر برای انسان چیزی را که خدا مقدر نکرده باشد به وجود نمی‌آورد، ولی نذر انسان را به سوی مقدر الهی می‌کشاند و به وسیله نذر خداوند مالی را از دست بخیل خارج می‌کند، و بخیل ملزم به دادن مالی می‌شود که قبل از نذر، آن را نمی‌داد.»

باب ۴: کسی که نذر کند پیاده به کعبه برود

۱۰۶۴- حدیث: «أَنَّسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ، قَالَ: مَا بَأَلْ هَذَا قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ؛ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَنِ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَعَنِيَّ وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ»^(۲).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ دید که پیرمردی بر دوش دو نفر از پسرانش تکیه کرده و راه می‌رود، پرسید: «این چیست؟» گفتند: نذر کرده که پیاده به مکه برود، پیغمبر ﷺ گفت: خداوند از عذابی که این مرد بر خود تحمیل کرده است بی‌نیاز است، به او دستور داد که سوار شود.»

۱۰۶۵- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، قَالَ: نَذَرْتُ أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَاسْتَفْتَيْتُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِيَمْشِ وَلْيَرْكَبَ»^(۳).

یعنی: «عقبه بن عامر گوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده به بیت الله برود، به من گفت: موضوع را برایش از پیغمبر ﷺ بپرسم، از پیغمبر ﷺ پرسیدم، گفت: هر قدر که می‌تواند پیاده برود، وقتی که نتوانست سوار شود.»

۱- أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان والنذور: 26 باب الوفاء بالنذر، وقوله: ﴿يُؤْفُونَ بِالتَّدْرِ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 27 باب من نذر المشي إلى الكعبة.

۳- أخرجه البخاري في: 28 كتاب جزاء الصيد: 37 باب من نذر المشي إلى الكعبة.

(علمای اسلام اتفاق نظر دارند که نذر در کارهای مباح و عبادت جایز است و وفا به نذر هم واجب است، ولی در کارهای معصیت جایز نیست و نباید به آن وفا کرد، و جمهور علماء هم می‌گویند که نذر در معصیت کفارت ندارد).

فصل بیست وهفتم:

درباره قسم

باب ۱: نهی از قسم خوردن به غیر خدا

۱۰۶۶- حدیث: «عُمَرُ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا حَلَفْتُ بِهَا مُنْذُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، ذَاكِرًا وَلَا آثِرًا»^(۱).

یعنی: «عمر گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: «خداوند شما را از قسم خوردن به آباء و اجدادتان منع می‌نماید»، قسم به خدا از هنگامی که این حدیث را از پیغمبر ﷺ شنیدم نه عمداً و نه به نقل از دیگران به آباء و اجداد خود قسم نخورده‌ام».

۱۰۶۷- حدیث: «ابن عُمَرَ أَنَّهُ أَدْرَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِي رَكْبٍ وَهُوَ يَحْلِفُ بِأَبِيهِ، فَنَادَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ، وَالْأُفْلَيْضُمْتُ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: عمر بن خطاب را در بین چند سواری دیدم که به پدرش قسم می‌خورد، پیغمبر ﷺ آنان را صدا کرد، گفت: بدانید که خداوند شما را از قسم خوردن به آباء و اجدادتان برحذر می‌دارد، کسی که قسم می‌خورد باید قسمش به اسم خدا باشد، و الا ساکت باشد و قسم نخورد».

باب ۲: کسی که قسم به لات و عزی بخورد باید برای کفاره آن فوراً لا اله الا الله بگوید

۱۰۶۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى، فَلْيَقُلْ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ، تَعَالَ أَقَامِرْكَ، فَلْيَتَصَدَّقْ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان: 4 باب: لا تحلفوا بأبائكم.

۲- أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 74 باب من لم ير إكفار من قال ذلك متأولاً أو جاهلاً.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که قسم به لات و عزی (که اسم دو بت بودند) بخورد باید فوراً (برای جبران این گناه که نشانه شرک است) اعتراف به وحدانیت خدا نماید) بگوید: لا اله الا الله؛ و کسی که به رفیقش بگوید بیا با هم قمار کنیم (چون تصمیم به کار گناهی گرفته است) باید صدقه بدهد».

باب ۳: کسی که قسم می خورد (کاری را انجام دهد یا ندهد) ولی می بیند که آنچه به خلاف قسمش می باشد بهتر است، مستحب است به خلاف آن عمل کند و کفارہ قسمش را بدهد

۱۰۶۹- حدیث: «أبي موسى رضی الله عنه، قَالَ: أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، أَسْأَلُهُ الْخُمْلَانَ لَهُمْ إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ، وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابِي أَرْسَلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ وَوَأَقْتُهُ وَهُوَ غَضَبَانُ، وَلَا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنَعِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ؛ فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَأَخْبَرْتُهُمُ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَلَمْ أَلْبَثْ إِلَّا سُوَيْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِبِلَالٍ يُنَادِي، أَي عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَحِبَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ لِسِتَّةِ أَبْعَرَةٍ ابْتَاعَهُنَّ حَيْثُ نَزَلْنَا مِنْ سَعْدٍ فَانْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْ إِنَّ اللَّهَ أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ فَارْكَبُوهُنَّ فَانْطَلِقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ، وَلَكِنِّي، وَاللَّهِ لَا أَدْعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِيَ بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالََةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، لَا تَنْظُنُوا أَيَّ حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ فَقَالُوا لِي: إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدِّقٌ وَلْتَفَعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ فَانْطَلَقْتُ أَبُو مُوسَى يَنْقُرُ مِنْهُمْ حَتَّى آتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاءَهُمْ بَعْدَ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثْتَهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى»^(۲).

یعنی: «ابوموسی گوید: رفقایم مرا پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند، تا تقاضا کنم وسیله سواری به آنان بدهد، چون می خواستند در جیش عسره که برای غزای تبوک آماده

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 53 سورة والنجم: 2 باب أفرايتم اللات العزى.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 78 باب غزوة تبوك وهي غزوة العسرة.

شده بود شرکت کنند، گفتم: ای رسول خدا! دوستانم مرا پیش شما فرستاده‌اند تا وسیله سواری در اختیار ایشان قرار دهی، پیغمبر ﷺ گفت: «والله هیچ وسیله سواری در اختیار شما قرار نمی‌دهم»، البته من در حالی به حضور پیغمبر ﷺ رسیدم که عصبانی بود ولی نمی‌دانستم که عصبانی است، با دل غمگین از اینکه پیغمبر ﷺ ما را از دادن وسیله سواری محروم کرد و از طرفی می‌ترسیدم که از من ناراحت شده باشد برگشتم، به سوی دوستانم رفتم و جریان را به ایشان خبر دادم، چیزی نگذشت که شنیدم بلال صدایم می‌کند و می‌گوید: ای عبدالله بن قیس! (ابوموسی) من هم جوابش دادم، گفت: بیا، پیغمبر ﷺ شما را می‌خواهد، وقتی که پیش پیغمبر ﷺ رفتم، گفت: «این دو شتر با هم ریف شده را با این دو شتر دیگر بگیر»، سرانجام شش شتری که از سعد خریده بود به ما داد و گفت: «این‌ها را به نزد رفقای ت ببر و به ایشان بگو که خدا» یا گفت: «رسول خدا شما را بر این شترها سوار می‌نماید، بر آن‌ها سوار شوید»، من هم شترها را به نزد دوستانم بردم، به ایشان گفتم که رسول خدا شما را بر این شترها سوار می‌نماید، ولی قسم به خدا از شما دستبردار نمی‌شوم مگر اینکه عده‌ای از شما با من به نزد کسانی بیایید که در حضور پیغمبر ﷺ بودند تا بدانید آنچه که من برای شما از پیغمبر ﷺ نقل کردم، ایشان هم آن را از پیغمبر ﷺ شنیده‌اند، فکر نکنید که به شما دروغ گفته‌ام، رفقای شما باور داریم ولی به خاطر شما می‌آییم، ابو موسی با عده‌ای از دوستانش پیش کسانی که از پیغمبر ﷺ شنیده بودند که وسیله سواری در اختیارشان قرار نمی‌دهد رفتند و گفته ابو موسی را تأیید کردند».

۱۰۷۰- حدیث: «أَبِي مُوسَى عَنِ زُهْدِمَ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى فَأَتَانِي ذَكَرَ دَجَاجَةً، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ أَحْمَرٌ، كَانَتْهُ مِنَ الْمَوَالِي، فَدَعَاهُ لِلطَّعَامِ، فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذَرْتُهُ؛ فَحَلَفْتُ لَا أَكُلُ فَقَالَ: هَلُمَّ فَلأُحَدِّثْكُمْ عَنْ ذَلِكَ إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ وَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَنَهَبِ إِبِلٍ، فَسَأَلَ عَنَّا، فَقَالَ: أَيْنَ النَّفَرُ الْأَشْعَرِيُّونَ فَأَمَرَنَا بِمَحْمِسِ دَوْدٍ، عُرِّ الدُّرَى، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا: مَا صَنَعْنَا لَا يُبَارِكُ لَنَا فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ، فَقُلْنَا: إِنَّا سَأَلْنَاكَ أَنْ تَحْمِلَنَا فَحَلَفْتَ

أَنْ لَا تَحْمِلَنَا، أَفَنَسِيَتْ قَالَ: لَسْتُ أَنَا حَمَلْتُكُمْ، وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ إِن شَاءَ اللَّهُ، لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَتَحَلَّلْتُهَا»^(۱).

یعنی: «زهدهم گوید: پیش ابوموسی بودیم، غذایی را از گوشت مرغ برایش آوردند، یک نفر سرخپوست از قبیله تیم الله نزد ابو موسی بود، مثل اینکه این شخص از اسرای آزاد شده بود، ابو موسی او را به غذا خوردن دعوت کرد، آن مرد گفت: یکبار دیدم مرغی چیز کنیفی را می‌خورد حالم بهم خورد، قسم خوردم که هرگز گوشت مرغ نخورم، ابو موسی به او گفت: بیا، درباره این قسم برای شما صحبت خواهم کرد.

گفت: من با عده‌ای از قبیله اشعری پیش پیغمبر ﷺ رفتم و از او درخواست نمودیم که وسیله سواری در اختیار ما قرار دهد، گفت: «قسم به خدا شما را سوار نمی‌کنم من وسیله سواری برای شما ندارم»، در این اثنا چند شتر به غنیمت گرفته شده را برایش آوردند، پیغمبر ﷺ پرسید: «افرادی که از قبیله اشعری بودند کجا هستند؟ دستور داد پنج شتر چاق را به ما بدهند وقتی که برگشتیم، گفتیم: ما چه کاری کردیم؟ حتماً خداوند در این کار برای ما خیر پیش نخواهد آورد، بنابراین به نزد پیغمبر ﷺ برگشتیم و گفتیم: ما درخواست نمودیم که وسیله سواری به ما بدهید ولی شما قسم خوردید که نمی‌دهم (و بعداً وسیله را دادی) مگر قسم را فراموش نموده‌اید؟ پیغمبر ﷺ گفت: «من شما را سوار نکردم، خداوند شما را سوار نمود». و من به خواست خدا هرگاه قسمی بخورم ولی ببینم که خلاف آن بهتر است آنچه که بهتر است انجام می‌دهم و با دادن کفاره، قسم را حلال می‌نمایم».

۱۰۷۱- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمْرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِن أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وَكَلْتِ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أَعْنَتْ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا فَكَفَّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأَتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 15 باب ومن الدليل على أن الخمس لنواب المسلمين.

۲- أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان والندور: 1 باب قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾.

یعنی: «عبدالرحمن بن سمره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «ای عبدالرحمن بن سمره! هیچگاه داوطلب حکومت و فرمانروایی مشو، چون وقتی از روی عشق به حکومت و درخواست آن، امارت به شما داده شود، در حکومت تنها می‌مانی (و خداوند شمارا یاری نخواهد کرد) ولی اگر امارت و حکومت را بدون اینکه درخواست کرده باشی به شما واگذار نمایند، خداوند شما را بر انجام وظایفی که به شما واگذار می‌شود کمک می‌کند. (فرمود:) هرگاه که قسم خوردی و دیدی که عمل نکردن به سوگندت خیر و صواب است کفاره آن را بده و بعد از کفاره دادن آنچه که ثوابش بیشتر است انجام دهید».

باب ۵: استثناء و گفتن انشاء الله

۱۰۷۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لِأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ بِمِائَةِ امْرَأَةٍ، تَلِدُ كُلُّ امْرَأَةٍ غُلَامًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَمْ يَقُلْ، وَنَسِيَ؛ فَأَطَافَ بِهِنَّ، وَلَمْ تَلِدْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةً نَصَفَ إِنْسَانٍ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَوْ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَحْنُثْ، وَكَانَ أَرْجَى لِحَاجَتِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: سلیمان پسر داود عليهما السلام قسم خورد که با صد نفر از زنانش نزدیکی کند، تا هر زنی پسری را به دنیا آورد، و این صد پسر در راه خدا جهاد نمایند، فرشته مأمور به او گفت: بگو انشاء الله (اگر خدا بخواهد) ولی سلیمان فراموش کرد، انشاء الله را نگفت، وقتی که با زن‌هایش نزدیکی نمود، هیچیک از آنان بچه‌ای به دنیا نیاورد به جز یکی از آنان که بچه ناقص و نصف انسانی را به دنیا آورد. پیغمبر ﷺ گفت: اگر انشاء الله را می‌گفت قمشش بی‌نتیجه نمی‌ماند، و امید رسیدن به آرزویش بیشتر بود».

۱۰۷۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، لِأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى سَبْعِينَ امْرَأَةً، تَحْمِلُ كُلُّ امْرَأَةٍ فَارِسًا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ،

۱- أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 119 باب قول الرجل لأطوفن الليلة على نساءه.

فَلَمْ يَقُلْ، وَلَمْ تَحْمِلْ شَيْئًا إِلَّا وَاحِدًا سَاقِطًا إِحْدَى شِقْيِهِ فَقَالَ التَّيْبِيُّ رضي الله عنه: لَوْ قَالَهَا لَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «سلیمان پسر داود گفت: من باید با هفتاد زنم نزدیکی نمایم، تا هر یک از آنان سواری را به دنیا آورد که در راه خدا جهاد کنند، رفیقش به او گفت: انشاء الله، ولی سلیمان انشاء الله را نگفت، لذا تنها یکی از زن‌ها بچه‌ای به دنیا آورد که نصفی از بدنش ناقص بود»، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر انشاء الله را می‌گفت: (خداوند خواسته او را به جای می‌آورد) و بچه‌هایش در راه خدا جهاد می‌کردند».

باب ۶: نهی از اصرار بر قسمی که عمل کردن به آن باعث اذیت خانواده می‌شود، و عمل کردن به خلاف آن هم حرام نیست

۱۰۷۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَاللَّهِ لَأَنْ يَلِجَ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ أَثْمَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ^(۲)».

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قسم به خدا اگر شما اصرار نمایید قسمی را که به زیان خانواده‌تان می‌باشد عملی کنید گناهش بیشتر است از اینکه کفارهای را که خداوند واجب نموده بدهید و به خلاف قسمت‌ان عمل کنید».

باب ۷: کافری که در زمان کفرش نذری بکند وقتی که مسلمان شد چه باید بکند

۱۰۷۵- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ عَلَيَّ اعْتِكَافٌ يَوْمَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَفِي بِهِ قَالَ: وَأَصَابَ عُمَرَ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبِي حُنَيْنٍ فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: فَمَنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى سَبِي حُنَيْنٍ، فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي

۱- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الطلاق: 40 باب قول الله تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان والنذور: 1 باب قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾.

السَّكَّكِ؛ فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ انْظُرْ مَا هَذَا فَقَالَ: مَنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّبِي، قَالَ: اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: عمر بن خطاب ﷺ گفت: ای رسول خدا! من در زمان جاهلیت نذر کرده بودم که یک روز به قصد عبادت در مسجد (اعتکاف) نمایم و آن را انجام ندادهام، پیغمبر ﷺ دستور داد به نذرش وفا کند، ابن عمر گفت: دو کنیز از کنیزهایی که در جنگ حنین اسیر شده بودند به سهم عمر درآمدند، آنان را در منزلی در مکه قرار داد، در این اثنا پیغمبر ﷺ تمام اسرای حنین را آزاد نمود، اسرا با آزادی در کوچه‌های مکه آمد و رفت می‌کردند، عمر گفت: ای عبدالله! بین موضوع چیست؟ عبدالله گفت: پیغمبر ﷺ بر اسرای حنین منت گذاشته، آنان را آزاد ساخته است، عمر گفت: برو آن دو کنیز را آزاد کن.

باب ۹: سخت‌گیری بر کسانی که برده‌های خودشان را به زنا متهم می‌نمایند

۱۰۷۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ، وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: شنیدم که ابوالقاسم ﷺ می‌گفت: کسی که به برده و کنیز خود تهمت زنا نسبت دهد، این شخص در روز قیامت به عنوان مفتری حد زده می‌شود، مگر اینکه نسبتی که به آنان داده واقعیت داشته باشد».

باب ۱۰: طعام دادن به برده و کنیز از آنچه که مالک خودش از آن تغذیه می‌نماید و لباس دادن به آنان از لباسی که مالک خودش آن را می‌پوشد، و نباید آنان را به کارهای سنگین مجبور کند

۱۰۷۷- حدیث: «أَبِي ذَرٍّ عَنِ الْمَعْرُورِ، قَالَ: لَقِيتُ أَبَا ذَرٍّ بِالرَّبْدَةِ، وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ وَعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا فَعَيَّرْتُهُ بِأُمَّهِ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ أَعَيَّرْتَهُ بِأُمَّهِ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ خَوْلُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ

۱- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 19 باب ما كان النبي ﷺ يعطي المؤلفه قلوبهم.

۲- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 45 باب قذف العبيد.

أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَليُلبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ»^(۱).

یعنی: «معروف گوید: ابوذر را در (دهی به نام) ربذه دیدم، او لباسی به نام (حله) بر تن داشت که غلامش هم از همان لباس پوشیده بود، در این مورد از او پرسیدم، ابوذر گفت: من به مردی دشنام دادم و او را به واسطه مادرش تحقیر نمودم، پیغمبر ﷺ به من گفت: ای ابوذر! شما این شخص را به واسطه مادرش تحقیر می‌کنی؟ مردی هستی که هنوز حالت جاهلیت در تو باقی است. خدمتگزاران شما برادران شما هستند که خداوند آنان را زیر دستتان قرار داده است، بنابراین کسی که برادرش زیر دستش باشد باید از غذای خود به او بدهد و از لباس خود برای او لباس تهیه کند، نباید آنان را به کارهایی ملزم نماید که از قدرشان خارج است، اگر کارهای سخت را به آنان واگذار کرد باید به ایشان کمک نماید».

۱۰۷۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ أَكْلَةً أَوْ أَكْلَتَيْنِ، أَوْ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِي حَرَّةٍ وَعِلَاجَةٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه خدمتگزاری برای شما غذا آورد، اگر او را برای غذا خوردن بر سر سفره نمی‌نشانید، باید یک یا دو لقمه از آن غذا را به او بدهید، چون این خادم آن را پخته است و برای تهیه آن زحمت کشیده است».

باب ۱۱: اجر و ثواب برده‌ای که نسبت به مالکش صادق و مخلص باشد و عبادت خدا را به نحو احسن انجام دهد

۱۰۷۹- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الْعَبْدُ إِذَا نَصَحَ سَيِّدَهُ وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 2 كتاب الأيمان: 22 باب المعاصي من أمر الجاهلية.

۲- أخرجه البخاري في: 70 كتاب الأطعمة: 55 باب الأكل مع الخادم.

۳- أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 16 باب العبد إذا أحسن عبادة ربه ونصح سيده.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر برده‌ای که نسبت به مالکش صادق و مخلص باشد و عبادت خدا را به نحو احسن انجام دهد، خداوند اجر و ثوابش را دو برابر می‌نماید».

۱۰۸۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِلْعَبْدِ الْمَمْلُوكِ الصَّالِحِ أَجْرَانِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْحُجُّ وَبِرُّ أُمِّي، لَأَحْبَبْتُ أَنْ أَمُوتَ وَأَنَا مَمْلُوكٌ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «برده‌ای که ملک دیگران است اگر صالح و درستکار باشد اجرش دو برابر است. ابو هریره گفت: قسم به خدایی که جان من در دست او است، اگر جهاد در راه خدا و حج و نیکویی کردن با مادرم نمی‌بود، دوست داشتم در حالی بمیرم که برده باشم».

(پیغمبر صلی الله علیه و آله با رفتار و گفتار و اخلاق خدا پسندانه‌اش همیشه در تلاش بوده است تا نظام فاسد و ظالمانه اجتماعی را که علیه عده‌ای از انسان‌ها به نام بردگان حکمفرمایی می‌کرد تغییر دهد و شخصیت سلب شده انسانی را به این مظلومان بازگرداند و به مردم اعلام کند که بردگان هم مانند شما انسان هستند، نباید آنان را جزو کالا و حیوانات به حساب آورید، یا به دیده تحقیر به ایشان بنگرید، از مسائل و مراسم اجتماعی محرومشان کنید، بلکه لازم است با نیکوی و احسان با آنان رفتار کنید، آنان را آزاد نمایید و احترام و شخصیت آنان مثل شما بستگی به اخلاص و ایمان و پرهیزگاری و نیکوکاری دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً در آزاد ساختن برده‌ها پیشقدم بود و با مهر و محبت و احترام با آنان برخورد می‌کرد، آزاد ساختن برده‌ها را از مهمترین اعمال نیک و موجب کفاره گناهان کبیره و صغیره معرفی می‌کرد، می‌فرمود: بین یک برده سیاه پوست و یک اشراف زاده قریشی فرق و امتیازی نیست جز به تقوا و نیکوکاری، پیامبر در مدت بیست و سه سال رسالت اساس و پایه عدالت و مساوات اجتماعی را تحکیم نمود، در حالی که فیلسوفان و دانشمندانمانند ارسطو و افلاطون وجود برده را باعث بقای جامعه می‌دانستند، پیغمبر اسلام وسایل محو این نظام را مهیا می‌ساخت، شاید گفته شود چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله یک دفعه علیه نظام برده‌داری

۱- أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 16 باب العبد إذا أحسن عبادة ربه ونصح سيده.

قیام نکرد و آن را باطل اعلام نمود؟ در جواب باید بگوییم که این نظام به صورت یک امر مسلم و عالمگیر درآمده بود و مقبولیت عامه و خاصه داشت از طرف دیگر برده به عنوان کالای گرانبها در ردیف طلا قرار داشت و بهای هر برده مساوی با چند شتر بود، داشتن چند برده نشانه ثروت و عظمت و قدرت به حساب می‌آمد، مسلماً چنین نظام ریشه داری که مربوط به موضوع مهم اقتصادی است تنها با صدور چند دستور و فرمان از بین نخواهد رفت، بلکه نیاز به آماده سازی افکار عمومی علیه آن و بالا بردن سطح فرهنگ جامعه و پایه گذاری اصول و قواعد و تنظیم برنامه کلی و همه جانبه در دراز مدت دارد.

وقتی مردم از مفاسد پدیده‌ای آگاه شدند و افکار عمومی علیه آن بسیج شد آن پدیده قابل دوام نیست. نباید این را هم فراموش کرد که برده‌ها هم خود را فراموش کرده بودند و شخصیت و حقی برای خود نمی‌شناختند، هیچ استقلال و اتکایی به خود نداشتند، اگر یکدفعه آنان را آزاد می‌ساختند بحران اجتماعی به گونه دیگری ظاهر می‌شد، پس لازم بود با ندای ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ﴾ «ولا فضل لسید قریشی علی عبد حبشی إلا بالتقوی»، بردگان را از حق خود آگاه نماید، احترام و شخصیت را به آنان ببخشد، تا با فرهنگ استقلال و آزادی آشنا شوند، و بتوانند برای به دست آوردن و حفظ و نگهدای آن تلاش نمایند. پیغمبر اسلام ﷺ در مدت مأموریت آسمانی خود به خوبی از عهده انجام این وظیفه مهم خود برآمد، و نظام عدل و مساوات را ایجاد نمود و کلیه امتیازات ناپسند اجتماعی را ملغی ساخت و مردم را از زیان‌های نظام برده داری آگاه کرد، و بردگان را در ردیف اشراف زادگان قرار داد و آنان را به سوی استفاده از حقوق اجتماعی و شخصیت انسانی هدایت کرد و اعلام نمود نظام ظالمانه برده داری یک دستور آسمانی نیست، بلکه یک پدیده‌ای اجتماعی است که مانند هر پدیده دیگری در شرایط خاصی به وجود آمده و با از بین بردن این شرایط باید آن را از بین برد).

۱۰۸۱- حدیث: «أَيُّ هُرَيْرَةَ ﷺ»، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: نِعَمَ مَا لِأَحَدِهِمْ يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّهِ،

وَيَنْصَحُ لِسَيِّدِهِ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 16 باب العبد إذا أحسن عبادة ربه ونصح سيده.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چه سعادت و خوشبختی برای بنده‌ای بهتر از این است که عبادت خدا را به نحو احسن انجام دهد، و نسبت به مالکش مخلص و صادق باشد».

باب ۱۲: کسی که برده مشترک دارد و سهم خود را آزاد می‌نماید

۱۰۸۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، فَوَمَّ الْعَبْدُ قِيَمَةَ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ وَعَتَقَ عَلَيْهِ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: کسی که سهم خود را از برده‌ای آزاد کند، و این شخص ثروتی داشته باشد که به اندازه قیمت کل آن برده باشد، از طرف حاکم شرع قیمت عادلانه آن عبد تعیین می‌گردد، و باید سهم باقی‌مانده سایر شرکاء را از مال خود بپردازد و آن عبد به کلی آزاد شود، و اگر ثروت آن شخص به اندازه قیمت آن برده نبود تنها آن سهم که متعلق به او بوده و آزادش کرده است آزاد می‌شود».

۱۰۸۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ، فَعَلَيْهِ خَلَاصُهُ فِي مَالِهِ؛ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَوَمَّ الْمَمْلُوكُ قِيَمَةَ عَدْلٍ ثُمَّ اسْتُسْعِيَ عَيْرَ مَشْفُوقٍ عَلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که سهم خود را در برده‌ای آزاد کند بر او لازم است سهم سایر شرکاء را از مال خود بدهد و او را به تمام آزاد سازد، و اگر ثروت و مال نداشت قیمت آن عبد به صورت عادلانه تعیین می‌گردد و آزاد می‌شود، لازم است آن برده آزاد شده قیمت تعیین شده را از کسب خود به مالکان قدیمی خود بدهد و یا به اندازه قیمت تعیین شده برای آنان کار کند، اگر برده آزاد شده قادر به انجام کار هم نبود، نباید بر او سخت‌گیری کرد».

۱- أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 4 باب إذا أعتق عبداً بين اثنين.

۲- أخرجه البخاري في: 47 كتاب الشركة: 5 باب تقويم الأشياء بين الشركاء بقيمة عدل.

باب ۱۳: جایز بودن فروش برده‌ای که صاحبش به او گفته باشد شما بعد از مرگ من آزاد هستید

۱۰۸۴- حدیث: «جَابِرٌ، أَنَّ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ دَبَّرَ مَمْلُوكًا لَهُ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي فَأَشْتَرَاهُ نَعِيمٌ بِنِ مِائَةِ دِرْهَمٍ»^(۱).
یعنی: «جابر گوید: یک نفر از انصار آزادی برده‌اش را به زمان بعد از مرگش تعلیق نمود و به جز آن غلام هیچ ثروت دیگری نداشت، این موضوع را به پیغمبر ﷺ گفتند، پیغمبر ﷺ گفت: چه کسی آن را از من خریداری می‌کند؟ نعیم ابن نعام آن را به هشتصد درهم از پیغمبر ﷺ خرید.»

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين.

فصل بیست و هشتم:

درباره قسامت

باب ۱: قسامت

(قسامت: مصدر أقسم است به معنی قسم خوردن ورثه است برای اثبات دیه یکی از وارثانی که کشته شده است و شهادی برای اثبات آن ندارند، ولی علانم و نشانه‌هایی وجود دارد که چه کسی قاتل است. در این صورت ورثه پیش قاضی پنجاه قسم می‌خورند که فلانی قاتل است، آنگاه شخص متهم به قتل ملزم به پرداخت دیه و خون بهای مقتول می‌گردد).

۱۰۸۵- حدیث: «رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ وَسَهْلُ بْنُ أَبِي حَثْمَةَ عَنِ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، مَوْلَى الْأَنْصَارِ، أَنَّهُمَا حَدَّثَا: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَهْلٍ وَمُحِيصَةَ بْنَ مَسْعُودٍ أَتِيَا خَيْبَرَ، فَتَفَرَّقَا فِي التَّخْلِ، فَقَتَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ، وَحُوَيْصَةُ وَمُحِيصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ، فَبَدَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَكَانَ أَصْعَرَ الْقَوْمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَبِّرِ الْكُبْرَ (قَالَ يَحْيَى أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ: لِيَلِيَ الْكَلَامَ الْأَكْبَرُ) فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَتَسْتَحِقُّونَ قَتِيلَكُمْ أَوْ قَالَ صَاحِبَكُمْ بِأَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْرٌ لَمْ نَرَهُ قَالَ: فَتُبْرُكُكُمْ يَهُودُ فِي أَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَوْمٌ كُفَّارٌ فَوَدَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَبْلِهِ.

قَالَ سَهْلٌ: فَأَدْرَكْتُ نَافَةَ مِنْ تِلْكَ الْإِبِلِ، فَدَخَلْتُ مِرْبَدًا لَهُمْ فَرَكَّصْتَنِي بِرِجْلَيْهَا»^(۱).

یعنی: «بشیر بن یسار رضی الله عنه یکی از موالی انصار گوید: رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمه برای من نقل کردند، که عبدالله بن سهل و محیصه بن مسعود به خیبر آمدند و بین درخت‌های خرماي خیبر از هم جدا شدند، عبدالله بن سهل کشته شد، عبدالرحمن ابن سهل (برادر مقتول) و حویصه و محیصه پسران مسعود به حضور

پیغمبر ﷺ آمدند، در مورد کشته شدن فامیلشان با پیغمبر ﷺ صحبت کردند، ابتدا عبدالرحمن که از بقیه کوچک تر بود شروع به سخن کرد، پیغمبر ﷺ گفت: بگذار قبلاً بزرگترها سخن بگویند. (یحیی یکی از راویان این حدیث گوید: پیغمبر فرمود: باید بزرگترها حرف بزنند) آنگاه در مورد مقتول سخن گفتند. پیغمبر ﷺ گفت: آیا شما می‌توانید با خوردن پنجاه قسم قاتل مقتول خودتان را معلوم کنید؟ ایشان هم گفتند: (چطور قسم بخوریم) بر چیزی که آن را ندیده‌ایم، پیغمبر گفت: بنابراین یهود (خیبر) با خوردن پنجاه قسم خودشان را از ادعای شما خلاص و تبرئه می‌نمایند، گفتند: ای رسول خدا! یهودی‌ها کافرند (چطور آنان را قسم دهیم) سپس پیغمبر ﷺ (به منظور قطع نزاع) از جانب خود به آنان خون بها (دیه) را داد.

سهل رضی الله عنه گوید: یکی از این شترهایی را که پیغمبر ﷺ به عنوان دیه به آنان داده بود در اصطبل دیدم و لگدی هم به من زد».

باب ۲: حکم کسانی که در حالت جنگ با اسلام هستند و یا کسانی که از دین اسلام برمی‌گردند

۱۰۸۶- حدیث: «أَنَّ نَفْرًا مِنْ عُكْلٍ، ثَمَانِيَّةً، قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَبَايَعُوهُ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَاسْتَوْعَمُوا الْأَرْضَ فَسَقِمَتْ أَجْسَامُهُمْ، فَشَكَّوْا ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَفَلَا تَخْرُجُونَ مَعَ رَاعِيْنَا فِي إِبِلِهِ فَتُصِيبُونَ مِنَ الْبَانِيهَا وَأَبْوَالِهَا؟ قَالُوا: بَلَى. فَخَرَجُوا فَشَرَبُوا مِنَ الْبَانِيهَا وَأَبْوَالِهَا فَصَحُّوا، فَقَاتَلُوا رَاعِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَطْرَدُوا النَّعَمَ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَرْسَلَ فِي آثَارِهِمْ، فَأُدْرِكُوا، فَجِيءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ بِهِمْ، فَقَطَّعَتْ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ وَسَمَّرَ أَعْيُنَهُمْ، ثُمَّ نَبَذَهُمْ فِي الشَّمْسِ حَتَّى مَاتُوا»^(۱).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: هشت نفر از قبیله عکل پیش پیغمبر ﷺ آمدند، و بر دین اسلام با او بیعت کردند، چون آب و هوای مدینه با مزاجشان سازگار نبود مریض شدند، از ناسازگاری هوای مدینه و کسالت خودشان پیش پیغمبر ﷺ شکوه کردند، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا با چوپان شترهای ما به صحرا نمی‌روید و از شیر شترها استفاده نمی‌کنید؟» آنان هم قبول کردند، گفتند: بلی، می‌رویم، آن‌ها با شترها به صحرا

۱- أخرجه البخاري في: 87 كتاب الديات: 22 باب القسامة.

می‌رفتند، از شیر آن‌ها می‌خوردند تا اینکه بهبود پیدا کردند، آنگاه چوپان رسول خدا را کشتند و شترها را به غارت بردند، جریان را به پیغمبر ﷺ خبر دادند، پیغمبر ﷺ دستور داد دست و پای آنان را قطع کنند، چشمشان را کور سازند، و در برابر خورشید قرارشان دهند تا بمیرند».

باب ۳: ثبوت قصاص در قتلی که با سنگ و چیزهای بزرگه و سنگین انجام می‌گیرد، و کشتن مرد در مقابل کشتن زن

۱۰۸۷- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: عَدَا يَهُودِيٌّ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، عَلَى جَارِيَةٍ، فَأَخَذَ أَوْصَاحًا كَانَتْ عَلَيْهَا، وَرَضَخَ رَأْسَهَا؛ فَأَتَى بِهَا أَهْلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهِيَ فِي آخِرِ رَمَقٍ، وَقَدْ أُصِمَتَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَتَلَكَ، فَلَانَ لِعَبْرِ الَّذِي قَتَلَهَا، فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَنْ لَا قَالَ، فَقَالَ لِرَجُلٍ آخَرَ غَيْرِ الَّذِي قَتَلَهَا فَأَشَارَتْ أَنْ لَا، فَقَالَ: فَفَلَانٌ لِقَاتِلِهَا فَأَشَارَتْ أَنْ نَعَمْ؛ فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَضَخَ رَأْسَهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: در زمان پیغمبر ﷺ یک یهودی به زنی (از انصار) حمله ور شد، طلا و نقره‌ای را که به عنوان زینت آلات بر او بود از او گرفت و سرش را هم زخمی کرد، طایفه‌اش او را پیش پیغمبر ﷺ آوردند، هنوز زنده بود ولی قدرت حرف زدن نداشت، پیغمبر ﷺ به نفری که او را زنده بود اشاره کرد و به زن در حال مرگ گفت: این مرد شما را زده است؟ آن زن با سرش اشاره کرد: خیر، باز پیغمبر ﷺ به نفر دیگری که او را زنده بود اشاره کرد گفت: این مرد شما را زده است؟ باز آن زن با سرش اشاره کرد: خیر، این بار پیغمبر ﷺ به مردی که او را زده بود اشاره کرد، گفت: این مرد شما را زده است؟ آن زن به اشاره گفت: بلی، (آن مرد هم به آن اعتراف کرد) آنگاه پیغمبر ﷺ دستور داد به قصاص آن زن سرش را در بین دو سنگ قرار دهند، و سرش را با سنگ بکوبند».

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 24 باب الإشارة في الطلاق والأمر.

باب ۴: کسی که جان یا اعضای کس دیگری را مورد حمله قرار دهد و آن فرد از خود دفاع کند، در نتیجه این دفاع شخص متجاوز جان یا یکی از اعضایش را از دست دهد، شخص دفاع کننده ضامن نیست

۱۰۸۸- حدیث: «عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ، أَنَّ رَجُلًا عَضَّ يَدَ رَجُلٍ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فَمِهِ فَوَقَعَتْ ثَنِيَّتَاهُ فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَعْضُ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ كَمَا يَعْضُ الْفَحْلُ لَأَدِيَّةَ لَكَ»^(۱).

یعنی: «عمران بن حصین رضی الله عنه گوید: مردی دست مرد دیگری را گاز گرفت، مرد دومی دستش را از دهن آن مرد بیرون کشید، در نتیجه دو دندان جلوی او بیرون آمد، محاکمه را به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند، فرمود: چرا بعضی از شما مانند حیوان نر بعضی دیگر را گاز می گیرد؟! (و به شخص گازگیر گفت:) حقی به عنوان خون بها به شما تعلق نخواهد گرفت».

۱۰۸۹- حدیث: «يَعْلَى بْنُ أُمَيَّةَ ﷺ، قَالَ: عَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ جَيْشَ الْعُسْرَةِ، فَكَانَ مِنْ أَوْثَقِ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي، فَكَانَ لِي أَجِيرٌ، فَقَاتَلَ إِنْسَانًا، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا إِصْبَعِ صَاحِبِهِ، فَانْتَزَعَ إِصْبَعَهُ، فَأَنْدَرَ ثَنِيَّتَهُ فَسَقَطَتْ فَانْطَلَقَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَهْدَرَ ثَنِيَّتَهُ، وَقَالَ: أَفِيدَعُ إِصْبَعَهُ فِي فَيْكِ تَقْضُمُهَا قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ: كَمَا يَقْضُمُ الْفَحْلُ»^(۲).

یعنی: «یعلی بن امیه رضی الله عنه گوید: در لشکری به نام جیش العسرة با پیغمبر صلی الله علیه و آله در جهاد بودیم و این غزوه به نظر خودم از بهترین اعمال من می باشد، یک نفر اجیر داشتم که با یکنفر دیگر به جنگ پرداخت، یکی از این دو انگشت دیگری را گاز گرفت، او هم انگشتش را بیرون کشید و دندان جلو (شخص گازگیر) را بیرون آورد، آن شخص که دندانش بیرون آمده بود به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت، (و جریان را به او گفت) پیغمبر صلی الله علیه و آله دندانش را بی ارزش اعلام کرد و گفت: آیا می خواستی انگشتش را در دهانت باقی بگذارد تا آن را خرد کنی؟! یعلی رضی الله عنه گوید: فکر می کنم که پیغمبر صلی الله علیه و آله این را هم گفت: همانگونه که حیوان نر با گاز آن را خرد می نماید؟!».

۱- أخرجه البخاري في: 87 كتاب الديات: 8 باب إذا عض رجلاً فوقع ثنياه.

۲- اخرجه البخاري في: 37 كتاب الإجارة: 5 باب الأجير في الغزو.

باب ۵: اثبات قصاص برای دندان و اعضاهایی که به منزله آن است

۱۰۹۰- حدیث: «أَنْسِ، قَالَ: كَسَرَتِ الرَّبِيعُ، وَهِيَ عَمَةٌ أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، نَبِيَّةٌ جَارِيَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَطَلَبَ الْقَوْمُ الْقِصَاصَ، فَأَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقِصَاصِ؛ فَقَالَ أَنْسُ بْنُ النَّضْرِ، عَمُّ أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ: لَا وَاللَّهِ لَا تُكْسَرُ سِنُّهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَنْسُ كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ فَرَضِي الْقَوْمَ وَقَبِلُوا الْأَرْضَ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: ربیع که عمه مالک بن انس بود، دندان یک زن انصاری را شکست، و طایفه آن زن خواستار انتقام و قصاص شدند، پیش پیغمبر ﷺ رفتند، پیغمبر ﷺ دستور داد تا همان دندان ربیع را به عنوان قصاص بشکنند، انس بن نصر که عموی انس بن مالک بود، گفت: ای رسول خدا! قسم به خدا (با اطمینانی که به لطف خدا دارم عقیده‌ام این است که) دندانش شکسته نخواهد شد، پیغمبر ﷺ گفت: «ای انس! قرآن به قصاص دستور می‌دهد»، بعداً قوم آن زن که دندانش شکسته شده بود رضایت دادند و به خون بها راضی شدند و دندان ربیع را نشکستند، پیغمبر ﷺ (راجع به انس بن نصیر که قسم خورد به عقیده من دندانش شکسته نمی‌شود) گفت: «بعضی از بندگان خدا اگر قسم بخورند که خداوند باید این کار را انجام دهد، خداوند به احترام ایشان قسم آنان را انجام می‌دهد، (همانگونه که انس قسم خورد و قسمش عملی شد)».

باب ۶: چیزهایی که خون مسلمان را مباح می‌نماید

۱۰۹۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا يَأْخُذِي ثَلَاثٌ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيْبُ الرَّزَانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ الْجَمَاعَةَ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 5 سورة المائدة: 6 باب قوله: ﴿وَالْحُرُوحُ قِصَاصٌ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 87 كتاب الديات: 6 باب قوله تعالى: ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾.

یعنی: «عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} گوید: پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} گفت: خون هیچ انسان مسلمانی که به وحدانیت خدا و پیغمبری من اعتراف می نماید، برای هیچ کسی حلال نیست، مگر در برابر یکی از این سه چیز:

- ۱- کسی که شخصی را بکشد (به قصاص آن کشته می شود).
- ۲- کسی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن مرتکب زنا شود (رجم خواهد شد).
- ۳- کسی که از دین اسلام پشیمان شود و مرتد گردد و اسلام را ترک کند (به عنوان مرتد کشته خواهد شد)».

باب ۷: بیان گناه کسی که برای اولین بار مرتکب قتل گردیده

۱۰۹۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ^{رضی الله عنه}، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^{صلی الله علیه و آله}: لَا تَقْتُلْ نَفْسًا ظَلَمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} گوید: پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} گفت: هیچ انسانی به ناحق کشته نمی شود مگر اینکه سهمی از گناهِش به عهده آن پسر اول آدم می باشد (که برادرش را کشت) چون او اولین کسی بود که سنت و رسم قتل و کشتن را به مردم نشان داد».

باب ۸: مجازات قتل در قیامت. اولین چیزی که مورد سؤال و قضاوت قرار می گیرد قتل است

۱۰۹۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ^{رضی الله عنه}، قَالَ النَّبِيُّ^{صلی الله علیه و آله}: أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالْذَّمَّاءِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} گوید: پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} گفت: اولین چیزی که در قیامت مورد قضاوت قرار می گیرد موضوع خون و قتل است».

۱- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 1 باب حَلَقِ آدَمَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَذُرِّيَّتِهِ.

۲- أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 48 باب القصاص يوم القيامة.

باب ۹: سخت گیری در تحریم ریختن خون دیگران و تعرض به شخصیت و ناموس و مال آنان

۱۰۹۴- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا؛ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمِ، وَرَجَبُ مَضَرَ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ؛ أَيُّ شَهْرٍ هَذَا قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ قُلْنَا: بَلَى قَالَ: فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ قَالَ: أَلَيْسَ يَوْمَ التَّحْرِ قُلْنَا: بَلَى قَالَ: فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ قَالَ مُحَمَّدٌ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ) وَأَحْسِبُهُ قَالَ: وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ وَسَتَلْفُونَ رَبَّكُمْ فَسَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضَلَالًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضٌ مَنْ يُبَلِّغُهُ أَنْ يُكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ مَنْ سَمِعَهُ فَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ: صَدَقَ مُحَمَّدٌ ﷺ ثُمَّ قَالَ: أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ مَرَّتَيْنِ»^(۱).

یعنی: «ابو بکره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: از روزی که خداوند زمین و آسمان‌ها را آفریده است زمان به طور یکسان به دور خود می‌چرخد، و سال دوازده ماه است، چهار ماه در سال ماه حرام می‌باشد، که سه ماه آن‌ها به نامهای ذیقعدہ و ذیحجه و محرم پشت سر هم قرار گرفته‌اند، ماه چهارم (که از آن‌ها جدا است ماه) رجب مضر است که در بین جمادی الثانی و شعبان قرار دارد، بعداً پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اکنون ما در چه ماهی هستیم؟ گفتیم: خدا و رسول خدا از همه داناترند، پیغمبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا اینکه فکر کردیم که اسم آن ماه را که در آن قرار داشتیم تغییر خواهد داد، بعداً گفت: مگر این ماه ذیحجه نیست؟ گفتیم: بلی، ذیحجه است، گفت: این شهر کدام شهر است؟ گفتیم: خدا و رسول خدا از همه عالم‌ترند، سپس سکوت کرد تا اینکه خیال کردیم که نام شهر (مکه را) تغییر می‌دهد، آنگاه گفت: مگر اینجا مکه نیست؟ گفتیم: بلی، مکه

است، گفت: امروز چه روزی است؟ گفتیم: خدا و رسول خدا از همه داناترند، باز پیغمبر ﷺ سکوت کرد تا جایی که تصور کردیم اسم روزی را که در آن بودیم تغییر می‌دهد بعداً گفت: مگر امروز روز عید قربان نیست؟ گفتیم: بلی، روز عید قربان است، پیغمبر ﷺ گفت: خون و مال شما (محمد یکی از راویان این حدیث گوید: فکر می‌کنم که پیغمبر ﷺ عرض و ناموس را هم نام برد و گفت) و شخصیت و ناموس شما بر شما حرام است، همانگونه که امروز، روز حرام است، این شهر هم شهر حرام و این ماه هم ماه حرام است و بر شما حرام می‌باشند بر شما لازم است حرمت آن‌ها را رعایت کنید و از جنگ و جدال در آن پرهیز نمایید باید از ریختن خون همدیگر پرهیز کنید، چون شما در روز قیامت به حضور خدا می‌رسید، از رفتار و اعمال شما سؤال خواهد شد، باید هوشیار باشید و بعد از من به گمراهی برنگردید، گردن همدیگر را نزنید، کسانی که در اینجا حضور دارند باید این مطالب را با دقت به کسانی که در اینجا نیستند برسانند، چون ممکن است بعضی از کسانی که اینجا نیستند و موضوع را از شما می‌شنوند، حافظه‌شان بیشتر و قوی‌تر از عده‌ای باشد که اینجا حضور دارند، (محمد راوی حدیث) هرگاه که این حدیث را بیان می‌کرد می‌گفت: رسول خدا راست فرمود، بعداً پیغمبر ﷺ گفت: آیا وظیفه خود را به مردم ابلاغ نمودم؟ و دوبار این جمله را تکرار نمود».

باب ۱۱: خون‌بهای جنین و واجب بودن دیه بر ورثه قاتل در صورتی که قتل خطاء یا شبه عمد باشد

۱۰۹۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُدَيْلٍ افْتَتَلَتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى بِحَجَرٍ، فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَضَى أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ؛ فَقَالَ وَلِي الْمَرْأَةِ الَّتِي عَرِمَتْ: كَيْفَ أَعْرَمُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ لَا شَرِبَ وَلَا أَكَلَ، وَلَا نَطَقَ وَلَا اسْتَهَلَ، فَمِثْلُ ذَلِكَ بَطَلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: دو زن از قبیله هُدَیْل با هم دعوی کردند یکی از آن‌ها سنگی را انداخت و به شکم دیگری که حامله بود اصابت کرد و بچه‌ای را که در شکم

۱- أخرجه البخاري في: 76 كتاب الطب: 46 باب الكهانة.

داشت کشت، به نزد پیغمبر ﷺ آمدند، پیغمبر ﷺ حکم کرد، خون بهای این جنین، برده یا کنیزی می‌باشد. وارث زن قاتله که ملزم به پرداخت دیه شده بود گفت: ای رسول خدا! چطور غرامت جنینی را بدهم که نه چیزی نوشیده و نه چیزی خورده است و نه حرفی زده و نه صدایی از آن بلند شده است، و این نوع قضاوت و حکم باطل است، پیغمبر ﷺ گفت: این مرد جزو کاهنان است (و سخنانش به سخن آنان شبیه است)».

۱۰۹۶- حدیث: «الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْلَمَةَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ اسْتَشَارَهُمْ فِي إِمْلَاصِ الْمَرْأَةِ؛ فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْغُرَّةِ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ فَشَهِدَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ أَنَّهُ شَهِدَ النَّبِيِّ ﷺ قَضَى بِهِ»^(۱).

یعنی: «عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در مورد زنی که کسی او را هُل داده (و سقط جنین کرده بود)، با مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمه مشورت کرد، مغیره گفت: که پیغمبر ﷺ در مورد سقط جنین (به صورت خطاء یا شبه عمد) به دادن برده‌ای یا کنیزی قضاوت کرد، و محمد بن مسلمه هم شهادت داد که پیغمبر ﷺ به دادن برده‌ای یا کنیزی به طرف، حکم صادر نمود».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

فصل بیست ونهم:

درباره حدود

باب ۱: مجازات و حدّ دزدی و میزان دزدی که حد در آن اجرا می شود

۱۰۹۷- حدیث: «عَائِشَةُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: تُقَطَّعُ يَدُ السَّارِقِ فِي رُبْعِ دِينَارٍ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: دست دزدی که یک چهارم یک دینار طلا را بدزد (به عنوان حد) قطع می گردد».

۱۰۹۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَ سَارِقٍ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمٍ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله دست شخصی را به خاطر دزدیدن سپری که سه درهم ارزش داشت قطع نمود.

۱۰۹۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ، يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ؛ وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: لعنت خدا بر دزد باد، یک تخم مرغ می دزدد، به خاطر آن دستش قطع می شود و یک طناب را به سرقت می برد و یک دستش قطع می شود».

۱- أخرجه البخاري في: 86- كتاب الحدود: 13- باب قول الله تعالى: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 13 باب قول الله تعالى: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾.

۳- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 7 باب لعن السارق إذا لم يسم.

باب ۲: دست دزد چه از طبقه اشراف یا غیر اشراف باشد باید قطع شود و برای جلوگیری از اجرای حدود شرعی نباید خواهش شود

۱۱۰۰- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ فُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومِيَّةِ الَّتِي سَرَقَتْ، فَقَالَ: وَمَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: وَمَنْ يَجْتَرِي عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبَلَكُمُ أَنْهُمْ كَانُوا، إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ؛ وَإِيمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ، لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: موضوع دزدی یک زن از قبیله مخزوم برای قریش بسیار مهم بود (از اینکه دستش قطع شود ناراحت بودند) گفتند: چه کسی باید در این مورد با رسول خدا صحبت کند؟ گفتند: به جز اسامه پسر زید که محبوب پیغمبر صلی الله علیه و آله است چه کسی جرأت خواهش برای این موضوع را دارد؟ اسامه با پیغمبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به اسامه گفت: آیا برای جلوگیری از اجرای یکی از حدود الهی خواهش می کنی؟! سپس بلند شد، به سپاس و ستایش خداوند پرداخت، نگاه گفت: ملت های گذشته تنها به خاطر این به هلاکت رسیدند که وقتی یکی از اشراف دزدی می کرد او را آزاد می کردند، اگر یک نفر فقیر و بیچاره دزدی می کرد، حد و مجازت را بر او اجرا می نمودند، قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع خواهیم کرد».

باب ۴: رجم نمودن کسی که بعد از ازدواج و مقاربت با همسرش مرتکب زنا می شود

۱۱۰۱- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الرَّجْمِ، فَفَرَّأْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ فَأَحْشَى، إِنَّ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ، أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ؛

۱- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 54 باب حدثنا أبو البيان.

فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى، إِذَا أَحْصَنَ، مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الْحُبْلُ أَوْ الْاعْتِرَافُ»^(۱).

یعنی: «عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد و قرآن را بر او نازل نمود، یکی از آیات نازل شده آیه مربوط به رجم است، ما این آیه را در قرآن خواندیم و معنی آن را درک کردیم و آن را حفظ نمودیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خود رجم را انجام داد و ما هم بعد از او رجم را انجام دادیم، می ترسم مدتی بگذرد مردم بگویند: قسم به خدا ما آیه مربوط به رجم را در قرآن نمی بینیم، آن موقع مردم به واسطه ترک کردن یک امر واجب که خداوند به آن دستور داده است گمراه خواهند شد، باید بدانید رجم کسی که بعد از ازدواج و نزدیکی با همسرش مرتکب زنا می شود امری است حق و در کتاب خدا ثابت است و وقتی که شاهد به زنا یا حاملگی وجود داشته باشد و یا اعتراف به زنا شود حکم رجم در حق چنین مرد و زنی اجرا می گردد».

باب ۵: حکم کسی که به زنا اعتراف می نماید

۱۱۰۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ وَجَابِرٍ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَنَادَاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي زَنَيْتُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، حَتَّى رَدَدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ؛ فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ دَعَاهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَلَيْكَ جُنُونٌ قَالَ: لَا قَالَ: فَهَلْ أَحْصَنْتَ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ قَالَ جَابِرٌ: فَكُنْتُ فِي مَنْ رَجَّمَهُ، فَرَجَّمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى؛ فَلَمَّا أَدْلَقْتُهُ الْحِجَارَةَ هَرَبَ، فَأَذْرَكْنَاهُ بِالْحَرَّةِ، فَرَجَّمْنَاهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد بود، مردی پیشش آمد، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! من دچار زنا شده ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله از او اعراض نمود و به سخنش توجهی نکرد، تا اینکه آن مرد چهار بار آن را تکرار نمود، وقتی که چهار بار علیه خود شهادت داد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را صدا کرد، به او گفت: هیچ نوع جنونی داری؟ گفت: خیر، از او پرسید: آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: بلی، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: او را ببرید و

۱- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 31 باب رجم الحبل من الزنى إذا أحصنت.

۲- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 22 باب لا يرمج المجنون والمجنونة.

رجمش کنید، جابر گوید: من جزو کسانی بودم که او را در مصلی رجم کردند، وقتی شدت سنگباران به او فشار آورد فرار کرد، سپس او را در محلی به نام حره در خارج مدینه دستگیر کردیم و رجم نمودیم».

۱۱۰۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ قَالَا: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: أَنْشُدَكَ اللَّهَ إِلَّا قَضَيْتَ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ؛ فَقَامَ خَصْمُهُ، وَكَانَ أَفْقَهُ مِنْهُ، فَقَالَ: صَدَقَ، أَقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأَدِّنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: قُلْ فَقَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا فِي أَهْلِ هَذَا، فَزَنَى بِأَمْرَأَتِهِ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَخَادِمٍ؛ وَإِنِّي سَأَلْتُ رِجَالًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيْبَ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ؛ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ: الْمِائَةَ وَالْخَادِمَ رَدًّا عَلَيْكَ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيْبَ عَامٍ؛ وَيَا أُنَيْسُ اعْدُدْ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا فَسَلِّهَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا فَاعْتَرَفَتْ، فَارْجُمْهَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره و زید بن خالد جهنی رضی الله عنهما گویند: مردی به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم که تنها به کتاب خدا در بین ما قضاوت کن، طرف او که مرد فهمیده‌تری بود، گفت: راست می‌گوید به کتاب خدا در بین ما قضاوت کن، ولی ای رسول خدا! اجازه بده تا موضوع را برایت بگویم، پیغمبر ﷺ گفت: بگو، آن مرد گفت: پسرم کارگر خانواده این مرد بوده، با زن او زنا کرده است، من در مقابل این کار بد پسر، صد رأس گوسفند و یک خدمتگزار به او داده‌ام، در این مورد از اهل علم سؤال کردم، به من گفتند: پسرم به صد تازیانه و یک سال تبعید محکوم می‌باشد، زن این مرد هم باید رجم شود، پیغمبر ﷺ گفت: قسم به کسی که جان من در اختیار او است برابر قرآن در بین شما قضاوت خواهم کرد، صد گوسفند و خدمتگزار شما به شما برمی‌گردد، پسر شما هم به صد تازیانه و یک سال تبعید محکوم می‌شود، ای انیس! شما هم برو از زن آن مرد بپرس اگر اعتراف کرد او را رجم کنید»، آن زن اعتراف نمود و انیس او را رجم کرد».

۱- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 46 باب هل يأمر الإمام رجلاً فيضرب الحد غائباً عنه.

باب ۶: یهودی که اهل ذمه باشد و زنا کند رجم می شود

۱۱۰۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنِيًّا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ فَقَالُوا: نَفْضَحُهُمْ وَيُجْلِدُونَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبْتُمْ إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ فَأَتَوْا بِالتَّوْرَةِ فَذَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا؛ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: ارْفَعْ يَدَكَ فَرَفَعَ يَدَهُ، فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَرَجَمَا

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَجْنَأُ عَلَى الْمَرْأَةِ، يَقِيهَا الْحِجَارَةَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: عدهای یهودی پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمدند، گفتند: که زن و مردی از ایشان با هم زنا کرده‌اند، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به ایشان گفت: در این مورد چه حکمی در تورات می‌بینید؟ گفتند: حکمشان در تورات این است که ما آنان را مفتضح کنیم و آبرویشان را ببریم، سپس آنان را تازیانه بزنیم، عبدالله بن سلام (که یکی از علمای یهودی بود و مسلمان شده بود) گفت: دروغ می‌گویید، در تورات دستور رجم هست، تورات را آوردند و آن را گشودند، یکی از یهودی‌ها دستش را بر روی آیت رجم قرار داد تا آن را نبینند، آنگاه آیه ما قبل و ما بعد آیه رجم را قرائت کرد، عبدالله بن سلام به او گفت: دستت را بلند کن، وقتی که دستش را برداشت آیه مربوط به رجم در آن بود، یهودی‌ها گفتند: عبدالله بن سلام راست گفت، ای محمد! آیه رجم در تورات هست، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دستور داد آن زن و مرد یهودی را رجم کردند.

عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: وقتی که رجم می‌شدند دیدم که مرد یهودی خود را بر روی آن زن خم کرده بود و او را از اصابت سنگ‌ها محفوظ می‌نمود.»

۱۱۰۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُوْفَى عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أُوْفَى، هَلْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: قَبْلَ سُورَةِ التَّوْرَةِ أَمْ بَعْدُ قَالَ: لَا أَدْرِي»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 26 باب قول الله تعالى: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 21 باب رجم المحسن.

یعنی: «شیبانی گوید: از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم: آیا پیغمبر ﷺ رجم را انجام داده است؟ گفت: بلی، گفتم: آیا رجم را قبل از نزول سوره نور اجرا کرد یا بعد از آن؟ گفت: نمی‌دانم».

۱۱۰۶ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا زَنَتِ الْأُمَّةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا، فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُتْرَبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُتْرَبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ الثَّالِثَةَ فَلْيَبْعُهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعْرٍ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه کنیزی زنا کرد و زنایش آشکار گردید، باید مالکش او را تازیانه بزند و بعد از تازیانه زدن نباید او را سرکوب و سرزنش نماید، اگر بار دوم هم مرتکب زنا شد باز او را تازیانه بزند و از سرزنش او خودداری کند، چنانچه برای سومین بار به زنا تن دردهد، باید او را بفروشد هر چند در مقابل چیز بسیار بی‌ارزشی مانند یک ریسمان مو باشد».

۱۱۰۷ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ وَرَيْدِ بْنِ خَالِدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنِ الْأُمَّةِ، إِذَا زَنَتْ وَلَمْ تُحْصَنْ، قَالَ: إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَبَيْعُوهَا وَلَوْ بِضَفِيرٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره و زید بن خالد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: از پیغمبر ﷺ درباره کنیزی که ازدواج نکرده است و مرتکب زنا می‌شود سؤال شد، گفت: «اگر مرتکب زنا شد، او را تازیانه بزنید، و اگر دومین بار هم مرتکب زنا گشت، باز او را تازیانه بزنید، چنانچه برای سومین بار زنا کند او را بفروشید، هر چند در مقابل یک طناب مو باشد».

باب ۸: حدّ شراب خواری

۱۱۰۸ - حدیث: «أَنَسٌ، قَالَ: جَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ، فِي الْحُمْرِ، بِالْجَرِيدِ وَالْتَعَالِ؛ وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ»^(۳).

۱ - أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 66 باب بيع العبد الزاني.

۲ - أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 66 باب بيع العبد الزاني.

۳ - أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 4 باب الضرب بالجريد والنعال.

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله شراب خوار را با شاخه‌های نازک خرما و نعل می‌زد، و ابو بکر شراب خوار را چهل تازیانه می‌زد».

۱۱۰۹- حدیث: «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي، إِلَّا صَاحِبَ الْحَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ؛ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ يَسُنَّهُ»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: برای هیچ کسی که او را حد می‌زنم و می‌میرد ناراحت نیستم جز برای شراب خوار، اگر او را حد بزنم و بمیرد، دیه و خون بهایش را می‌پردازم چون حد شراب خوار به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین نشده است».

(علمای اسلام اجماع دارند که شراب چه زیاد باشد چه کم حرام است و کسی که شراب بخورد هر چند یک قطره هم باشد باید حد شرعی بر او اجرا گردد، امام شافعی عقیده دارد که حد شراب خوار چهل تازیانه است ولی حاکم شرع می‌تواند تا هشتاد تازیانه به او بزند، و آنچه مازاد بر چهل تازیانه باشد به عنوان تعذیر می‌باشد)^(۲).

باب ۹: بیان تعداد تازیانه‌های تعزیر

۱۱۱۰- حدیث: «أَبِي بُرْدَةَ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: لَا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ، إِلَّا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ»^(۳).

یعنی: «ابی برده رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: «بیش از ده تازیانه (به عنوان تنبیه و تعذیر) به کسی زده نمی‌شود، مگر در اجرای یکی از حدودات شرعی. (که تعداد تازیانه‌ها از ده بیشتر است، مثلاً حد کسی که ازدواج نکرده باشد و مرتکب زنا شود صد تازیانه است، و حد تهمت زدن به زن‌های پاکدامن هشتاد تازیانه می‌باشد، و حد شراب خوار چهل تازیانه است)».

۱- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: باب الضرب بالجريد والنعال.

۲- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۱، ص: ۲۱۷.

۳- أخرجه البخاري في: 86 كتاب الحدود: 42 باب كم التعزير والأدب.

باب ۱۰: اجرای حد موجب کفاره گناهی می‌شود که شخص مرتکب آن شده است
 ۱۱۱۱- حدیث: «عِبَادَةُ بِنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا، وَهُوَ أَحَدُ الثَّقَبَاءِ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ، وَحَوْلَهُ عَصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا تَسْرِقُوا وَلَا تَزْنُوا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ، فَهُوَ إِلَى اللَّهِ، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ، وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عباده بن صامت رضی الله عنه که جزو اصحابی بود که در جنگ بدر شرکت داشتند و یکی از چند نفری است که به نمایندگی از طرف اهل مدینه در شب عقبه قبل از هجرت با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت نمود، گوید: در حالی که جماعتی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، فرمود: «با من بیعت کنید بر اینکه چیزی را به عنوان انباز برای خدا قرار ندهید، دزدی و زنا نکنید، بچه‌هایتان را نکشید، به کسی افترا و بهتان نزنید، از کارهای نیک و خیر و مصلحت سرپیچی نکنید، هر کسی به این بیعت عمل کند، اجر و پاداشش تنها با خداست، اگر کسی یکی از این دستورات را انجام ندهد، و در دنیا مورد مؤاخذه قرار داده شد، این مؤاخذه (و مجازات دنیوی) باعث کفاره گناهش خواهد شد، اگر کسی مرتکب یکی از این گناهها شود و خداوند سر او را فاش نکند و کسی از این گناه آگاه نگردد، در این صورت کار او تنها با خدا است، اگر بخواهد او را مورد عفو قرار می‌دهد و اگر بخواهد او را مجازات می‌کند». ما فوراً این بیعت را قبول کردیم».

باب ۱۱: اگر حیوانی کسی را زخمی کند و یا کسی در چاه آب یا معدن کسی افتد و زخمی شود صاحب حیوان یا چاه ضامن نیست

۱۱۱۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: الْعَجْمَاءُ جُبَّارٌ، وَالْبِئْرُ جُبَّارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَّارٌ، وَفِي الرَّكَازِ الْخُمْسُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 11 باب حدثنا أبو اليمان.

۲- أخرجه البخاري في: كتاب الزكاة: 66 في الركاك الخمس.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر حیوانی کسی را زخمی کند صاحبش ضامن نیست، و اگر کسی در چاه آب یا چاه معدن کسی افتاد و زخمی شد صاحب چاه ضامن نیست، و اگر کسی گنجینه‌ای پیدا کند، باید خمس آن را به بیت المال بدهد» (وقتی که حیوان کسی در شب یا روز بدون اینکه مالکش قصوری داشته باشد و همراه آن حیوان نباشد مالی را از بین ببرد یا کسی را زخمی کند صاحبش ضامن نیست، ولی وقتی که صاحبش همراه آن باشد و چیزی را تلف کند ضامن محسوب می‌شود، همینطور اگر کسی در زمین خود چاه آب یا معدنی را حفر کند و مالی، یا کسی در آن بیفتد و دچار نقصی گردد، صاحب چاه ضامن نمی‌باشد، ولی اگر کسی چاهی را بر سر راه عموم حفر کند و کسی یا چیزی در آن سقوط کند ضامن تلفات آن است)^(۱).

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وأصحابه وأتباعه أجمعین.

فصل سیّم: درباره قضاوت

باب ۱: قسم بر مدعی علیه است

۱۱۱۳ - حدیث: «ابن عَبَّاسٍ إِنَّ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا تَخْرِزَانِ فِي بَيْتٍ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أَنْفَدَ بِإِشْفَا فِي كَفِّهَا، فَادَّعَتْ عَلَى الْأُخْرَى، فَرَفَعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بَدْعُوهُمْ لَدَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ ذَكَّرُوهَا بِاللَّهِ، وَافْرَعُوا عَلَيْهَا ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۷]. فَذَكَّرُوهَا فَأَعْتَرَفَتْ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی اللہ عنہما گوید: دو زن در منزلی یا در حجره‌ای مشغول درست کردن خف بودند، یکی از آنان بیرون آمد و دشنه‌ای در دستش فر رفته بود، ادعا می‌کرد که رقیفش او را زخمی کرده است، محاکمه را به نزد ابن عباس بردند، ابن عباس گفت: پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: اگر به هر کس هرچه ادعا کند داده شود، خون و مال مردم را از بین خواهند برد، پس شما این زن را به یاد خدا و روز قیامت تذکر دهید، این آیه را بر او بخوانید: «کسانی که عهد و پیمان با خدا را به بهای ناچیزی می‌فروشند، سهمی در روز آخرت ندارند...».

وقتی آن زن متهم را به یاد خدا انداختند و آیه فوق را برایش خواندند به جرم خود اقرار کرد که او را زخمی کرده است، ابن عباس گفت: پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: قسم بر مدعی علیه می‌باشد».

۱ - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 3 سورة آل عمران: 3 باب: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيُّمْنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾.

(یعنی تنها با ادعا چیزی به کسی داده نمی‌شود یا باید مدعی شاهد و دلیل و برهان محکم بر مدعی خود داشته باشد و یا اینکه مدعی علیه اعتراف کند، و در غیر این دو صورت مدعی علیه قسم می‌خورد و حق مدعی ساقط می‌گردد)^(۱).

باب ۳: حکم شرع مربوط به ظاهر امر و چگونگی بیان دلیل است

۱۱۱۴- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِيَابِ حُجْرَتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخُصْمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أْبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ؛ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيُتْرِكْهَا»^(۲).

یعنی: «ام سلمه رضی الله عنها همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید که بر در حجره‌اش اختلاف و نزاعی برپا ساخته‌اند، بیرون آمد به نزد آنان رفت، گفت: من هم یک انسانم، وقتی اختلاف را پیش من می‌آورید، شاید بعضی از شما در بیان مطالب خود از بعضی دیگر فصیح‌تر و بلیغ‌تر باشد، من به حسب ظاهر فکر می‌کنم که راست می‌گوید، به نفع او حکم و قضاوت می‌کنم، ولی باید بدانید اگر به وسیله این قضاوت ظاهری حق کسی را به کس دیگری بدهم، (چون قضاوت ظاهری مال دیگران را حلال نمی‌کند و آن چیزی که به او داده شده است حق نیست) در واقع آن یک تکه آتش است، می‌خواهد آن را بگیرد و یا آن را به صاحب حق مسترد گرداند».

باب ۴: قضیه هند دختر عتبه و زن ابوسفیان

۱۱۱۵- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ هِنْدَ بِنْتَ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، وَلَيْسَ يُعْطِينِي مَا يَكْفِينِي وَوَلَدِي، إِلَّا مَا أَخَذْتُ مِنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَقَالَ: خُذِي مَا يَكْفِيكَ وَوَلَدَكَ بِالْمَعْرُوفِ»^(۳).

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۲، ص ۳.

۲- أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 16 باب إثم من خصم في باطل وهو يعلمه.

۳- أخرجه البخاري في: 69 كتاب النفقات: 9 باب إذا لم ينفق الرجل للمرأة أن تأخذ بغير علمه ما يكفيها

وولدها بالمعروف.

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: هند دختر عتبه گفت: ای رسول خدا! ابو سفیان مردی است خسیس و بخیل، و نفقه‌ای که کفایت خودم و بچه‌ام را بنماید به من نمی‌دهد، مگر اینکه بدون اطلاع او مقداری از مالش را برداشت کنم (آیا چنین حقی را دارم) پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «به اندازه کفاف خود و بچه‌ات در حدّ متداول و متعارف از مالش بردار».

۱۱۱۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ، أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذُلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، قَالَ: وَأَيْضًا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مَسِيكٌ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالُنَا قَالَ: لَا أَرَاهُ إِلَّا بِالْمَعْرُوفِ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: هند دختر عتبه پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! قبلاً آرزو داشتم که خانواده و اهل بیت شما ذلیل‌ترین و بدبخت‌ترین مردم روی زمین باشند، ولی امروز دوست دارم که محترم‌ترین مردم روی زمین باشند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «قسم به کسی که جان من در دست او است (علاقه و محبت شما نسبت به من) از این هم بیشتر خواهد شد»، هند گفت: ای رسول خدا! ابوسفیان انسانی است خسیس و حریص، آیا گناه است اگر از مال او برای نفقه خانواده‌ام بردارم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «جایز نیست مگر در حدّ متعارف و متداول».

باب ۵: نهی از سؤال کردن فراوان و نهی از خودداری از ادای حق دیگران و یا نهی از درخواست چیزی که حق او نیست

۱۱۱۷- حدیث: «الْمُغِيرَةُ بِنْتُ شُعْبَةَ، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُفُوقَ الْأُمّهَاتِ، وَوَادَّ النَّبَاتِ، وَمَنْعَ وَهَاتِ، وَكِرَةَ لَكُمْ قَيْلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 23 باب ذكر هند بنت عتبة.

۲- أخرجه البخاري في: 43 كتاب الاستقراض: 19 باب ما ينهى عن إضاعة المال.

یعنی: «مغیره بن شعبه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند اذیت و بی احترامی مادران و زنده به گور ساختن دختران را بر شما حرام ساخته است و منع نموده که از ادای حق دیگران خودداری کنید، یا به هر کار حرامی دست بزنید و دوست ندارد که مشغول قیل و قال و سؤال کردن فراوان و غیر ضروری شوید، و یا ثروت و مال خودتان را ضایع و به هدر دهید».

باب ۶: ثواب و پاداش قاضی، وقتی که برای قضاوت تلاش و کوشش کند، خواه در قضاوتش حق را تشخیص دهد یا اشتباه نماید

۱۱۱۸- حدیث: «عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»^(۱).

یعنی: «عمر بن عاص رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: وقتی که حاکم و قاضی در قضاوت و حکم خود تلاش و کوشش نمایند و در این قضاوت به حق حکم کنند، دو ثواب و اجر دارند (یکی ثواب تلاش و زحمتی که کشیده اند و دیگری ثواب تشخیص حق و حکم به آن) اگر بعد از تلاش و زحمت به خطا و اشتباه حکم نمایند، تنها یک اجر دارند. (که اجر تلاش و زحمت است یعنی کسی که شایستگی مقام قضاوت را دارد چنانچه بعد از تحقیق و بررسی دلایل مربوطه حکمی را بدون هیچ نظر سوئی صادر نماید، یک اجر یا دو اجر را دارد ولی کسانی که شایستگی علمی و اخلاقی قضاوت را ندارند، و بدون توجه به احکام الهی حکم صادر می نمایند، برابر نص قرآن جزو ظالمان و فاسقان می باشند)».

باب ۷: مکروه است قاضی در حال عصبانیت قضاوت کند

۱۱۱۹- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى ابْنِهِ، وَكَانَ بِسِجِسْتَانَ، بِأَنَّ لَا تَقْضِي بَيْنَ اثْنَيْنِ وَأَنْتَ غَضْبَانُ، فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: لَا يَقْضِيَنَّ حَكْمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانٌ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 96 كتاب الاعتصام: 21 باب أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ.

۲- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 13 باب هل يقضي الحاكم أو يفتي وهو غضبان.

یعنی: «ابو بکره رضی الله عنه نامه‌ای به پسرش که حاکم سیستان بود نوشت، که در حال عصبانیت در بین دو نفر قضاوت نکن، چون از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «نباید هیچ قاضی‌ای در حال خشم و عصبانیت قضاوت کند».

باب ۸: مردود ساختن حکم‌هایی که به باطل صادر می‌شوند، و مردود ساختن کارهای بدعه‌ای که در دین به وجود می‌آیند

۱۱۲۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که در دین ما چیزی به وجود آورد که جزو دین نباشد و آن را به عنوان دین به مردم معرفی کند، آن چیز باطل و مردود است».

(کارهای اجتماعی و صنعتی و علمی دارای شکل بخصوص و ثابتی نمی‌باشند و در اثر تغییر شرایط عوض می‌شوند و از قانون تکامل پیروی می‌نمایند، در این نوع مسائل کافی است که مخالف اصول اسلام نباشند و در جهت ظلم و فساد و زیان جامعه جریان نداشته باشند، اما مسائل مربوط به عبادت از قبیل نماز و روزه و حج و زکات و... مسائلی هستند که جزئیات آن‌ها به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله تعیین و مشخص شده است و دارای کیفیت و کمیت و شکل مخصوصی می‌باشند مثلاً نماز صبح که دو رکعت است و دارای رکوع و سجود و خصوصیات تعیین شده می‌باشد، کسی حق ندارد بگوید من به جای دو رکعت سه رکعت نماز را در صبح می‌خوانم و عبادت بیشتری انجام می‌دهم، چون این کار بدعت و خلاف عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. خلاصه عبادت باید برابر سنت و عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و هر کاری به نام عبادت انجام شود ولی از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله خارج باشد و در زمان پیغمبر انجام نگرفته باشد باطل و به عنوان بدعت محسوب می‌گردد).

باب ۱۰: بیان اختلاف حکم دو مجتهد

۱- أخرجه البخاري في: 53 كتاب الصلح: 5 باب إذا اصطلحوا على صلح جور فهو مردود.

۱۱۲۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: كَانَتْ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا، جَاءَ الدُّبُّ فَذَهَبَ بِأَبْنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ، وَقَالَتِ الْأُخْرَى إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ؛ فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى؛ فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَأَخْبَرَتْهُ فَقَالَ: اثْنُونِي بِالسَّكِّينِ أَشُقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لَا تَفْعَلْ، يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: شنیدم که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می گفت: «دو زن که با هم بودند هر یک پسری همراه داشتند، گرگ آمد و پسر یکی از آن‌ها را برد، هر یک به دیگری می گفت: که گرگ پسر شما را ربوده است نه پسر من را، محاکمه را پیش داود بردند، داود به نفع زن بزرگتر قضاوت نمود، زن‌ها از نزد داود بیرون آمدند و به نزد سلیمان پسر داود رفتند، و جریان را به او خبر دادند، سلیمان گفت: کاردی را برای من بیاورید، من این پسر را در بین این دو زن تقسیم و دو نیم می کنم زن کوچکتر (که مادر حقیقی آن پسر بود) گفت: ای سلیمان! خدا شما را مورد رحم قرار دهد این کار را نکن، این پسر فرزند او (زن بزرگتر) است، آنگاه سلیمان حکم کرد که آن پسر را به زن کوچکتر بدهند، (چون سلیمان فهمید که مادر حقیقی کسی است که به حیات و زندگی این پسر علاقه دارد)».

باب ۱۱: مستحب است حاکم در بین دو نفر خصم صلح و صفا برقرار نماید

۱۱۲۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ وَلَمْ أَبْتَغِ مِنْكَ الذَّهَبَ وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا؛ فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ؛ قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 40 باب قول الله تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لِداوودَ سُلَيْمَانَ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 54 باب حدثنا أبو البيان.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یک نفر زمینی را از کسی خریداری نمود، و خریدار کوزه‌ای پر از طلا در زمینی که خریده بود پیدا کرد، خریدار به فروشنده گفت: بیا طلای خودت را از من پس بگیر، چون من تنها زمین شما را خریده‌ام نه طلای شما، فروشنده گفت: من زمین و آنچه در آن است به تو فروخته‌ام، برای محاکمه پیش مردی رفتند، آن مرد به آنان گفت: آیا شما اولاد دارید؟ یکی از آنان گفت: من پسری دارم و دیگری گفت: من دختری دارم، آن مرد گفت: شما دخترت را به نکاح پسر او درآورید، و این طلا را برای ایشان خرج نمایید و از آن در راه خدا صدقه کنید».

فصل سی و یکم:

درباره اشیاء پیدا شده

۱۱۲۳- حدیث: «زید بن خالد^{رضی}، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ اللَّقْطَةِ، فَقَالَ: اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا، ثُمَّ عَرَّفْهَا سَنَةً، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلَّا فَسَأْنِكَ بِهَا قَالَ: فَضَالَّةُ الْعَنَمِ قَالَ: هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذُّبِّ قَالَ: فَضَالَّةُ الْإِبِلِ قَالَ: مَالِكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَجَدَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا»^(۱).

یعنی: «زید بن خالد^{رضی} گوید: مردی پیش پیغمبر^{صلی} آمد و درباره حکم چیز گمشده‌ای که پیدا می‌شود از پیغمبر^{صلی} سؤال کرد، (که با آن چکار کند)، پیغمبر^{صلی} گفت: باید ظرف این گم شده و نخ و بند آن را توصیف کنید، تا یکسال آن را در مجالس و محافل عمومی تعریف نمایید، آنگاه اگر در مدت این یکسال صاحبش پیدا شد باید آن را به صاحبش بدهید، اگر در این مدت صاحبش پیدا نشد، به عنوان مال شما محسوب می‌شود و به هر نوع که می‌خواهی آن را تصرف کن، آن مرد پرسید: حکم گوسفندی که پیدا می‌شود چیست؟ پیغمبر^{صلی} گفت: اگر گوسفندی را پیدا کردی و آن را به مدت یکسال تعریف نمودی ولی صاحبش پیدا نشد، آن گوسفند مال شما است، اگر صاحبش پیدا شد مال او است، اگر آن را رها نمایی گرگ آن را می‌خورد، آن مرد پرسید: شتر گمشده که پیدا شد چه حکمی دارد؟ پیغمبر^{صلی} گفت: شما به شتر گمشده چه کار داری؟! ذخیره آب و پاهای محکمی همراه دارد، خودش از چشمه‌ها آب می‌نوشد و از درخت و علف‌ها می‌چرد (و گرگ نمی‌تواند به او زبانی برساند و سالم باقی می‌ماند) تا اینکه صاحبش پیدا می‌شود».

۱۱۲۴- حدیث: «أَبِي بِنِ كَعْبٍ^{رضی}، قَالَ: وَجَدْتُ صُرَّةً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فِيهَا مِائَةٌ دِينَارٍ، فَأَتَيْتُ بِهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: عَرَّفْهَا حَوْلًا فَعَرَّفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُ، فَقَالَ: عَرَّفْهَا

حَوْلًا فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ: عَرَّفَهَا حَوْلًا فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ: اعْرِفْ عِدَّتَهَا وَوِكَاءَهَا وَوِعَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلَّا اسْتَمْتِعْ بِهَا»^(۱).

یعنی: «ابی بن کعب رضی الله عنه گوید: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله کیسه‌ای پیدا کردم که صد دینار طلا در آن بود، آن را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آن را یک سال نزد مردم توصیف کن»، به مدت یکسال آن را توصیف کردم، (وقتی که کسی پیدانشد باز پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم، گفت: «یکسال دیگر آن را توصیف کن»، یکسال دیگر آن را توصیف کردم (باز کسی پیدا نشد، مجدداً) پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم فرمود: یکسال دیگر آن را تعریف کن. بعد از یکسال دیگر تعریف آن، برای بار چهارم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم، فرمود: عدد دینارها و ظرف و بند آن‌ها را تعریف کن، اگر صاحبش پیدا شد دینارها را به او بده و الا خودت از آن‌ها استفاده کن».

باب ۲: در مورد حرام بودن دوشیدن حیوان بدون اجازه صاحبش

۱۱۲۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةً أَمْرِيءٍ بَعِيرٍ إِذْنِهِ، أَيُّحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ تُؤْتَى مَشْرَبَتُهُ فَتُكْسَرَ خِرَانَتُهُ، فَيُنْتَقَلَ طَعَامُهُ فَإِنَّمَا تَحْزَنُ لَهُمْ ضُرُوعُ مَوَاشِيهِمْ أَطْعِمَاتِهِمْ؛ فَلَا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةً أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید هیچ کس شیر از پستان حیوانی بدون اجازه صاحب آن بدوشد، مگر کسی از شما دوست دارد که مخزن آبش را بشکنند و آب آن خالی شود؟! پستان حیوان‌های شما مخزن رزق و طعام شما است، بنابراین نباید کسی حیوان کس دیگری را بدون اجازه او بدوشد».

باب ۳: در مورد ضیافت و چگونگی آن

۱۱۲۶- حدیث: «أَبِي شُرَيْحِ الْعَدَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أُذُنَايَ، وَأَبْصَرْتُ عَيْنَايَ، حِينَ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ

۱- أخرجه البخاري في: 45 كتاب اللقطة: 10 باب هل يأخذ اللقطة ولا يدعها تضيع حتى لا يأخذها من

لا يستحق.

۲- أخرجه البخاري في: 45 كتاب اللقطة: 8 باب لا تحتلب ماشية أحد بغير إذن.

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ جَائِزَتَهُ قَالَ: وَمَا جَائِزَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، وَالضِّيَافَةُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱).

یعنی: «ابوشریح عدوی رضی الله عنه گوید: با گوش‌هایم شنیدم و با چشمانم دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنرانی می‌کرد، و می‌گفت: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید همسایه خود را مورد احترام قرار دهد، کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید دادادن جایزه، به مهمانش احترام بگذارد». یکی پرسید: ای رسول خدا! جایزه مهمان چیست؟ گفت: (احترام بیشتر) در شب و روز اول می‌باشد، مهمانداری و ضیافت سه روز است (اگر کسی به عنوان مهمان وارد منزل کس دیگر شود خواه آشنا یا غیر آشنا باشند وظیفه دینی صاحب خانه است که سه شب و روز به او غذا و رختخواب بدهد و در شب و روز اول پذیرایی بیشتری به عنوان جایزه از مهمان به عمل آورد) و بعد از سه شب و سه روز دیگر آن شخص به عنوان مهمان محسوب نمی‌شود، و صاحب خانه هر غذایی به او بدهد به عنوان خیر و صدقه است، نه مهمانداری، کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد (باید بر گفتار خود تسلط داشته باشد) یا باید هرچه می‌گوید، نیکو و خیر و صلاح باشد، و یا سکوت کند، (بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد، گزافه گویی کند و تسلطی بر سخنانش نداشته باشد و هرچه بخواهد بزبانش جاری نماید، و شخصیت و کرامت انسانی خود را با الفاظ نسنجیده و ناپسند از دست دهد، چون جای تردید نیست که گفتار هر انسانی نمایانگر میزان شخصیت و شرافت او است، به خاطر حفظ کرامت و شرافت مسلمانان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هیچ مسلمانی حق بدگویی ندارد، یا باید خوب بگوید و یا سکوت کند)».

۱۱۲۷- حدیث: «أبي شريح الكعبي، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، جَائِزَتُهُ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، وَالضِّيَافَةُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ، وَلَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَّوِي عِنْدَهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 31 باب من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذ جاره.

۲- أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 85 باب إكرام الضيف وخدمته إياه بنفسه.

یعنی: «ابو شریح کعبی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید با پذیرایی بیشتر در شب و روز اول به عنوان جایزه به مهمانش احترام بگذارد، مهمانداری و ضیافت (که وظیفه صاحب خانه است) سه روز است، و بیش از سه روز (وظیفه مهمانداری از عهده صاحبخانه خارج می شود) و هر چه به مهمان بدهد به عنوان صدقه است نه مهمانداری و برای مهمان حلال و جایز نیست به اندازه‌های در منزل کسی بماند که او را تحت فشار قرار دهد، و ناچار شود او را بیرون کند».

۱۱۲۸- حدیث: «عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِنَّكَ تَبَعْتُنَا فَتَنْزِلُ بِقَوْمٍ لَا يَقْرُونَ، فَمَا تَرَى فِيهِ فَقَالَ لَنَا: إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمْرَ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَأَقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ»^(۱).

یعنی: «عقبه بن عامر رضی الله عنه گوید: به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتیم: شما ما را به مناطقی می فرستید، و ما پیش ملت‌هایی می رویم که ما را مهمان نمی کنند در این مورد نظر شما چیست؟ گفت: اگر پیش قومی رفتید و شما را به مهمانی دعوت کردند، دعوت آنان را بپذیرید، و اگر شما را به عنوان مهمان نپذیرفتند، می توانید حق مهمانی که به حکم شرع به عهده آنان دارید، با زور از ایشان بگیرید».

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وأصحابه أجمعین.

فصل سی و دوم:

درباره جهاد

باب ۱: جایز است به کافرانی که دعوت اسلام به آنان ابلاغ شده بدون اعلام قبلی حمله کرد

۱۱۲۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُونَ، وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مَقَاتِلَتَهُمْ، وَسَبَى ذَرَارِيَهُمْ، وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جَوْرِيَّةً وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فِي ذَلِكَ الْحَيْشِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که بنی مصطلق غافل بودند و حیوان‌های خود را آب می‌دادند به آنان حمله کرد، و جنگجویان آنان را کشت، زنانشان را اسیر نمود، در همان روز جویره دختر حارث نصیب پیغمبر صلی الله علیه و آله گردید. عبدالله بن عمر جزو لشکریانی بود که به بنی مصطلق حمله کردند».

باب ۳: درباره امر به سهل‌گیری و پرهیز از ایجاد نفرت و بدبینی در بین مردم نسبت به دین

۱۱۳۰- حدیث: «أَبِي مُوسَى وَمُعَاذٌ عَنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ جَدَّهُ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا، وَكَبِّرَا وَلَا تُنْفِرَا، وَتَطَاوَعَا»^(۲).

یعنی: «ابوسعید بن ابی برد رضی الله عنهما از پدرش روایت می‌کند که پیغمبر پدر بزرگ او (ابو موسی) و معاذ را به یمن فرستاد، به آنان دستور داد که: بر مردم سهل‌گیر باشید و از سخت‌گیری پرهیز نمائید، مردم را تشویق کنید، به آنان مزه سعادتمند و خوشبختی بدهید، از متنفر ساختن افراد بر حذر بوده باهم متفق و در اطاعت هم باشید».

۱۱۳۱- حدیث: «أَنْسِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: يَسِّرُوا وَلَا تَعَسِّرُوا، وَكَبِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 13 باب من ملك من العرب رقيقاً.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 60 باب بعث أبي موسى ومعاذ إلى اليمن قبل حجة الوداع.

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر مردم سهل گیر باشید، از سخت گیری پرهیز کنید، و مردم را تشویق و امیدوار نمایید و آنان را از دین متنفر نکنید».

باب ۴: در مورد حرام بودن ظلم

۱۱۳۲- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ الْعَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُقَالُ: هَذِهِ عَذْرَةُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت برای هر ظالمی پرچم و علامت مشخصی تعیین می گردد (و برای مردم معلوم و مشخص می شوند) و اعلام می شود که این ظالم، فلان پسر فلان است».

۱۱۳۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لِكُلِّ عَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُنْصَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر ظالمی در روز قیامت دارای پرچم و نشانه مشخصی است که به وسیله آن برای مردم معلوم و شناسایی می شود».

باب ۵: فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است

۱۱۳۴- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: الْحَرْبُ خُدْعَةٌ»^(۴).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: جنگ با کافران مشتمل بر فریب و تاکتیک می باشد (و با فریب و تاکتیک باید آنان را شکست داد)».

۱۱۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: سَمَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْحَرْبَ خُدْعَةً»^(۵).

۱- أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 11 باب ما كان النبي صلی الله علیه و آله يتخولهم بالموعظة والعلم كي لا ينفروا.

۲- أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 99 باب ما يدعى الناس بأبائهم.

۳- أخرجه البخاري في: 58 كتاب الجزية: 22 باب إثم الغادر للبر والفاجر.

۴- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 157 باب الحرب خدعة.

۵- أخرجه البخاري في: كتاب الجهاد: 157 باب الحرب خدعة.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ را فریب و تاکتیک نام نهاد.».

باب ۶: آرزوی روبرو شدن با دشمن مکروه است و دستور بر این است به هنگام روبرو شدن با آنان صبر کرد

۱۱۳۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر گفت: روبرو شدن با دشمن (کافر) را آرزو نکنید ولی هر وقت با آن روبرو شدید صبر و استقامت داشته باشید.».

۱۱۳۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، حِينَ خَرَجَ إِلَى الْحُرُورِيَّةِ، أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ أَنْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ مَنِّزِلَ الْكِتَابِ، وَمُجْرِي السَّحَابِ، وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ اهْزِمْهُمْ وَانصُرْنَا عَلَيْهِمْ»^(۲).

یعنی: «وقتی که عمر بن عبیدالله رضی الله عنه (برای جهاد) به سوی حروریه بیرون رفت، عبدالله بن ابی اوفی نامه‌ای به او نوشت، به او گفت: در یکی از روزهایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با دشمن روبرو شد ابتدا منتظر ماند تا خورشید از وسط آسمان گذشت، سپس در میان مردم ایستاد، گفت: ای مردم! تمنا و آرزوی روبرو شدن با دشمن را نکنید، امن و سلامتی را از خدا بخواهید ولی هنگامی که با دشمن روبرو شدید صبر و استقامت داشته باشید، بدانید که بهشت در سایه شمشیر است (و با جهاد و شمشیر در راه خدا بهشت به دست می‌آید) سپس پیغمبر گفت: ای خداوندی که قرآن را نازل کرده‌ای و ابر را در آسمان به حرکت در می‌آوری، و گروه‌هایی را که علیه حق قیام می‌کنند نابود می‌سازی، این کافران را نابود کن و ما را برایشان پیروز گردان.».

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 156 باب لا تمنوا لقاء العدو.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 156 باب لا تمنوا لقاء العدو.

باب ۸: کشتن زن و بچه در جنگ حرام است

۱۱۳۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ امْرَأَةً وَجِدَتْ، فِي بَعْضِ مَعَاذِي النَّبِيِّ ﷺ، مَقْتُولَةً؛ فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: در یکی از غزوه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله دیده شد که زنی کشته شده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله به کشتن زن و بچه‌ها اعتراض نمود.»

باب ۹: جواز کشتن غیرعمدی زنان و بچه‌ها در منزلی که کفار در آن کمین کرده‌اند

۱۱۳۹- حدیث: «الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ، قَالَ: مَرَّ بِي النَّبِيُّ ﷺ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بُوَدَّانَ، وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يَبِيتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذُرَارِيَّتِهِمْ قَالَ: هُمْ مِنْهُمْ»^(۲).

یعنی: «صعب بن جثامه رضی الله عنه گوید: در ابواء یا در ودان (هریک اسم محلی می‌باشند) پیغمبر صلی الله علیه و آله از کنار من گذشت، و از او درباره زن و بچه‌هایی که در منزلی هستند که مشرکین در آن‌ها کمین کرده‌اند و در شبیخون کشته می‌شوند سؤال شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «اینها هم جزو مشرکین هستند (احکام قتل در مورد ایشان هم جاری است چون امکان جدا ساختن آنان از مشرکین موجود نیست، هدف اصلی خود مشرکین است و چنانچه زن و بچه‌ها کشته شوند به تبعیت از مشرکین می‌باشد و قتل آنان عمدی نیست)».

باب ۱۰: جواز قطع کردن یا سوزاندن درختان کفار

۱۱۴۰- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ، قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُؤَيْرَةُ، فَزَلَّتْ: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لَّيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۵]»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 147 باب قتل الصبيان في الحرب.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 146 باب أهل الدار يبيتون فيصاب الولدان والذراري.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله درخت‌های خرماى طایفه بنی نضیر را که در (محلّه‌ای بنام) بویره (در نزدیکی مدینه) قرار داشت سوزاند، آیه ۵ سوره حشر نازل شد که می‌فرماید: «هیچ شاخه‌ای از درخت خرما را قطع نمی‌کنید یا آن را بر سر جایش سالم باقی نمی‌گذارید مگر به اجازه خدا»، (وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درخت‌های خرماى بنی‌نضیر را قطع کرد، یهودی‌ها به عنوان طعن گفتند: محمّد می‌گوید نباید فساد و کارهای بد را انجام دهید، در حالی که خود درخت‌های خرما را قطع می‌نماید و آیه نازل شد که این کار به اجازه خدا بوده است)».

باب ۱۱: گرفتن غنیمت تنها برای مسلمانان حلال شده است

۱۱۴۱ - حدیث: «أبي هريرة رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: عَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَتَّبِعُنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يَرِيدُ أَنْ يَبْنِي بِهَا وَلَمَّا يَبْنِ بِهَا، وَلَا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا، وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى عَنَمًا أَوْ خَلْفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ وَلَا ذَهَابًا فَعَزَا، فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلَاةَ الْعَصْرِ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ (يَعْنِي النَّارَ) لِتَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمَهَا؛ فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ عُغُلًا، فَلْيَبَايِعُنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: فِيكُمْ الْعُغُلُ فَلْيَبَايِعُنِي قَبِيلَتِكَ فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: فِيكُمْ الْعُغُلُ فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقْرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجَزَتْنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یکی از پیغمبرهای سابق به جهاد رفت و به قومش گفت: کسانی که زانی را نکاح کرده‌اند و می‌خواهند با آنان عروسی کنند، و کسانی که دارند خانه‌ای می‌سازند ولی هنوز سقف آن را نپوشانیده‌اند، و کسانی که حیوان یا شتر حامله‌ای را خریده‌اند و منتظر وضع حمل آن‌ها هستند همراه من نیابند (چون به علت تعلق خاطرشان به این چیزها نگران و دل واپس می‌شوند و قدرتشان

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 14 باب حديث بني النضير.

۲- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 8 باب قول النبي صلی الله علیه و آله أحلت لكم الغنائم.

تضعیف می‌شود) وقتی به حرکت درآمد به هنگام نماز عصر و یا نزدیک وقت نماز عصر به محل و شهری رسید که مقصدش بود، به خورشید گفت: من و شما هر دو مأمور خدا می‌باشیم، خداوند! خورشید را از حرکت بازدار و آن را متوقف ساز، خداوند خورشید را در جای خود متوقف ساخت، تا اینکه او را بر دشمن پیروز نمود، آنگاه غنائم را جمع‌آوری کرد، آتشی از آسمان نازل شد تا آن غنائم را ببلعد ولی از بلعیدن آن خودداری کرد، (در زمان پیغمبران پیشین معمول این بود وقتی که غنیمت جنگی جمع می‌شد آتشی از آسمان نازل می‌شد، آن را می‌بلعید و این نشانه قبول جهاد و عدم خیانت در جمع‌آوری غنیمت بود و اگر کسی در جمع‌آوری غنیمت خیانت می‌کرد، آتشی که فرو می‌آمد از بلعیدن این غنائم خودداری می‌کرد)، این پیغمبر به قومش گفت: در بین شما کسانی هستند که به هنگام جمع‌آوری غنیمت خیانت کرده‌اند، پس لازم است از هر قبیله‌ای یک نفر (دست در دست من بگذارند) با من بیعت کند، وقتی که از هر قبیله‌ای یک نفر با او بیعت کردند دست یکی از آن‌ها به دستش چسبید، به او گفت: کسانی که خیانت کرده‌اند جزو قبیله شما هستند، پس باید تمام افراد قبیله شما با من بیعت کنند (و دست در دستم قرار دهند) وقتی که تمام افراد این قبیله با او بیعت کردند دست دو یا سه نفر از ایشان به دست آن پیغمبر ﷺ چسبید، این پیغمبر گفت: خیانت از جانب شما است، بنابراین این چند نفر ناچار شدند چیزی را که شبیه سر گاو بود و از طلا ساخته شده بود آوردند، و در جمع غنائم قرارش دادند، آنگاه آتش از آسمان فرود آمد و غنائم را بلعید. (پیغمبر ﷺ فرمود): «خداوند غنائم را به خاطر ضعیفی و ناتوانی ما برای ما حلال کرد».

باب ۱۲: انفال

۱۱۴۲- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً، فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ، قَبْلَ نَجْدٍ، فَعَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرًا، فَكَانَتْ سِهَامُهُمْ اثْنِي عَشَرَ بَعِيرًا أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا؛ وَنُقِلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 15 باب ومن الدليل على أن الخمس لنواب المسلمين.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله دست‌های از مجاهدان را به سوی نجد فرستاد که عبدالله (بن عمر) هم جزو آنان بود، این جماعت شترهای فراوانی را به غنیمت گرفتند که سهم هر یک از آنان از این غنیمت به دوازده شتر رسید و علاوه بر این سهم به هر یک از آنان یک شتر دیگر را داد. (و این شتر اضافی که علاوه بر سهم استحقاقی بود، به عنوان انفال به ایشان داده شد).»

«أنفال: جمع نفل است به معنی عطایا و بخشش‌هایی است که علاوه بر سهم استحقاقی به مجاهد داده می‌شود.»

۱۱۴۳- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يُنْقَلُ بَعْضُ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا لِأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً، سِوَى قِسْمِ عَامَّةِ الْجَيْشِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به عده‌ای از مجاهدین علاوه بر سهم استحقاقی و عمومی که به تمام لشکریان داده می‌شد سهم اضافی می‌داد.»

باب ۱۳: تملک وسایل کافر کشته شده در جنگ توسط مجاهد مسلمان

۱۱۴۴- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَامَ حُنَيْنٍ فَلَمَّا التَّقَيْنَا كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جَوْلَةٌ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ عَلَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَاسْتَدْرَتْ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ حَتَّى ضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَصَمَّنِي صَمَةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ ثُمَّ أَدْرَكُهُ الْمَوْتُ فَأَرْسَلَنِي فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: مَا بَالَ النَّاسِ قَالَ: أَمُرُ اللَّهَ.

ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا، وَجَلَسَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ بَيْتَةٌ، فَلَهُ سَلْبُهُ فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي ثُمَّ جَلَسْتُ ثُمَّ قَالَ: مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ بَيْتَةٌ، فَلَهُ سَلْبُهُ فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي ثُمَّ جَلَسْتُ ثُمَّ قَالَ الْقَالِعَةُ مِثْلَهُ فَقَالَ رَجُلٌ: صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَلْبُهُ عِنْدِي، فَأَرْضِهِ عَنِّي فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه: لَهَا اللَّهُ، إِذَا يَعِيدُ إِلَى أَسَدِ

۱- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 15 باب ومن الدليل على أن الخمس لنواب المسلمين.

مِنْ أَسَدِ اللَّهِ، يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ، يُعْطِيكَ سَلْبَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَدَقَ فَأَعْطَاهُ، فَبِعْتُ الدَّرْعَ فَأَبْتَعْتُ بِهِ مَحْرِفًا فِي بَنِي سَلِمَةَ، فَإِنَّهُ لِأَوَّلِ مَالٍ تَأْتَلْتُهُ فِي الْإِسْلَامِ»^(۱).

یعنی: «ابوقتاده رضی الله عنه گوید: در سال حنین (جنگ حنین) با پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جهاد بیرون رفتیم، وقتی که با دشمن روبرو شدیم، مسلمانان گاهی پیشروی و گاهی عقب‌نشینی می‌کردند، دیدم که یکی از مشرکین روی یک نفر از مسلمانان پریده (ومی‌خواهد او را بکشد) من هم دور زدم و از پشت به او حمله کردم و شمشیرم را به شانۀ او زدم، فوراً به من حمله کرد و با من گلاویز شد، به اندازه‌ای به من فشار آورد که مرگ را به چشم خود دیدم، ولی مرگ به او مهلت نداد (و در اثر ضربت شمشیرم کشته شد) و مرا رها کرد، در این هنگام به عمر بن خطاب رسیدم از او پرسیدم: بعد از این شکست وضع مسلمانان چطور خواهد بود؟ گفت: آنچه که خواست خدا باشد فقط آن خواهد شد، (شکست و پیروزی در دست او است).

وقتی که مردم از جنگ برگشتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست و گفت: هر کسی که کسی را کشته و برای آن شاهی داشته باشد لباس و وسایل جنگی مقتول مال او است، من هم بلند شدم گفتم: چه کسی شهادت می‌دهد (که من فلانی را کشتم) بعداً نشستم، باز پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر کسی که کافری را کشته و برای آن شاهی داشته باشد لباس و وسایل جنگی مقتول برای او است، باز بلند شدم گفتم: چه کسی برای من شهادت می‌دهد و نشستم، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای سومین بار فرموده خود را تکرار کرد، یک مرد گفت: ای رسول خدا! ابو قتاده راست می‌گوید، لباس و وسایل جنگی مشرکی که به دست او کشته شد پیش من است، ولی او را راضی کن تا آن را از من نگیرد، ابوبکر صدیق گفت: قسم به خدا هیچگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌خواهد وسایلی که مال یکی از شیرمردان خدا است و به خاطر خدا و رسول خدا می‌جنگد به شما بدهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ابوبکر راست می‌گوید. لباس و وسایل جنگی مقتول را به من دادند (ابو قتاده رضی الله عنه گوید): زرهی را که نصیبم شده بود فروختم، باغی را از قبیله بنی سلمه با آن خریداری کردم، این باغ اولین مالی بود که در اسلام به دست آورده بودم.»

«تأثلته: یعنی آن را به زحمت به دست آورده بودم.»

۱- أخرجه البخاري في: 7 كتاب فرض الخمس: 18 باب من لم يحمس الأسلاب، ومن قتل قتيلاً فله سلبه.

۱۱۴۵- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَنظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَشِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِعُغْلَامَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ حَدِيثَةَ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعِ مِنْهُمَا، فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمَّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ قُلْتُ: نَعَمْ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي قَالَ: أَخْبَرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنْ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا فَتَعَجَبْتُ لِيذَلِكَ فَعَمَزَنِي الْآخَرُ، فَقَالَ لِي مِثْلَهَا فَلَمْ أَذْشِبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ، قُلْتُ: أَلَا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي فَأَبْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا، فَضْرَبَاهُ حَتَّى قَتَلَاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: أَيُّكُمَا قَتَلَهُ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ؛ فَقَالَ: هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا قَالَا: لَا فَتَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: كَلَّا كُمَا قَتَلْتُهُ، سَلَبَهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ، وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ»^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ گوید: هنگامی که در صف جنگ بدر ایستاده بودم، راست و چپ خود را تماشا می‌کردم، دو جوان انصاری را دیدم آرزو کردم که نزدیک یکی از آنان که قوی‌تر بود باشم، در این اثنا یکی از آنان آهسته به من گفت: عمو آیا شما ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، ولی چه کاری با او داری ای برادرزاده عزیزم؟ گفت: شنیده‌ام که به پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دشنام می‌دهد، قسم به کسی که جان من در دست او است همین که او را ببینم از او جدا نخواهم شد تا اینکه یکی از ما پیشدستی کند و دیگری را بکشد. از گفته این جوان تعجب کردم، جوان دومی هم آهسته عین همین مطلب را به من گفت: طولی نکشید که ابو جهل را دیدم که در بین مردم آمد و رفت می‌کرد به آنان گفتم: این همان کسی است (ابوجهل) که از او سؤال می‌کرد، هر دو با شمشیر به او حمله کردند و با شمشیر او را از پای درآوردند، سپس هر دو به سوی پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برگشتند و خبر قتل ابو جهل را به او دادند، فرمود: کدام یک از شما او را به قتل رساند؟ هر یک از آن دو جوان گفت: من او را کشتم، فرمود: وقتی که شما او را کشتید آیا شمشیر خودتان را پاک کردید؟ هر دو گفتند: خیر، آنگاه پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به شمشیرهایشان نگاه کرد و گفت: شما هر دو او را کشته‌اید، اما لباس و وسایل

۱- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 18 باب من لم يخمس الأسلاب ومن قتل قتيلًا فله سلبه.

جنگیش متعلق به معاذ بن عمرو بن جموح می باشد، (چون شمشیر او بیشتر کارگر بوده است). این دو جوان هر دو معاذ نام داشتند یکی معاذ بن عفراء و دیگری معاذ بن عمرو بن جموح».

باب ۱۵: حکم فیئ و غنیمتی که بدون جنگ گرفته می شود

۱۱۴۶- حدیث: «عُمَرُ  ، قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ   مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ   خَاصَّةً، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَتِهِ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السَّلَاحِ وَالْكَرَاعِ، عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «عمر   گوید: اموالی که از طایفه بنی نضیر به غنیمت گرفته شد جزو اموالی به شمار می آمد که خداوند آن را به پیغمبر   عطا نموده بود، و اسب سواران و شترسواران مسلمان برای به دست آوردن آن تلاشی به عمل نیاورده بودند، و این غنیمت سهم خاص پیغمبر   بود، پیغمبر   نفقه سالیانه همسرانش را از آن بر می داشت و باقیمانده را صرف تهیه سلاح و اسب و سایر وسایل جنگی که در راه خدا به کار گرفته می شد می کرد».

۱۱۴۷- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ  ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أُوَيْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ التَّضَرِّيِّ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ  ، دَعَا، إِذْ جَاءَهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا، فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدِ يَسْتَأْذِنُونَ فَقَالَ: نَعَمْ، فَأَدْخَلَهُمْ فَلَبِثَ قَلِيلًا، ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ يَسْتَأْذِنَانِ قَالَ: نَعَمْ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضُ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا، وَهَمَا يَخْتَصِمَانِ فِي الَّذِي أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ   مِنْ بَنِي النَّضِيرِ؛ فَاسْتَبَّ عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ فَقَالَ الرَّهْطُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضُ بَيْنَهُمَا وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخِرِ فَقَالَ عُمَرُ: اتَّيِدُوا، أَنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ  ، قَالَ: لَا نُورِثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ قَالُوا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ، فَقَالَ: أَنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ   قَدْ قَالَ ذَلِكَ قَالَا: نَعَمْ قَالَ: فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ   فِي هَذَا الْفَيْءِ بِشَيْءٍ لَمْ

۱- أخرجه البخاري في: 34 كتاب الجهاد والسير: 80 باب المجن من يتترس بترس صاحبه.

يُعْطِيهِ أَحَدًا غَيْرَهُ، فَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الحشر: ۶]. فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ، وَاللَّهُ مَا اخْتَارَهَا دُونَكُمْ، وَلَا اسْتَأْثَرَهَا عَلَيْكُمْ، لَقَدْ أَعْطَاكُمْوهَا وَقَسَمَهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ هَذَا الْمَالُ مِنْهَا، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَّتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلُ مَالِ اللَّهِ فَعَمِلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتِهِ ثُمَّ تَوَفَّى النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَأَنَا وَوَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَبَضَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَعَمِلَ فِيهِ بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ، وَقَالَ: تَذَكُرَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهِ كَمَا تَقُولَانِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ فِيهِ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: أَنَا وَوَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، فَقَبَضْتُهُ سَنَتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلُ فِيهِ بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي فِيهِ صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ جِئْتُمَانِي كِلَاكُمَا وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ، وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، فَجِئْتَنِي (يَعْنِي عَبَّاسًا) فَقُلْتُ لَكُمَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا نُورُثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً فَلَمَّا بَدَأَ لِي أَنْ أَدْفَعُهُ إِلَيْكُمَا، قُلْتُ: إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا، عَلَى أَنَّ عَلَيْنَا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ، لَتَعْمَلَانِ فِيهِ بِمَا عَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَمَا عَمِلْتُ فِيهِ مُذْ وَلِيتُ، وَإِلَّا فَلَا تُكَلِّمَانِي فَقُلْتُمَا: أَدْفَعُهُ إِلَيْنَا بِذَلِكَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا أَفْتَلْتِمَسَانِ مِنِّي قِضَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ فَوَاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا أَقْضِي فِيهِ بِقِضَاءِ غَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقْوَمَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهُ فَادْفَعَا إِلَيَّ، فَأَنَا أَكْفِيكُمَا»^(۱).

یعنی: «مالک بن اوس بن حدثان نصری رضی اللہ عنہ گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ او را فرا خوانده بود، در این اثنا دربانش به نام (یرفا) آمد، گفت: عثمان و عبدالرحمن و زبیر و سعد اجازه ورود می‌خواهند چه می‌فرمایی؟ عمر رضی اللہ عنہ گفت: به ایشان اجازه ورود بده، کمی گذشت، باز همان دربان آمد و گفت: اجازه می‌دهی عباس و علی رضی اللہ عنہما بیایند؟ عمر رضی اللہ عنہ گفت: آری، وقتی که عباس و علی داخل شدند، عباس گفت: ای امیرالمؤمنین! در بین من و علی قضاوت کن. عباس و علی رضی اللہ عنہما بر سر املاک بنی‌نضیر که بدون

جنگ، خداوند آن را نصیب پیغمبر ﷺ کرده بود با هم اختلاف داشتند و با هم بحث و مشاجره می‌کردند، جماعتی که حضور داشتند گفتند: ای امیرالمؤمنین! در بین ایشان قضاوت کن، تا مسئله تمام شود و هر دو راحت شوند، عمر گفت: صبر کنید، شما را به خدایی که زمین و آسمان به اجازه او پا برجا است قسم می‌دهم، آیا شما می‌دانید که پیغمبر ﷺ گفت: «از ما (پیغمبر ﷺ) ارث برده نمی‌شود و آنچه از ما به جای می‌ماند، صدقه است (و به عموم تعلق دارد)»؟ گفتند: بلی، این فرموده پیغمبر است، آنگاه عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا شما هم می‌دانید که پیغمبر ﷺ آن را گفته است؟ هر دو گفتند: بلی، عمر گفت: در این مورد باید بگویم که خداوند متعال فیئ را به پیغمبر ﷺ اختصاص داده و این حق را به کسی دیگر نداده است، خداوند می‌فرماید: «غنایمی را که خداوند (بدون جنگ) به پیغمبرش بخشید، برای آن زحمتی نکشیده‌اید و اسب و شتری را به خاطر آن در میدان جنگ به حرکت در نیاورده‌اید، ولی خداوند پیروز می‌گرداند هر کسی را که بخواهد، و خداوند بر تمام امور توانا است، این غنیمت خاص خدا و پیغمبر است».

پیغمبر ﷺ این غنیمت را از شما دریغ نمی‌کرد و کسی را بر شما ترجیح نمی‌داد و آن را به شما (اهل بیت) می‌داد و در بین شما تقسیم می‌کرد و مقداری از آن باقی می‌ماند، نفقه سالیانه زن‌هایش را از این مال تهیه می‌کرد، باقی مانده آن را خرج تهیه وسایل جنگی و کارهای خدایی می‌کرد، تا زنده بود اینطور عمل کرد، و وقتی وفات نمود ابو بکر گفت: من جانشین پیغمبرم، و سرپرستی این غنایم را به عهده گرفتم. و به شیوه پیغمبر ﷺ نسبت به آن عمل می‌کرد، شما در آن موقع نسبت به او اعتراض داشتید. آنگاه عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: آیا به یاد دارید که در مورد ابوبکر چه می‌گفتید؟ مگر ابوبکر چگونه که شما درباره‌اش تصور می‌کردید بود؟! خدا می‌داند که ابو بکر در این کار صادق و نیکوکار و آگاه و پیرو حق بود. وقتی که ابو بکر به لقاء الله پیوست، گفتم: من جانشین پیغمبر ﷺ و ابو بکر هستم، پس به مدت دو سال از اوایل امارتم به شیوه پیغمبر ﷺ و ابو بکر ﷺ عمل کردم، خدا می‌داند که من در این مورد صادق و نیکوکار و آگاه و پیرو حق بودم، بعداً شما دو نفر پیش من آمدید و هر یک جداگانه درباره این اموال با من صحبت نمودید، شما ای عباس! پیش من آمدید و به شما گفتم: پیغمبر ﷺ فرموده است: آنچه که از من به جای بماند صدقه و متعلق به

بیت المال است» اما وقتی که مصلحت را در این دانستم که این املاک را به شما تحویل دهم به هر دوی شما گفتم: اگر مایل باشید این اموال را تحویل شما می‌دهم به شرط اینکه با خدا عهد و پیمان ببندید که برابر عمل پیغمبر ﷺ و شیوه ابو بکر و رفتار من در مدتی که امارت را به عهده گرفته‌ام عمل نمایید، شما هم گفتید: این املاک را به همین شرط تحویل ما بده و ما آن را قبول داریم، من هم آن را به شما تحویل دادم، پس شما غیر از این چه قضاوت دیگری در این باره از من می‌خواهید؟ قسم به خدایی که با اجازه او آسمان‌ها و زمین برقرار است، تا روز قیامت جز این، قضاوت دیگری انجام نخواهم داد، اگر شما از انجام تعهد خودتان در اداره این املاک ناتوان هستید آن را به من تحویل دهید من به خوبی حق شما را رعایت خواهم کرد».

باب ۱۶: فرموده پیغمبر ﷺ مبنی بر اینکه: از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه که ما از خود به جای می‌گذاریم صدقه و متعلق به عموم است

۱۱۴۸- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ تُؤْتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أَرَدَنَ أَنْ يَبْعَثَ عُثْمَانَ إِلَى بَكْرٍ يَسْأَلُهُ مِيرَاثَهُنَّ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ وفات کرد زن‌های پیغمبر رضی الله عنهم خواستند عثمان را نزد ابوبکر رضی الله عنه بفرستند و ارث خود را (از ترکه پیغمبر رضی الله عنه) از او درخواست نمایند، عایشه گفت: مگر پیغمبر رضی الله عنه نمی‌گفت، از ما ارث برده نمی‌شود، آنچه که از خود به جای می‌گذاریم صدقه (و جزو بیت المال) است».

۱۱۴۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ، أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ حُمْسِ خَيْبَرَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ وَإِنِّي، وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا أَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمَهُ

۱- أخرجه البخاري في: 85 كتاب الفرائض: 3 باب قول النبي ﷺ: لا نورث ما تركنا صدقة.

حَتَّى تُؤْفَيْتَ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُؤْفَيْتَ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهَا وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُؤْفَيْتَ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجُوهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنْ ائْتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ (كَرَاهِيَّةٌ لِمَحْضَرِ عُمَرَ) فَقَالَ عُمَرُ: لَا، وَاللَّهِ لَا تَدْخُلُ عَلَيْهِمْ وَحَدَّكَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا عَسَيْتُهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا بِي وَاللَّهِ لَا يَتَيْنَهُمْ فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ، فَتَشَهَّدَ.

عَلِيٌّ، فَقَالَ: إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا فَضْلَكَ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ نَنْفُسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ، وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ، وَكُنَّا نَرَى، لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، نَصِيبًا حَتَّى فَاصَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي، وَأَمَّا الَّذِي شَجَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ فَلَمْ أَلْ فِيهَا عَنِ الْحَبِيرِ، وَلَمْ أَتْرُكْ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهَا إِلَّا صَنَعْتُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ لِأبي بَكْرٍ: مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةَ لِلْبَيْعَةِ فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ الظُّهْرَ، رَفِيَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَتَشَهَّدَ، وَذَكَرَ شَأْنَ عَلِيٍّ وَتَخَلَّفَهُ عَنِ الْبَيْعَةِ، وَعَدَّهُ رُهُ بِالَّذِي اعْتَدَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ اسْتَعْفَرَ، وَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ، فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَحَدَّثَ أَنَّهُ لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى الَّذِي صَنَعَ، نَفَاسَةً عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَلَا إِنْكَارًا لِلَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ، وَلَكِنَّا نَرَى لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبًا، فَاسْتَبَدَّ عَلَيْنَا، فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا فُسْرًا بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ، وَقَالُوا: أَصَبْتَ وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَلِيٍّ قَرِيبًا، حِينَ رَاجَعَ الْأَمْرَ الْمَعْرُوفَ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: فاطمه دختر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پیامی به نزد ابو بکر فرستاد، و ارث خود را از غنایم و املاکی را که خداوند از مدینه و فدک و ما بقیه خمس خیبر به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بخشیده و به تصرف او درآورده بود درخواست نمود، ابوبکر گفت: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است: ارث از ما برده نمی شود و آنچه که از خود به جای می گذاریم صدقه است و اهل بیت محمد تنها از ثمر این املاک تغذیه می نمایند، (و حق مالکیت آن را ندارند). قسم به خدا من هم هیچ تغییری در صدقه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به وجود نمی آورم و باید بر همان حالی که در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بوده باقی بماند، و همانگونه که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نسبت

به آن عمل کرده است عمل خواهم کرد، ابوبکر رضی الله عنه از قبول خواسته فاطمه رضی الله عنها خودداری کرد، و چیزی به او نداد، فاطمه رضی الله عنها از کار ابوبکر رضی الله عنه ناراحت شد، با او قهر کرد و تا وقتی که فوت نمود با او صحبت نکرد، فاطمه رضی الله عنها شش ماه بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله فوت کرد، وقتی که فاطمه فوت کرد شوهرش علی شبانه او را دفن نمود، به ابوبکر خبر نداد، و خودش بر او نماز خواند، علی در زمان حیات فاطمه دارای احترام و وجهه فراوان بود، وقتی که فاطمه مرد علی از برخورد مردم ناراحت بود، خواست با ابوبکر آشتی کند و با او بیعت نماید، در این چند ماه هنوز با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نکرده بود، به ابوبکر پیام فرستاد که خودش به تنهایی به نزد او برود و کسی همراه نداشته باشد، (چون دوست نداشت عمر رضی الله عنه در مجلس باشد) عمر به ابوبکر گفت: قسم به خدا نباید به تنهایی به نزد علی بروی، ابوبکر گفت: مگر می‌خواهند با من چه کاری بکنند، قسم به خدا به تنهایی به نزد ایشان می‌روم، ابوبکر به تنهایی به نزد علی رفت، علی بعد از اعتراف به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ما فضیلت و قدر شما را می‌شناسیم، می‌دانیم خداوند چه ارزش و بزرگواری را به شما بخشیده است، ما هرگز بر سر خیر و برکتی (جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله) که خداوند آن را نصیب شما کرده است با شما مبارزه نمی‌کنیم، ولی شما با استبداد و سخت‌گیری با ما رفتار نمودید، ما به خاطر قرابت و خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خود حقی قائل بودیم، در این اثنا اشک از چشمان ابوبکر جاری شد، وقتی ابوبکر شروع به سخن کرد، گفت: قسم به کسی که جان من در دست اوست رعایت قرابت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احترام به صله رحم پیغمبر و خدمت به نزدیکان او به نزد من محبوب‌تر و باارزش‌تر از رعایت صله رحم خودم می‌باشد، اما در اختلافی که بر سر این املاک بین من و شما به وجود آمد، من از آنچه که خیر و مصلحت بود تجاوز نکردم، هر چیزی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داد آن را انجام دادم، علی رضی الله عنه به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به هنگام ظهر با شما بیعت می‌کنم، وقتی که ابوبکر نماز ظهر را به امامت خواند، بالای منبر رفت و بر وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر شهادت داد و درباره فضیلت علی و خودداری او از بیعت صحبت کرد، عذری را که علی برای تأخیر در بیعت بیان داشته بود ذکر نمود، بعد از ابوبکر، علی در پیشگاه خدا طلب مغفرت کرد و بر وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت داد، به فضیلت و بزرگواری ابوبکر اعتراف کرد و احترام نهاد، گفت: تأخیر در بیعت به خاطر اختلاف و مبارزه

بابو بکر نبوده است، هیچ کسی نمی‌تواند فضیلت خدادادی او را انکار کند، ولی ما هم در این امر برای خود حقی قائل بودیم (املاک باقی مانده از پیغمبر را متعلق به خود می‌دانستیم) ولی ابوبکر رضی الله عنه بر ما سخت گیری کرد، با استبداد باما رفتار نمود، ما هم قلباً ناراحت شدیم، مسلمانان از بیانات علی خوشحال شدند، گفتند: حق با تو است وقتی که علی کار را به روال عادی بازگرداند مسلمانان مجدداً با او نزدیکی کردند.»

«عَشي: بعد از زوال خورشید از خط استوا».

۱۱۵۰- حدیث: «عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ، بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتُهُ حَتَّى تُوفِّيتِ وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَالَتْ: وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِيْبَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَيْبَرَ وَفَدَكٍ، وَصَدَقَتِهِ بِالْمَدِينَةِ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ: لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْمَلُ بِهِ إِلَّا عَمِلْتُ بِهِ، فَإِنِّي أَخْشَى، إِنْ تَرَكَتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ، أَنْ أَرْيَغَ فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَيِّ وَعَبَّاسٍ فَأَمَّا حَيْبَرُ وَفَدَكُ فَأَمْسَكَهَا عُمَرُ، وَقَالَ: هُمَا صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ كَانَتَا لِحُقُوقِهِ الَّتِي تَعْرُوهُ وَنَوَائِيْهِ، وَأَمْرُهُمَا إِلَى مَنْ وَلِيَ الْأَمْرَ فَهُمَا عَلَيَّ ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ»^(۱).

یعنی: «عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها گوید: فاطمه رضی الله عنها دختر پیغمبر ﷺ بعد از وفات پیغمبر ﷺ از ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواست تا سهم الارث او را از ماترک پیغمبر ﷺ و املاکی که خداوند بدون جنگ نصیب او کرده بود به او بدهد، ابوبکر رضی الله عنه گفت: پیغمبر ﷺ فرموده است: از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه از ما به جای می‌ماند صدقه است فاطمه از ابوبکر رضی الله عنه عصبانی شد، با او قهر کرد و تا زمانی که مرد با او آشتی نکرد، فاطمه شش ماه بعد از وفات پیغمبر ﷺ زنده ماند، عایشه رضی الله عنها گوید: فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر رضی الله عنه می‌خواست تا سهم الارث او را از زمین‌های خیبر و فدک و صدقه جاریه مدینه به او بدهد، ولی ابوبکر رضی الله عنه با خواسته او موافقت نکرد، گفت: من عملی را که پیغمبر ﷺ انجام

داده است ترک نخواهم کرد، چون می‌ترسم اگر یکی از کارهای او را ترک نمایم از سنت او خارج شوم.

ولی عمر رضی الله عنه املاک صدقه پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه را به علی و عباس رضی الله عنهما تحویل داد، اما املاک خیبر و فدک را نگهداشت، گفت: این‌ها صدقه پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را در حقوق و مسائلی که برایش پیش می‌آمد خرج می‌کرد، پس سرپرستی آن‌ها به عهده کسی خواهد بود که ولی امر و حاکم مسلمانان باشد، بنابراین املاک خیبر و فدک تا به امروز (زمان عایشه رضی الله عنها) در تصرف ولی امر می‌باشد».

۱۱۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا، مَا تَرَكَتْ، بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْنَةِ عَامِلِي، فَهُوَ صَدَقَةٌ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ورثه من دیناری را از ترکه من تقسیم نخواهند کرد، و آنچه از من به جای می‌ماند بعد از هزینه زن‌هایم و کسی که جانشین من می‌شود، به عنوان صدقه می‌باشد».

باب ۱۹: دستگیری و حبس اسیر و جواز منت گذاشتن بر او به وسیله آزاد کردنش

۱۱۵۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خِيْلًا قَبَلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أَثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ فَقَالَ: عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ تَقْتُلَنِي تَقْتُلُ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمُ تُنْعِمُ عَلَيَّ شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ حَتَّى كَانِ الْعَدُوُّ قَدْ قَالَ لَه: مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ، إِنْ تُنْعِمُ تُنْعِمُ عَلَيَّ شَاكِرٍ فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانِ بَعْدَ الْعَدِيِّ فَقَالَ: مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ فَقَالَ عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ فَقَالَ: أَظْلِقُوا ثُمَامَةَ فَانْطَلَقَ إِلَى نَجْلِ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فَاعْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ يَا مُحَمَّدُ وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَجْهٌ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهَكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلَادِ إِلَيَّ، وَإِنَّ خَيْلَكَ

أَخَذْتَنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ، فَمَاذَا تَرَى فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ، قَالَ قَائِلٌ: صَبَوْتُ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا، وَاللَّهِ لَا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةٌ حِنْطَةٌ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله چند سواری را به سوی نجد فرستاد وقتی که برگشتند یک نفر را به نام ثمامه بن اثال از قبیله بنی حنیفه با خود آوردند، او را به یکی از ستونهای مسجد بستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد، به سوی او رفت، گفت: ای ثمامه! چه حرفی برای گفتن داری؟ ثمامه گفت: سخن درستی برای گفتن دارم ای محمد! اگر مرا بکشی، انسان شریف و محترمی را می‌کشی که قومش بهای خون او را خواهند گرفت، و اگر نیکی و گذشت بکنی با کسی نیکی می‌کنی که حق شناس و سپاسگزار است و اگر منظورت مال دنیا است هرچه را که می‌خواهی درخواست کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تا روز بعد ترک نمود، و روز بعد به او گفت: ای ثمامه! چه سخنی برای گفتن داری؟ گفت: آنچه که قبلاً به شما گفتم، اگر نیکی و بخشش کنی با کسی که حق شناس و سپاسگزار است نیکی خواهی کرد، باز پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز بعد او را ترک کرد، وقتی که آمد، به او گفت: ای ثمامه! چه حرفی برای گفتن داری؟ گفت: آنچه که قبلاً به شما گفتم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ثمامه را آزاد کنید، وقتی که آزادش کردند، رفت تا به حوضی که در نزدیکی مسجد بود رسید، در آن حوض غسل کرد و برگشت و داخل مسجد شد، گفت: شهادت می‌دهم که هیچ معبودی قابل ستایش و عبادت نیست جز ذات الله، شهادت می‌دهم که محمد فرستاده خدا است، ای محمد! قسم به خدا تا به حال نسبت به هیچ کسی به اندازه شما کینه و عداوت نداشتم ولی اکنون به نزد من از همه عزیزتر و محبوب‌تر می‌باشی، هیچ دینی به اندازه دین تو پیش من مبعوض نبود ولی الآن از تمام دین‌ها به نزد من محبوب‌تر است، از هیچ شهری به اندازه شهر مدینه متنفر نبودم ولی اکنون از همه شهرها برایم خوشتر است، سواران شما درحالی مرا دستگیر کردند که قصد عمره داشتیم، الآن عقیده شما در مورد عمره من چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله به واسطه ایمان آوردنش به او مژده خیر و برکت و بهشت داد، به او دستور داد تا عمره‌اش را انجام دهد، وقتی که ثمامه به مکه رفت یک نفر از او پرسید:

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 70 باب وفد بني حنيفة وحديث ثمامة ابن أثال.

مگر از دین برگشته‌ای؟ گفت: خیر، مسلمان شده‌ام (یعنی قبلاً دینی نداشتم تا تغییرش دهم) قسم به خدا از این به بعد بدون اجازه محمد یک دانه گندم از یمامه به سوی شما نخواهد آمد (چون ثمامه بزرگ و شریف یمامه بود و امور یمامه را در دست داشت).

باب ۲۰: خارج نمودن یهود از حجاز

۱۱۵۳ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمُدْرَاسِ، فَقَامَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَنَادَاهُمْ: يَا مَعْشَرَ يَهُودَ أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا فَقَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقَالَ: ذَلِكَ أُرِيدُ ثُمَّ قَالَهَا الثَّانِيَةَ فَقَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةَ؛ فَقَالَ: اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ، وَإِلَّا فَاَعْلَمُوا أَنَّمَا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: ما در مسجد بودیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد ما آمد، فرمود: به سوی یهودی‌ها حرکت کنید. با پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی ایشان به حرکت درآمدیم، تا به محلی به نام بیت المدارس رسیدیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد، آنان را صدا کرد و گفت: ای جماعت یهود! ایمان بیاورید تا در امان باشید، یهودی‌ها جواب دادند: ای ابوالقاسم! ابلاغ شما به ما رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خواست من هم همین بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم گفته خود را تکرار کرد، یهودی‌ها گفتند: ای ابوالقاسم! ابلاغ شما به ما رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله باز برای سومین بار سخن خود را تکرار کرد گفت: ای یهود! بدانید که زمین ملک خاص خدا و رسول خدا است، من می‌خواهم شما را اخراج کنم، هر کس مالی یا چیزی که دارد آن را بفروشد، و الا باید بدانید که زمین ملک خاص خدا و رسول خدا است.»

۱۱۵۴ - حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: حَارَبَتِ التَّضِيرُ وَفُرَيْظَةُ، فَأَجَلَى بَنِي التَّضِيرِ وَأَقْرَرَ فُرَيْظَةَ وَمَنْ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتْ فُرَيْظَةَ فَكَتَلَ رِجَالَهُمْ، وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

۱ - أخرجه البخاري في: 89 كتاب الإكراه: 2 باب في بيع المكره ونحوه في الحق وغيره.

بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَّا بَعْضَهُمْ، لِحِقُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فَأَمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا وَأَجَلَى يَهُودَ الْمَدِينَةَ كُلَّهُمْ، بَنِي قَيْنُقَاعَ، وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ، وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةَ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: یهود بنی نضیر و قریظه با مسلمانان جنگیدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله یهود بنی نضیر را از مدینه اخراج کرد ولی بنی قریظه را در جای خود تثبیت نمود و بر ایشان منت نهاد، تا اینکه بنی قریظه مجدداً با پیغمبر صلی الله علیه و آله به جنگ پرداختند، آنگاه مردان بنی قریظه را کشت و زن و بچه و اموال آنان را در بین مسلمانان تقسیم کرد، به جز عده‌ای که به او ملحق شدند، که به ایشان امان داد و ایشان هم مسلمان شدند، بنابراین پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام یهود را از مدینه اخراج کرد، که عبارت بودند از یهودی‌های بنی قینقاع از قوم عبدالله بن سلام، و یهود بنی حارثه و تمام یهودی‌های مدینه».

باب ۲۲: جواز کشتن کافری که عهدشکنی می‌کند و جواز وادار کردن افراد قلعه‌ای که محاصره شده‌اند به قبول قضاوت یک انسان عادل و شایسته قضاوت

۱۱۵۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ بَنُو قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ، هُوَ ابْنُ مُعَاذٍ، بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ قَرِيبًا مِنْهُ، فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ قَالَ: فَإِنِّي أَحْكُمُ أَنْ تُقَاتِلَ الْمُقَاتِلَةَ، وَأَنْ تُسَبَى الدَّرِيَّةُ قَالَ: لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ الْمَلِكِ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: وقتی که یهود بنی قریظه تسلیم قضاوت و حکمیت سعد بن معاذ در مورد سرنوشت خود شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را به دنبال او فرستاد، سعد به محلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا حضور داشت نزدیک بود، لذا سوار بر الاغی به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، وقتی که نزدیک شد پیغمبر صلی الله علیه و آله به انصار گفت: «به احترام رئیس و بزرگ خودتان بلند شوید»، آنگاه سعد در کنار پیغمبر نشست، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 14 باب حديث بني النضير.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 168 باب إذا نزل العدو على حكم رجل.

گفت: (یهود بنی قریظه) قضاوت و حکمیت شما را نسبت به سرنوشت خود پذیرفته‌اند، سعد گفت: بنابراین من حکم می‌کنم که مردان جنگی آنان کشته شوند و زن و بچه‌هایشان اسیر مسلمانان باشند، پیغمبر ﷺ گفت: حکمی که درباره آنان جاری نمودی حکمی است که خدا به آن راضی است».

۱۱۵۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدُ يَوْمَ الْحَنْدَقِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ حِبَّانُ بْنُ الْعَرِقَةِ، رَمَاهُ فِي الْأَكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ حَيْمَةَ فِي الْمَسْجِدِ لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْحَنْدَقِ وَضَعَ السَّلَاحَ وَاعْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْعُبَارِ، فَقَالَ: قَدْ وَضَعْتَ السَّلَاحَ وَاللَّهِ مَا وَضَعْتَهُ، اخْرُجْ إِلَيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَأَيْنَ فَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، فَأَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَتَزَلُّوا عَلَى حُكْمِهِ، فَرَدَّ الْحُكْمَ إِلَى سَعْدٍ قَالَ: فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ، وَأَنْ تُسَبَى النِّسَاءُ وَالذَّرِيَّةُ، وَأَنْ تُقَسَمَ أَمْوَالُهُمْ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: سعد (بن معاذ) رضی الله عنه در جنگ خندق زخمی شد، شخصی به نام حبان بن عرقه از قریش با تیر رگ بازویش را زخمی نمود، پیغمبر ﷺ در مسجد خیمه‌ای برای او برپا ساخت، تا از نزدیک از او عیادت کند و مراقب حالش باشد، وقتی که پیغمبر ﷺ از خندق بازگشت، سلاح را به زمین گذاشت و غسل نمود، جبرئیل در حالی که غبار را از سرش پاک می‌کرد به نزد پیغمبر ﷺ آمد، به او گفت: شما اسلحه را به زمین نهاده‌ای ولی من به خدا اسلحه را از خود جدا نکرده‌ام، به سوی آنان حرکت کن، پیغمبر ﷺ گفت: «به سوی چه کسانی؟» جبرئیل به طرف بنی قریظه اشاره نمود، پیغمبر ﷺ به نزد ایشان آمد، ایشان قضاوت و حکمیت پیغمبر ﷺ را درباره سرنوشت خود قبول کردند، ولی پیغمبر ﷺ حکمیت را به سعد واگذار نمود (و یهودی‌ها هم حکمیت سعد را قبول کردند) سعد گفت: من درباره ایشان حکم می‌کنم که مردان جنگی ایشان همه کشته شوند، و زن و بچه‌هایشان اسیر باشند و اموال و املاکشان در بین مسلمانان تقسیم گردد».

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 30 باب مرجع النبي ﷺ من الأحزاب.

۱۱۵۷- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ سَعْدًا قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أُجَاهِدَهُمْ فِيكَ مِنْ قَوْمٍ كَدَّبُوا رَسُولَكَ ﷺ وَأَخْرَجُوهُ؛ اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّكَ قَدْ وَضَعْتَ الْحَرْبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، فَإِن كَانَ بَقِيَ مِنْ حَرْبِ قَرَيْشٍ شَيْءٌ فَأَبْقِنِي لَهُ حَتَّى أُجَاهِدَهُمْ فِيكَ؛ وَإِن كُنْتُ وَضَعْتَ الْحَرْبَ فَأَفْجُرْهَا وَاجْعَلْ مَوْتِي فِيهَا فَأَنْفَجِرَتْ مِنْ لَبْتِهِ فَلَمْ يَرُعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلَّا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْحَيْمَةِ مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قَيْلِكُمْ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْدُو جُرْحُهُ دَمًا، فَمَاتَ مِنْهَا ﷺ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: سعد (بن معاذ رضی اللہ عنہ) گفت: خداوند! جهاد و جنگ با هیچ کسی به اندازه جنگ با کسانی که رسول تو را تکذیب کردند و او را از شهر مکه بیرون نمودند، برای من خوشایند نیست، خداوند! تصور می‌کنم که جنگ و عداوت را بین ما و قریش به پایان رسانیده‌ای، اگر جنگ دیگری با قریش باقی است مرا زنده نگهدار تا با ایشان بجنگم، و اگر جنگ با قریش را به پایان رسانیده‌ای، این زخم من خون ریزی کند و در اثر آن بمیرم. بالآخره زخمش از ناحیه سینه‌اش شروع به خون ریزی کرد، تا جایی که بنی غفار که در خیمه‌ای در مسجد بودند از جاری شدن خون به سوی خیمه‌هایشان وحشت کردند، گفتند: ای کسانی که در خیمه هستید این خون چیست که از خیمه شما به سوی ما جاری می‌شود، وقتی که تماشا کردند، دیدند خون از زخم سعد جاری می‌شود و او در اثر آن فوت کرده است».

باب ۲۳: کسی که امری بر او واجب است و واجب دیگری بر او واجب قبلی او وارد شود

۱۱۵۸- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنَا، لَمَّا رَجَعَ مِنَ الْأَحْزَابِ: لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ فَأَدْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا نُصَلِّي حَتَّى تَأْتِيَهَا وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يَرِدْ مِنَّا ذَلِكَ فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُعْتَفَ وَاحِدًا مِنْهُمْ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 30 باب مرجع النبي ﷺ من الأحزاب.

۲- أخرجه البخاري في: 12 كتاب صلاة الخوف: 5 باب صلاة الطالب والمطلوب راجباً وإيباء.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی از جنگ احزاب به مدینه برگشت به ما دستور داد که: نباید کسی نماز عصرش را بخواند مگر در محل اقامت بنی قریظه، در راه هنگام خواندن نماز عصر فرارسید، گروهی گفتند: نماز عصر را تا به بنی قریظه نرسیم نمی‌خوانیم، ولی گروه دیگر گفتند: ما نمازمان را در راه می‌خوانیم. بر هیچیک از ما اعتراضی نشد، سپس جریان را برای پیغمبر بازگو کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به هیچیک از دو دسته ایرادی نگرفت.»

باب ۲۴: وقتی که مهاجرین در اثر فتوحات بی‌نیاز شدند املاک و اشجاری که از طرف انصار جهت استفاده از محصولات آن‌ها به ایشان بخشیده شده بود، به آنان پس دادند

۱۱۵۹- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ، وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ، يَعْنِي سَيِّئًا؛ وَكَانَتْ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَقَارِ فَقَاسَمَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثَمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلِّ عَامٍ، وَيَكْفُوهُمْ الْعَمَلَ وَالْمُوتُونَ؛ وَكَانَتْ أُمُّهُ، وَأُمُّ أَنَسٍ، أُمَّ سُلَيْمٍ، كَانَتْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمَّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِدَاقًا، فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلَاتَهُ، أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَأَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَمَّا فَرَعَ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ، فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ، رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الْأَنْصَارِ مَنَاحِيَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَتَّحُوهُمْ مِنْ ثَمَارِهِمْ، فَرَدَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى أُمِّهِ عِدَاقَهَا، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: وقتی که مهاجرین از مکه به مدینه آمدند، هیچ چیزی نداشتند اما انصار دارای زمین و باغ بودند، انصار با مهاجرین قرار مشارکت بستند که هر سال قسمتی از محصولات خود را به مهاجرین بدهند و آنان را از کار و هزینه زندگی بی‌نیاز کنند، مادر انس که به امّ سلیم معروف بود و مادر عبدالله بن ابی طلحه هم بود چند درخت خرما را به پیغمبر صلی الله علیه و آله داده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله این درخت‌های خرما را به امّ ایمن مادر اسامه بن زید که آزاد شده او بود بخشید، و وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر به مدینه بازگشت، مهاجرین درخت‌ها و زمین‌هایی را که انصار به آنان جهت استفاده از محصولات آن‌ها بخشیده بودند و ایشان را شریک خود قرار داده

۱- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 35 باب فضل المنيحة.

بودند، به انصار بازگردانیدند، پیغمبر ﷺ هم درخت‌های خرماى مادر انس را به او بازگرداند. در مقابل چند درخت خرما را از باغ خودش به ام ایمن بخشید.»

«منیحة: حیوان یا زمینی و باغی است که جهت استفاده از ثمره‌اش به کسی داده می‌شود ولی اصل مالکیت شخص بخشنده باقی است.»

۱۱۶۰- حدیث: «أَنَّ انسَ، قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ التَّخْلَاتِ، حَتَّى افْتَتَحَ قُرَيْظَةَ وَالتَّضَيْرَ وَإِنَّ أَهْلِي أَمْرُونِي أَنْ آتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَسْأَلَهُ الَّذِينَ كَانُوا أَعْطَوْهُ أَوْ بَعْضَهُ؛ وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَعْطَاهُ أُمَّ أَيْمَنَ؛ فَجَاءَتْ أُمَّ أَيْمَنَ فَجَعَلَتِ الثَّوْبَ فِي عُنُقِي، تَقُولُ: كَلَّا وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعْطِيكُهُمْ وَقَدْ أَعْطَانِيهَا أَوْ كَمَا قَالَتْ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: لَكَ كَذَا وَتَقُولُ: كَلَّا وَاللَّهِ حَتَّى أَعْطَاهَا عَشْرَةَ أَمْثَالِهِ، أَوْ كَمَا قَالَ»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: هرکس ثمر چند درخت را به پیغمبر می‌بخشید تا اینکه زمین‌های بنی‌قریظه و بنی‌نضیر فتح شدند، آنگاه خانواده‌ام به من گفتند: به نزد پیغمبر ﷺ برو و درخت‌هایی را که به او داده‌ایم از او پس بگیر، پیغمبر ﷺ هم درخت‌های ما را به ام ایمن داده بود، وقتی که ام ایمن از جریان آگاه شد، پارچه‌ای را در گردنم انداخت، می‌گفت: قسم به خدا به هیچ وجه آنها را به شما نمی‌دهم، پیغمبر ﷺ این درخت‌ها را به من بخشیده است، یا می‌گفت: پیغمبر ﷺ گفته است: «این درخت‌ها مال شماست»، قسم به خدا هرگز آنها را به شما پس نمی‌دهم (تردید از راوی است) ام ایمن قانع نشد تا اینکه پیغمبر ﷺ ده برابر آنها را به او بخشید.»

باب ۲۵: برداشتن طعام از سرزمین دشمن

۱۱۶۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُعَفَّلٍ، قَالَ: كُنَّا مُحَاصِرِينَ قَصْرَ حَيْبَرَ، فَرَمَى إِنْسَانٌ جِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ، فَزَرَوْتُ لِأَخْذِهِ، فَالْتَفَتْتُ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 30 باب مرجع النبي ﷺ من الأحزاب.

۲- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 20 باب ما يصيب من الطعام في أرض الحرب.

یعنی: «عبدالله بن مغفل رضی الله عنه گوید: ما قلعه خیبر را محاصره کرده بودیم، یک نفر انبانی را انداخت که پیه در آن بود به عجله خم شدم تا آن را بردارم، ولی وقتی به عقب نگاه کردم دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله حضور دارد، از او شرم کردم و خجالت کشیدم.»

باب ۲۶: نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله به هرقل (پادشاه روم) که او را به اسلام دعوت می نماید

۱۱۶۲- حدیث: «أَبِي سُوْيَانَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سُوْيَانَ، مِنْ فِيهِ إِلَى فِيٍّ، قَالَ: انْطَلَقْتُ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا بِالشَّامِ إِذْ جِيءَ بِكِتَابٍ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَى هِرَقْلَ قَالَ: وَكَانَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ جَاءَ بِهِ، فَدَفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بَصْرَى، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ بَصْرَى إِلَى هِرَقْلَ قَالَ: فَقَالَ هِرَقْلُ: هَلْ هَهُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَقَالُوا: نَعَمْ قَالَ: فَدُعِيتُ فِي نَفْرٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرَقْلَ، فَأَجْلَسَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَقَالَ أَبُو سُوْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا فَأَجْلَسُونِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَأَجْلَسُوا أَصْحَابِي خَلْفِي ثُمَّ دَعَا لِتَرْجُمَانِهِ، فَقَالَ قُلْ لَهُمْ: إِنِّي سَأَلْتُ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذَّبُوهُ قَالَ أَبُو سُوْيَانَ: وَإِيْمُ اللَّهِ لَوْلَا أَنْ يُؤْتِرُوا عَنِّي الْكَذِبَ لَكَذَّبْتُ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: سَلْهُ كَيْفَ حَسَبُهُ فِيكُمْ قَالَ: قُلْتُ هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ قَالَ: قُلْتُ لَا فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ: أَتَتَّبِعُهُ أَشْرَافُ النَّاسِ أَمْ ضَعْفَاؤُهُمْ قَالَ: قُلْتُ بَلْ ضَعْفَاؤُهُمْ قَالَ: يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ قَالَ: قُلْتُ لَا، بَلْ يَزِيدُونَ قَالَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ سَخَطَةٌ لَهُ قَالَ: قُلْتُ لَا.

قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ قَالَ: قُلْتُ نَعَمْ قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالِكُمْ إِيَّاهُ قَالَ: قُلْتُ تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سَجَالًا، يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ قَالَ: قُلْتُ لَا، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ لَا نَدْرِي مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَمَكَّنِي مِنْ كَلِمَةٍ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِهِ قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ قُلْتُ لَا.

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ حَسَبِهِ فِيكُمْ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو حَسَبٍ، وَكَذَلِكَ الرَّسُلُ تُبَعَثُ فِي أَحْسَابِ قَوْمِهَا وَسَأَلْتُكَ هَلْ كَانَ فِي آبَائِهِ مَلِكٌ، فَزَعَمْتَ أَنْ لَا فَكُلْتُ لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ آبَائِهِ وَسَأَلْتُكَ عَنْ أَتْبَاعِهِ، أَضَعْفَاؤُهُمْ أَمْ أَشْرَافُهُمْ فَقُلْتُ بَلْ ضَعْفَاؤُهُمْ وَهُمْ أَتْبَاعُ الرَّسُلِ وَسَأَلْتُكَ هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ

بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ فَرَعَمْتُ أَنْ لَا فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَدَعَ الْكَذِبَ عَلَى
 النَّاسِ ثُمَّ يَذْهَبَ فَيَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَن دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ
 فِيهِ سَخَطَةٌ لَهُ فَرَعَمْتُ أَنْ لَا وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ إِذَا خَالَطَ بِشَاشَةَ الْقُلُوبِ وَسَأَلْتُكَ هَلْ
 يَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ فَرَعَمْتُ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ
 فَرَعَمْتُ أَنَّكُمْ قَاتَلْتُمُوهُ، فَتَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سَجَالًا، يَنَالُ مِنْكُمْ وَتَنَالُونَ مِنْهُ
 وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ فَرَعَمْتُ أَنَّهُ لَا يَغْدِرُ
 وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لَا تَعْدِرُ وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ أَحَدٌ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ فَرَعَمْتُ أَنْ لَا فَقُلْتُ لَوْ كَانَ
 قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ قُلْتُ رَجُلٌ ائْتَمَّ بِقَوْلِ قَيْلٍ قَبْلَهُ قَالَ: ثُمَّ قَالَ بِمِ يَأْمُرُكُمْ قَالَ:
 قُلْتُ يَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّلَةِ وَالْعَفَافِ قَالَ: إِنْ يَكُ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِيٌّ وَقَدْ
 كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ وَلَمْ أَكُ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ وَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لِأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ
 وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَن قَدَمَيْهِ وَلَيَبْلُغَنَّ مُلْكُهُ مَا نَحْتِ قَدَمَيْي قَالَ: ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ
 عَظِيمِ الرُّومِ سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمْتَ تَسَلَّمْ،
 وَأَسْلِمَ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْنَكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ
 الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا
 يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٥﴾﴾
 [آل عمران: ٦٤].

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ عِنْدَهُ، وَكَثُرَ اللَّعْطُ، وَأَمَرَ بِنَا فَأَخْرَجْنَا.
 قَالَ: فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ خَرَجْنَا: لَقَدْ أَمَرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، إِنَّهُ لَيَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي
 الْأَصْفَرِ فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ^(١).
 يعنى: «ابن عباس رضي الله عنه گوید: از زبان ابوسفیان شنیدم که برایم نقل کرد و گفت:
 در آن موقع که با پیغمبر صلی الله علیه و آله عداوت داشتیم به شام رفتیم وقتی که در شام بودم، نامه‌ای

١- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 3 سورة آل عمران: 4 باب: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى
 كَلِمَةٍ سَوَاءٍ﴾.

از جانب پیغمبر ﷺ برای هرقل آمد، دحیه کلبی این نامه را آورده بود آن را به رئیس بصری (نام شهری است) تسلیم نمود، و این رئیس هم آن را به هرقل تقدیم کرد، هرقل گفت: آیا کسی از قوم این مرد که ادعای پیغمبری می‌نماید در اینجا وجود دارد؟ گفتند: بلی هست، آنگاه من و عده‌ای از قریش را به نزد هرقل بردند وقتی به حضورش رسیدیم، دستور داد تا پیشش بنشینیم، گفت: چه کسی از شما از لحاظ نسب و خویشاوندی از همه به این مردی که ادعای پیغمبری می‌کند نزدیک‌تر است؟ ابوسفیان گفت: گفتم: من، هرقل مرا جلوی خود، و رفقای قریشیم را پشت سر من نشاند، سپس مترجمی را خواست، به مترجم گفت: به این اشخاص که پشت سر این مرد نشسته‌اند بگو من درباره مردی که ادعای پیغمبری می‌نماید از او (ابوسفیان) سؤالهایی می‌کنم، اگر جواب دروغ به من داد شما او را تکذیب کنید، نگذارید به من جواب دروغ بدهد، ابوسفیان گفت: قسم به خدا اگر از ترس تکذیب این رفیقان قریشی نبود به دروغ جواب هرقل را می‌دادم، آنگاه هرقل به مترجمش گفت: از او (ابوسفیان) سؤال کن، نسب و طایفه این مردی که ادعای رسالت می‌کند در میان شما چگونه است؟ گفتم: او دارای نسب شریف و محترمی است، گفت: آیا در بین آباء و اجداد او پادشاهی بوده است؟ گفتم: خیر، گفت: آیا قبل از ادعای نبوت، او را دروغگو می‌پنداشتید؟ گفتم: خیر، گفت: آیا اعیان و اشراف مردم از او پیروی می‌کنند یا فقراء و ضعفاء؟ گفتم: ضعفای مردم، گفت: آیا تعداد پیروانش روز به روز کم می‌شوند یا افزایش می‌یابند؟ گفتم: افزایش می‌یابند. گفت: آیا کسی از پیروان او به خاطر ناراضی بودن از او از دینش پشیمان می‌شود؟ گفتم: خیر، گفت: آیا تا به حال با او جنگ کرده‌اید؟ گفتم: بلی، پرسید: نتیجه جنگ شما با او چه بوده است؟ گفتم: جنگ در بین ما و او نوبتی بوده است، گاهی او پیروز می‌شد و گاهی پیروزی با ما بود. گفت: آیا او ظلم و خیانت می‌کند؟ گفتم: خیر، ولی مدتی است که از او بی‌خبر هستیم و نمی‌دانیم در این مدت چه کرده است. ابوسفیان گفت: قسم به خدا جز در جواب این سؤال که توانستم چیز اضافی و طبق میل خود بگویم در باقی جوابها نتوانستم طبق میل خود حرفی بزنم، پرسید: آیا قبل از او کس دیگری این سخنانی که او می‌گوید، گفته است؟ گفتم: خیر. بعداً هرقل به مترجمش گفت: به او بگو من درباره نسب و طایفه این شخصی که مدعی نبوت است از شما پرسیدم، گفتید که نسب او در بین ما شریف و محترم است، مسلماً همه پیغمبران از نسب شریف قومشان برگزیده و فرستاده

می‌شوند، پرسیدم: آیا کسی از آباء و اجدادش پادشاه بوده است؟ گفتید: خیر. چون تصوّر کردم اگر یکی از پدرانش پادشاه بوده باشد، این مرد می‌خواهد ملک از دست رفته پدرانش را به دست آورد، پرسیدم: پیروانش از فقراء و ضعفاء هستند یا اعیان و اشراف مردم؟ جواب دادید: از فقرا و ضعفا هستند. مسلماً پیروان تمام پیغمبران (ابتدا) فقرا بوده‌اند، پرسیدم: آیا قبل از ادّعی پیغمبری او را دروغگو می‌پنداشتید؟ گفتید: خیر. از این سخنان دانستم کسی که به مردم دروغ نگوید نمی‌تواند به خدا دروغ ببندد، پرسیدم: آیا کسی به خاطر ناراحتی و ناراضی بودن از او از دینش بر می‌گردد؟ جواب دادید: خیر. مسلماً وقتی که لذّت ایمان در قلب جای گرفت و با روح آمیخته شد از آن جدا نمی‌گردد، از شما پرسیدم: آیا پیروانش رو به نقصانند یا رو به افزایش هستند؟ گفتید: رو به افزایش هستند. مسلماً ایمان تا به حدّ کمال می‌رسد رو به افزایش می‌باشد، پرسیدم: آیا شما علیه او جنگیده‌اید؟ گفتید: بلی. گاهی پیروزی با او بوده و گاهی پیروزی با ما بوده است. مسلماً همه پیغمبران این طور بوده‌اند ابتدا از جانب خدا با گرفتاری و شکست از دشمن آزمایش شده‌اند ولی سرانجام پیروز و موفق گردیده‌اند، پرسیدم: آیا ظلم و خیانت می‌کند؟ گفتید: خیر. آری همین‌طور است هیچ پیغمبری ظلم و خیانت نمی‌کند، پرسیدم: آیا کسی قبل از او این سخنانی که او می‌گوید، گفته است؟ گفتید: خیر. گفتم: شاید اگر کسی قبل از او این سخنان را گفته باشد، او هم می‌خواهد از آن کس تقلید نماید و سخنان او را تکرار کند، ابو سفیان گفت: بعد از این سؤال و جواب هرقل پرسید: این مردی که ادّعی پیغمبری می‌نماید چه دستوراتی به شما می‌دهد؟ گفتم: به نماز و زکات و انجام صله رحم و پاکدامنی به ما دستور می‌دهد.

هرقل گفت: اگر آنچه که شما گفتید راست باشد او پیغمبر است، من می‌دانستم که این پیغمبر می‌آید، هرچند فکر نمی‌کردم از میان شما باشد، اگر می‌دانستم می‌توانم به حضورش برسم دوست داشتم که او را ببینم، اگر من نزد او بودم (به او خدمت می‌کردم حتّی) پاهایش را می‌شستم، بدون شک ملک و تسلّط او به این زمینی که در زیر پای من قرار دارد خواهد رسید.

ابوسفیان گفت: بعد از این‌ها گفت: نامه محمّد را بیاورید، وقتی که نامه را آوردند آن را خواند در نامه نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم، از محمّد رسول خدا به هرقل پادشاه و بزرگ روم، سلام خدا بر کسی باد که از هدایت الهی و راه راست پیروی

می‌کند، اما بعد از این من شما را به سوی اسلام و گفتن کلمه شهادتین دعوت می‌کنم، مسلمان شو زیرا برای همیشه در امان خواهی بود، اسلام را قبول کن تا خداوند دو اجر به شما عطا نماید، (یکی اجر ایمان به عیسی و دومی اجر اسلام و ایمان به محمد) اگر از اسلام رو گردان شوی گناه کشاورزان و کارگران و بیچارگان همه به عهده شما خواهد بود، «ای اهل کتاب! به سوی کلمه‌ای بشتابید که در بین ما و شما یکی است و آن اینست: نباید جز خدا کسی را پرستش کنیم، هرگز برای او انبازی قرار ندهیم، هیچیک از ما دیگری را به عنوان پروردگار خود قرار ندهد براستی که جز خدا پروردگار دیگری نیست، اگر از کلمه توحید روگردان شدند و آن را قبول نکردند، شما بگویید که گواه باشید ما مسلمان هستیم». وقتی که هرقل نامه را خواند سروصدا بلند شد، دستور داد از حضور او خارج شدیم. ابو سفیان گفت: وقتی بیرون آمدیم گفتیم: ببینید کار پسر ابی کبشه (کنیه عبدالله پدر پیغمبر می‌باشد) به کجا رسیده است که پادشاه روم از او می‌ترسد، همیشه یقین داشتیم که پیغمبر پیروز خواهد شد تا اینکه خداوند مرا به دین اسلام مشرف نمود».

باب ۲۸: درباره غزوه حنین

۱۱۶۳- حدیث: «الْبَرَاءُ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ: أَكُنْتُمْ فَرَرْتُمْ يَا أَبَا عَمَارَةَ يَوْمَ حُنَيْنٍ قَالَ: لَا، وَاللَّهِ مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَكِنَّهُ خَرَجَ شُبَّانُ أَصْحَابِهِ وَأَخْفَأُوهُمْ حُسْرًا لَيْسَ بِسِلَاحٍ، فَاتُّوا قَوْمًا رُمَاءً، جَمَعَ هَوَازِنَ وَبَنِي نَضْرٍ، مَا يَكَادُ يَسْقُطُ لَهُمْ سَهْمٌ، فَرَشَقُوهُمْ رَشَقًا مَا يَكَادُونَ يُحْطِطُونَ فَأَقْبَلُوا هُنَالِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ عَلَى بَعْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ وَابْنِ عَمِّهِ، أَبُو سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَقُودُ بِهِ؛ فَزَلَّ وَاسْتَنْصَرَ؛ ثُمَّ قَالَ: أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ صَفَّ أَصْحَابَهُ»^(۱).

یعنی: «یک نفر از براء رضی الله عنه پرسید: ای ابو عمار! آیا شما در روز حنین فرار کردید؟ گفت: خیر، قسم به خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز حنین به جنگ پشت ننمود، اما عده‌ای از اصحاب جوان و سبکبار که اسلحه نداشتند و زرهی یا کلاه خودی نپوشیده بودند، با

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 97 باب من صف أصحابه عند الهزيمة ونزل عن دابته

جماعتی از هوازن و بنی نصر روبه‌رو شدند این جماعت هوازن و بنی نصر به حدی در تیراندازی ماهر بودند که تیر آن‌ها به زمین نمی‌خورد و جوانان بی‌دفاع اصحاب را تیرباران کردند به نحوی که تیر آنان به خطا نمی‌رفت، ناچار این جوانان به سوی پیغمبر ﷺ که بر قاطر سفیدش سوار بود و ابو سفیان بن حارث بن عبدالمطلب عموزاده پیغمبر ﷺ افسار آن را می‌کشید پناه آوردند، آنگاه پیغمبر ﷺ پیاده شد و از خدا درخواست کمک کرد، سپس گفت: «من پیغمبرم هیچ دروغی در این نیست و من از اولاد عبدالمطلبم». بعد از این، صف اصحاب را تنظیم نمود.»

۱۱۶۴- حدیث: «الْبَرَاءُ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ قَيْسٍ: أَفَرَّرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ فَقَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ كَأَنْتَ هَوَازِنُ رُمَاءَ، وَإِنَّا لَمَّا حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ انْكَشَفُوا فَأَكْبَبْنَا عَلَى الْعَنَائِمِ، فَاسْتُقْبِلْنَا بِالسَّهَامِ وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَعْلَتِهِ الْيَيْصَاءَ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخِذَ بِزَمَامِهَا، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ»^(۱).

یعنی: «یک نفر از قبیله قیس از براء ﷺ پرسید: آیا شما در روز جنگ حنین فرار کردید و پیغمبر ﷺ را تنها گذاشتید؟ براء گفت: ولی پیغمبر ﷺ فرار نکرد، هوازن جماعت تیراندازی بودند، وقتی ما به ایشان حمله کردیم فرار کردند و ما سرگرم جمع‌آوری غنایم بودیم، که با تیراندازان آنان روبه‌رو شدیم در این حال پیغمبر را دیدم که سوار بر قاطر سفیدش بود و ابوسفیان افسار آن را می‌کشید، پیغمبر ﷺ می‌گفت: من پیغمبر خدا هستم و در این امر هیچ دروغی نیست.»

باب ۲۹: غزوه طائف

۱۱۶۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّائِفَ فَلَمْ يَنْلُ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَثَقَّلَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلَا نَفْتَحُهُ وَقَالَ مَرَّةً،

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 54 باب قول الله تعالى ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُهُمْ﴾ أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 54 باب قول الله تعالى: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُهُمْ﴾.

نَقُفْلُ فَقَالَ: اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ فَعَدُّوا، فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ فَقَالَ: إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَعْجَبَهُمْ فَضْحِكُ النَّبِيِّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله طایف را محاصره کرد (و اهل طایف به قلعه محکم خود پناه بردند) مسلمانان نتوانستند با آنان کاری بکنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: انشاء الله برمی گردیم، این گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مسلمانان سنگین آمد، گفتند: چطور برگردیم و این قلعه را فتح نکنیم، چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید برگردیم؟! وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این را دید گفت: فردا اول صبح حمله کنید، اصحاب اول صبح حمله کردند و به جنگ روی آوردند، زخمی شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: فردا انشاء الله به مدینه بر می گردیم، این بار اصحاب خوشحال شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله خندید».

باب ۳۲: از بین بردن بت‌ها در اطراف کعبه

۱۱۶۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه، قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ نُصْبًا، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ [الإسراء: ۸۱]»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، سیصد و شصت بت در اطراف کعبه وجود داشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله با چوبی که در دست داشت یکایک آن‌ها را می زد و این آیه را می گفت: «حق آمد و باطل از بیت رفت و باطل رفتنی است».

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 56 باب غزوة الطائف أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 56 باب غزوة الطائف.

۲- أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 32 باب هل تكسر الدنان التي فيها الخمر أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 32 باب هل تكسر الدنان التي فيها الخمر.

باب ۳۴: صلح حدیبیه در محلی بنام حدیبیه

۱۱۶۷- حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ، قَالَ: لَمَّا صَلَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْلَ الْحَدَيْبِيَّةِ، كَتَبَ عَلِيٌّ بَيْنَهُمْ كِتَابًا، فَكَتَبَ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: لَا تَكْتُبْ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ، لَوْ كُنْتَ رَسُولًا لَمْ نُقَاتِلْكَ، فَقَالَ لِعَلِيِّ: ائِمْهُ فَقَالَ عَلِيٌّ: مَا أَنَا بِالَّذِي أَحْمَاهُ فَمَحَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ، وَصَالِحُهُمْ عَلِيٌّ أَنْ يَدْخُلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَلَا يَدْخُلُوهَا إِلَّا بِجُلْبَانَ السَّلَاحِ فَسَأَلُوهُ: مَا جُلْبَانُ السَّلَاحِ فَقَالَ: الْقِرَابُ بِمَا فِيهِ»^(۱).

یعنی: «براء بن عازب رضی اللہ عنہ گوید: وقتی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با اهل حدیبیه مصالحه نمود، علی صلحنامه‌ای را بین طرفین نوشت، در متن صلحنامه نوشت محمد رسول خدا است، مشرکان گفتند: نویس محمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است، چون اگر شما رسول خدا باشید با شما نمی‌جنگیم، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به علی رضی اللہ عنہ گفت: کلمه (رسول خدا است) را محو کن، علی رضی اللہ عنہ گفت: من شایسته آن نیستم که آن را محو کنم، پیغمبر با دست خود آن را محو نمود، و با ایشان صلح کرد که در سال آینده پیغمبر و اصحابش تنها سه روز در مکه بمانند، نباید اسلحه‌ای هم همراه داشته باشند و به جز جلبان که شمشیر و بعضی وسایل در آن قرار داده می‌شود نباید وسیله جنگی دیگری را با خود داشته باشند، از ابو اسحاق راوی این حدیث پرسیده شد: جلبان سلاح چیست؟ گفت: ظرفی است که مقداری وسایل را در آن قرار می‌دهند و بر پشت اسب یا شتر محکم می‌بندند».

۱۱۶۸- حدیث: «سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: كُنَّا بِصِفِّينَ، فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهَمُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحَدَيْبِيَّةِ وَلَوْ نَرَى قِتَالًا لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ فَقَالَ: بَلَى فَقَالَ: أَلَيْسَ قِتَالَنَا فِي الْجَنَّةِ وَقِتَالَهُمْ فِي النَّارِ قَالَ: بَلَى قَالَ: فَعَلَى مَا نُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا أَرْجِعْ وَلَمَّا يَحْكُمُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: ابْنَ الْخَطَّابِ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا فَانْطَلَقَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ؛ فَقَالَ:

۱- أخرجه البخاري في: 53 كتاب الصلح: 6 باب كيف يكتب هذا ما صالح فلان بن فلان.

إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَدًا فَنَزَلَتْ سُورَةُ الْفَتْحِ، فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عُمَرَ إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ فَتَحَ هُوَ قَالَ: نَعَمْ^(۱).

یعنی: «ابو وائل ﷺ گوید: در جنگ صفین بودیم، (وقتی که اصحاب علی نسبت به صلح او با معاویه اعتراض کردند) سهل بن حنیف بلند شد و گفت: ای مردم! شما به اشتباه خودتان فکر کنید، بیاد بیاورید که ما در روز حدیبیه با پیغمبر ﷺ بودیم، اگر می‌خواستیم می‌توانستیم جنگ کنیم، عمر آمد و گفت: مگر ما بر حق نیستیم و ایشان بر باطل؟ پیغمبر ﷺ فرمود: بلی، اینطور است، عمر ﷺ گفت: مگر کشته‌های ما در بهشت و کشته‌های ایشان در آتش نمی‌باشند؟ پیغمبر ﷺ گفت: بلی، این طور است، عمر ﷺ گفت: پس چرا ما در دین خود ذلت و پستی را بپذیریم؟ چطور ما برگردیم در حالی که خداوند هیچ حکمی را بین ما و آنان انجام نداده باشد؟ پیغمبر ﷺ گفت: ای ابن خطاب! من رسول خدا هستم، هرگز خداوند مرا شکست نخواهد داد، عمر به نزد ابوبکر رفت، آنچه به پیغمبر ﷺ گفته بود به ابوبکر ﷺ هم گفت: ابوبکر ﷺ گفت: محمد رسول خدا است، هرگز خداوند او را خوار نخواهد نمود، در این اثنا سوره فتح نازل شد، پیغمبر ﷺ تا آخر آن را برای عمر خواند، عمر گفت: ای رسول خدا! مگر این صلح پیروزی است؟ پیغمبر ﷺ گفت: «بلی، این صلح پیروزی است».

باب ۳۷: غزوه أحد

۱۱۶۹- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ﷺ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ جُرْحِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: جُرْحُ وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ وَكُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ، وَهَشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ؛ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ، عَلَيْهَا السَّلَامُ، تَغْسِلُ الدَّمَ، وَعَلَى يُمُسِكُ؛ فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّ الدَّمَ لَا يَزِيدُ إِلَّا كَثْرَةً، أَخَذَتْ حَصِيرًا فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا، ثُمَّ أَلْزَقَتْهُ، فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ»^(۲).

یعنی: «از سهل بن سعد ﷺ درباره زخمی شدن پیغمبر ﷺ در جنگ أحد سؤال شد، سهل ﷺ گفت: پیغمبر ﷺ زخمی شد و یکی از چهار دندان جلوی شکست، و

۱- أخرجه البخاري في: 58 كتاب الجزية: 18 باب حدثنا عبدان.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 85 باب لبس البيضة.

کلاه خود پیامبر در سرش شکسته شد، فاطمه علیها السلام خونش را می‌شست و علی رضی الله عنه هم زخمش را می‌بست تا خون از آن جاری نشود، وقتی که فاطمه علیها السلام دید خون بند نمی‌آید و خون ریزی بیشتر می‌شود، مقداری حصیر را برداشت و آن را سوزاند تا به صورت خاکستر درآمد، آنگاه آن را بر روی زخم پیغمبر صلی الله علیه و آله پاشید، و خون‌ریزی آن قطع شد.»

۱۱۷۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَحْكِي نَبِيًّا مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ، صَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَذْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَن وَجْهِهِ وَيَقُولُ: (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَحْكِي نَبِيًّا مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ، صَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَذْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَن وَجْهِهِ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: گویی اکنون همان وقتی است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کردم و شرح حال یکی از پیغمبران را بیان می‌کرد، که قومش او را زده و بدنش را زخمی و خون‌آلود ساخته بودند، این پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که خون را از صورتش پاک می‌کرد می‌گفت: خداوندا! قومم را ببخش، چون ایشان نمی‌فهمند».

باب ۳۸: غضب شدید خداوند بر کسانی که با رسول خدا می‌جنگند و به دست او کشته می‌شوند

۱۱۷۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ يُشِيرُ إِلَى رِبَاعِيَّتِهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: غضب شدید خدا بر کسانی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را زخمی کردند و دندان‌ش را شکستند و همچنین غضب شدید خدا بر کسانی است که رسول خدا در راه خدا با آنان می‌جنگد و آنان را به قتل می‌رساند».

۱- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 54 باب حدثنا أبو اليان.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 24 باب ما أصاب النبي صلی الله علیه و آله من الجراح يوم أحد.

باب ۳۹: اذیت و آزارهایی که پیغمبر از دست مشرکین و منافقین می کشید

۱۱۷۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ، وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ؛ إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورٍ بَنِي فَلَانَ فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَأَنْبَعَتْ أَشَقَى الْقَوْمِ، فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَأَنَا أَنْظُرُ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ عَلَيْنِكَ بِفُرَيْشٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ قَالَ: وَكَانُوا يُرُونَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ ثُمَّ سَمَى: اللَّهُمَّ عَلَيْنِكَ يَا بَنِي جَهْلٍ، وَعَلَيْنِكَ بَعْتَبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ، وَعُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَعَدَّ السَّابِغَ فَلَمْ يَحْفَظْهُ قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَرَغِي فِي الْقَلْبِ، قَلِيبٍ بَدْرٍ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد بیت الله نماز می خواند و ابوجهل و همدستانش نشسته بودند، بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: چه کسی می تواند روده و فضلات شترهای قصابی شده طایفه فلان را بیاورد و وقتی که محمد به سجده می رود آن را بر دوش او بیاندازد؟ شیرترین و بدترین آنان (عقبه بن ابی معیط) رفت آن را آورد، منتظر شد تا پیغمبر صلی الله علیه و آله به سجده رفت، آنگاه آن کثافت را در بین دو شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد، من هم نگاه می کردم ولی کاری از من ساخته نبود، ای کاش که در آن وقت قدرت و امکاناتی می داشتم و می توانستم آنان را از این بی ادبی باز دارم، این کافران به روی هم می خندیدند، هر یک به عنوان استهزاء به دیگری می گفت: این کار شما است، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در سجده بود و سرش را تا پایان دعاهایش بلند نمی کرد، تا اینکه فاطمه آمد و کثافت ها را از پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله به دور انداخت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله سرش را از سجده بلند کرد و سه بار گفت: خداوند! قریش را به تو حواله کردم، این کافران از دعای پیغمبر ناراحت شدند، چون عقیده داشتند دعا در شهر مکه

۱- أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 69 باب إذا ألقى على ظهر المصلی قدر أو جيفة لم تفسد عليه صلاته.

قبول می‌شود، سپس پیغمبر ﷺ نام آن‌ها را یکی یکی در دعای خود ذکر کرد و گفت: «خداوند! ابوجهل را به تو حواله کردم، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع و ولید بن عتبه و امیه بن خلف و عقبه ابن ابی معیط را به تو حواله می‌کنم»، پیغمبر ﷺ هفتمین نفر را هم ذکر کرد ولی عبدالله بن مسعود او را حفظ نکرد، ابن مسعود رضی الله عنه گوید: قسم به کسی که جان من در دست او است، تمام کسانی را که پیغمبر ﷺ نام آنان را ذکر کرد و علیه ایشان دعا نمود، دیدم که در چاهی در بدر انداخته شده‌اند، سرنگون گشته و به هلاکت رسیده‌اند».

۱۱۷۳- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، أَتَتْهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ قَالَ: لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ مَا لَقِيتُ، وَكَانَ أَشَدُّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلِ بْنِ عَبْدِ كَلَالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَأَنْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِ، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظْلَمْتَنِي، فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيْلُ، فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنَّ أَطْبَقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبِينَ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها همسر پیغمبر ﷺ گوید: به پیغمبر ﷺ گفتم: آیا روزی سخت‌تر و ناراحت‌کننده‌تر از روز اُحد را دیده‌ای؟ پیغمبر ﷺ گفت: «ناراحتی‌های فراوانی را از قوم شما دیده‌ام و سخت‌ترین آن‌ها آن بود که در روز عقبه از آنان به من رسید، چون نزد ابن عبد یالیل پسر عبد کلال رفتم، در مورد آنچه که می‌خواستم جوابی به من نداد، من هم در حالی که ناراحت بودم بدون هدف می‌رفتم، وقتی که متوجه شدم دیدم در محلی به نام قرن الثعالب می‌باشم، سرم را بلند کردم دیدم که ابری بر من سایه افکنده است، نگاه کردم جبرئیل را در آن دیدم، مرا صدا کرد و گفت: خداوند گفته‌های قومت را و جواب ردی را که به تو دادند شنید، فرشته تخریب کوه‌ها را نزد تو

۱- أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 7 باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء.

فرستاده است تا هرچه که دلت می‌خواهد نسبت به قومت انجام دهی به او دستور بده تا انجام دهد.

آنگاه فرشته مأمور کوه‌ها، مرا صدا کرد و بر من سلام نمود، گفت: ای محمد! هرچه می‌خواهی دستور بده، اگر می‌خواهی دو کوه اخشین (یکی کوه ابو قیس و دیگری کوه قعیقان است که در نزدیک مکه و در مقابل هم قرار دارند) را بر روی آنان خراب نمایم، اما پیغمبر ﷺ گفت: امیدوارم خداوند از اولاد این‌ها کسانی را به وجود آورد که تنها خدا را پرستش کنند و انبازی برای او قرار ندهند».

۱۱۷۴- حدیث: «جُنْدُبُ بْنُ سُفْيَانَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ، وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ، فَقَالَ: هَلْ أَنْتَ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيَتْ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيَتْ»^(۱).

یعنی: «جندب بن سفیان ﷺ گوید: انگشت پیغمبر ﷺ در بعضی از جنگ‌ها و محل‌های شهادت زخمی گشت و خون از آن جاری شد، پیغمبر ﷺ خطاب به انگشت خود گفت: تو انگشت خون‌آلودی هستی که در راه خدا دچار اذیت و ناراحتی شده‌ای».

۱۱۷۵- حدیث: «جُنْدُبُ بْنُ سُفْيَانَ ﷺ، قَالَ: اشْتَكَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ، فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ يَكُونَ شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ، لَمْ أَرَهُ قَرِيبَكَ مَنذُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالضُّحَىٰ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ [الضحى: ۱-۳]»^(۲).

یعنی: «جندب بن سفیان ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ مریض شد، دو روز یا سه روز نتوانست برای نماز تهجد بلند شود، زنی (به نام عوراء دختر حرب خواهر ابو سفیان و زن ابو لهب معروف به حمالة الحطب) به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای محمد! امیدوارم که شیطان از شما دور شده باشد، چون دو سه شب است آن را در نزد شما نمی‌بینم. خداوند متعال آیه‌های سوره والضحی را نازل نمود: (قسم به وقت چاشت و قسم به

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 9 باب من ينكب في سبيل الله.

۲- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 93 سورة والضحى: 1 باب حدثنا أحمد بن يونس.

شب هنگامی که تاریک می‌شود، خداوند شما را ترک نکرده است و از شما ناراضی و عصبانی نیست)».

باب ۴۰: دعای پیغمبر ﷺ و پناه بردنش به خدا و صبر و شکیبایی او بر اذیت و آزار منافقین

۱۱۷۶- حدیث: «أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ حِمَارًا، عَلَيْهِ إِكَّافٌ، تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ، وَأَرْدَفَ وَرَاءَهُ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، وَهُوَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَيْتِ الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَذَلِكَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ حَتَّى مَرَّ فِي مَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ، عَبْدَةَ الْأَوْثَانَ، وَالْيَهُودَ؛ وَفِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَنٍ سُلُوفٍ وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَنْفَةَ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُعْبَرُوا عَلَيْنَا فَسَلَّمْ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ وَقَفَ فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَنٍ سُلُوفٍ: أَيُّهَا الْمَرْءُ لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا، إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَاقْضُصْ عَلَيْهِ.

قَالَ ابْنُ رَوَاحَةَ: اعْشَيْنَا فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نَحِبُّ ذَلِكَ فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاتَبُوا؛ فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ: أَيُّ سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ يُرِيدُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي قَالَ كَذَا وَكَذَا قَالَ اعْظُفْ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاصْفَحْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوَجَّوهُ فَيَعْصِبُونَهُ بِالْعِصَابَةِ فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ، شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ فَعَفَا عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «اسامه بن زید ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ بر الاغی سوار شده بود که جلی بر پشت داشت و در زیر او یک قطیفه ساخت فدک قرار گرفته بود، اسامه پسر زید نیز پشت سر پیغمبر ﷺ بر آن الاغ سوار شده بود، پیغمبر ﷺ می‌خواست از سعد بن عباده از قبیله بن حارث بن خزرج عیادت نماید، و این واقعه قبل از وقوع جنگ بدر بود، وقتی که

۱- أخرجه البخاري في: 79 كتاب الاستئذان: 20 باب التسليم في مجلس فيه أخلاط من المسلمين

پیغمبر ﷺ از کنار مجلسی گذشت که جماعت مختلفی از مسلمانان و مشرکان و بت پرستان و یهودیان در آن بودند، و در بین آنان عبدالله ابن ابی بن سلول (منافق معروف) و عبدالله بن رواحه رضی الله عنه (صحابی شاعر و شجاع) قرار گرفته بودند، غبار سم الاغی که پیغمبر ﷺ بر آن سوار شده بود فضای مجلس را فرا گرفت، عبدالله بن ابی با دامنش بینی خود را پوشید، و گفت: بر ما غبار نکنید، پیغمبر ﷺ بر اهل مجلس سلام کرد، ایستاد و از الاغ پایین آمد، حاضرین را به سوی خدا دعوت نمود، و قرآن را برایشان تلاوت کرد، عبدالله بن ابی بن سلول (منافق) گفت: ای مرد اگر می‌دانی آنچه که می‌گویی حق است بهتر آن است که پیش ما نیایی و در منزل خودت بنشین و ما را اذیت نکنی، آنگاه هر کس خواست به نزد تو می‌آید و تو هم برایش داستان بخوان. اما عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: به مجالس ما بیا چون ما آمدن و دعوت شما را دوست داریم، مسلمانان با مشرکان و یهودیان به بحث و جدال پرداختند تا جایی که خواستند با هم بجنگند، ولی پیغمبر ﷺ دائماً آنان را به آرامش دعوت می‌کرد، سپس بر الاغش سوار شد و رفت تا به نزد سعد بن عباده رسید، گفت: ای سعد! نشنیدی ابو حباب (منظورش عبدالله بن ابی بود) چه چیزهایی به من گفت؟ چنین و چنان گفت، سعد گفت: ای رسول خدا! او را عفو کن و صرف نظر بنما، به خدا قسم خداوند نعمت بسیار بزرگی را به شما داده است، اهل این شهر قبلاً توافق کرده بودند که عبدالله بن ابی را به عنوان پادشاه خود انتخاب نمایند و تاج پادشاهی را بر سرش نهند، او را به عمامه پادشاهی محکم بپوشند، اما خداوند به واسطه حقی که به شما بخشید نقشه و تصمیم آنان را باطل کرد، بنابراین او نسبت به شما حسادت دارد، به خاطر این است آنچه که می‌گویی در حق شما انجام داده است، پیغمبر ﷺ او را بخشید.

۱۱۷۷- حدیث: «أَنَّسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ لَوْ أَتَيْتَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي فَاَنْطَلَقَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، وَرَكِبَ حِمَارًا، فَاَنْطَلَقَ الْمُسْلِمُونَ يَمْشُونَ مَعَهُ، وَهِيَ أَرْضٌ سَبِيحَةٌ فَلَمَّا أَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: إِلَيْكَ عَنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ آذَانِي نَتْنُ حِمَارِكَ فَقَالَ رَجُلٌ مِّنَ الْأَنْصَارِ مِنْهُمْ: وَاللَّهِ لِحِمَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَطْيَبُ رِيحًا مِنْكَ فَغَضِبَ لِعَبْدِ اللَّهِ رَجُلٌ مِّنْ قَوْمِهِ فَشَتَمَا، فَغَضِبَ

لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ، فَكَانَ بَيْنَهُمَا ضَرْبٌ بِالْحِرْيِدِ وَالْأَيْدِي وَالْتَّعَالِ فَبَلَّغْنَا أَنَّهَا
 أَنْزَلَتْ: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹]»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: به پیامبر ﷺ گفتند: کاش به نزد عبدالله بن ابی منافق (معروف) می رفتی (و از او دیدن می کردی)، پیامبر ﷺ سوار بر الاغی به سوی او رهسپار گردید و عده‌ای از مسلمانان او را همراهی کردند. راهی که پیامبر ﷺ از آن عبور می کرد شوره‌زار بود، هنگامی که پیامبر ﷺ پیش عبدالله بن ابی آمد، عبدالله گفت: از من دور شو! به راستی بوی بد الاغ مرا اذیت می کند، یک نفر از انصار که با پیامبر ﷺ بود، به عبدالله گفت: قسم به خدا بوی الاغ رسول خدا از بوی تو خوش تر است، یکی از نزدیکان عبدالله (که با پیامبر ﷺ بود) به دفاع از عبدالله از مرد انصاری عصبانی شد و با هم درگیر شدند (همراهان پیامبر ﷺ به دو دسته تقسیم شدند) و هریک به دفاع از یکی از آن دو نفر برخاستند و میان آنان جنگ درگرفت با مشت و لگد و برگ درخت خرما به جان هم افتادند. در آن اثنا اطلاع یافتیم که آیه ۹ سوره حجرات نازل گردید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹].

«اگر دو گروه از ایمان داران باهم به اختلاف برخاستند در بین آنان صلح و صفا برقرار کن.»

باب ۴۱: کشته شدن ابوجهل

۱۱۷۸- حدیث: «أَنَّسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، يَوْمَ بَدْرٍ: مَنْ يَنْظُرُ مَا فَعَلَ أَبُو جَهْلٍ فَاَنْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ، حَتَّى بَرَدَ فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَقَالَ: أَنْتَ أَبَا جَهْلٍ قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ، أَوْ قَالَ: قَتَلْتُمُوهُ»^(۲).

یعنی: «انس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ در روز بدر گفت: «چه کسی می تواند ببیند ابوجهل چه می کند؟ ابن مسعود رفت او را دید که دو پسر عفراء او را با شمشیر زده اند و بدنش سرد شده و در حال مرگ است ابن مسعود ریش او را گرفت و گفت شما ابو جهل هستی؟ ابو جهل گفت: چه عیب و ایرادی هست بر مردی که به دست قوم

۱- أخرجه البخاري في: 53 كتاب الصلح: 1 باب ما جاء في الإصلاح بين الناس.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 8 باب قتل أبي جهل.

خودش کشته شود، یا گفت: شما آن را کشته باشید (یعنی من کشتن خودم را به دست شما که از قریش هستی عار نمی‌دانم).

باب ۴۲: کشته شدن کعب بن اشرف شیطان یهود

۱۱۷۹- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَأَذَّنُ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا قَالَ: قُلْ فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً، وَإِنَّهُ قَدْ عَنَانَا، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ قَالَ: وَأَيْضًا، وَاللَّهِ لَتَمَلَّنَهُ قَالَ إِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاهُ فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَدَعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ نُسَلِفْنَا وَسُقَا أَوْ وَسَقَيْنَ فَقَالَ: نَعَمْ، ارْهُونِي قَالُوا: أَيِّ شَيْءٍ تُرِيدُ قَالَ: ارْهُونِي نِسَاءَكُمْ قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ نِسَاءَنَا، وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ قَالَ: فَارْهُونِي أَبْنَاءَكُمْ قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ أَبْنَاءَنَا، فَيَسِبُ أَحَدُهُمْ فَيَقَالَ رُهْنٌ يَوْسِقِي أَوْ وَسَقِينِ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرَهْنُكَ اللَّأَمَةَ (يَعْنِي السَّلَاحَ) فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلًا وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرِّضَاعَةِ فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحُصْنِ، فَزَلَّ إِلَيْهِمْ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ قَالَتْ: أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بَلِيلٍ لِأَجَابَ قَالَ: وَيُدْخِلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ.

فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعْرِهِ فَأَسْمُهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمَكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أَشْمُكُمْ فَزَلَّ إِلَيْهِمْ مَتَوَشِّحًا، وَهُوَ يَنْفُخُ مِنْهُ رِيحَ الطَّيِّبِ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيُّ أَطْيَبَ قَالَ: عِنْدِي أُعْطِرُ نِسَاءَ الْعَرَبِ وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ، فَقَالَ: أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَشْمَ رَأْسِكَ قَالَ: نَعَمْ فَشَمَّهُ ثُمَّ أَشَمَّ أَصْحَابَهُ ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذُنُ لِي قَالَ: نَعَمْ فَلَمَّا اسْتَمَكَنَّ مِنْهُ، قَالَ: دُونَكُمْ فَاقْتُلُوهُ، ثُمَّ أَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چه کسی می‌تواند کعب بن اشرف را به هلاکت برساند، چون او خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را آزار می‌دهد»، محمد بن

مسلمه بلند شد، گفت: ای رسول خدا! دوست داری که او را بکشم؟ پیغمبر گفت: بلی، محمد بن مسلمه گفت: پس اجازه بدهید که نسبت به شما در نزد او چیزهایی که او را شاد می‌کند بگویم، پیغمبر ﷺ گفت: بگو، محمد بن مسلمه به نزد کعب بن اشرف آمد، گفت: این مرد (منظورش پیغمبر ﷺ بود) از ما زکات و صدقه می‌خواهد، ما را در مضیقه و ناراحتی قرار داده است، پیش تو آمده‌ام تا چیزی را به عنوان قرض به من بدهی کعب گفت: این مرد شما را بیشتر از این هم ناراحت می‌کند و در مضیقه قرار می‌کند، محمد گفت: ما از او پیروی کرده‌ایم و تا وضعش روشن نشود که عاقبت کارش به کجا خواهد رسید، دوست نداریم که از او برگردیم، می‌خواهیم فعلاً یک یا دو وسق (هر وسق ۱۳۰ کیلو است) گندم به ما قرض بدهی، کعب گفت: بلی، می‌دهم به شرط اینکه چیزی در گرو من بگذاری، محمد گفت: چه چیزی؟ گفت: زن‌هایتان، محمد گفت: چطور زن‌هایمان را در گرو شما که زیباترین مرد عرب هستی بگذاریم؟ کعب گفت: پس پسران خودتان را در رهن من قرار دهید، محمد گفت: اگر پسران خود را در گرو شما بگذاریم به ما دشنام می‌دهند که به خاطر یک یا دو وسق گندم بچه‌ها را در گرو گذاشته‌ایم و این ننگ و عار بزرگی است برای ما، ولی ما سلاح و زره خود را در گرو شما می‌گذاریم وقتی که توافق کردند محمد به او وعده داد که زره خود را برای کعب بیاورد، هنگام شب با ابو نائله که برادر رضاعی کعب بود به نزد او آمدند، کعب آنان را به داخل منزل دعوت کرد، و خودش به طرف ایشان پایین رفت، زنش به او گفت: در این هنگام شب کجا می‌روی؟ کعب گفت: ایشان محمد بن مسلمه و برادرم ابو نائله می‌باشند، زنش گفت: صدایی را می‌شنوم که خون از آن می‌چکد، کعب گفت: نگران مباش، این صدای برادرم محمد بن مسلمه و برادر شیریم ابو نائله است، مرد اگر در شب برای کشتن هم او را بخواهند آن را می‌پذیرد، محمد بن مسلمه با دو مردی که همراه او بودند وارد شدند، محمد گفت: وقتی که کعب آمد من موی سرش را می‌گیرم و آن را بو می‌کنم همین که دیدید که سرش کاملاً در اختیار من است لازم است فوراً او را با شمشیر بزنید، و یکبار گفت: من که سرش را بو کردم به شما می‌گویم شما هم آن را بو کنید، سرانجام کعب با حالت آراسته به نزد آنان آمد بوی عطر از او پخش می‌شد، محمد گفت: تا به امروز بوی از این خوشتر ندیده‌ام، کعب گفت: من معطرترین و بهترین زن عرب را دارم، محمد گفت: اجازه می‌دهی سرت را بو کنم؟ کعب گفت: بلی، محمد سر کعب را بو کرد و به رفقاییش گفت که آن را بو کنند،

باز محمد گفت: اجازه بده آن را مجدداً بکنم، کعب اجازه داد وقتی که محمد بر سر کعب مسلط شد، به رفقاییش گفت او را با شمشیر بزنید، بالآخره کعب را کشتند و به سوی پیغمبر ﷺ برگشتند و جریان را به پیغمبر ﷺ خبر دادند».

باب ۴۳: غزوه خیبر

۱۱۸۰- حدیث: «أَنَسٌ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا خَيْبَرَ فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْعِدَاةِ بِعَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي زُقَاقِي خَيْبَرَ وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسَّ فِخْدَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَسَرَ الْإِرْزَارَ عَنْ فَخْذِهِ حَتَّى إِذَا أَنْظَرُ إِلَى بَيَاضِ فِخْدِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبَتْ خَيْبَرُ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْحَمِيسُ (يَعْنِي الْحَيْشُ) قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنُوءَةً»^(۱).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ به غزوه خیبر رفت و نماز صبح را در خیبر در حالی که هنوز هوا تاریک بود خواندیم، پیغمبر ﷺ سوار شد و ابو طلحه هم سوار گردید، من هم پشت سر ابو طلحه همراه او سوار شده بودم، سپس پیغمبر ﷺ شروع به گشتن در کوچه‌های خیبر نمود، به علت تنگی کوچه‌ها، رانم به ران پیغمبر ﷺ برخورد می‌کرد، آنگاه دامن پیغمبر ﷺ بالا رفت و ران او آشکار شد تا جایی که ران سفید او را دیدم، وقتی که پیغمبر ﷺ وارد شهر شد، گفت: «الله اکبر، خیبر ویران باد، ما وقتی داخل شهری می‌شویم که قبلاً به مردمانش هشدار داده‌ایم ولی به آن توجهی نکرده‌اند روز بدی برای آنان خواهد بود»، پیغمبر ﷺ سه بار این جملات را تکرار کرد، مردم صبح برای کارهای روزانه خود از شهر خارج شدند، همین که متوجه شدند فریاد کشیدند که این محمد است و این هم لشکر او است، انس گوید: خیبر را با زور فتح نمودیم».

۱۱۸۱- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَسِرْنَا لَيْلًا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلَا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلًا شَاعِرًا، فَتَرَلَّ يَجْدُو بِالْقَوْمِ، يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَالَيْنَا فَاغْفِرْ،
 فِدَاءً لَكَ، مَا أَبْقَيْنَا وَتَبَّتِ الْأَقْدَامُ إِنْ لَأَقَيْنَا
 وَأَلْقَيْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا إِنَّا إِذَا صَبِحَ بِنَا أَيْنَا
 وَبِالصَّبَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ هَذَا السَّائِقُ قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الْأَكْوَعِ قَالَ: يَرْحَمُهُ اللَّهُ قَالَ رَجُلٌ
 مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهُ لَوْلَا أَمْتَعْتَنَا بِهِ فَأَتَيْنَا خَيْرَ فَحَاصِرِنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مُحْمَصَةٌ
 شَدِيدَةٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فَتِحَتْ عَلَيْهِمْ
 أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا هَذِهِ التَّيْرَانُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَوْقِدُونَ قَالُوا: عَلَى لَحْمِ
 قَالَ: عَلَى أَيِّ لَحْمٍ قَالُوا: لَحْمِ حُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَهْرِيفُوهَا وَاكْسِرُوهَا فَقَالَ رَجُلٌ: يَا
 رَسُولَ اللَّهِ أَوْ نَهْرِيفُوهَا وَنَعْسِلُهَا؛ قَالَ: أَوْ ذَاكَ.

فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ وَيَرْجِعُ
 دُبَابُ سَيْفِهِ، فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةِ عَامِرٍ، فَمَاتَ مِنْهُ قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا، قَالَ سَلْمَةُ: رَأَيْتَ رَسُولَ
 اللَّهِ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي، قَالَ: مَا لَكَ قُلْتَ لَهُ: فَذَاكَ أَبِي وَأُمِّي زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ
 قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَذَبَ مَنْ قَالَهُ إِنَّ لَهُ لَأَجْرَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ إِضْبَعَيْهِ: إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ، قَلَّ عَرَبِيٌّ
 مَشَى بِهَا مِثْلَهُ»^(۱).

یعنی: «سلمه بن اکوع ﷺ گوید: شبانگاه با پیغمبر ﷺ به سوی خیبر حرکت کردیم،
 و یک نفر از اصحاب به عامر که شاعر بود گفت: از شعرهای خودت برایمان بخوان،
 عامر پیاده شد در مقابل مردم شروع به خواندن شعر حماسی کرد و گفت:
 خداوندا! اگر ما را هدایت نمی کردی زکات نمی دادیم و نماز نمی خواندیم
 ما را ببخشای تا زنده ایم و ما را در برابر دشمن ثابت قدم دار
 آرامش را به ما عطا کن ما از تهدیدهای دشمن نمی ترسیم
 آنان با صدای بلند به ما حمله می کنند

پیغمبر ﷺ گفت: این شخص که حماسه‌خوانی می‌کند کیست؟ گفتند: عامر ابن اکوع است، فرمود: خدا او را بیمارزد»، یک نفر از اصحاب (که عمر بن خطاب ﷺ بود) گفت: شهادت برایش حتمی شد ای رسول الله! کاش دعای شهادت برایش نمی‌کردی تا از وجود او بیشتر استفاده می‌کردیم، سپس به خیبر رسیدیم و آن را محاصره کردیم، گرسنگی شدیدی به ما فشار آورده بود، در این اثنا به یاری خدا خیبر را فتح کردیم، غروب آن روزی که مسلمانان خیبر را فتح کردند، آتش فراوانی روشن کردند، پیغمبر ﷺ گفت: «این آتش چیست؟ برای چه آن را روشن کرده‌اند؟»، گفتند: برای پختن گوشت، پیغمبر ﷺ گفت: چه گوشتی؟ گفتند: گوشت خر اهلی، پیغمبر ﷺ گفت: آن را دور بریزید و دیزی‌ها را هم بشکنید، یک نفر گفت: ای رسول خدا! اجازه بده گوشت را دور اندازیم و ظرف آن را به جای شکستن بشوییم، پیغمبر ﷺ گفت: این کار را بکنید.

وقتی مسلمانان با کافران روبرو شدند، عامر خواست با شمشیر کوتاهی که داشت یک یهودی را بزند شمشیرش برگشت و نوک آن به بالای زانوش اصابت کرد، و در اثر آن فوت نمود. سلمه گوید: وقتی که مسلمانان از خیبر برگشتند پیغمبر ﷺ مرا دید و دستم را گرفت، گفت: چه کار می‌کنی؟» گفتم: پدر و مادرم فدایت، مردم گمان می‌کنند که عامر اعمالش به هدر رفته است (چون خودکشی کرده است) پیغمبر ﷺ گفت: کسی که این حرف را زده دروغ گفته است، عامر دو اجر دارد (یکی اجر تلاش و عبادت دیگری اجر شهادت). آنگاه پیغمبر ﷺ دو انگشت خود را با هم جمع نمود و گفت: او زحمت کشید و در راه خدا جهاد به عمل آورد، کم هستند اعرابی که با اخلاق و صفات پسندیده‌ای مثل اخلاق و صفات او رفته باشند».

باب ۴۴: غزوه احزاب که همان غزوه خندق است

۱۱۸۲- حدیث: «الْبِرَاءُ لِلَّهِ»، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ، وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بِيَاضَ بَطْنِهِ، وَهُوَ يَقُولُ:
 لَوْلَا أَنَّتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا نَصَّ دَفْنَا وَلَا صَلَيْنَا
 فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْنَا وَثَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَأَقَيْنَا

إِنَّ الْأُمَّةَ قَدْ بَغَوْنَا وَعَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِئْتِنَهُ أُبَيْنَا»^(۱)

یعنی: «براء[ؓ] گوید: پیغمبر^ﷺ را در روز احزاب (جنگ خندق) دیدم که خاک به دور می انداخت و گرد و غبار آن سفیدی شکم او را پوشانیده بود، پیغمبر^ﷺ این اشعار حماسی را می خواند:

خداوندا! اگر لطف تو نمی بود ما هدایت نمی شدیم، زکات نمی دادیم و نماز را نمی خواندیم، آرامش و اطمینان را بر ما نازل کن، در میدان جنگ ما را ثابت قدم نگهدار، اشراف و اعیان قریش علیه ما ظالمانه قیام کرده اند، اگر بخواهند ما را از دین باز دارند، به حرفشان گوش نمی دهیم».

۱۱۸۳ . حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ: جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نَحْفِرُ الْخَنْدَقَ وَنَنْقُلُ التُّرَابَ عَلَى أَكْتَادِنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَاعْفِرْ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»^(۲)

یعنی: «سهل بن سعد[ؓ] گوید: وقتی که خندق را حفر می کردیم، خاک آن را بر پشت می نهادیم و به دور می ریختیم، پیغمبر^ﷺ به نزد ما آمد و گفت: خداوندا! هیچ زندگی جز زندگی قیامت ارزشی ندارد، پس مهاجرین و انصار را ببخش».

«اكتاد: جمع كتد، بین شانه و پشت است».

۱۱۸۴ - حدیث: «أَدِسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ، قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَأَصْلِحِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ»^(۳)

یعنی: «انس بن مالک[ؓ] گوید: پیغمبر^ﷺ (در جنگ خندق) گفت: هیچ زندگی جز زندگی قیامت ارزشی ندارد، خداوندا! وضع مهاجرین و انصار را اصلاح بفرما».

۱۱۸۵ - حدیث: «أَدِسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ، قَالَ: كَانَتْ الْأَنْصَارُ، يَوْمَ الْخَنْدَقِ، تَقُولُ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا حِينَا أَبَدًا

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 34 باب حفر الخندق.

۲- أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 9 باب دعاء النبي ﷺ أصلح الأنصار والمهاجرة.

۳- أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 9 باب دعاء النبي ﷺ أصلح الأنصار والمهاجرة.

فَأَجَابَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ:

اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْأَخِرَةِ فَأَكْرِمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ»^(۱)

یعنی: «انس ﷺ گوید: انصار در روز خندق حماسه سرائی می کردند و می گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کرده ایم مادام زنده باشیم با او در راه خدا جهاد می کنیم.

پیغمبر ﷺ در جواب ایشان گفت: «خداوندا! هیچ زندگی جز زندگی آخرت ارزشی ندارد و به مهاجر و انصار احترام و اکرام ببخش».

باب ۴۵: غزوه ذی قرد و غیره

۱۱۸۶- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤَدَّنَ بِالْأُولَى، وَكَانَتْ لِقَاحَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرَعَى بِيَدِي قَرْدًا، قَالَ: فَلَقِينِي غُلَامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَقَالَ: أَخَذْتَ لِقَاحَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا قَالَ: عَطْفَانُ قَالَ: فَصَرَخْتُ ثَلَاثَ صَرَخَاتٍ، يَا صَبَاحَاهُ قَالَ: فَأَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لَابَتِي الْمَدِينَةِ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ عَلَى وَجْهِي حَتَّى أَدْرَكْتُهُمْ وَقَدْ أَخَذُوا يَسْتَقْفُونَ مِنَ الْمَاءِ، فَجَعَلْتُ أُرْمِيهِمْ بِنَبْلٍ وَكُنْتُ رَامِيًا، وَأَقُولُ: أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ الْيَوْمَ يَوْمَ الرُّضْعِ وَأَرْتَجِرُ حَتَّى اسْتَنْقَذْتُ اللَّقَاحَ مِنْهُمْ، وَاسْتَلَبْتُ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ بُرْدَةً قَالَ: وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ وَالتَّاسُ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَدْ حَمَيْتُ الْقَوْمَ الْمَاءَ وَهُمْ عِطَاشٌ، فَأَبْعَثْ إِلَيْهِمُ السَّاعَةَ فَقَالَ: يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ مَلَكَتْ فَأَسْجِحْ قَالَ: ثُمَّ رَجَعْنَا، وَيُرِدُّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَاقَتِهِ، حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ»^(۲).

یعنی: «سلمه بن اکوع ﷺ گوید: قبل از اذان اول (صبح) از خانه بیرون آمدم و رفتم تا اینکه به محلی به نام ذی قرد رسیدم معمولاً شترهای شیرده پیغمبر ﷺ در آنجا می چرند، پس از مدتی غلام عبدالرحمن بن عوف به من رسید، گفت: شترهای شیرده پیغمبر ﷺ را به غارت بردند، گفتم: چه کسی آن ها را به غارت برده است؟ گفت: قبيله غطفان، سلمه گوید: من هم سه بار به صدای بلند فریاد کشیدم گفتم: فریاد در این

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 110 باب البيعة في الحرب أن لا يفروا.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 37 باب غزوة ذات القرد.

صبحگاه، (معمولاً اعراب وقتی که غارتی می‌شد این کلمه را به کار می‌بردند چون اکثر غارتها در صبح واقع می‌شد) به اندازه‌ای فریادم بلند بود که آنچه در بین دو منطقه سنگلاخی مدینه قرار داشت صدایم را شنید، سپس به سرعت به دنبال دزدان رفتم تا اینکه به آنان رسیدم در حالیکه می‌خواستند آب بنوشند، فوراً تیراندازی به سوی ایشان را آغاز کردم، در حالی که تیر می‌انداختم می‌گفتم: من پسر اکوعم، امروز روز مرگ انسان‌های پست و لئیم است، حماسه‌سرایی کردم تا اینکه شترها را از ایشان پس گرفتم، و سی قطعه پارچه (برد) را هم به غنیمت گرفتم، سلمه گوید: آنگاه پیغمبر ﷺ با مردم رسیدند، گفتم: ای رسول خدا! این غارتگران تشنه بودند نگذاشتم آب بخورند ولی الآن کسی را بفرست تا بیایند آب بخورند، پیغمبر ﷺ گفت: «ای پسر اکوع! هر وقت که قدرت یافتی با مهربانی عمل کن و سخت گیر مباش»، سلمه گوید: بعداً برگشتیم و پیغمبر ﷺ مرا بر شتری که خود بر آن سوار شده بود سوار نمود تا به مدینه رسیدیم.»

باب ۴۷: شرکت زنان در جهاد همراه با مردان

۱۱۸۷- حدیث: «أُنسِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أَحُدٍ، انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ مُجُوبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ لَهُ وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ الْقِدِّ يَكْسِرُ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجُعْبَةُ مِنَ التَّبَلِ، فَيَقُولُ: انْشُرْهَا، لِأَبِي طَلْحَةَ فَأَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يَا بَأبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَا تُشْرَفْ، يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، تَحْرِي دُونَ تَحْرِكِ.

وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ، وَأُمَّ سُلَيْمٍ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمَّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا، تُنْقِرَانِ الْقِرْبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فَتَمْلَأْنِيهَا، ثُمَّ تَحْبِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا»^(۱).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: در جنگ احد مردم شکست خوردند و از پیغمبر دور شدند، ابو طلحه در جلو پیغمبر ﷺ ایستاده بود و با سپر چرمی که داشت خود را سپر پیغمبر ﷺ قرار داده بود و نمی‌گذاشت تیر مشرکین به او اصابت نماید، ابو طلحه که

۱- أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 18 باب مناقب أبي طلحة.

در تیراندازی و کشیدن قوس آن قوی و سریع بود، در آن روز دو یا سه کمان را شکست، یک نفر جعبه تیر را برایش حمل می‌کرد، پیغمبر ﷺ به او می‌گفت: تیرها را برای ابوظلحه آماده کن»، پیغمبر ﷺ سرش را بلند کرد و به طرف دشمن نگاهی انداخت، ابو طلحه گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، سرت را بلند مکن مورد اصابت دشمنان قرار می‌گیری، سینه من سپر سینه تو است، در این هنگام دیدم که عایشه رضی الله عنها دختر ابوبکر و امّ سلیم هر دو دامن خود را جمع کرده‌اند به نحوی که ساق‌هایشان را می‌دیدم، با عجله هرچه تمام‌تر مشک آب را از دوش خود پایین می‌آوردند و آن را در دهان تشنگان خالی می‌کردند، و فوراً برمی‌گشتند مشک‌ها را پر آب می‌کردند و مجدداً به تشنگان آب می‌دادند، در آن روز (در اثر غلبه خواب) بر ابو طلحه دو یا سه بار شمشیر از دستش به زمین افتاد (و مجدداً آن را بر می‌داشت)».

باب ۴۹: تعداد غزوه‌های پیغمبر ﷺ

۱۱۸۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيُّ، أَنَّهُ خَرَجَ، وَخَرَجَ مَعَهُ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، فَاسْتَسْقَى، فَقَامَ بِهِمْ عَلَى رِجْلَيْهِ، عَلَى غَيْرِ مَنْرٍ، فَاسْتَغْفَرَ ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ، وَلَمْ يُؤَدِّنْ وَلَمْ يَقُمْ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن یزید انصاری رضی الله عنه از شهر خارج شد و براء بن عازب و زید بن ارقم نیز با او بیرون رفتند، عبدالله از خداوند تمنا کرد که باران نازل کند، عبدالله بدون اینکه از منبر بالا رود در میان آنان ایستاد و بخشش و رحمت را از خداوند درخواست نمود، بعداً دو رکعت نماز را با صدای بلند خواند ولی اذان و اقامه را نگفت».

۱۱۸۹- حدیث: «زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ، قَالَ: كُنْتُ إِلَى جَنْبِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، فَقِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ قَبِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ، قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ أَوِ الْعُشَيْرَةُ»^(۲).

یعنی: «ابواسحاق رضی الله عنه گوید: من در کنار زید بن ارقم ایستاده بودم که از او پرسیدند: پیغمبر صلی الله علیه و آله چند غزوه را انجام داده است؟ زید گفت: نوزده غزوه، از او پرسیده شد: شما

۱- أخرجه البخاري في: 15 كتاب الاستسقاء: 15 باب الدعاء في الاستسقاء قائماً.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 1 باب غزوة العسيرة أو العسيرة.

در چند غزوه با او شرکت داشتی؟ گفت: در هفده غزوه، من هم از او پرسیدم: اولین غزوه پیغمبر ﷺ کدام است؟ گفت: غزوه عسیره یا عشیره است (تردید از راوی است، عسیره یا عشیره اسم محلی است و این غزوه به هنگام رفتن به جنگ بدر و قبل از جنگ بدر واقع شد)».

۱۱۹۰- حدیث: «بُرَيْدَةَ، أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ عَشْرَةَ غَزْوَةً»^(۱).

یعنی: «بریده ﷺ گوید: شانزده غزوه را همراه پیغمبر ﷺ انجام داده‌ام».

۱۱۹۱- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ

فِيمَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَوَاتٍ: مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ»^(۲).

یعنی: «سلمه بن اکوع ﷺ گوید: در هفت غزوه با حضور پیغمبر ﷺ شرکت نمودم، و

در نه گروه از مجاهدینی که پیغمبر ﷺ آن‌ها را برای جنگ می‌فرستاد حضور داشتم

که یکبار ابو بکر ﷺ فرمانده ما بود و بار دیگر اسامه ﷺ فرماندهی را به عهده داشت».

باب ۵۰: غزوه ذات الرقاع

۱۱۹۲- حدیث: «أَبِي مُوسَى ﷺ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ، وَخُنُّ سَيْتُهُ نَفَرًا، بَيْنَنَا

بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَتَقَبَّتْ أَقْدَامُنَا، وَتَقَبَّتْ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نُلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا

الْحَرِيقَ، فَسَمَّيْتُ غَزْوَةَ ذَاتِ الرَّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْحَرِيقِ عَلَى أَرْجُلِنَا.

وَحَدَّثَ أَبُو مُوسَى بِهِدًا، ثُمَّ كَرِهَ ذَلِكَ، قَالَ: مَا كُنْتُ أَصْنَعُ بِأَنْ أذْكَرُهُ كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ

يَكُونَ شَيْءٌ مِنْ عَمَلِهِ أَفْشَاءً»^(۳).

یعنی: «ابو موسی ﷺ گوید: برای رفتن به غزوه‌ای با پیغمبر ﷺ از مدینه خارج

شدیم، ما شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم که به نوبت بر آن سوار می‌شدیم، پاهایمان

همه زخمی شده بود، هر دو پای من نیز زخمی شد و ناخن‌هایم افتاد، ما تکه‌های

پارچه‌ای را به پای خود می‌بستیم، به همین مناسبت آن را غزوه ذات الرقاع (دارای

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 89 باب كم غزا النبي ﷺ.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 45 باب بعث النبي ﷺ أسامة بن زيد إلى الحركات من جهينة.

۳- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 31 باب غزوة ذات الرقاع.

پینه‌ها) نام نهادند چون ما پاهای خود را با تکه پارچه‌ها پینه کرده بودیم، ابو موسی این حدیث را بیان کرد ولی بعداً از بیان آن ناراحت شد، گفت: من چه کار به بیان این موضوع داشتم».

(شاید ابو موسی دوست نداشت اعمالی را که در راه خدا انجام داده است افشا نماید).

وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فصل سی و سه:

درباره امارت و خلافت

باب ۱: مردم تابع و پیرو قریش می‌باشند و خلافت باید در قریش باشد

۱۱۹۳ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله، قَالَ: النَّاسُ تَبِعُوا لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبِعُوا لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ تَبِعُوا لِكَافِرِهِمْ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضي الله عنه گوید: پیغمبر صلى الله عليه وآله گفت: مردم در امر خلافت پیرو قریش هستند، آنان که مسلمانند از قریشی‌های مسلمان، و آنان که کافرند از قریشی‌های کافر پیروی می‌کنند».

۱۱۹۴ - حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، قَالَ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضي الله عنه گوید: پیغمبر صلى الله عليه وآله گفت: خلافت از بین قریش خارج نمی‌شود تا وقتی که دو نفر از آنان باقی باشند».

۱۱۹۵ - حدیث: «جَابِرُ بْنُ سَمْرَةَ، وَأَبِيهِ سَمْرَةَ بْنُ جُنَادَةَ السُّوَائِيَّ قَالَ جَابِرُ بْنُ سَمْرَةَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^(۳).

یعنی: «جابر بن سمره رضي الله عنه گوید: از پیغمبر صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌گفت: «بعد از من دوازده نفر امیر خواهند شد»، و کلمه دیگری که من آن را نشنیده‌ام ولی پدرم آن را از

۱ - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 1 باب قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾.

۲ - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 2 باب مناقب قریش.

۳ - أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 51 باب الاستخلاف.

پیغمبر ﷺ شنید این است که پیغمبر ﷺ گفت: «همه این دوازده امیر از قریش خواهند بود».

باب ۲: تعیین خلیفه و ترک آن

۱۱۹۶- حدیث: «عُمَرُ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ، أَلَا تَسْتَخْلِفُ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، أَبُو بَكْرٍ؛ وَإِنْ أَتْرُكُ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَثْنُوا عَلَيْهِ فَقَالَ: رَاغِبٌ رَاهِبٌ، وَدَدْتُ أَيْ نَجَوْتُ مِنْهَا كَفَافًا، لَا لِي وَلَا عَلَيَّ، لَا أَحْمَلُهَا حَيًّا وَمَيِّتًا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: از عمر رضی الله عنه پرسیده شد: چرا کسی را به خلافت تعیین نمی‌کنی؟ گفت: اگر کسی را تعیین کنم (هیچ مانعی نیست) چون از من بهتر که ابو بکر است جانشین خود را تعیین کرده است، اگر کسی را تعیین نکنم، (باز هم بلا اشکال است) چون از من بهتر که پیغمبر صلی الله علیه و آله است جانشین خود را معین ننموده است. مردم عمر را تحسین کردند. عمر رضی الله عنه گفت: من به توصیف شما توجه نمی‌کنم، به لطف و مرحمت خدا امیدوارم و از عقاب و عذابش می‌ترسم، دوست دارم وقتی که از این خلافت نجات پیدا می‌کنم، خیر و شرّم با هم برابر باشد، نه نفع کنم نه ضرر (من کسی را به خلافت تعیین نمی‌کنم تا) مسئولیت آن در حال حیات و بعد از مرگ هم به عهده داشته باشم».

باب ۳: نهی از درخواست امارت و حریص بودن بر آن

۱۱۹۷- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وُكِلَتْ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 51 باب الاستخلاف.

۲- أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان والنذور: 1 باب قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾.

یعنی: «عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ای عبدالرحمن بن سمره! امارت و حکومت را درخواست مکن، چون اگر از روی درخواست و علاقه‌تان به شما داده شود، مسئولیت انجام آن به عهده شما است و خداوند در این مورد کمکی به شما نخواهد کرد، اگر بدون درخواستتان به شما داده شود، خداوند یاور و معین شما خواهد بود.»

۱۱۹۸- حدیث: «أبي موسى ومُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ أَبُو مُوسَى: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِي، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَسْتَأْذِنُ فَكِلَاهُمَا سَأَلَ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ قَالَ، قُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطَّلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِهِ تَحْتَ شَفْتَيْهِ فَلَصَّتْ فَقَالَ: لَنْ أَوْ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنْ اذْهَبْ أَنْتَ يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ إِلَى الْيَمَنِ ثُمَّ اتَّبِعْهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ أَلْقَى لَهُ وَسَادَةً، قَالَ: انزُلْ وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ مُوثِقٌ قَالَ: مَا هَذَا قَالَ: كَانَ يَهُودِيًّا فَأَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ قَالَ: اجْلِسْ قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَضَاءَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ ثُمَّ تَذَاكِرًا قِيَامَ اللَّيْلِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: أَمَا أَنَا فَأَقُومُ وَأَنَا، وَأَرْجُو فِي نَوْمِي مَا أَرْجُو فِي قَوْمِي»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم در حالیکه دو نفر از قبیله اشعری را همراه داشتم که یکی از آنان در طرف راست و دیگری در طرف چپم قرار گرفته بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله دندان‌هایش را سواک می‌کرد، هر دوی آنان از پیغمبر صلی الله علیه و آله تقاضای امارت و مأموریت نمودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله با تعجب گفت: ای ابو موسی! یا گفت: ای عبدالله بن قیس! (تردید از راوی است) گفتم: قسم به کسی که شما را به حق فرستاده است، ایشان قبلاً مرا بر نیت قلبی و خواسته خودشان آگاه نکرده بودند، و من نمی‌دانستم که آنان درخواست امارت می‌نمایند. (در این اثنا ابوموسی گفت) گویی اکنون همان لحظه‌ای است که به سواک پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کردم که در زیر لبش به طرف بالا تکان خورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگز امارت و سرپرستی امور را به کسی نمی‌دهیم که طالب و

۱- أخرجه البخاري في: 88 كتاب استنابة المرتدين: 2 باب حكم المرتد والمتردة.

خواستار آن باشد، گفت: ای ابو موسی! یا گفت: ای عبدالله بن قیس! شما به یمن بروید». سپس معاذ بن جبل را به دنبال ابو موسی به یمن فرستاد، وقتی معاذ به نزد ابو موسی آمد، ابو موسی بالشی را برایش انداخت و گفت: بر آن بنشین، معاذ رضی الله عنه دید که یک نفر در نزد ابو موسی دست و پایش بسته شده است، معاذ پرسید: این مرد کیست؟ ابو موسی گفت: این قبلاً یهودی بوده و مسلمان شده و مجدداً به دین یهود برگشته است، ابو موسی رضی الله عنه به معاذ گفت: بنشین، معاذ رضی الله عنه گفت: قسم به خدا تا کشته نشود نمی‌نشینم، حکم خدا و رسول خدا باید اجرا شود، سه بار این جملات را تکرار کرد، دستور داد و یهودی کشته شد، سپس با هم بحث نماز شب را در میان گذاشتند، یکی از آنان گفت: من قسمتی از شب بیدارم و قسمتی هم می‌خوابم و در خوابم همان چیز را می‌خواهم که در بیداری آن را می‌خواهم. (که همان آرزوی قدرت بر عبادت می‌باشد)».

باب ۵: فضیلت و ثواب امام عادل و بدبختی امام ظالم و تشویق به مدارا با مردم و نهی از ناراحت ساختن و سخت‌گیری بر مردم

۱۱۹۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: كُتِّمُ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «همه شما مسئول هستید و نسبت به زیر دستان و چیزی که بر آن تسلط دارید مسئولیت دارید، حاکمی که بر مردم حکومت می‌کند حافظ و نگهبان آنان است و مسئولیت مردمانی را که تحت حکومت او هستند به عهده دارد و هر انسانی بر خانواده خود نگهبان است و مسئولیت آنان را به عهده دارد، هر زنی بر مال شوهرش و اولاد شوهرش حافظ و نگهبان است و مسئولیت آن‌ها را به عهده دارد، هر خدمتگزاری نگهبان مال اربابش می‌باشد و در

مقابل آن مسئول است، بنابراین همه شما نگهبان یکدیگر و در مقابل همدیگر مسئول هستید».

۱۲۰۰- حدیث: «مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ عَنِ الْحَسَنِ، أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ عَادَ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ: إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرَعَاهُ اللَّهُ رَعِيَةً فَلَمْ يُحْطَهَا بِنَصِيحَةٍ إِلَّا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»^(۱).

یعنی: «حسن رضی الله عنه گوید: عبدالله بن زیاد از معقل بن یسار رضی الله عنه در مرضی که در آن فوت کرد عیادت نمود، معقل به او گفت: من حدیثی را برایت روایت می‌کنم که آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «هر کسی که خداوند رعیتی را تحت فرمان او قرار دهد و با صمیمیت و اخلاص با او رفتار نماید و او را نصیحت نکند، هرگز بوی بهشت را احساس نخواهد کرد».

باب ۶: سخت‌گیری در خیانت در اموال غنیمت

۱۲۰۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَ الْغُلُولَ، فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ امْرَأَهُ، قَالَ: لَا أَلْفَيْنِ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا نُعَاءٌ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ؛ وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُعَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ؛ وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ؛ أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان ما بلند شد و درباره خیانت در اموال غنیمت سخن گفت، آن را گناهی بس بزرگ معرفی کرد و گفت: «نباید هیچیک از شما کاری بکند که در روز قیامت او را در حالی بینم که گوسفندی را که بع بع می‌کند بر دوشش داشته باشد، یا اسبی را که شیهه می‌کشد بر دوش گرفته باشد و

۱- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 8 باب من استرعى رعية فلم ينصح.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 189 باب الغلول.

فریاد می‌زند: ای رسول خدا! به فریادم برس، من هم می‌گویم: نمی‌توانم کاری برای شما انجام دهم، چون قبلاً به شما گفته‌ام نباید خیانت کنید، یا شتری را که سروصدا می‌کند بر دوش گرفته فریاد می‌زند و می‌گوید: ای رسول خدا! به من کمک کن، من هم می‌گویم: نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم چون قبلاً شما را از جزای این خیانت آگاه کرده‌ام، و یا اموال و طلا و نقره‌ای که بی‌زبان هستند، بر دوش دارد و فریاد می‌زند: ای رسول خدا! به فریادم برس، من هم می‌گویم: نمی‌توانم هیچ کمکی به شما بکنم، من قبلاً جزای خیانت را به شما گفته‌ام، یا تکه پارچه‌هایی را بر دوش دارد که تکان می‌خورد و فریاد می‌زند: ای رسول خدا! به من کمک کن، من هم می‌گویم: نمی‌توانم به شما کمک کنم من قبلاً این مطلب را به شما گفته‌ام.

(پیغمبر ﷺ مسئولین و کارگزاران دولت را از دزدی و خیانت در بیت المال و گرفتن رشوه بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: خداوند متعال آگاه و شاهد و ناظر بر خیانت آنان است، هر کسی هر خیانت و دزدی انجام دهد در روز قیامت خیانتش آشکار و مجسم می‌گردد و در انظار مردم به نمایش گذاشته می‌شود، مسئولین خائن و دزد و رشوه خوار در آخرت در نهایت بدبختی و رسوایی قرار دارند، و از شفاعت پیغمبر محرومند، و به آنان می‌فرماید: برای شما کاری از دست من ساخته نیست، من در دنیا شما را از سزای خیانت آگاه ساخته بودم).

باب ۷: حرام بودن هدیه‌هایی که به امراء رؤسا داده می‌شود

۱۲۰۲- حدیث: «أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا، فَجَاءَهُ الْعَامِلُ حِينَ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا لَكُمْ، وَهَذَا أُهْدِي لِي فَقَالَ لَهُ: أَفَلَا قَعَدْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ فَانظَرْتَ أَيُّهُدَى لَكَ أَمْ لَا ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةً، بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَتَنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَمَا بَالُ الْعَامِلِ دَسْتَعْمِلُهُ فَيَأْتِينَا فَيَقُولُ هَذَا مِنْ عَمَلِكُمْ، وَهَذَا أُهْدِي لِي، أَفَلَا قَعَدَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَانظَرَ هَلْ يُهْدَى لَهُ أَمْ لَا فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَغُلُّ أَحَدَكُمْ مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى عُنُقِهِ، إِنْ كَانَ بَعِيرًا جَاءَ بِهِ لَهُ رُغَاءٌ، وَإِنْ كَانَتْ بَقَرَةً جَاءَ بِهَا لَهَا خَوَارٌ، وَإِنْ كَانَتْ شَاةً جَاءَ بِهَا تَبَعْرٌ، فَقَدْ بَلَّغْتُ.

فَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ حَتَّىٰ إِنَّا لَنَنْظُرُ إِلَىٰ عُفْرَةِ إِبْطِيهِ^(۱).

یعنی: «ابو حمید ساعدی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نفر را به عنوان مأمور وصول زکات منطقه‌ای تعیین کرد، وقتی که مدت مأموریت آن شخص تمام شد به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! این اموال برای شما (و زکات وصول شده است) این اموال هم مردم به عنوان هدیه برای من آورده‌اند (و متعلق به من است) پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: چرا به این مأموریت رفتی و در خانه پدر یا مادرت نماندی و منتظر نشدی تا ببینی که آیا هدیه‌ای برایت می‌آورند یا خیر؟ سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از خواندن نماز عشاء بلند شد، بر وحدانیت خدا شهادت داد و حمد و ثنای خدا را به نحوی که شایسته او است به جای آورد، گفت: اما بعد از حمد و ثنای الهی، چرا مأمورهایی که ما برای جمع‌آوری زکات می‌فرستیم وقتی که بر می‌گردند می‌گویند، این قسمت مال شما است و این قسمت را هم برای ما به هدیه آورده‌اند، چرا در خانه پدر و مادرشان نمی‌نشینند و منتظر نمی‌مانند تا ببینند آیا هدیه‌ای برایشان می‌آورند یا نمی‌آورند؟ قسم به کسی که جان محمّد در دست او است، هر کسی در جمع‌آوری بیت المال خیانتی بکند و چیزی را بدزدد در روز قیامت آن مال را بر دوشش حمل می‌کنند، اگر شتر باشد آن را در حالی که سروصدا می‌کند سوار دوشش می‌نمایند، و اگر گاو باشد در حالی که آن گاو سروصدا می‌کند بر دوشش قرار می‌دهند، و اگر گوسفند باشد در حالی که صدا می‌کند آن را به دوش می‌گیرد، همانا من حقایق را به شما ابلاغ کرده‌ام. ابو حمید رضی الله عنه گوید: آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش را به اندازه‌ای بلند کرد که من سفیدی زیر بغلش را می‌دیدم».

باب ۸: وجوب اطاعت از حاکم در کارهایی که گناه نباشد و حرام بودن آن در کارهایی که گناه است

۱۲۰۳- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ رضی الله عنهما وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [النساء: ۵۹]

قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُدَافَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ، إِذْ بَعَثَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي سَرِيَّةٍ^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان والنذور: 3 باب كيف كانت يمين النبي صلی الله علیه و آله.

یعنی: «عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: این آیه که «از خدا واز رسول خدا و حاکمی که از بین شما انتخاب شده است اطاعت کنید» درباره عبدالله بن حذافه بن قیس بن عدی رضی الله عنه وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را همراه گروهی به جهاد می فرستاد نازل شد.»

۱۲۰۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که از من اطاعت کند از خدا اطاعت می نماید، کسی که از دستور من سرپیچی کند، از دستور خدا سرپیچی می نماید، کسی که از امیر و فرمانده من پیروی کند از من پیروی کرده است، کسی که از دستور امیر من سرپیچی کند از دستور من سرپیچی کرده است.»

۱۲۰۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «وظیفه انسان مسلمان در برابر حاکم اسلام، شنیدن و اطاعت کردن است خواه خوشش بیاید یا بدش بیاید، مادام این دستور در جهت گناه و بی امری خدا نباشد، ولی وقتی حاکم به گناهی دستور داد، نباید به آن گوش کرد و نباید از او اطاعت شود.»

۱۲۰۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ رضی الله عنه، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله سَرِيَّةً وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ فَعَضِبَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ تُطِيعُونِي قَالُوا: بَلَى قَالَ: عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ لَمَّا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأَوْفَدْتُمْ نَارًا، ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا فَجَمَعُوا حَطَبًا،

۱- أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 4 سورة النساء: 11 باب قوله ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 1 باب قول الله تعالى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

۳- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 4 باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية.

فَأَوْقَدُوا فَلَمَّا هَمُّوا بِالْدُخُولِ، فَقَامَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا تَبِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ فِرَارًا مِنَ النَّارِ، أَفَنَدْخُلُهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ حَمَدَتِ النَّارُ، وَسَكَنَ غَضَبُهُ فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا أَبَدًا، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^(۱).

یعنی: «علیؑ گوید: پیغمبر ﷺ گروهی را به جهاد فرستاد و یک نفر از انصار را به فرماندهی ایشان تعیین کرد و به گروه دستور داد تا از او اطاعت کنند، این مرد انصاری از افراد گروه عصبانی شد به ایشان گفت: مگر پیغمبر ﷺ مرا به عنوان امیر شما تعیین نموده است و نگفت که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی، این طور است، گفت: پس من دستور قطعی می‌دهم که باید هیزم را جمع کنید، آتش روشن سازید، خودتان را در میان آتش بیندازید، هیزم را جمع نمودند و آتش را روشن ساختند، وقتی که خواستند خود را به میان آتش اندازند به یکدیگر نگاه کردند، عده‌ای گفتند: ما به خاطر اینکه از آتش دور بمانیم به پیغمبر ﷺ ایمان آورده‌ایم، چطور خودمان را در آن بیندازیم؟! در این اثنا که ایشان بحث می‌کردند آتش خاموش شد، امیر هم عصبانیتش برطرف گردید، بعد جریان را به پیغمبر ﷺ گفتند، فرمود: اگر خود را در آتش می‌انداختند برای همیشه در آتش باقی می‌ماندند، چون اطاعت حاکم در امر خیر واجب است (نه در امر شر)».

۱۲۰۷- حدیث: «عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ عَنِ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ، قُلْنَا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، حَدَّثَ بِحَدِيثٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ، سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا، أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَئُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»^(۲).

یعنی: «جناده بن ابی امیهؑ گوید: به عیادت عباده بن صامتؑ که مریض بود رفتیم، گفتیم: خدا به شما شفا و بهبودی بخشد، حدیثی را که از پیغمبر ﷺ شنیده‌ایم برای ما نقل کن انشاء الله خداوند به وسیله آن به شما ثواب می‌رساند، عباده گفت:

۱- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 4 باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية.

۲- أخرجه البخاري في: 92 كتاب الفتن: 2 باب قول النبي ﷺ سترون بعدي أمورًا تنكرونها.

پیغمبر ﷺ در شب بیعة العقبة ما را به سوی اسلام دعوت نمود، ما هم با او بیعت کردیم، یکی از تعهدهایی که از ما گرفت این بود که ما بر سمع و اطاعت (شنیدن دستور از پیغمبر ﷺ و اطاعت او) چه در حال شادی، چه در حال ناراحتی، چه در موقع ضعف و ناتوانی، چه در حالت قدرت و توانایی، با او بیعت کنیم، و به امراء حسادت نوزیم و آنان را بر خود ترجیح دهیم، و با حکام و امراء عادل مخالفت و مبارزه نکنیم، «مگر وقتی که ببینید آشکارا مرتکب گناه و کارهای خلافی می‌شوند که دلیل قاطع و روشن دینی بر نامشروع بودن آن‌ها موجود است».

باب ۱۰: امر به رعایت وفا در بیعت با امراء و خلفاء به ترتیب تقدم

۱۲۰۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْتُمُونَ قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: فُوا بِبَيْعَةِ فَالْأَوَّلِ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: سابقاً پیغمبران اداره امور ملت بنی اسرائیل را به عهده داشتند (زمام امور در دست پیغمبران بود) هر وقت پیغمبری فوت می‌کرد، پیغمبر دیگری به جای او می‌نشست، و زمام امور را به دست می‌گرفت. اما بعد از من پیغمبر دیگری نمی‌آید و زمام امور در دست جانشینان و خلفاء خواهد بود، ایشان هم تعدادشان فراوان خواهد بود، اصحاب گفتند: در این مورد به ما چه دستوری می‌دهی، فرمود: «به ترتیب تقدم بیعت ایشان را رعایت کنید (تا خلیفه اول باشد بیعت با دومی باطل است) و حق آنان را (که شنیدن دستور و اطاعت او است) اداء کنید، و ایشان هم در مقابل خدا مسئول مردم و ملت خود می‌باشند».

۱۲۰۹- حدیث: «ابن مسعود رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: سَتَكُونُ أُثْرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ»^(۲).

یعنی: «ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: بعد از من کسانی می‌آیند که در امور مادی و دنیایی خودشان و دیگران را بر شما ترجیح می‌دهند (و حق شما را به تمامی

۱- أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 50 باب ما ذكر عن بني إسرائيل.

۲- أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 25 باب علامات النبوة في الإسلام.

نمی‌دهند) و در مسائل دینی هم کارهایی انجام داده می‌شود که شما با آن‌ها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می‌دهی؟ فرمود: «حقی که به عهده دارید، انجام دهید (و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید)، از خدا تمنا کنید که حق شما را به شما برساند».

باب ۱۱: امر به صبر و شکیبایی به هنگام ظلم حاکم و ترجیح دادن خودش بر مردم در مسائل مادی و زندگی دنیوی

۱۲۱۰ . حدیث: «أَسِيدُ بَنِي حَضِيرٍ، أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلَانًا قَالَ: سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»^(۱).

یعنی: «اسید بن حضیر رضی الله عنه گوید: یک نفر از انصار گفت: ای رسول خدا! چرا مرا مانند فلانی به عنوان مأمور وصول زکات و مالیات تعیین نمی‌کنی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بعد از من با بی‌عدالتی حکام و اینکه آنان بیشتر به فکر خودشان هستند تا مردم روبه‌رو می‌شوید، ولی باید صبر و استقامت نمایید تا اینکه در قیامت بر سر حوض به من می‌رسید».

(معنی حدیث این است هرگاه مسلمانان با ظلم و بی‌عدالتی هیئت حاکمه و مسئولین و مأمورین روبه‌رو شدند، لازم است بر دین اسلام و دوام بر راه راست الهی استقامت داشته باشند و اجازه ندهند ظالمان و خائنان دین را نادیده بگیرند و احکام الهی را پایمال نمایند، باید با صبر و استقامت و ایمان، به مبارزه پردازند، نباید به هیچ وجه تسلیم ظالمان و خائنان به ملت و دین شوند، سرانجام یا ظالمان را نابود می‌کنند، یا شهید می‌شوند، و در روز قیامت در کنار حوض به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف خواهند شد).

۱- أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 8 باب قول النبي صلی الله علیه و آله للأنصار اصبروا حتى تلقوني على الحوض.

باب ۱۳: امر به پیروی از جماعت به هنگام ظهور کفر و الحاد و بی‌دینی و برحذر داشتن کسانی که تبلیغ کفر و بی‌دینی می‌کنند

۱۲۱۱- حدیث: «حَدِيفَةَ بْنِ الْيَمَانِ عَنِ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ حَدِيفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ. قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بَعِيرٍ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا فَقَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِاللِّسِنَتِنَا قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي، إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصَ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «ادریس خولانی رضی اللہ عنہ گوید: از حدیفه بن یمان شنیدم که می‌گفت: معمولاً مردم درباره خیر و پیشرفت دین و تقویت اسلام که مهمترین خیر و برکت است، از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سؤال می‌کردند، ولی من درباره فتنه و فساد و شر و بی‌دینی از او می‌پرسیدم چون ترس آن داشتم زمانی با آن روبه‌رو شوم، گفتم: ای رسول خدا! ما در دوران جاهلیت در شر و فساد و بدبختی به سر می‌بردیم، ولی خداوند متعال این نعمت بزرگ را (دین اسلام) به ما بخشید، آیا بعد از این خیر و برکت و تحکیم مبانی و اساس اسلام مجدداً دچار فتنه و فساد خواهیم شد؟ فرمود: بلی، گفتم: بعد از آن فساد دوباره خیر و برکت دینی ایجاد خواهد شد؟ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: بلی، ولی نه به صورت خالص و منزله بلکه با آلودگی همراه خواهد بود، گفتم: چه آلودگی؟ فرمود: جماعتی می‌آیند حکومت می‌کنند و مردم را بدون داشتن رویه و سنت من درست اداره می‌نمایند که بعضی از کارهایشان را تأیید و بعضی دیگر را انکار می‌نمایند. گفتم: آیا بعد از این خیر ناخالص هم فتنه و فساد و گمراهی خواهد آمد؟ فرمود: بلی، عده‌ای می‌آیند به واسطه گمراهی و بی‌دینی خود، مردم را به سوی جهنم دعوت می‌نمایند، هر کس به آنان جواب دهد و از این حکام و امراء فاسد پیروی کند او را به جهنم می‌اندازند، گفتم: ای

رسول خدا! این حکام گمراه را برایمان تعریف کن، فرمود: «ایشان از ما هستند (و خود را مسلمان معرفی می‌کنند) و با زبان ما سخن می‌گویند (یعنی مواعظ و اندرزهایی که خدا و رسول خدا می‌گویند تکرار می‌نمایند، ولی این آیات و احادیث در قلب آنان اثر نگذاشته و خودشان به خلاف آن‌ها عمل می‌کنند اما برای فریب عامه مردم به گفتن آن‌ها متوسل می‌شوند»، گفتم: اگر دچار چنین شرایطی شدم تکلیفم چیست؟ چه دستوری به من می‌دهید؟ فرمود: شما با جماعت و اکثریت مسلمانان و حاکم این اکثریت باش، گفتم: اگر مسلمانان دارای جمعیت متشکل و پیشوا نبودند تکلیف چیست؟ فرمود: «از تمام گروه‌ها و دسته‌ها دوری کن، و از هیچ دسته ناحقی پیروی مکن، هر چند این کناره‌گیری برایت بسیار ناراحت‌کننده و مشقت‌بار باشد، و مجبور باشی که تنها از ریشه درختان تغذیه کنی و از گرسنگی به آن‌ها گاز بزنی و تا زمانی که می‌میری باید این گوشه‌نشینی و مشقت را قبول نمایی ولی از گمراهان پیروی نکن.»

(به راستی این حدیث شریف تکلیف همه مسلمانان را در اداره امور مملکت و پیروی از فرمانروایان معلوم می‌سازد، و با توجه به احادیث و آیه‌های متعدد، گوش دادن به فرمان امرا و حکام عادل و اطاعت از فرمان آنان امری است واجب و مخالفت با ایشان حرام و باعث فتنه و فساد و تضعیف حکومت خواهد بود، ولی حکامی که مردم را بهانه‌ای برای پیشرفت و ترقی شخص خود و اطرافیان‌شان قرار می‌دهند و احکام الهی را در مورد مردم اجرا نمی‌نمایند و ظلم و ستم و بی‌عدالتی را رواج می‌دهند و فقر و تنگدستی و نابرابری در حکومت‌شان رواج می‌یابد، و اطمینان و آرامش و امنیت اجتماعی و سیاسی و شغلی را از بین می‌برند و به غیر دستورات خدا و پیغمبر ﷺ حکم می‌کنند و به ظاهر مسلمان و به آیات و احادیث استدلال می‌نمایند اما در حقیقت ایمان در قلبشان رسوخ نکرده است، و برای فریب به قرآن و حدیث متوسل می‌شوند، گمراه هستند و مردم را به سوی جهنم دعوت می‌نمایند. هر کسی از ایشان پیروی کند، به ذلت و بدبختی و عذاب جهنم دچار خواهد شد، لازم است مسلمانان در چنین شرایطی از تفرقه و دودستگی پرهیز نمایند و از حالت تکروری دوری جویند و به صورت جماعت و دسته جمعی یک رهبر شایسته و عالم و عادل را از بین خود انتخاب نمایند، از او اطاعت کنند تا کار مسلمانان دچار وقفه و بی‌نظمی و هرج و مرج نگردد، از گروه‌گرایی و توطئه‌چینی به کلی پرهیز شود، اگر چنین کاری ممکن

نشد مسلماً بلا و بدبختی عالم‌گیر می‌شود و هر گروه و دست‌های به هوا و آرزوی نفسی خود عمل می‌کند، در چنین شرایطی بهترین راه این است انسان کناره‌گیری کند تا اینکه می‌میرد).

۱۲۱۲- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شَبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «کسی که از حاکم و رهبر خود کاری را مشاهده کند که آن را پسند نکند (نباید فوراً علیه او قیام کند بلکه) باید صبر داشته باشد، چون کسی که از فرمان رهبرش وجبی دور شود وقتی که بمیرد مرگش مانند مرگ دوران جاهلیت می‌باشد».

(یعنی چون تعداد مردم زیاد هستند و هر یک دارای منافع و توقعات و عقاید مختلف می‌باشند نباید هر کسی که دید کار حاکم و رهبر به خلاف منافع یا عقاید او است فوراً علیه او قیام کند و شروع به مخالفت و تبلیغات نماید، چون این امر باعث بی‌نظمی و نبودن مرکز قدرت اسلامی و تفرقه مسلمانان می‌شود، بلکه باید صبور باشد و دقت کند تا ببیند این حاکم برای عموم بد است و به خلاف اسلام رفتار می‌نماید یا خیر، اگر همه تشخیص دادند که او عادل نیست باید دسته جمعی او را برکنار کنند و حاکم عادل دیگری را انتخاب نمایند، زیرا چنانچه جامعه اسلامی بدون رهبر باشد هرج و مرج زمان جاهلیت مجدداً خودنمایی می‌کند، و زندگی و مرگ در چنین شرایطی مثل مرگ و زندگی دوران جاهلیت خواهد بود).

باب ۱۸: مستحب بودن تجدید بیعت با رهبر هنگامی که قصد جهاد می‌کند و بیان چگونگی بیعت الرضوان (پیغمبر صلی الله علیه و آله) در زیر درختی

۱۲۱۳- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ: أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعِمِائَةٍ وَلَوْ كُنْتُ أَبْصُرُ الْيَوْمَ لَأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 92 كتاب الفتن: 2 باب قول النبي ﷺ سترون بعدي أموراً تنكرونها.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 35 باب غزوة الحديبية.

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: در روز صلح حدیبیه، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما گفت: شما بهترین انسان‌های روی زمین هستید و ما در آن روز (در زیر درختی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت کردیم، که به بیعت الرضوان معروف شد) هزار و چهار صد نفر بودیم، و اگر چشمانم امروز قدرت دیدن را داشت درختی را که در زیر آن با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت کردیم به شما نشان می‌دادم».

۱۲۱۴- حدیث: «المُسَيَّبُ بْنُ حَزْنٍ، قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ الشَّجَرَةَ، ثُمَّ أَتَيْتَهَا بَعْدُ فَلَمْ أَعْرِفْهَا»^(۱).

یعنی: «مسیب بن حزن رضی الله عنه گوید: من درختی را که بیعت الرضوان در زیر آن انجام گرفت دیده بودم، ولی بعداً که به آنجا رفتم آن را نشناختم».

۱۲۱۵- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِسَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ قَالَ عَلَى الْمَوْتِ»^(۲).

یعنی: «یزید بن ابو عبیدالله رضی الله عنه گوید: از سلمه بن اکوع پرسیدم: در روز حدیبیه بر چه چیزی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت نمودید؟ گفت: بر مرگ (یعنی تا آخرین لحظه در راه خدا می‌جنگیم و فرار نخواهیم کرد)».

۱۲۱۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ رضی الله عنه، قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنَ الْحُرَّةِ، أَتَاهُ آتٍ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ فَقَالَ: لَا أَبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن زید رضی الله عنه گوید: یک نفر در زمان حره (روزی که لشکریان یزید به فرماندهی مسلم بن عقبه مروی به مدینه حمله کردند و مدینه را غارت نمودند. حره جایی است سنگلاخ و در بیرون مدینه می‌باشد، و غارت مدینه در آنجا واقع شد) نزد من آمد و گفت: ابن حنظله از مردم بیعت می‌گیرد که تا آخرین لحظه از حق دفاع نمایند و فرار نکنند، عبدالله بن زید گفت: بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله با هیچ کسی چنین بیعتی را نخواهم کرد».

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 35 باب غزوة الحديبية.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 35 باب غزوة الحديبية.

۳- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 110 باب البيعة في الحرب أن لا يفروا.

باب ۱۹: حرام بودن بازگشت مهاجرینی که با پیغمبر ﷺ به مدینه هجرت کرده بودند به مکه به منظور سکونت در آنجا

۱۲۱۷- حدیث: «سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحُجَّاجِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقْبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ»^(۱).

یعنی: «سلمه بن اکوع ﷺ به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت: ای پسر اکوع! شما عقب‌نشینی کردید و بعد از هجرت مجدداً به عرب بدوی و صحرائشین تبدیل شدید؟ سلمه گفت: خیر، ولی پیغمبر ﷺ اجازه داد که به صحرا و میان اعراب بدوی بروم».

باب ۲۰: بیعت با پیغمبر ﷺ بعد از فتح مکه بر پیروی از اسلام و جهاد در راه خدا و کارهای خیر و بیان اینکه بعد از فتح مکه رفتن از مکه به مدینه مهاجرت نیست

۱۲۱۸- حدیث: «مُجَاشِعُ بْنُ مَسْعُودٍ وَأَبِي مَعْبِدٍ عَنْ أَبِي عَثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: انْطَلَقْتُ بِأَبِي مَعْبِدٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ لِيُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ، قَالَ: مَضَتْ الْهِجْرَةُ لِأَهْلِهَا، أُبَايِعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ فَلَقَيْتُ أَبَا مَعْبِدٍ، فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: صَدَقَ مُجَاشِعٌ»^(۲).

یعنی: «مجاشع بن مسعود ﷺ گوید: با ابو معبد پیش پیغمبر ﷺ رفتیم، تا بر هجرت از مکه به مدینه با پیغمبر ﷺ بیعت کند، پیغمبر ﷺ گفت: «دیگر فضیلت و ثواب هجرت از مکه به مدینه برای کسانی که می‌خواهند به مدینه بیایند وجود ندارد (و بعد از فتح مکه اگر کسی به مدینه بیاید ثواب هجرت را ندارد)، ولی با او بر دین اسلام و جهاد در راه خدا بیعت می‌نمایم»، ابی عثمان نهدی گوید: به ابا معبد رسیدم، و از او درباره حدیثی که مجاشع بن مسعود روایت کرد سؤال کردم، گفت: مشاجع راست گفته است».

۱۲۱۹- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَاَنْفِرُوا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: 92 كتاب الفتن: 14 باب التعرب في الفتنة.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 53 باب وقال الليث.

۳- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 194 باب لا هجرة بعد الفتح.

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه گفت: دیگر بعد از فتح مکه هجرت از مکه به مدینه فضیلت و ثواب ندارد، ولی هجرت به واسطه جهاد در راه خدا و هجرت به خاطر نیت خالص (مانند هجرت برای طلب علم و دوری از فتنه و فساد و...) باقی است، و هر وقت که از شما خواستند برای جهاد در راه خدا حرکت کنید فوراً به جهاد بروید».

۱۲۲۰- حدیث: «أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه، أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: وَيُحْكُ إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبْلِ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا قَالَ: نَعَمْ؛ قَالَ: فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبَحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: یک عرب بدوی از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره هجرت پرسید، (تا به مدینه هجرت نماید. این مرد از اهل مکه نبود و هنوز مکه هم فتح نشده بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وای بر شما، وظیفه هجرت و رعایت حق آن سنگین است، همه نمی‌توانند آن را رعایت کنند، آیا شتری داری که زکات آن‌ها را بدهی؟ (یعنی دادن زکات هم دارای ثواب فراوان است و هم تحمل آن سنگین نیست) آن مرد جواب داد: بلی، شتر دارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر زکات و صدقه اموالت را بدهی به ثواب بزرگی می‌رسی، (فرق نمی‌کند در مدینه باشی) یا در دهات دورافتاده آن سوی دریاها کار بکنی، خداوند ذره‌ای از عمل نیک شما را فراموش نمی‌کند».

باب ۲۱: چگونگی بیعت زنان

۱۲۲۱- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَتْ: كَانَتِ الْمُؤْمِنَاتُ، إِذَا هَاجَرْنَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَمْتَحِنُهُنَّ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ [الممتحنة: ۱۰].

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقْرَبَ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْمِحْنَةِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، إِذَا أَفْرَزْنَ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِنَّ، قَالَ لَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: انْطَلِقْنَ، فَقَدْ بَايَعْتُنَّ لَأِي، وَاللَّهِ مَا

مَسَّتْ يَدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ، غَيْرَ أَنَّهُ بَايَعَهُنَّ بِالْكَلامِ، وَاللَّهُ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النِّسَاءِ إِلَّا بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ، يَقُولُ لِهِنَّ، إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ قَدْ بَايَعْتُكُنَّ كَلَامًا^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: وقتی زنان باایمان (قبل از فتح مکه از مکه) به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) مهاجرت می کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر دستور خدا آنان را امتحان می کرد، چون خداوند می فرماید: (ای کسانی که ایمان دارید، هرگاه زنان ایمان دار به سوی شما مهاجرت نمودند آنان را امتحان کنید...).

عایشه رضی الله عنها گوید: زنان مسلمانی که شرایط (آیه ۱۳ سوره ممتحنه) را می پذیرفتند، در امتحانی که برایشان در نظر گرفته شده بود، پیروز می شدند (این شرایط: شریک قرار ندادن برای خدا، دزدی نکردن، مرتکب زنا نشدن و نکشتن اولاد، مرتکب بهتان نگردیدن، و بی امری نمودن از فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد) وقتی که زن های باایمان به قبول این شرایط اعتراف می کردند، به زبان آن را می گفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان می گفت: «دیگر بیعت شما با من تکمیل گردید، بروید دیگر کاری ندارید»، قسم به خدا هنگام بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله با زنان (به جز گرفتن اقرار زبانی و اعتراف) هیچگاه دست پیغمبر صلی الله علیه و آله دست هیچ زنی را لمس نمی کرد، قسم به خدا رسول خدا هیچ دستوری جز دستور خدا به زنان نمی داد، و وقتی که از ایشان بیعت می گرفت، تنها با زبان می گفت: «با شما بیعت کردم».

باب ۲۲: بیعت بشرط شنیدن دستور و اطاعت، آن وقت است که در حدود قدرت باشد

۱۲۲۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، يَقُولُ لَنَا: فِيمَا اسْتَطَعْتَ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 68 كتاب الطلاق: 20 باب إذا أسلمت المشركة أو النصرانية تحت الذمی أو الحربي.

۲- أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 43 باب كيف يبايع الإمام الناس.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: وقتی ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله سمعاً و طاعتاً بیعت می کردیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما می گفت: این بیعت در حدّ توان و قدرت شما می باشد (خارج از توان بیعتی نیست)».

باب ۲۳: بیان سنی که انسان به حدّ رشد و بلوغ می رسد

۱۲۲۳- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجْزِنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخُنْدَقِ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ، فَأَجَازَنِي»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: در جنگ اُحد که چهارده سال داشتیم، خواستم برای جنگ ثبت نام کنم، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه ثبت نام برای جنگ به من را نداد، ولی در جنگ خندق (یک سال بعد) که به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم به سن پانزده سالگی رسیده بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه داد تا برای جنگ ثبت نام نمایم».

باب ۲۴: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کفار، اگر بیم افتادن آن به دست کافران و بی احترامی یا تغییر آن وجود داشته باشد

۱۲۲۴. حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعُدُوِّ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از مسافرت با قرآن به مناطق کفرنشین نهی می کرد، (مبادا به آن توهین شود ولی وقتی اطمینان حاصل گردد که به آن توهین نمی شود همراه داشتن قرآن مانعی ندارد)».

باب ۲۵: مسابقه با اسب و تمرین کردن با آن و آماده ساختن اسب برای مسابقه

۱۲۲۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَابَقَ بَيْنَ الْحَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْخَفِيَاءِ، وَأَمَدَهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْحَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فَيَمِّنُ سَابِقَ بِهَا»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 18 باب بلوغ الصبيان وشهادتهم.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 129 باب السفر بالمصاحف إلى أرض العدو.

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله با اسبی که برای مسابقه آماده شده بود مسابقه داد، میدان مسابقه از حفیاء (در پنج یا شش مایلی مدینه) شروع و در ثنیه الوداع (محلّی است در خارج مدینه) به آخر می‌رسید، بین اسب‌هایی که برای مسابقه تمرین نداشتند نیز مسابقه برقرار شد، میدان مسابقه از ثنیه الوداع (در خارج مدینه) شروع و در محل مسجد بنی رزیق به پایان می‌رسید، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما جزو کسانی بود که با اسب تمرین ندیده مسابقه می‌داد.»

«تضمیر: آن است که به اسبی که برای مسابقه در نظر گرفته شده است علف کمتر داده شود و آن را با جل گرم بپوشانند تا عرق کند و لاغر شود و چربی اضافی را از دست دهد در نتیجه قدرت و سرعت بیشتر داشته باشد.»

باب ۲۶: جدا نشدن خیر و برکت از پیشانی اسب تا روز قیامت

۱۲۲۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْحَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: تا روز قیامت خیر و برکت در پیشانی اسب وجود دارد.»

۱۲۲۷- حدیث: «عُرْوَةُ الْبَارِقِيّ، أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: الْحَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الْأَجْرُ وَالْمَعْنَمُ»^(۳).

یعنی: «عروه بارقی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: تا روز قیامت خیر و برکت به پیشانی اسب آویزان است، و پاداش و غنیمت در آن وجود دارد.»

۱۲۲۸- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْبَرَكَهُ فِي نَوَاصِي الْحَيْلِ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 41 باب هل يقال مسجد بني فلان.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 43 باب الخيل معقود في نواصيها الخير إلى يوم القيامة.

۳- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 44 باب الجهاد ماض مع البر والفاجر.

۴- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 43 باب الخيل معقود في نواصيها الخير إلى يوم القيامة.

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «برکت در پیشانی اسب قرار دارد».

باب ۲۸: فضیلت جهاد و رفتن به غزوه در راه خدا

۱۲۲۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ، لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا إِيمَانٌ بِي وَتَصَدِيقٌ بِرُسُلِي، أَنْ أَرْجِعَهُ، بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ وَلَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَلَوْ دِدْتُ أَلِي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند متعال نسبت به کسانی که در راه خدا به جهاد می‌روند می‌فرماید: جز به خاطر ایمان به من و تصدیق رسالت رسول من چیز دیگری باعث رفتن آنان به جهاد نشده است، بنابراین من هم ایشان را همراه پاداش و غنیمت به میان خانواده‌شان بر می‌گردانم یا اگر شهید شدند آنان را وارد بهشت می‌نمایم. پیغمبر گفت: اگر برای اتم سنگین نمی‌بود و ناراحت نمی‌شدند، من از هیچ جنگ و لشکری عقب نمی‌ماندم و در آن شرکت می‌کردم، آرزو دارم که در راه خدا کشته شوم و زنده گردم و باز کشته و زنده شوم و مجدداً کشته و زنده گردم».

۱۲۳۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: تَكَفَّلَ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا الْجِهَادَ فِي سَبِيلِهِ، وَتَصَدِيقٌ كَلِمَاتِهِ، بَأَن يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، أَوْ يَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند تضمین کرده است کسی را که به خاطر پیشرفت دین و ایمان به خدا و دستور خدا به جهاد می‌رود وارد بهشت نماید، اگر شهید نشد او را با اجر و غنیمت به همان منزلی که برای جهاد از آن خارج شده است برگرداند».

۱- أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 26 باب الجهاد من الإیمان.

۲- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 8 باب قول النبي صلی الله علیه و آله أحلت لكم الغنائم.

۱۲۳۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كُلُّ كَلِمٍ يُكَلِّمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا إِذْ طُعِنَتْ تَفَجَّرَ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر مسلمانی که در راه خدا زخمی شود زخمش در روز قیامت تازه می‌باشد و مانند همان لحظه‌ای که او را زخمی کرده‌اند از آن خون بیرون می‌آید، رنگ این خون مانند رنگ سایر خون‌ها قرمز است ولی بوی خوش آن مانند بوی مشک است».

باب ۲۹: فضیلت و ثواب شهادت در راه خدا

۱۲۳۲- حدیث: «أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، يُحِبُّ أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا، وَلَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ، إِلَّا الشَّهِيدُ، يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكِرَامَةِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر کسی که وارد بهشت شد اگر تمام دنیا را هم به او بدهند نمی‌خواهد به دنیا برگردد، به جز شهید که آرزو می‌کند به دنیا برگردد، و ده‌ها بار دیگر کشته شود، چون می‌بیند که شهادت تا چه اندازه‌ای دارای کرامت و احترام و شرافت می‌باشد».

۱۲۳۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: دَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ، قَالَ: لَا أَحَدُهُ قَالَ: هَلْ تَسْتَطِيعُ، إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ، أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلَا تَقُومَ، وَتَصُومَ وَلَا تُفْطِرَ قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شخصی به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، به او گفت: عمل خیری را به من نشان بده که ثواب آن به اندازه جهاد باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: همچو عملی را پیدا نمی‌کنم»، فرمود: آیا می‌توانید وقتی که انسان‌های باایمان به جهاد می‌روند شما هم

۱- أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 67 باب ما يقع من النجاسات في السمن والماء.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 21 باب تمنى المجاهد أن يرجع إلى الدنيا.

۳- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 1 باب فضل الجهاد والسير.

در مدتی که ایشان در حال جهاد هستند به مسجد بروید و شب و روز نماز بخوانید، و بدون افطار روزه باشید؟ آن شخص گفت: چه کسی توانایی این کار را دارد؟!».

(منظور حضرت رسول ﷺ این بود که فضیلت و ثواب جهاد از تمام کارهایی که در قدرت بشر است بیشتر می باشد).

باب ۳۱: ثواب یک روز و یا یک شب جهاد در راه خدا

۱۲۳۴- حدیث: «أَنَّ بِنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَعْدُوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: یک روز یا یک شب جهاد در راه خدا اجر و پاداشش نزد خدا از تمام آنچه در دنیا هست بیشتر است.»

۱۲۳۵- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الرُّوحَةُ وَالْعَدُوَّةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^(۲).

یعنی: «سهل بن سعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «یک روز یا یک شب جهاد در راه خدا بارزش تر است از دنیا و تمام چیزهایی که در آن می باشد.»

۱۲۳۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَعْدُوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: یک صبح یا یک غروب شرکت در جهاد به خاطر خدا ارزشش بیشتر است از تمام چیزهایی که خورشید بر آنها می تابد و غروب می کند.»

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 5 باب الغدوة والروحة في سبيل الله.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 5 باب الغدوة والروحة في سبيل الله.

۳- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 5 باب الغدوة والروحة في سبيل الله.

باب ۳۴: فضیلت جهاد در راه خدا و آمادگی برای رفتن به آن

۱۲۳۷- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ قَالُوا: ثُمَّ مَنْ قَالَ: مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ»^(۱).

یعنی: «ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: گفتند: ای رسول خدا! چه کسی به نزد خدا از همه محترم‌تر است؟ فرمود: شخص باایمانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کند، گفتند: بعد از او چه کسی از همه محترم‌تر است؟ فرمود: شخص باایمانی است که در درّه و جای خلوتی به پرهیزگاری و عبادت مشغول است و مردم را از شرّ اذیت و آزار خود محفوظ می‌دارد».

باب ۳۵: بیان کشته شدن یک نفر توسط دیگری و وارد شدن هر دو به بهشت

۱۲۳۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: (يُضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ)»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: خداوند از رفتار و عمل دو نفر که با هم می‌جنگند و یکی از آنان دیگری را می‌کشد، (ولی) هر دو به بهشت می‌روند راضی و خشنود است، چون اولی که کشته می‌شود، در راه خدا جنگینده است و به بهشت می‌رود و دومی که قاتل است توبه می‌کند و مسلمان می‌شود و به شهادت می‌رسد و خداوند او را می‌بخشد و به بهشت می‌رود».

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 2 باب أفضل الناس مؤمن يجاهد بنفسه وماله في سبيل الله.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 28 باب الكافر يقتل المسلم ثم يسلم فيسدد بعد ويقتل.

باب ۳۸: اجر و ثواب کمک به مجاهدینی که در راه خدا جهاد می کنند، و تهیه وسیله سواری و غیره برای آنان و کمک کردن به خانواده مجاهدین در مدتی که در جهاد هستند

۱۲۳۹- حدیث: «زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِحَيْرٍ فَقَدْ غَزَا»^(۱).

یعنی: «زید بن خالد رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یک مجاهد در راه خدا را به وسایل لازم مجهز کند مانند اینست که خود به جهاد رفته باشد، کسی که به جای مجاهد در منزل او بماند و با صداقت و پاکی با خانواده او رفتار کند و به آنان کمک کند مثل این است که به جهاد رفته باشد».

باب ۴۰: واجب نبودن رفتن به جهاد برای کسانی که دارای عذر شرعی هستند

۱۲۴۰- حدیث: «الْبَرَاءُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۹۵]. دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا فَجَاءَ بِكَتِفٍ فَكَتَبَهَا، وَشَكَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ صِرَارَتَهُ، فَتَزَلَّتْ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ [النساء: ۹۵]»^(۲).

یعنی: «براء رضی الله عنه گوید: وقتی که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که به جهاد نمی روند با کسانی که در راه خدا می جنگند یکسان نیستند» پیغمبر صلی الله علیه و آله زید را خواست و زید هم استخوان پهنی را آورد و همان آیه را بر آن نوشت، عبدالله ابن امّ مکتوم از اینکه به علت کوری قادر به شرکت در جهاد نبود ناراحت شد، آیه ۹۸ سوره نساء نازل شد که می فرماید: (اشخاص باایمانی که در جهاد شرکت نمی کنند با کسانی که با جان و مال در آن شرکت دارند یکسان نیستند مگر اشخاصی که به علت مرض و نقص عضو قادر به شرکت در جهاد نیستند)».

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 38 باب فضل من جهز غازياً أو خلفه بخير.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير؛ 31 باب قول الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾.

باب ۴۱: قطعی بودن ورود شهید به بهشت

۱۲۱۴- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ، يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيَّنَ أَنَا قَالَ: فِي الْجَنَّةِ فَأَلْقَى تَمْرَاتٍ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: روز احد یک نفر پیش پیغمبر ﷺ آمد گفت: اگر شهید شدم در کجا خواهم بود؟ پیغمبر ﷺ فرمود: در بهشت، آن مرد به خاطر اطمینان به فرمایش پیغمبر ﷺ و عجله برای رسیدن به بهشت، چند دانه خرمايي را که در دست داشت به دور انداخت و تا شهید شد جنگید.»

۱۲۴۲- حدیث: «أَنَسٌ ﷺ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ، فِي سَبْعِينَ فَلَمَّا قَدَمُوا، قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ، فَإِنْ آمَنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِلَّا كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا فَتَقَدَّمْ، فَأَمَّنُوهُ فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، إِذْ أَوْمَأُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ فُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ، إِلَّا رَجُلًا أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ قَالَ هَمَامٌ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ) فَأَرَاهُ آخَرَ مَعَهُ؛ فَأَخْبَرَ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ لُقُوا رَبَّهُمْ فَرَضِي عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ فَكُنَّا نَقْرَأُ أَنْ بَلَّغُوا قَوْمَنَا، أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا، فَرَضِي عَنَّا، وَأَرْضَانَا ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، عَلَى رِغْلٍ، وَذُكُوانَ، وَبَنِي لِحْيَانَ، وَبَنِي عُصَيَّةَ الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ»^(۲).

یعنی: «انس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ چند گروه از طایفه بنی سلیم را که جمعا هفتاد نفر بودند برای ارشاد و راهنمایی بنی عامر به نزد آنان فرستاد، وقتی که این عده به نزدیکی آنان رسیدند، دایی من به همراهان خود گفت: من جلوتر از شما می‌روم و از آنان امان می‌خواهم اگر به من امان دادند تا دستورات پیغمبر ﷺ را به ایشان ابلاغ نمائیم چه بهتر و الا شما به من نزدیک هستید، لذا جلو رفت و از آنان امان خواست، به او امان دادند، وقتی که از جانب پیغمبر ﷺ برای ایشان صحبت می‌کرد، به یک نفر در بین خود اشاره کردند و آن نفر هم شمشیر را در شکم دایم فرو کرد، فوراً با صدای بلند گفت: الله اکبر، قسم به پروردگار کعبه به بهشت فیضیاب شدم، بعداً کفار به طرف

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 17 باب غزوة أحد.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 9 باب من ينكب في سبيل الله.

بقیه اصحاب رفتند و همه آنان را به جز یک نفر که شل بود و از کوه بالا رفته بود کشتند، همام یکی از راویان حدیث گوید: (عقیده دارم یک نفر دیگر هم با این مرد شل از کوه بالا رفته بود) وقتی که این اصحاب کشته شدند جبرئیل به پیغمبر ﷺ خبر داد که این عده به حضور خدا مشرف شده‌اند، پروردگار از آنان راضی و ایشان هم از پروردگار خود راضی می‌باشند. (انس گوید: تا مدتی ما) این آیه را در قرآن می‌خواندیم (که به قوم ما بگویند که ما به حضور خدا مشرف شده‌ایم و او از ما راضی است و ما هم از او راضی هستیم)، ولی بعداً این آیه از قرآن نسخ شد، پیغمبر ﷺ تا چهل روز صبح‌ها علیه کافران طایفه رعل و ذکوان و بنی‌لحیان و بنی‌عصیه‌ای که از فرمان خدا و پیغمبر ﷺ روگردان شده بودند دعا کرد.

باب ۴۲: کسی که برای پیروزی فرمان خدا بجنگد مجاهد فی سبیل الله می‌باشد

۱۲۴۳- حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَعْنَمِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلدَّكْرِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِئُرَى مَكَائِهِ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ قَاتَلَ لِيَكُونَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «ابوموسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: مردی پیش پیغمبر ﷺ آمد گفت: بعضی برای کسب غنیمت به جهاد می‌روند، بعضی هم برای کسب تعریف می‌جنگند. عده‌ای هم برای به دست آوردن مقام به جهاد می‌روند، پس چه کسی برای خدا می‌جنگد؟ پیغمبر ﷺ گفت: کسی که می‌خواهد برای پیروزی فرمان خدا و دین اسلام بجنگد، مجاهد راه خدا است.»

۱۲۴۴- حدیث: «أَبِي مُوسَى، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ (قَالَ، وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا) فَقَالَ: مَنْ قَاتَلَ لِيَكُونَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 15 باب من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا.

۲- أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 45 باب من سأل وهو قائم عالماً جالساً.

یعنی: «ابو موسیٰ رضی الله عنه گوید: شخصی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! جهاد در راه خدا چیست و کدام است؟ چون گاهی بعضی از ما به خاطر کینه و عصبانیت می‌جنگند و گاهی به خاطر تعصب جنگ می‌نمایند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی آن شخص سر بلند کرد، (چون پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته، و آن مرد هم ایستاده بود) فرمود: کسی که به خاطر پیروزی فرمان خدا بجنگد عمل او جهاد در راه خدا است.»

باب ۴۵: پیغمبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: ارزش هر کاری به نیت آن است شامل جهاد و هر عمل دیگری می‌باشد

۱۲۴۵- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»^(۱).

یعنی: «عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: ارزش کارها به نیت آن بستگی دارد، هر انسانی بر اساس نیتی که برای انجام کاری در نظر دارد پاداش یا کیفر خود را می‌بیند. کسی که به خاطر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله به جهاد برود، جهادش به عنوان جهاد و هجرت در راه خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، و کسی که برای به دست آوردن مال دنیا به جهاد رود، و یا برای اینکه زنی به دست آورد و با او ازدواج کند، تلاش و زحمت او به خاطر هدف دنیا بوده و جهاد در راه خدا نیست.»

باب ۴۹: فضیلت و ثواب جهاد در دریا

۱۲۴۶- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْخُلُ عَلَى أُمَّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتُطْعِمُهُ، وَكَانَتْ أُمُّ حَرَامٍ تَحْتِ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَظْمَعَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَقِيلُ رَأْسَهُ، فَتَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ قَالَتْ: فَقُلْتُ وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَأْسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرِضُوا عَلَيَّ عُرَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَرَكْبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ، مُلُوكًا عَلَى الْأَسِيرَةِ أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسِيرَةِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ

۱- أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان والنذور: 23 باب النية في الأيمان.

فَقُلْتُ: وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَأَسُّ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غَزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا قَالَ فِي الْأَوَّلِ قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: أَنْتِ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ، فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا، حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكَتْ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد امّ حرام دختر ملحان و زن عبادہ بن صامت (که با پیغمبر صلی الله علیه و آله محرم و خاله پدرش) بود رفت، امّ حرام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله غذا آورد، به نظافت موهای سرش پرداخت (تا آن را از حشرات تمیز نماید) پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید وقتی که بیدار شد خندید، امّ حرام گفت: چرا می خندی ای رسول خدا؟ فرمود: «در خواب عده‌ای از امّتم را به من نشان دادند که در راه خدا جهاد می کردند، بر وسط این دریا و قسمت اعظم آن تسلّط پیدا کرده بودند و بر روی آن نشسته بودند همانگونه که پادشاهان بر تخت می نشینند»، امّ حرام گوید: گفتم: ای رسول خدا! از خدا بخواه که من هم یکی از این عده باشم، پیغمبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد، مجدداً پیغمبر صلی الله علیه و آله سرش را پایین آورد و خوابید، وقتی که بیدار شد می خندید، امّ حرام گوید: گفتم: ای رسول خدا! برای چه می خندی؟ گفت: «در خواب جماعتی از امّتم را به من نشان دادند که در راه خدا جهاد می کردند و بر قسمت اعظم این دریا تسلّط پیدا کرده بودند و بر آن نشسته بودند همانگونه که پادشاهان بر تخت می نشینند»، امّ حرام گوید: گفتم: ای رسول خدا! دعا کن که من هم جزو این جماعت باشم. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «شما جزو نفرات اوّل ایشان هستی»، سرانجام امّ حرام در زمان معاویه بن ابی سفیان به مسافرت دریا رفت و بر کشتی سوار شد، به هنگام برگشت وقتی که از دریا بیرون آمد بر چهارپایی سوار شد ولی به زمین افتاد و مرد».

باب ۵۱: بیان اقسام شهدا

۱۲۴۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخْرَهُ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ.

۱- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 3 باب الدعاء بالجهاد والشهادة للرجل والنساء.

ثُمَّ قَالَ: الشُّهَدَاءُ حَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ وَالْمَبْطُونُ وَالْغَرِيقُ وَصَاحِبُ الْهَدْمِ وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زمانی مردی از راهی می گذشت، خاری را که بر سر راه افتاده بود به دور انداخت و خدا را شکر کرد، در مقابل این عمل خیر، خداوند او را بخشید. بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شهدا پنج دسته هستند:

۱- کسانی که با طاعون می میرند.

۲- کسانی که با اسهال و درد شکم از بین می روند.

۳- کسانی که در آب غرق می شوند.

۴- کسانی که در اثر انهدام چیزی بر سر آنان کشته می شوند.

۵- کسانی که در راه خدا شهید می شوند».

۱۲۴۸- حدیث: «أَنْسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر مسلمانی در اثر طاعون بمیرد، شهید است».

باب ۵۳: فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله: همیشه عده‌ای از امت من از حق پیروی می کنند و مخالفین نمی توانند به آنان ضرری برسانند

۱۲۴۹- حدیث: «الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ^(۳).

یعنی: «مغیره به شعبه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: همیشه جماعتی از امت من پیرو حق می باشند، تا اینکه امر خدا برای از بین بردن تمام ارواح ظاهر می گردد، و در این حالت پیروان حق بر مخالفین پیروز و غالب هستند».

۱- أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 32 باب فضل التهجير إلى الظهر.

۲- أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 30 باب الشهادة سبع سوى القتل.

۳- أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 28 باب حدثني محمد بن المنثي.

۱۲۵۰- حدیث: «مُعَاوِيَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «معاویه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: همیشه یک عده از امتم، پیرو حق و عمل کننده به دستور خدا می باشند، کسانی که از آنان پیروی نمی کنند، یا با آنان مخالف هستند نمی توانند به ایشان ضرر و زبانی برسانند، و تا روزی که دستور خدا برای از بین بردن دنیا صادر می شود این وضع ادامه می یابد».

باب ۵۵: سفر یک پارچه سختی است و بیان مستحب بودن بازگشت مسافر به سوی خانواده اش با عجله بعد از تمام شدن کارش

۱۲۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ، فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: سفر پارچه ای از سختی و ناراحتی است، نان و آب و خواب را از انسان به دور می سازد، هرگاه مسافر کاری را که به خاطر آن سفر کرده است انجام داد، باید با عجله به سوی خانواده اش برگردد».

باب ۵۶: مکروه بودن مراجعت از سفر و درزدن هنگام شب

۱۲۵۲- حدیث: «أَنَّسٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لَا يَدْخُلُ إِلَّا غَدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً»^(۳).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: هیچگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله شبانه از سفر مراجعت نمی کرد و در خانه را نمی زد و همیشه صبح یا غروب وارد منزل می شد».

۱۲۵۳- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَفَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ، فَلَمَّا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ قَالَ: أَمْهَلُوا حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلًا (أَيَّ عِشَاءً) لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ، وَتَسْتَجِدَّ الْمُغِيبَةَ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 28 باب حدثني محمد بن المنثري.

۲- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 19 باب السفر قطعة من العذاب.

۳- أخرجه البخاري في: 26 كتاب العمرة: 15 باب الدخول بالعشي.

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله از یکی از غزوه‌ها بر می‌گشتیم، وقتی که خواستیم به منازل خود وارد شویم، فرمود: عجله نکنید، تا هنگام عشاء وارد نشوید، تا زنهایی که موهایشان ژولیده است بتوانند آن‌ها را شانه کنند و آنهایی که نیاز به نظافت و حمام و از بین بردن موهای اضافی دارند خودشان را تمیز نمایند».

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وأصحابه وأتباعه إلی یوم الدین.

فصل سی و چهارم:

درباره شکار، و حیوانهایی که ذبح می‌شوند

باب ۱: شکار با سگی که تربیت شده است

۱۲۵۴- حدیث: «عَدِيّ بْنِ حَاتِمٍ رضي الله عنه، قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نُرْسِلُ الْكِلَابَ الْمُعَلَّمَةَ، قَالَ: كُلُّ مَا أَمْسَكَنَ عَلَيْكَ قُلْتُ: وَإِنْ قَتَلَنَ قَالَ: وَإِنْ قَتَلَنَ قُلْتُ: وَإِنَّا نَرْمِي بِالْمِعْرَاضِ، قَالَ: كُلُّ مَا خَزَقَ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَلَا تَأْكُلُ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم رضي الله عنه گوید: گفتم: ای رسول خدا! ما سگ‌های تربیت شده را به دنبال شکار می‌فرستیم (حکم آن‌ها چیست؟) پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: گوشت حیوانی را که برای شما شکار می‌کنند و تا شما می‌رسید آن را نگه می‌دارند بخورید، عدی گوید: گفتم: هر چند این سگ‌ها شکار خود را بکشند باز گوشت آن‌ها را بخوریم؟ فرمود: بلی، هر چند شکار را بکشند باز گوشت آن را بخورید، گفتم: ما چوب دستی را (که نوکش را تیز کرده‌ایم و آهن تیزی را بر سر آن کوبیده‌ایم) به سوی حیوان شکاری پرتاب می‌کنیم، آن را می‌کشیم، (حکم آن چیست؟) فرمود: اگر قسمت نوک تیز عصا به حیوان اصابت کند و آن را زخمی نماید و در اثر زخم و تیزی نوک عصا حیوان بمیرد گوشت آن را بخورید، اگر قسمت عرض و وسط عصا به حیوان اصابت کند و در اثر ضربت بمیرد نباید از آن بخورید».

«معراض: چوبی است که آهن نوک تیز بر سر آن قرار داده شده باشد، یا چوبی که نوکش تیز شده باشد».

۱۲۵۵- حدیث: «عَدِيّ بْنِ حَاتِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قُلْتُ: إِنَّا قَوْمٌ نَصِيدُ بِهِذِهِ الْكِلَابِ فَقَالَ: إِذَا أُرْسَلَتْ كِلَابُكَ الْمُعَلَّمَةَ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ مِمَّا أَمْسَكَنَ عَلَيْكُمْ

۱- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 3 باب ما أصاب المعراض بعرضه.

وَإِنْ قَتَلْتَنَ، إِلَّا أَنْ يَأْكُلَ الْكَلْبُ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا أَمْسَكَهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ خَالَطَهَا كِلَابٌ مِنْ غَيْرِهَا فَلَا تَأْكُلُ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم رضی الله عنه گوید: از رسول خدا پرسیدم، گفتم: ما جماعتی هستیم که با سگ شکار می‌کنیم، (تکلیف ما چیست؟) فرمود: وقتی که سگهای تعلیم شده را به دنبال شکار فرستادید و بسم الله را گفتید، حیوانی را که برای شما شکار می‌کنند و آن را نمی‌خورند و تا به آن‌ها می‌رسید نگاهش می‌دارند، از گوشت آن حیوان بخورید، (بلا اشکال است) اگر حیوان را هم بکشند باز گوشت آن حلال می‌باشد، مگر اینکه این سگ‌ها شروع به خوردن حیوان شکار شده نمایند (در این صورت گوشت این حیوان حلال نیست) چون می‌ترسم سگ، حیوان را به خاطر خودش شکار کرده باشد (نه صاحبش)، و اگر سگ‌های تعلیم نشده در شکار با سگ‌های تعلیم دیده شرکت نمایند نباید از گوشت حیوانی که به وسیله آن‌ها شکار و کشته می‌شود بخورید».

۱۲۵۶- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْمِعْرَاضِ، فَقَالَ: إِذَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فُكْلٌ، وَإِذَا أَصَابَ بِعَرَضِهِ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّهُ وَفِيْدٌ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُرْسِلُ كَلْبِي وَأَسْمِي، فَأَجِدُ مَعَهُ عَلَى الصَّيْدِ كَلْبًا آخَرَ لَمْ أُسَمِّ عَلَيْهِ، وَلَا أَدْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَ قَالَ: لَا تَأْكُلْ إِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى الْآخَرَ»^(۲).

یعنی: «عدی پسر حاتم رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلى الله عليه وسلم درباره شکار با عصایی که نوکش تیز است یا آهن نوک تیزی بر سر آن نصب شده است پرسیدم، فرمود: اگر شکار با نوک تیز عصا زخمی و کشته شود از گوشت آن بخورید، و اگر با عرض و وسط عصا در اثر ضربت کشته شود این حیوان جزو موقوذه است (که خداوند می‌فرماید: گوشت حیوانی که در اثر ضربت (قید) کشته می‌شود حرام است و نباید آن را خورد)، گفتم: ای رسول خدا! من بسم الله را می‌گویم، سگم را به دنبال شکار می‌فرستم، ولی بعداً سگ دیگری را با او بر سر شکار می‌بینم که بسم الله بر این سگ به هنگام فرستادن به دنبال شکار گفته نشده است، و من هم نمی‌دانم کدام یک از این دو سگ آن را کشته‌اند (تکلیف

۱- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 7 باب إذا أكل الكلب.

۲- أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 3 باب تفسير المشبهات.

چیست؟) فرمود: گوشت آن را مخور، چون شما تنها بر سگ خودت بسم الله را گفته‌ای، نه بر سگ دیگر».

۱۲۵۷- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنْ صَيْدِ الْمُعْرَاضِ قَالَ: مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلُّهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرَضِهِ فَهُوَ وَقِيدٌ وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ فَقَالَ: مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَحَدَ الْكَلْبِ ذَكَاءٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلَابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ فَحَشَيْتَ أَنْ يَكُونَ أَحَدَهُ مَعَهُ، وَقَدْ قَتَلَهُ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلى الله عليه وسلم درباره شکار به وسیله پرتاب عصای نوک‌تیز یا دارای آهن نوک‌تیز پرسیدم، فرمود: اگر حیوان در اثر نوک تیز عصا زخمی و شکار شود حلال است و گوشت آن را بخورید، اگر در اثر ضربه با وسطه عصا بمیرد آن را نخورید، چون جزو موقوفه (در اثر ضربت کشته شده) است و به نص قرآن حرام می‌باشد»، و درباره شکار با سگ از او سؤال کردم، فرمود: مادام که سگ شما حیوان شکار را (بدون اینکه از آن بخورد) برای شما نگه داشت، گوشت آن را بخورید، کشته شدن شکار به وسیله سگ تربیت شده به منزله ذبح و سر بردن آن است. ولی وقتی که دیدید سگی یا چند سگ دیگر با سگ شما در کشتن این حیوان شکار شده شرکت کرده‌اند (از گوشت آن مخورید) چون بیم آن دارم که این سگ یا سگ‌های دیگر، همراه با سگ شما این شکار را گرفته و با هم آن را کشته باشند، بنابراین نباید از گوشت آن بخورید چون شما تنها بر سگ خود بسم الله را خوانده نه بر سگ یا سگ‌های دیگر».

۱۲۵۸- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، قَالَ: إِذَا أُرْسِلَتْ كَلْبُكَ وَسَمَّيْتَ فَأَمْسَكَ وَقَتَلَ فَكُلْ، وَإِنْ أَكَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ؛ وَإِذَا خَالَطَ كِلَابًا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَأَمْسَكْنَ وَقَتَلْنَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّهَا قَتَلَ، وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 1 باب التسمية على الصيد.

۲- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 8 باب الصيد إذا غاب عنه يومين أو ثلاثة.

یعنی: «عدی پسر حاتم رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه سگت را به دنبال شکار فرستادی و بسم الله را بر آن ذکر نمودی، اگر سگ شکار را کشت و آن را برای شما نگه داشت (و خودش از آن نخورد) آن را بخورید، ولی اگر سگ از آن خورد نباید از گوشت آن بخورید، چون این سگ حیوان را برای خوردن خود نگه داشته است نه برای شما، اگر سگ شما با چند سگ دیگر که بسم الله بر آنها خوانده نشده است مختلط گردیدند، و حیوانی را شکار کردند، و بعد از کشتن آن را نگه داشتند (از آن نخوردند) نباید از گوشت آن بخورید، چون نمی دانید کدام یک از آنها این شکار را کشته است. (فرمود:) اگر حیوانی را با تیر زدید و بعد از یک یا دو روز دیدید (که این حیوان مرده) و اثری جز جای تیر شما در بدن آن دیده نمی شود، از گوشت آن بخورید، ولی اگر دیدید که در آب افتاده است آن را نخورید، (چون احتمال دارد مرگش در اثر غرق شدن در آب باشد)».

۱۲۵۹- حدیث: «أبي ثعلبة الخشني، قال: قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمِ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آيَاتِهِمْ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْمي وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلِّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلِّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي قَالَ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاعْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صَدَّتْ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صَدَّتْ بِكَلْبِكَ الْمُعَلِّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ وَمَا صَدَّتْ بِكَلْبِكَ غَيْرَ مُعَلِّمٍ فَأَذْرَكَتْ ذَكَاتَهُ فَكُلْ»^(۱).

یعنی: «ابو ثعلبه خشنی رضی الله عنه گوید: گفتیم: ای رسول خدا! ما در سرزمینی زندگی می کنیم که مردمانش از اهل کتاب می باشند، آیا ما در ظروف آنها غذا بخوریم؟ (در حالی که ایشان در آن ظروف شراب و گوشت خوک می خورند) و در سرزمینی هستیم که مردمش شکارچی هستند، من هم با تیروکمان و با سگ تعلیم داده نشده و با سگی که آن را تعلیم داده ام شکار می کنم، تکلیف من چیست؟ فرمود: در مورد خوردن غذا در ظروف اهل کتاب، اگر ظرف دیگری را می توانستید پیدا کنید، در ظروف آنان غذا نخورید، اگر ظرف دیگری پیدا نمودید ظروف آنها را بشوید و بعداً در آنها غذا بخورید، (در مورد شکار) آنچه را به وسیله تیروکمان شکار می کنید، بر آن اسم خدا

۱- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 4 باب صيد القوس.

ذکر نمایید و از گوشت آن بخورید، و حیوانی را که به وسیله سگ تعلیم شده شکار می‌شود و به هنگام فرستاده شدن سگ اسم خدا بر آن ذکر می‌گردد از گوشت آن بخورید، و اگر سگ تعلیم داده نشده حیوانی را شکار کند ولی آن را نکشد و شما شکار را زنده از آن بگیرید و سرش را ببرید می‌توانید از گوشت آن بخورید».

(لازم به توضیح است سگ تعلیم داده شده به سگی گفته می‌شود که اگر صاحبش آن را به دنبال کردن شکار تشویق کند، آن را دنبال نماید و اگر آن را از تعقیب شکار منع کند آن را تعقیب نکند و سگی است که شکار را برای صاحبش نگهداری نماید و از آن نخورد.

البته تشخیص تعلم آن با اهل خیره در امر شکار می‌باشد، و علمای اسلام اجماع بر این دارند که به هنگام فرستادن حیوان شکاری به دنبال شکار بسم الله گفته می‌شود ولی اختلافشان در این است که عده‌ای عقیده دارند گفتن آن واجب است و عده دیگر هم می‌گویند که گفتن بسم الله سنت است، امام شافعی عقیده دارد که گفتن بسم الله سنت است، بنابراین اگر بسم الله به هنگام فرستادن سگ یا سایر حیوان‌های شکاری به دنبال شکار چه به صورت عمد و چه به صورت سهو گفته نشود، گوشت حیوان شکار شده حلال است ولی ترک بسم الله مکروه است. این امر در ذبح و سر بردن حیوان‌ها نیز همین حکم را دارد، شافعی می‌گوید: (گفتن بسم الله به هنگام ذبح حیوان سنت است و ترک آن مکروه می‌باشد)^(۱). (ضمناً شکار با تفنگ ساچمه که ساچمه‌ها در بدن شکار فرو می‌رود و شکار را زخمی می‌نماید و در اثر زخم کشته می‌شود حلال می‌باشد).

باب ۳: حرام بودن گوشت حیوان‌های درنده‌ای که دارای دندان‌های نیش‌دار هستند، و حرام بودن گوشت پرندگانی که دارای چنگال می‌باشند

۱۲۶۰- حدیث: «أَبِي تَعْلَبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنْ السَّبَاعِ»^(۲).

۱- شرح نووی بر مسلم» ج ۱۳، ص: ۷۳-۷۴.

۲- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 29 باب أكل كل ذي ناب من السباع.

یعنی: «ابو ثعلبه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از خوردن گوشت درندگانی که دارای دندان‌های ناب هستند (که بوسیله آن‌ها حیوانات را می‌درند) نهی می‌کرد.»

«ناب: دندان نیش‌دار و تیز و یک ریشه است که در کنار دو دندان جلوی حیوان درنده قرار دارد و به وسیله آن گوشت سایر حیوانات را می‌درد.»

باب ۴: حلال بودن گوشت حیوان مردار بحری

۱۲۶۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثِمَائَةَ رَاكِبٍ، أَمِيرُنَا أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ، نَرُضْدُ عَيْرٍ فُرَيْثِشٍ، فَأَقَمْنَا بِالسَّاحِلِ نِصْفَ شَهْرٍ، فَأَصَابَنَا جُوعٌ شَدِيدٌ حَتَّى أَكَلْنَا الْحَبْطَ، فَسُمِّيَ ذَلِكَ الْحَيْشُ جَيْشَ الْحَبِطِ فَأَلْقَى لَنَا الْبُحْرُ دَابَّةً يُقَالُ لَهَا الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَادَّهَنَا مِنْ وَدَكِهِ، حَتَّى تَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا فَأَخَذَ أَبُو عُبَيْدَةَ ضِلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ فَنَصَبَهُ، فَعَمَدَ إِلَى أَطْوَلِ رَجُلٍ مَعَهُ، وَأَخَذَ رَجُلًا وَبَعِيرًا فَمَرَّ تَحْتَهُ.

قَالَ جَابِرٌ: وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ نَحَرَ ثَلَاثَ جَزَائِرٍ ثُمَّ نَحَرَ ثَلَاثَ جَزَائِرٍ ثُمَّ نَحَرَ ثَلَاثَ جَزَائِرٍ ثُمَّ إِنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ نَهَاهُ^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را در یک گروه سیصد نفری به فرماندهی ابو عبیده بن جراح فرستاد تا منتظر آمدن کاروان تجارت قریش باشیم، (تا آن را به غنیمت بگیریم)، به مدت ۱۵ روز در کنار دریا اقامت نمودیم، گرسنگی شدیدی بر ما چیره شد، تا جایی که از برگ درخت سلم (که تلخ است) می‌خوردیم، به همین خاطر این لشکر بعداً به لشکر خبط (برگ درخت سلم خوار) معروف گردید، در این اثنا دریا یک حیوان را (که به اندازه تپه‌ای بزرگ بود) به ساحل انداخت که به آن عنبر می‌گفتند. مدت پانزده روز از گوشت آن خوردیم و از چربی آن استفاده نمودیم، تا اینکه بدن‌های ضعیف شده ما قوت گرفت، و به حال عادی برگشت، ابو عبیده یکی از دنده‌های این حیوان را روی زمین نصب نمود، و یکی از همراهانش را که از همه بلندقدتر بود بر شتری سوار کرد، این مرد بلندقد که بر شتر سوار شده بود توانست از زیر آن دنده رد شود، (بدون اینکه سرش به آن بخورد).

۱- آخرجه البخاری فی: 64 کتاب المغازی: 65 باب غزوة سيف البحر.

جابر رضی الله عنه گوید: یکی از لشکریان (وقتی که دید رفقایش دچار گرسنگی شدیدی هستند) در سه نوبت نه شتر را برای آن‌ها سر برید، ولی بعداً ابو عبیده او را از سر بردن شترهای بیشتر منع نمود.»

باب ۵: حرام بودن گوشت خر اهلی

۱۲۶۲- حدیث: «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنْ مُتَعَةِ النَّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَعَنْ أَكْلِ الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: در روز خیبر پیغمبر صلى الله عليه وسلم نکاح موقت (که به صیغه و متعه معروف است) و خوردن گوشت خر اهلی را حرام نمود.»

۱۲۶۳- حدیث: «أَبِي ثَعْلَبَةَ، قَالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لَحْمَ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ»^(۲).

یعنی: «ابو ثعلبه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلى الله عليه وسلم گوشت خر اهلی را حرام نمود.

۱۲۶۴- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنْ أَكْلِ لَحْمِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلى الله عليه وسلم از خوردن گوشت خر اهلی نهی نمود (و آن را حرام کرد).»

۱۲۶۵- حدیث: «ابنِ أَبِي أَوْفَى، قَالَ: أَصَابَتْنا مَجَاعَةٌ، لِيَالِي خَيْبَرَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَقَعْنَا فِي الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ فَانْتَحَرْنَاها، فَلَمَّا غَلَتِ الْقُدُورُ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَكْفُوا الْقُدُورَ فَلَا تَطْعَمُوا مِنْ لَحْمِ الْحُمْرِ شَيْئًا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ (هُوَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى): فَقُلْنَا إِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم لِأَنَّها لَمْ تُحْمَسْ، قَالَ: وَقَالَ آخَرُونَ حَرَّمَها الْبَتَّةَ»^(۴).

یعنی: «ابن ابی اوفی رضی الله عنه گوید: در شب‌های فتح خیبر دچار گرسنگی شدید، وقتی روز شد فتح خیبر فرا رسید، تعدادی خر اهلی را به غنیمت گرفتیم و آن‌ها را سر بریدیم، همین که دیگ‌های گوشت بر روی آتش به جوش آمدند، یک نفر از جانب

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 38 باب غزوة خيبر.

۲- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 28 باب لحوم الحمير الإنسية.

۳- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 38 باب غزوة خيبر.

۴- أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 20 باب ما يصيب من الطعام في أرض الحرب.

رسول خدا ندا داد که: دیگ‌ها را سرنگون کنید، از گوشت خر اهلی نباید کمترین چیزی بخورید، عبدالله (بن ابی اوفی) گوید: عده‌ای از ما گفتیم: پیغمبر ﷺ به خاطر این فرموده است که گوشت خر اهلی را نخورید چون هنوز خمس آن‌هایی که سرشان را بریده بودیم برداشت نشده بود، عده دیگر گفتند: پیغمبر ﷺ گوشت خر اهلی را برای همیشه حرام نموده است».

۱۲۶۶- حدیث: «الْبَرَاءُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى، أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَصَابُوا حُمْرًا فَطَبَّحُوهَا، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ: أَكْفَيْتُمُ الْقُدُورَ»^(۱).

یعنی: «براء و عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما که همراه پیغمبر ﷺ در جهاد بودند، چند خر اهلی را به غنیمت گرفتند، آن‌ها را سر بریدند، از آن غذا درست کردند، جارچی رسول خدا جار زد: دیگ‌هایی را که گوشت خر اهلی در آن پخته شده است سرنگون کنید و آن‌ها را دور بریزید».

۱۲۶۷- حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما، قَالَ: لَا أَدْرِي أَنَّهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ كَانَ حَمُولَةَ النَّاسِ فَكِرَهُ أَنْ تَذَهَبَ حَمُولَتُهُمْ، أَوْ حَرَمَهُ فِي يَوْمِ خَيْبَرَ، لَحْمَ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: نمی‌دانم پیغمبر ﷺ به خاطر اینکه خر اهلی باربر مردم است و اگر آن را سر ببرند باربرشان از بین می‌رود، سر بریدن آن را منع نمود؟ یا اینکه در روز خیبر به طور کلی خوردن گوشت آن را حرام نمود؟».

۱۲۶۸- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نِيرَانًا تُوَقَّدُ يَوْمَ خَيْبَرَ قَالَ: عَلَى مَا تُوَقَّدُ هَذِهِ النَّيِّرَانُ قَالُوا: عَلَى الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ: أَكْسِرُوهَا وَأَهْرِقُوهَا قَالُوا: أَلَا نُهْرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا قَالَ: اغْسِلُوا»^(۳).

یعنی: «سلمه بن اکوع رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ در روز خیبر آتش‌های روشن شده زیادی را دید، فرمود: چه چیزی را با این آتش درست می‌کنند؟ جواب دادند به خاطر

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 38 باب غزوة خيبر.

۲- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 38 باب غزوة خيبر.

۳- أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 32 باب هل تكسر الدنان التي فيها الخمر أو تحرق الزقاق.

پختن گوشت خر اهلی روشن شده است، فرمود: «دیگ‌ها را بشکنید و آن‌ها را دور بریزید»، گفتند: ای رسول خدا! اجازه دهید گوشت‌ها را دور بریزیم و دیگ‌ها را بشوئیم، پیغمبر ﷺ فرمود: «این کار را نکنید و بعد از ریختن گوشت‌ها آن‌ها را بشوئید».

باب ۶: درباره خوردن گوشت اسب

۱۲۶۹- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ خَيْبَرَ، عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ، وَرَخَّصَ فِي الْحَيْلِ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در روز خیبر پیغمبر ﷺ گوشت خر اهلی را منع نمود ولی اجازه خوردن گوشت اسب را داد».

۱۲۷۰- حدیث: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَرَسًا فَأَكَلْنَا»^(۲).

یعنی: «اسماء دختر ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: در زمان پیغمبر ﷺ اسبی را سر بردیم و گوشتش را خوردیم».

باب ۷: مباح بودن گوشت سوسمار

۱۲۷۱- حدیث: «ابنُ عُمَرَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الضَّبُّ، لَسْتُ آكُلُهُ، وَلَا أَحْرَمُهُ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: من نه گوشت سوسمار را می‌خورم و نه آن را حرام می‌نمایم».

۱۲۷۲- حدیث: «ابنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، فِيهِمْ سَعْدٌ، فَذَهَبُوا يَأْكُلُونَ مِنْ لَحْمِهِ، فَنَادَتْهُمْ امْرَأَةٌ مِنْ بَعْضِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، إِنَّهُ لَحْمُ ضَبٍّ،

۱- أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 38 باب غزوة خيبر.

۲- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 24 باب النحر والذبح.

۳- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 33 باب الضب.

فَأْمَسَكُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُوا أَوْ اطْعَمُوا، فَإِنَّهُ حَلَالٌ أَوْ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ وَلَكِنَّهُ لَيْسَ مِنْ طَعَامِي»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: عده‌ای از اصحاب پیغمبر ﷺ که یکی از آنان سعد بن وقاص بود، مشغول خوردن گوشتی بودند، یکی از زن‌های پیغمبر ﷺ آنان را صدا کرد که این گوشت سوسمار است آن را نخورید، پیغمبر ﷺ گفت: «مانعی ندارد آن را بخورید، حلال است». یا فرمود: «خوردن آن مانعی ندارد، ولی این گوشت جزو غذای من نیست و من آن را نمی‌خورم».

۱۲۷۳- حدیث: «خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، عَلَى مَيْمُونَةَ، وَهِيَ خَالَتُهُ، وَخَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبًّا مَحْنُودًا قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا، حَفِيدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ، مِنْ نَجْدٍ فَقَدَمَتِ الضَّبَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ، فَلَمَّا يُقَدِّمُ يَدَهُ لِطَعَامٍ، حَتَّى يُحَدِّثَ بِهِ وَيُسَمِّيَ لَهُ فَأَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَدَهُ إِلَى الضَّبِّ، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسْوَةِ الْخُصُورِ: أَخْبِرَنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، مَا قَدَمْتَنَ لَهُ، هُوَ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَدَهُ عَنِ الضَّبِّ فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَحْرَامُ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِي، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ، قَالَ خَالِدٌ: فَاجْتَرَرْتُهُ فَأَكَلْتُهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ إِلَيَّ»^(۲).

یعنی: «خالد بن ولید رضی الله عنه گوید: با پیغمبر ﷺ به نزد میمونه (که خاله خالد و ابن عباس بود) رفتیم، دیدیم حفیده دختر حارث خواهر میمونه سوسمار پخته شده‌ای را از نجد برای میمونه آورده است، میمونه هم آن را پیش پیغمبر ﷺ گذاشت، پیغمبر ﷺ کمتر اتفاق می‌افتاد قبل از اینکه بداند طعامی را که برایش آورده‌اند چیست دست به سوی آن بکشد، ولی این بار دست به سوی آن دراز کرد، وقتی که خواست از گوشت سوسمار بخورد یکی از زنانی که در مجلس حضور داشت گفت: شما ای زنان! به پیغمبر ﷺ خبر دهید غذایی را که برایش آورده‌اید چیست، ای رسول خدا! این گوشت سوسمار است، پیغمبر ﷺ از آن دست کشید و آن را نخورد، خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! مگر گوشت سوسمار حرام است؟ پیغمبر ﷺ گفت: خیر، حرام نیست، ولی

۱- أخرجه البخاري في: 95 كتاب أخبار الآحاد: 6 باب خبر المرأة الواحدة.

۲- أخرجه البخاري في: 70 كتاب الأطعمة: 10 باب ما كان النبي ﷺ لا يأكل حتى يسمي له فيعلم ما هو.

چون سوسمار در سرزمین ملت ما وجود ندارد، من از خوردن آن خوشم نمی‌آید، خالد گوید: آن را پیش خود کشیدم، وقتی آن را می‌خوردم پیغمبر ﷺ به من نگاه می‌کرد».

۱۲۷۴- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: أَهْدَتْ أُمُّ حَفِيدٍ، خَالَهٗ ابْنُ عَبَّاسٍ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضْبًا، فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْأَقِطِ وَالسَّمَنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقْدَرًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَكَلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: خاله‌اش (حفیده) امّ حفید کشک و روغن و گوشت سوسمار برای پیغمبر ﷺ به هدیه آورده بود، پیغمبر ﷺ از آن کشک و روغن خورد، ولی چون طبعاً از گوشت سوسمار تنفر داشت، از آن دوری کرد، ابن عباس گوید: دیگران گوشت سوسمار را بر سفره پیغمبر ﷺ می‌خوردند، اگر حرام بود بر سفره پیغمبر ﷺ خورده نمی‌شد».

(یعنی وقتی پیغمبر ﷺ می‌دید بر سفره او گوشت سوسمار خورده می‌شود، ولی خوردن آن را منع نمی‌کرد، دلیل بر حلال بودن آن می‌باشد، و نخوردن پیغمبر ﷺ به خاطر حرام بودن آن نبوده است، بلکه طبعاً از آن خوشش نیامده است).

باب ۸: مباح بودن گوشت ملخ

۱۲۷۵- حدیث: «ابنِ أَبِي أُوفَى، قَالَ: عَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، سَبْعَ عَزَوَاتٍ، أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ»^(۲).

یعنی: «ابن ابی اوفی رضی الله عنه گوید: همراه پیغمبر ﷺ شش یا هفت بار به جهاد رفتم و ما با او از گوشت ملخ می‌خوردیم».

باب ۹: گوشت خرگوش مباح است

۱- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 7 باب قبول الهدية.

۲- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 13 باب أكل الجراد.

۱۲۷۶- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْزَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَعَبُوا، فَأَدْرَكْتُمَهَا، فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ، فَذَبَحَهَا، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِوَرِكَيْهَا أَوْ فَخِذَيْهَا فَقَبِلَهُ، وَأَكَلَ مِنْهُ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در محلی به نام مَرِّ ظَهْرَانِ (در نزدیکی مکه) خرگوشی را فراری دادیم، دیگران خسته شدند و نتوانستند آن را تعقیب کنند ولی من تعقیبش کردم و آن را گرفتم و به نزد ابو طلحه آوردم، ابو طلحه سرش را برید، و قسمت بالای ران یا هر دو رانش را برای پیغمبر ﷺ فرستاد، پیغمبر ﷺ آن را قبول کرد و آن را خورد».

باب ۱۰: مباح بودن وسائلی که به کمک آنها شکار آسانتر می‌شود و بر دشمن زودتر غلبه حاصل می‌گردد و مکروه بودن انداختن سنگ‌ریزه به وسیله دو انگشت سبابه دست‌ها

۱۲۷۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُعَفَّلٍ، أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَحْذِفُ فَقَالَ لَهُ: لَا تَحْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْحَذْفَ وَقَالَ: إِنَّهُ لَا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ وَلَا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ ثُمَّ رَأَهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَحْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْحَذْفِ أَوْ كَرِهَهُ الْحَذْفَ، وَأَنْتَ تَحْذِفُ لَا أَكَلَمَكَ كَذَا وَكَذَا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مغفل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مردی را دید که با انگشت‌های سبابه دستانش سنگ‌ریزه پرتاب می‌کند، به او گفت: سنگ‌ریزه را پرتاب مکن، چون پیغمبر ﷺ از این کار منع می‌کرد، یا آن را دوست نداشت، پیغمبر فرموده است: با انداختن سنگ‌ریزه به وسیله انگشتان نه شکاری از پا در می‌آید و نه دشمنی کشته می‌شود، بلکه باعث شکستن دندان و کور شدن چشم می‌گردد، عبدالله بعد از مدتی دید که آن مرد باز مشغول سنگ‌ریزه انداختن است، به او گفت: من برای شما از رسول خدا حدیث روایت می‌کنم، می‌گویم: پیغمبر ﷺ از آن نهی می‌کرد، یا آن را دوست نداشت (ولی به آن

۱- أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 5 باب قبول هدية الصيد.

۲- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 5 باب الحذف والبنقة.

توجه نمی‌کنید و باز) به سنگ اندازی ادامه می‌دهید؟ از این بعد با شما سخن نمی‌گویم و با شما قهرم».

باب ۱۲: نشانه قرار دادن حیوانات، ممنوع می‌باشد

۱۲۷۸- حدیث: «أَنْسِ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ، أَنْ تُصَبَّرَ الْبَهَائِمُ»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ از نشانه قرار دادن حیوانات نهی کرده است».

۱۲۷۹- حدیث: «ابن عمر عن سعید بن جبیر، قال: كنت عند ابن عمر، فمروا بفتية، أو بنقر نصبوا دجاجة يرمونها، فلما رأوا ابن عمر تفرقوا عنها وقال ابن عمر: من فعل هذا إن النبي ﷺ لعن من فعل هذا»^(۲).

یعنی: «سعید بن جبیر ﷺ گوید: پیش ابن عمر بودم از کنار عده‌ای از جوانان یا چند نفر دیگر رد شد دید که مرغی را بسته و آن را نشانه قرار داده بودند و به سوی آن تیراندازی می‌کردند. آن‌ها وقتی که ابن عمر را دیدند پراکنده شدند و مرغ را ترک نمودند. ابن عمر گفت: این‌ها چه کسانی هستند که دست به چنین کاری زده‌اند؟ همانا پیغمبر ﷺ کسانی را که حیوانات را نشانه قرار می‌دهند لعن و نفرین نموده است».

وصلّى الله على سيّدنا محمد وآله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين، وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين.

۱- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 25 باب ما يكره من المثلة والمصبورة والمجثمة.

۲- أخرجه البخاري في: 72 كتاب الذبائح والصيد: 25 باب ما يكره من المثلة والمصبورة والمجثمة.